

فاتح هرات

نوشته: ناصر نجمی

فاتح هرات

سلطان مرادمیرزا حسام‌السلطنه

تألیف و نگارش:

ناصر نجمی

انتشارات گلشائی

پائیز ۱۳۶۸

انتشارات گلشائی : خیابان انقلاب ــ چهارراه ولی‌عصر ــ پلاک ۳۷۰

فاتح هرات (سلطان مراد میرزا حسام‌السلطنه)

تألیف و نگارش : ناصر نجمی

چاپ : خواندنیها

تیراژ : ۵۰۰۰

چاپ اول : پائیز ۱۳۶۸

فهرست مطالب

نامه‌های حسام‌السلطنه

بنام پروردگار یکتا

مقدمه

در تاریخ معاصر ایران و خاصه در عصر فـرمانروائی قاجارها، هرگاه به غور و بررسی درباره احوالات سرداران و فرماندهان برجسته‌ای بپردازیم که به جنك و مبارزه مستقیم و تمام‌عیار بااستعمار بریتانیائی برخاسته‌اند و عوامل و نیروهای آنهارا به‌سختی درهم شکسته‌اند، به‌یك چهره تابناك، یك‌تصویر بـرجسته و ممتاز بـرمیخوریم که در این مقوله، مقام و موقع فوق‌العاده والا و شامخی داشته است.

این چهره درخشان و این شخصیت ممتاز، سلطان مراد ـ میرزا ملقب به حسام‌السلطنه، فرزند عباس میرزا نایب‌السلطنه است. حسام‌السلطنه که درتاریخ ایران بنام «فاتح‌هرات» شهرت یافته و حقاً نیز شایسته چنین عنوانی بوده است، در چندیـن مصاف و جنك بزرگ به‌خاطر استقرار حاکمیت ایران و حفظ تمامیت خاك وطن شرکت جست و در تمام این هنگامه‌ها، سایه کاردانی و مهارت در فرماندهی و شجاعت ذاتی و دلیری، افتخارات فراوانی برای کشور به‌دست آورد.

حسام‌السلطنه و پدرش عباس میرزا نایب‌السلطنه[1] بیشتر عمرشان را در معارك قتال و مهالك و کارزارها و جنك با دشمنان ایران وازهمه مهمتر، ستیز جدی بااستعمارسیاه بریتانیا صرف کردند و هرکدام از این دو شاهزاده متهور و قابل، فصل‌های درخشانی را بر صفحات تاریخ حماسی و ملی وطن ما افزودند.

عباس میرزا، غیر از محاربات و نبردهائی که با طغیان‌گران داخلی و گردنکشان خودکامه و خاصه تراکمه غارتگر نمود و آنان را سرجای خود نشانید، مدت دوازده سال به‌طور مداوم به جنك نابرابر باقوای نیرومند و مجهز روسیه تزاری‌پرداخت وبارها، سپاهیان‌بی‌شمار تزاری‌را درجبهه‌های: باکو، ایروان، گنجه، شوشی، سالیان ونقاط دیگر ماورای‌رودخانه ارس درهم شکست.

اما فرزندش حسام‌السلطنه نیز به‌همان کیفیت، یا دائماً در جنك و رزم با فتنه‌جویان داخلی که از طرف نیروهای اهریمنی و عوامل استعمار انگلستان تقویت میشدند بود و یا سرگرم برقراری نظم و آرامش بخشیدن به شهرهای آزاد شده خراسان وگوشمالی‌دادن مهاجمان ستمگر وغارت‌پیشه تراکمه، و آنگاه که از جنك و ستیز فراغتی حاصل میکرد، اوقات خود را به تأمین رفاه و آسایش و امنیت دادن به‌مردم شهرهای شرقی کشور و یا دیگر نقاط مملکت مصروف می‌نمود.

در این راستا، مطلب شایان تأمل و مطالعه و دقت این است که در عصری که آنهمه شاهزادگان بیکاره و بی‌هنر که جز حسد و بخل وتنك‌نظری وحرص وآز به‌منظور جمع‌آوری مال و به‌دست آوردن عناوین و القاب بی‌محتوی و توخالی

۱ــ به کتاب ایران در میان طوفان یا شرح احوال عباس میرزا نایب‌السلطنه تألیف نگارنده مراجعه فرمائید.

سرمایه دیگری نداشتند، مردانی چون سلطان‌مرادمیرزا حسام‌ـ السلطنه و پدرش عباس میرزا نایب‌السلطنه، به کارهای سترگ و اعمال بزرگ و هنرنمائی‌های درخشان و توجه‌انگیز دست یازیدند و این ـ باتوجه به جو آن دوران ـ به راستی امری مهم و خارق‌العاده است.

سلطان مراد میرزا حسام‌السلطنه، در چهار نوبت و هر نوبت مدت چند سال حکمران خراسان بود و به ضرس قاطع میتوان گفت خدماتی که این سردار، در آن سالهای پرآشوب به مردم خراسان کرد، کمتر والی و یا حکمرانی از عهده انجام آن برآمده بود. مهم‌تر اینکه، حسام‌السلطنه هم در جبهه‌های متعدد نبردهائی سنگین شرکت داشت و بامهارت و کاردانی سپاهیان تحت فرمان خویش را رهبری میکرد و هم شهرها و قلاع ویران‌شده از ویرانگریهای دشمنان و گردنکشان طغیانگر را بازسازی و اداره مینمود.

حسام‌السلطنه دوبار نیز حکمران ایالت مهمه فارس گردید و در آنجا نیز با اشرار و راهزنان ـ که اعمالشان خواب راحت را از چشم مردمان ربوده بود ـ به مبارزه پرداخت و با استفاده بجا از سیاست تنبیه و تشویق و خشونت و ملایمت، آن خطه را امن و آرام ساخت، چنانکه در آغاز جوانی دربختیاری این کار را کرده بود.

در کتاب حاضر که اینك در برابر دیدگان شما خواننده عزیز قرار دارد، شرح حال و جزئیات آن نبردها وآوردگاهها و خدمات درخشان این سردار سلحشور و باکفایت به‌نگارش رفته است و نگارنده تاآنجا که مقدور بوده و دسترسی به منابع و مآخذ معتبر و موثق داشته‌ام، به تألیف کتاب حاضر همت گماشته‌ام. در اینجا نمی‌توانم از اظهار تأسف و تأثری عمیق خودداری کنم که علیرغم تقاضائی که ازطریق جرائد ازبستگان

و بازماندگان سلطان مراد میرزا ـ که نام خانوادگی «مراد» را دارند ـ نموده بودم تا هرگاه سند و یا نوشته و عکس‌هائی از آن مرحوم دارند به‌طور امانت در اختیار نویسنده بگذارند، بدبختانه به‌این تقاضا کمترین توجهی ننمودند و من ناچار شدم از کتاب‌های مدون و یا نوشته‌ها و مدارك دیگران بهره گیرم!

بهر تقدیر، باوجود تلاش‌ها و مساعی که در این طریق بکار بردم، این امکان وجود دارد که کتاب از جهاتی دارای نقص و نقاط ضعفی باشد که از نظر مؤلف پوشیده مانده که از این بابت قبلا پوزش میطلبم.

امیدوارم، شرح احـوالات این فـرمانده و سـردار و حکمران مدیر ومدبر شجاع تاریخ وطن‌ما، مورد توجه وعنایت خاصه خوانندگان گرامی قرار گیرد و همین توجه میتواند اجر زحمات و کوشش‌های چند ساله‌ای باشد که برای تألیف آن متحمل شده‌ام.

ناصر نجمی . تهران . دیماه سال ۱۳۶۷

سلطان مراد میرزا

پسر عباس میرزا نایب‌السلطنه

سلطان مراد میرزا ملقب به «حسام‌السلطنه» در ماه ربیع‌الثانی سال ۱۲۳۳ هجری قمری چشم بجهان گشود. وی فرزند یازدهم عباس میرزا نایب‌السلطنه، ولیعهد و دومین اولاد فتحعلیشاه قاجار بود.

عباس میرزا نایب‌السلطنه ـ که نگارنده این کتاب، شرح حال وی را به‌تفصیل در دو جلد کتاب بنام: «عباس میرزا نایب‌السلطنه» و «ایران در میان طوفان» نگاشته‌ام ـ رشیدترین و دلاورترین و بالاخره ترقی ـ خواه‌ترین شاهزاده‌ای بود که به‌زعم مورخان و نویسندگان ایرانی و بیگانه اروپائی از خاندان قاجار برخاست و حتی برخی از مورخان بیگانه وی‌را بزرگترین شاهزاده مشرق‌زمین دانسته‌اند[1].

عباس میرزا دارای بیست وشش فرزند ذکور به‌قرار زیر بود: محمد میرزا (بزرگترین فرزند عباس میرزا که پس ازمرگ پدر بنام «محمد شاه غازی» بسلطنت رسید)، بهرام میرزا، جهانگیر میرزا، بهمن‌ـ میرزا، فریدون میرزا، اسکندر میرزا، خسرو میرزا، قهرمان میرزا، اردشیر میرزا، احمد میرزا، سلطان مراد میرزا، فیروز میرزا، جعفرقلی‌ـ میرزا، منوچهر میرزا، لطف‌الله میرزا، حمزه میرزا، مصطفی‌قلی میرزا، خانلر میرزا، عبدالله‌میرزا، مهدی‌قلی میرزا، ایلدرم بایزید میرزا، محمدـ

۱ـ برای شناختن این شاهزاده و سردار بزرگ قرن معاصر ایران رجوع شود به کتاب: ایران درمیان طوفان یاشرح زندگانی عباس میرزا نایب‌السلطنه، ناشر: کانون معرفت.

رحیم میرزا، بهادر میرزا، محمدکریم میرزا، فرهاد میرزا، جعفرخان میرزا[۲].

ازمیان این فرزندان، ازلحاظ دلیری، فن‌سوق‌الجیشی، جنگاوری، قدرت و مهابت و مهارت در فرماندهی و تدبیر در سیاست و اداره ملك و والیگری وحتی در سواد و معلومات ادبی، سلطان مراد میرزا سرآمد دیگر برادران خود بود.

اگرچه محمد میرزا ارشد اولاد ذکور عباس میرزا و خسرومیرزا، هردو مردانی جنك‌آزموده و متهور و شجاع بودند و در جنگهای ایران با روسیه‌تزاری این دو شاهزاده جوان در معیت عباس میرزا اکثراً در آوردگاهها و صحنه‌های پیکار بانهایت دلیری میجنگیدند و در سرکوبی شورشیان و طغیان‌گرایان خراسان نیز هنرنمائی‌های بسیار کردند ولی سلطان مراد میرزا در بیشتر دوران زندگی خود که شصت وهفت سال بود به‌جنك‌های سخت و سهمگین و سرنوشت‌سازی دست یازید و در همه آنها پیروز و فاتح بود و در کار ملك‌داری و والی‌گری نیز که تقریباً دربیشتر ایالات ایران به‌این سمت گماشته شد موفقیت‌های فراوان بدست آورد.

سلطان مراد میرزا، چهاربار والی خراسان بود، یك‌بار ایالت کردستان و کرمانشاهان را بدست داشت، یك بار والی فارس شد و یك‌بار نیز والی یزد و اصفهان گردید. اگرچه در مأموریتهای اخیر، خود نرفت و امور حکومتی را به‌فرزند بزرگش سپرد، اما ازدیگرفرزندان عباس‌میرزا نایب‌السلطنه، جهانگیر میرزا و فرهاد میرزا معتمدالدوله مردانی‌دانش‌پژوه و ادیب و سیاستمدارانی زیرك و کارآزموده بشمار میرفتند.

جهانگیر میرزا، کتاب محققانه «تاریخ نو» را نگاشت که حقایق بسیاری از دوران و عصر ولایتعهدی و جنگهای دلاورانه پدرش را با روسیه‌تزاری و رخدادهای سیاسی را شرح داده است.

فرهاد میرزا که هم در کار ادب و تحقیقات تاریخی و جغرافیائی دست داشت و هم سیاستمدار زیرك و بااستعداد و صاحب قدرت و اقتدار

۲– روضة‌الصفای ناصری تألیف رضاقلیخان هدایت، جلد دهم، صفحه ۶۳ .

در امر حکومت بود، در قسمت نخستین آثاری برشته تحریر درآورد که کتاب «جام‌جم» او در تاریخ و جغرافیا یکی از آنهاست و در مسئله فرمانروائی، بهنگام حکومت برفارس از خود کفایت و قابلیت بسیاری نشان داد.

نخستین کارگزاری سلطان مراد میرزا
حکومت قراجه‌داغ و استقرار در خاك بختیاری

سلطان مراد میرزا همچون دیگر برادرانش و از جمله محمدمیرزا و جهانگیر میرزا مطابق راهنمائی پدر در تبریز که در عصر فرمانروائی خاقان مغفور (فتحعلیشاه) ولایتعهدنشین قاجاریه بود و یابعبارت دیگر بعلت حساس بودن موقع، هم ازجهات سیاست خارجی و هم ازلحاظ سیاست داخلی و کشمکش‌ها و جنگهای مهم، کانون بزرگ تصمیم گیری بشمار میرفت، تحت تعلیمات و آموزش‌های میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام و حاج ـ میرزاآقاسی قرارداشتند. عباس‌میرزاکه به‌تربیت اولاد خود توجه‌فراوانی داشت و خود ازتحصیلات کافی حتی ازاصول تمدن و فرهنك اروپائیان آگاهی‌های عمیقی داشت، معلمانی مجرب را برای تعلیمات فرزندان خود برگزیده بود.

در همین شهر تبریز بود که مردانی بزرگ همچون محمدخان ـ زنگنه موسوم به‌امیرنظام و سپس میرزا تقی‌خان امیرکبیر درخشیدند و افتخارها برای کشور خودآفریدند. تقی‌خان فرزند قربان‌آشپز قائم‌مقام‌ها (میرزا بزرگ، قائم‌مقام پدر و میرزا ابوالقاسم پسر) که هردو نفر به ترتیب وزارت عباس میرزارا داشتند ازبرکت وجود همان معلمان ومربیان آگاه به‌علم‌آموزی و دانش‌اندوزی پرداخت که همان علم و فراگیری‌ها، مایه اصلی و ابتدائی روشن‌بینی و ترقی‌گرائی و سیاستمداری آن جوان بااستعداد وزیرك وکاردان وکشورداری وی گردید.

سلطان مراد میرزا، هفده ساله بود که عباس میرزا براثر بیماری مرموزی! در سن چهل‌وشش سالگی چشم ازجهان پوشید، وقتی محمدمیرزا فرزند ارشد نایب‌السلطنه ازطرف فتحعلیشاه به‌ولایتعهدی برگزیده شد و بهمراه میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام بسوی آذربایجان درحرکت آمد، سلطان‌ـ مراد قبلا ازطرف پدر مرحومش به‌حکومت قراجه‌داغ ومضافات آن‌برقرار شده بود[3] و جهانگیر میرزا نیز حکومت ارومیه و خوی را داشت که هردو برادر به‌استقبال ولیعهد و برادر ارشد شتافتند و به‌قول رضاقلیخان‌هدایت، صاحب روضةالصفای ناصری: «به‌شوق شرفیابی حضور و استقبال موکب منصور ولایتعهد معظم حرکت نموده ودرزمانیکه منزل «اوجان» فی‌المثل به‌منزله تن بود و او، جان، سعادت حضور حصول یافت و مورد عوارف و عواطف خاصه گردید...».

۳ـ ارسباران که نام مرکز آن شهر «اهر» میباشد.

لشکرکشی سلطان مراد میرزا
به‌صفحات بختیاری و خوزستان و لرستان
نخستین تجربه نظامی و جنگی فاتح هرات

سلطان مراد میرزا، فاتح هرات سالهای بعد، سردار ضد استعمار ایران هنوز در سنین جوانی بود که به‌فرمان محمدشاه برای سرکوبی متمردان و سرکشان بختیاری و لرستان به‌آن صفحات لشکرکشی کرد.

در تاریخ چند هزار ساله کشور ما، اتفاقاتی چنین به‌کرات ومرات روی داده است که وقتی سلطان کشور در جهتی ازجهات مصالح مملکت، بسوئی پیش رانده و ازمرکز وکانون اداری و تصمیم‌گیری کشور مدتی دور مانده است، درگوشه وکنار، واینجا وآنجا که مایه‌هائی ازفساد وفتنه به‌تحریك و اغوای قدرت‌طلبان محلی و یاآزمندان بیگانه و آشوبگران خودرأی و خیره‌سر درحالت کتم و در زیر قشری ازخاکستر بوده، ناگهان به‌جلوه‌گری پرداخته ونظام و امنیت منطقه و یامناطقی از سرزمین ما را دچار مخاطره گردانیده‌اند.

در خاك بختیاری و لرستان و خوزستان چنین مایه‌هائی از مدتی پیش وجود داشته و فقط منتظر تندباد و حرکت سریع تندری بوده است تا آن مایه‌ها، بصورت و اشکالی ازآشوب و فتنه‌گری و سرکشی وطغیان سر ازگریبان بدرآورند.

محمدشاه به‌قصد آرام کردن بعضی ناآرامی‌ها در مشرق خراسان، در آن خطه بسر میبرد که اخبار وحشت‌انگیز و مخاطره‌آمیز آشوبهای تجزیه‌طلبانه و مفسده‌جویانه بعضی طوایف بختیاری و لرستان وخوزستان

در طهران انتشار یافت، و گفته شد که محمدتقی خان بختیاری که به‌تحریك انگلیسی‌ها به‌خیال خام وصول به‌حکمرانی آن سامان و دیگر خطه‌های لرستان و خوزستان برآمده قوائی مسلح و نیروهائی را مجهز کرده و از طوایف و ایلات بختیاری و لر و عرب خوزستان مردانی را برای حفظ حاکمیت مطلقه خود به‌گرد خویش جمع آورده است.

بهمین خاطر امنای دولت که به روشنی و وضوح تشخیص داده بودند که قلع ماده فساد این طوایف و سرکرده ایشان جز ازطریق حرکت سپاهیان منظم دولت و فرماندهی قدرتمند و باصولت و سرداری دلیر و مصمم و دشمن‌شکن میسر نخواهد بود، قرعه فال را بنام سلطان مراد میرزا، آن امیرزاده متهور و شجاع زدند که از پدر خصم‌شکن خود عباس‌میرزا ـ نایب‌السلطنه، تدبیرها ومهارت‌ها وجنگاوریها به‌ارث برده‌بود و درعنفوان جوانی هرچند که هنوز پیکارهای سخت را در شرایط صعب و دشوار تجربه نکرده بود نامزد مقابله بامفسده‌جوئی‌ها و قدرت‌طلبی‌های محمد ـ تقی‌خان کردند، اما درباره تحریك انگلیسی‌ها و دعوت وی برای قیام‌علیه مرکز حکومت، این مطالب مستند در اینجا آورده میشود تاآشکار شودکه انگلیسی‌ها، هم در افغانستان و هم در خاك بختیاری بیك سلسله دسائس و توطئه‌های جنایت‌آمیز دست زده بودند.

در همان تاریخ که «میتفورد» نماینده سیاسی انگلستان در ایران و افغانستان مأموریت سیاسی داشت و در این ممالك مسافرت میکرد، «سر اوستن هنری لایارد» یکی از جاسوسان و یا باصطلاح مستشرقان انگلیسی در ایران به‌عنوان کشف آثار باستانی گردش و کاوش مینمود.

او ازلندن تا همدان با میتفورد همراه‌بود ولی در آنجا از وی جدا شده داخل ایل‌بختیاری میشود و بامحمدتقی خان رئیس ایل بختیاری مقام یکرنگی پیدا کرده و بآنها خیلی نزدیك شده و بطوریکه خود مینویسد، جزء خانواده وی میشد[1].

۱ـ تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن نوزدهم، تألیف محمود محمود، جلد دوم صفحات، ٤٨٥ و ٤٨٦ .

لایارد شرح این‌مسافرت‌هارا دردوجلد کتاب موسوم به «مسافرت‌های اولیه در ایران، شوش، بابل» نوشته که درتاریخ ۱۸۸۷ میلادی در لندن بطبع رسیده و مختصری از آنها در تاریخ بختیاری ترجمه شده است.

لایارد که در خاك بختیاری انجام مأموریت!! میکرد، هنگامیکه محمدتقی خان رئیس ایل‌بختیاری، طبل یاغیگری میکوفت وعلیه حکومت مرکزی اقدامات میکرد، لایارد هم ازجانب محمدتقی خان مأمور شد به خلیج فارس رفته آدمیرال جهازات انگلیسی را که درآن تاریخ درجزیره خارك اقامت داشت ملاقات نموده از او برای محمدتقی خان بختیاری استمداد بطلبد...

لایارد مینویسد: «بختیاریها، خیال میکردند که سیاست من در بختیاری سه جهت دارد، اول اینکه جاسوس میباشم. دوم اینکه ولایت ایشان را طلسم کنم که در وقت جنك باقوای اعزامی طهران شکست نخورند. سوم اینکه آمده‌ام خزائن و دفائنی که در زیرزمین‌آن اراضی‌نهفته است درآورم...».

«در این موقع انگلیسی‌ها و ایرانیان باهم جنك داشتند[۲]، سفر کردن در این هنگام برای من مشکل بود، چه‌مردم، مرا جاسوس‌میدانستند، باوجود این من حاضر بودم که درتمام ایران سیاحت کنم!».

بهرحال سلطان مراد میرزا مأمورشد تابه‌نیروی دلیری وجنگاوری فطری و بیاری سپاهیان کارزار دیده تحت فرماندهی خود، سرزمین‌های جنوب‌غربی‌ایران‌را ازسرکشی‌ها وآشوبهاپاك گردانده قلع‌ماده‌فسادبنماید.

برای انجام این مأموریت عظیم جنگی، امیراصلان‌خان قراگزلوی همدانی را که مردی آزموده و مجرب بود به‌وزارت سلطان مراد میرزا گماشتند. ضمناً چندین فرمانده از سرتیپ و سرهنگان صنف سوار وپیاده‌نظام و توپخانه باافراد مسلح ابوابجمعی در اختیار وی گذاردند تاباافواج فراهان و گلپایگان و همدان و تعداد هفتصد سوار چابك شاهسون، خودرا

۲ــ منظور جنك محمدشاه غازی در خطه خراسان باگردنکشان و فتنه‌گران است.

وارد خاك بختیاری نماید.

سلطان مراد میرزا بااین افواج و مردان کارآزموده و فرماندهان کارزار دیده، در پنجم رجب سال یکهزار و دویست وپنجاه وسه هجری قمری، از دارالخلافه طهران به‌صوب بختیاری بحرکت درآمده پس از پیمودن فرسنگها راه ازمیان جبال صعب‌العبور و گذرگاههای سخت و رودخانه‌های خروشان در «چمن‌گندمان» فرود آمده، آنجا را محل استقرار نیروهای منظم و ستاد فرماندهی خویش قرار داد. آنگاه قاصدان چابك مسلح در معیت مردان کاردان سواره و پیاده به‌اطراف فرستاد تا طوایف هفت‌لنك و دیگر طوایف را که هنوز دستخوش اغواگریهای محمدتقی خان بختیاری و دستیاران او نشده بودند به اطاعت خویش فراخوانند.

وآنان نیز چنین کردند و کلانتران این طوایف را بحضورفرمانده خود سلطان مراد آوردند و سلطان مراد میرزا نیز پس از استمالت و ابراز مرحمت ومحبت به‌آنان، گوشزدشان کردکه هرگاه باافراد خود به‌اردوی او به‌پیوندند ازتنبیه و مجازات ولشکرکشی به‌سامانهایشان درامان‌خواهند ماند و آنان نیز که خویشتن را بافرماندهی مدبر و مدیر روبرو دیدند خود را تحت فرمان وی قرار داده، به‌راه وفاداری و اطاعت گرایش پیدا کردند و ضمناً به‌سلطان‌مراد قول دادند که راهها و گذرگاههائی را که وی تصمیم دارد ازآن‌جاها لشکریان خود را برای گوشمالی سرکشان و فتنه‌جویان‌به‌حرکت‌درآورد، ازهرگونه‌تعرض وناامنی وعملیات‌غافلگیرانه خیره‌سران قرین امن و مصون از هرگونه جنبش راهزنانه و قطع طریق بنمایند.

سلطان‌مراد میرزا، علیرغم جوانی وفقط به‌اقتضای استعداد ومهارت در سیاست و قدرت رهبری و فرماندهی، پی‌برده بود که هرگاه به نیروی سخن و ازطریق مسالمت و بی‌خونریزی و رزم و ستیز کارها را از پیش ببرد و گردنکشان جاه‌طلب را برسر جایشان بنشاند صدهابار بهتر خواهد بود که به‌انگیزه خشم و بسائق احساسات کین‌توزانه، شمشیر از نیام‌بر کشد

و گره کارها را در میدان کارزار و معرکه قتال باز کند، چون دریـافته بود که بعد از سخن نوبت صلابت شمشیر آبدار است و نه‌پیش ازآن...

سرزمین بختیاری را کوههای گردن کشیده و سربفلك برافراشته زردکوه و سلسله جبال دیگر در میان گرفته است و گذرگاههای خطرناك مهلکه آسایش و رودخانه‌های پرخروش و جوشانش کمتر راه به‌سواران و گذرانیدن عراده‌های توپهای دشمن‌شکن و دیگر تجهیزات و سیورسات جنگی میداد.

فتنه‌جویان وطغیان‌گران به‌اتکای‌همین‌شرایط سخت‌طبیعی سرزمین و دیارهایشان چنین میاندیشیدند که کمتر فرمانده و سپاهیانی را قدرت و جرئت آن هست که از روی آن موانع پرمخاطره بگذرند وبه‌قلب‌مراکز آشوب طلبی‌هایشان گام بنهند. اما آنها هرگز این تصور را نمیکردند که سرداری که به‌مقابله آنان گسیل داشته‌اند، عنصری است که نه‌کوههای‌بلند و شامخ میتواند در برابر اراده استوارش بایستد و امر به‌توقف لشکریانش بدهد و نه‌آن مشکلات قدرت آن را دارند تاوی را به‌عقب‌نشینی وادار و با درهم شکستن و یاسست گردانیدن عزم و اراده‌اش خویشتن را مسرور و مقضی‌المرام بدانند.

سلطان مراد میرزا همچنان پیش میراند و میگذشت و گام بـرسر قله‌ها و گذرگاهها مینهاد و از بستر رودخانه‌ها عبور میکرد و هفت هزار سپاه ابوابجمعیش را بامهارت ودقت بدون بیم و هراس پیش میبرد تااینکه به‌مراکز حساسی‌که مقصد وهدفش بودند دست پیدا کند.

قرارگاه چمن گندمان

درهم شکسته شدن نخستین حمله سرکشان طغیان‌گر

سلطان مراد میرزا بالاخره پس ازتحمل مصائب و مشکلاتی چند خود و سپاهیانش را به‌چمن‌گندمان رسانیده آنجا را تافـرارسیدن فصل

مساعد قرارگاه خویش نمود. او مدت سه ماه در این محل اقامت گزید واز آنجا مردان آزموده باتجهیزات کافی و ساز و برگ ضروری جنگی به اطراف و پیرامون گسیل میداشت تاآنکه موفق گردید قلعه‌ها و دژها و مواضع مستحکم و جبال سربلند پیرامون را به‌تصرف خود درآورده، آن نقاط استحکام یافته ازقبل را سکوئی مطمئن برای نقشه‌های جنگی وسوق‌الجیشی آتی خود قرار دهد.

در همین گیر و دار فصل سرما از راه رسید و این دشمن سرسخت لشکریان، که دشمنان سرکش، آنرا یار و یاور خویش می‌پنداشتند شبانگاهان و روزها برسراپرده‌ها وخیمه وخرگاههای سپاهیان سلطان‌مراد حملات بی‌امان میکرد وبه‌مرگ تهدیدشان مینمود.

بوران و برف امان از فرمانده مقاوم و مردانش گرفته بود ولی سلطان مراد که بیدی نبود که ازاین بادها بلرزه درآید علیرغم جوانی، سرسختانه پایداری میورزید. در همین اثنا، «شاهرخ خان جانکی» که دل بامخالفان حکومت مرکزی داشت، به‌خیال بهره‌برداری از موقعیت بدست آمده باسواران بختیاری آزموده و پیادگان سختی کشیده و تجربه یافته برسپاهیان سلطان مراد یورش آورد، ولی حملات درهم کوبنده و خصم‌شکن سردار جوان و مردان جنگاورش چنان سخت و شکننده بودکه شاهرخ را پس از اندك مقاومتی وادار به‌فرار کرده وخودرا بماوراء جبال زردکوه رسانید و در حال وحشت واضطراب ازتعقیب رزم‌آوران سلطان‌مراد، متواری گشت.

سلطان‌مراد میرزا پس‌ازاین موفقیت وپیروزی برنخستین‌طغیان‌گر به میدان کارزار آمده، «سام حسام» را که از سرکردگان بختیاری بود بحکومت آن سامان برقرار نموده و خود در پایان سه‌ماه اقامت درچمن‌گندمان، بالشکریان پیروز خویش روی بجانب قصبه جانکی آورد تا نقشه‌های آتی‌را برای پاك کردن تمام صفحات‌بختیاری ولرستان وخوزستان به‌موقع اجراء درآورد.

تلاش‌های مذبوحانه محمدتقی‌خان بختیاری
و شکست و نامرادیهای او بوسیله سلطان مراد

اکنون دشمن و مخالف اصلی و طغیانگر خودسر که داعیه‌های بزرگ در سر میپرورانید در مقابل سلطان مراد میرزا قرار گرفته بود.

این مرد خودپرست و جاه‌طلب که در سرزمین بختیاری بدنبال آرزوهای خام خویش تکاپو میکرد و خود را یلی زورمند می‌پنداشت که میتواند و یارای آن را دارد تاپس از سالیان دراز خودسری و شرارت، حاکم بلامنازع و فعال مایشاء سرزمین‌های بختیاری و لرستان و قسمتی از خوزستان گردد.

محمدتقی خان متعاقب افکار و خیالاتی که در مخیله خود داشت باوعده و وعید وتقدیم داشتن پیشکش‌ها وهدایای گران‌قیمت سران‌طوایف الوان و گروهی از اعراب خوزستان تابع ایران را بسوی خود جلب کرده و بااستعدادهای فراوان و مهمات و جنگ افزارهای افزون از معابر کوهستانها گذشت و در کنار رودخانه «کرن» سراپرده‌ها برپا کرد تامگر بوسیله امواج انسانی نیروهای خود که سراسر آن رودخانه را بصورت مواضع تسخیرناپذیر درآورده بودند به‌سپاهیان دشمن‌شکن سلطان مراد مجال گذشتن ازآب را ندهد، زیرا این رودخانه آخرین مانعی بود که بر سرراه مراد میرزا قرار داشت که هرگاه نیروهای خودرا وتوپهای‌مرگبار و ویرانگر خود را ازآن میگذرانید میتوانست درتمام مواضع وقلاع‌دشمن رخنه کرده آنهارا بزانو درآورد.

باتوجه به‌این ملاحظات بود که سلطان مراد تصمیم گرفت باعبور از رودخانه کار خصم‌را که در آخرین دقایق دست بکار تلاش‌مذبوحانه‌ای شده بود یکسره گرداند.

فرمانده قوای کارآزموده بی‌درنك فرمان داد تاتوپها وزنبورکها به‌غرش درآمده کمترین مجالی به‌نیروهای طاغیان ندهند. بدنبال دستور وی، آتشباریها باشدت شروع شد و متعاقب غرش توپها و زنبورکها که بی‌وقفه آتش برصفوف دشمن میریختند، تفنك‌ها و شمخالهای پیاده‌ها نیز بصدا درآمدند، درهمان لحظات نخستین آتشباری جماعت‌کثیری از الوار فریب خورده برکرانه‌های رود درغلطیدند و گروهی نیز باخون‌های‌خود أمواج خروشان رودخانه «کرن» را رنگین ساختند.

مدت پانزده روز و شب، معرکه قتال و صحنه کارزار گرم و از مبادله آتش آلات حرب تفتیده شده بود. در آخرین دقایق آن دو هفته سرنوشت‌ساز که دیگر قوت لایموت و آذوقه و خواربار برای لشکریان سلطان مراد نمانده و چیزی نمانده بود که عزم و اراده‌اشان در ادامه‌جنك و قتال سستی گیرد، سلطان مراد دستور داد، ریشه‌های گیاهان صحرائی‌را که در خاك بختیاری به‌وفور میروئید و هم‌چنین از میوه درختان بلـوط خورش و غذائی تهیه گردانند تاکار رزم و ستیز دچار وقفه نشود. پس با این شیوه، مردان رزم‌آور و جنگجوی سلطان مراد همچنان به‌جنك ادامه دادند و گلوله‌های توپ آنان، مردان محمدتقی را طعمه و آماج خویشتن قرار میدادند، چنانکه همچون برگ‌درختان پائیزی برخاك افکنده‌میشدند و آخرین ناله سرد از سینه برمیکشیدند.

محمدتقی خان بختیاری که علیرغم امیدها و آرزوهائی که داشت، به‌تلخی دریافت دیگر امیدی به‌ادامه پیکار و نبرد نیست و سایه پیروزی خیالی از وی دور و دورتر میگردد آنگاه که خود را سخت نامراد و زبون یافت با روحی آشفته ازعرصه کارزار کنار کشیده، برادرش علی‌نقی‌خان را به‌شفاعت بحضور سلطان‌مراد میرزا فرستاده اطاعت وفرمانبرداری خود و طوایفش را بوسیله او اعلام نمود، او پس از اعزام داشتن برادرش از

فرط وحشت و بیم ونگرانی سخت از مجازات، پای استواریش سست گردیده به قلعه «تل» پناهنده شد و در آنجا تحصن اختیار نمود.

سلطان مراد که مردی مآل‌اندیش و عاقبت‌نگر بود، قبول شفاعت و اطاعت و فرمانبرداری محمدتقی خان را موکول به‌رخدادها و حوادث آینده کرده به‌علی‌نقی خان خاطرنشان ساخت تاهنگام حاضر شدن‌برادرش و برزمین افکندن تفنك و شمشیرش رزم و سوق سپاه در خاك بختیاری ادامه خواهد یافت، و بلافاصله فرمان داد که بی‌درنك رزم‌آورانش باکلیه تجهیزات و عراده‌های توپ از رودخانه «کرن» بگذرند، وبااینکه عبور دادن آنهمه سپاهی باساز وبرگ‌های سنگین جنگی، خاصه عراده‌های توپ امری مشکل بنظر میرسید، در پرتو راهنمائی‌های روشن‌بینانه آن‌فرمانده متهور و بااراده سریعاً سپاهیانش از رودخانه گذشتند و آنگاه در چمن «مال‌امیر» که منطقه باز وسیعی بود و از هرجانب «دید» و دیدگاه داشت استقرار یافتند.

سلطان مراد میخواست به‌حریف درمانده و سرکرده طغیان‌گران بختیاری حالی کند که هیچ راه و روزنه امیدی برای ادامه آشوبگری و سرکشی ندارد وچاره کار فقط درتسلیم محض وبیرون شدن ازمخفی‌گاهش میباشد. حدس و مآل‌اندیشی فرمانده سپاهیان اتفاقاً درست ازآب درآمد و محمدتقی‌خان‌که میخواست باتمهیداتی مزورانه وبااعزام برادرش به‌عنوان وساطت و شفاعت، سلطان مراد و لشکریانش را فریب داده و از سرزمین بختیاری دور سازد، وقتی به‌عیان دید که حریف کاملا به‌مقاصد و نیات پلیدش پی‌برده است، ناگزیر پسرش‌را باپیشکش وهدایائی‌چند وسیورسات به‌اردوی سلطان مراد روانه کرد، اما بازهم بحکم ترس و نگرانی از تنبیه و مجازات، ازآمدن به‌اردوگاه خودداری ورزید. چون ازطرف امنای دولت، تأکید شده بودکه اگر آن مرد سرکش کژخوی که به‌سائق فطرت و طبیعت ناآرام خویش شخصاً سرتسلیم و اطاعت برزمین ننهد میباید با خشونت و قهر زنجیر و غل برگردن به‌سیاستگاه فرستاده شود، لذا وقتی این خبر هراس‌انگیز را شنید این‌بار به‌منوچهر خان معتمدالدوله یکی از

کارگزاران مورد اعتماد دولت متوسل شده او را شفیع خویش قرار داد و معتمدالدوله نیز بەشفاعت برخاسته ملتزم شدکه آن یاغی دیگر هرگز گرد طغیان و برخاستن و پنجه برروی دولت افکندن نخواهد گشت.

پس سلطان مراد بدنبال این پیروزی وخاموش ساختن فتنه محمدـ تقی‌خان در سال ۱۲۵۸ هجری قمری لشکریان خود را بەخوزستان برده وانتظام امور بختیاری را بەمنوچهرخان معتمدالدوله سپرد.

او دراین ایالت، مدتی از اوقات خود را مصروف بەانتظام دادن امور شهرهای‌آن سامان نموده وآنگاه بەفارس عزیمت نموده مورداستقبال گرم و پرشور اهالی و کارگزاران دولت در این ایالت قرار گرفت.

سلطان مراد مدت دو ماه در شهر شیراز اقامت گزید و در همین موقع بودکه محمدشاه غازی برادر جنگاورش، پس از محاصره هرات و سرکوبی یاغیان افغانی و مزدوران مفسدەجوی کامـران میرزا و وارد آوردن آخرین ضربت برپیکر توطئەچینان استعمار بەدارالخلافه طهران بازگشت نمود.

نخستین اقدام شاه‌غازی، احضار برادر پیروزمندکهترش، سلطانـ مراد میرزا بەمرکز بود وسلطان مراد نیز بلافاصله فرماندهی لشکریان خود را بەمنصورخان سرتیپ فراهانی سپرده بەسوی طهران رەسپرد، و هنگامیکه بحضور محمدشاه رسید، مورد استقبال فوق‌العاده گرم و مراحم و عنایات شاه قرار گرفته بەمنصب سرهنگی و نشان خاص و حمایل سفید مفتخر گردید.

پیروزی‌برطغیان‌گران بختیاری نخستین تجربه جنگی سلطان‌مراد بود و او را در کوره آزمایش سخت آبدیده کرده برای جنگهای سخت آتی آماده ساخت.

دست‌های مرموز و پنهانی استعمار
در تحریك شورشیان و طغیان‌گریهای خانات بختیاری

انگلیسی‌ها درباره شهر «هرات» حساسیت خاصـی داشتند و از آنجائیکه این شهر را کلید گشودن بزرگترین مستعمره آن روزگارخود، یعنی هندوستان میدانستند، لذا حوادث و رخدادهای آن را بدقت دنبال میکردند. بار اول که زمان عباس‌میرزا نایب‌السلطنه پدر شجاع وبلندهمت سلطان مراد بود، کامران میرزا که ازطرف فتحعلیشاه به‌فرمانروائی‌هرات و مضافات آن برگزیده شده بود[1]، بعلت تنك‌چشمی و حسادت ازیك طرف و ازسوی دیگر بدلیل تحریکات انگلیسی‌ها که نمی‌خواستندکشور ایران با در دست داشتن این شهر، کلید هند را در چنگال خود گرفته باشند، سر به‌سرکشی و تمرد برداشت و عباس میرزا نایب‌السلطنه نیز برای گوشمالی این شاهزاده پرمدعا و افزون‌خواه لشکر بآن سامان کشیده شهر را در محاصره گرفت، ولی درگیر و دار جنك و پیکار بیمار گردیده بـه مشهد مراجعت نمود. پس ناگزیر محمد میرزا را فرمان داد تاباتفاق میرزا ـ ابوالقاسم قائم‌مقام و خسرو میرزا دیگر فرزند دلاورش به‌محاصره هرات و جنك باکامران میرزا که ازطرف افاغنه و انگلیسی‌ها تقویت میگردید مشغول شود.

اما محاصره این شهر مهم سوق‌الجیشی، بعلت مرگ ناگهانی و

۱ـ شهر هرات در آن هنگام جزء خراسان بزرگ بود و فرمانروایان آن بوسیله شاهان قاجار انتخاب میشدند.

اسرارآمیز عباس میرزا در مشهد متوقف گردیده و محمد میرزا وخسرو-میرزا و قائم‌مقام بدون درنك به‌مشهد باز گشتند تادرمراسم تشییع جنازه و دفن آن سردار یگانه وبزرگ ایران شرکت جویند.

پس از به‌سلطنت رسیدن محمد میرزای غازی (جنگجو) وی بار دیگر باسپاهیانی مجهز عازم‌خراسان گردید تاضمن خاموش ساختن‌آشوب و بلوای بعضی یاغیان، محاصره هرات را از سر گیرد و باین مهم نیزدست یازید، ولی انگلیسی‌ها و کارگزاران باکمك ایادی خودی و بیگانه آن استعمارطلبان، برای منحرف ساختن توجه محمد شاه غازی، پادشاه جدید ایران، در میان طوایف و ایلات بختیاری نفوذ کرده باتحریك محمدتقی-خان و برخی رئیسان و خانهای متنفذ و جاه‌طلب آن سامان[2] ایشان را وادار به‌سرکشی و طغیان علیه محمدشاه نمودند تامگر ازمحاصره هرات دست کشیده، همه توجه و نیروهای خودرا به‌امرطغیان فتنه‌گران‌بختیاری اختصاص دهد، ولی انتخاب سلطان مراد میرزا به‌فرماندهی لشکریان سرکوب کننده طاغیان و مهارت و تدبیر وی در این کار و عزم و اراده فولادینش تمام نقشه‌های توطئه‌آمیز انگلیسی‌ها را نقش برآب کرد وشهر هرات همچنان در محاصره محمد شاه بود تاروزی‌که به‌فرمان شاه غازی قنبرعلیخان باهدایائی ازجمله یك قبضه شمشیر مرصع و خلعت فاخر روانه شهر قندهار افغانستان شده آنهارا تقدیم سردار «کهندل‌خان» که همواره خودرا مطیع شاه ایران میخواند مینماید و سردار کهندل‌خان نیز پس از استقبال گرم و تکریمات لازمه، شمشیر و خلعت فاخر محمد شاه را زیب پیکر خود نموده وپس از چندی فرستاده فرمانروای ایران را بایك عریضه و پیشکش‌های ذیقیمت و دو زنجیر فیل روانه دارالخلافه طهران

۲ــ همانطوریکه به‌نگارش رفت، انگلیسی‌ها برای منحرف ساختن ذهن محمدشاه‌غازی به‌تحریکاتی درمیان برخی ازآن طایفه بزرگ و سلحشور پرداختند والبته اکثر سران‌بختیاری و افراد ایل طبعاً مردمی وطن‌دوست بوده وهستند، چنانچه در جنبش مشروطیت ایران سردار اسعد بختیاری باگروهی کثیر از افراد مسلح بختیاری بکمك مشروطه خواهان آمده و این جنبش‌را به‌ثمر رسانید.

مینماید.

سردار مزبور در عریضه چاکرانه خود معروض داشته بود که هرگاه شاه فرمان دهد، سپاه قندهار در رکاب ایشان به‌یاری سپاهیان‌ایران در امر محاصره هرات بشتابند. ولی محمد شاه ضمن نامه‌ای متذکر شده بود که: ما را حاجتی به‌سپاه قندهار نیست، شما لشکر خود را برداشته بجانب «فراه» و «اسفزار» و «غور» که در تصرف جلال‌الدین میرزا فرزند کامران میرزای یاغی است بروید و دفع مزاحمت‌های او را بنمائید. سپاهیان ایران کاملا قدرت سرکوبی کامران میرزا و فتح هرات را دارند.

بهرتقدیر شهر هرات از چهار جانب در محاصره لشکریان محمد شاه بود و راه خروج و ورود یاغیان به شهر هرات مسدود گشته وسرداران کارآزموده وی از جمله بهادر جنك شقاقی باافواج خود از جانب ارگ هرات سنگر گرفته، میانه دروازه «قوطی‌چای» و دروازه «ملك» را تسخیر کرده بحفظ این هردو موضع حساس پرداخت و هم‌چنین ولیخان تنکابنی سرتیپ افواج خمسه و قزوین و هزار نفر از افواج تنکابنی و کجوری و کلارستاقی در دو طرف برج معروف به‌خاکستر سنگرها برپا نموده باتوپ و زنبورك دشمن را زیر آتش گرفتند.

از آن طرف اسکندر خان قاجار فرزند فتحعلی خان دولو با لشکریان قراچه‌داغی و فوج قرائی و مراغه و گروس میانه دروازه خوش و «برج شاه‌کرم» را درهم کوفتند و محمد خان، سردار ایروانی نیز با افواج عراقی (اراك) در برابر دروازه قندهار بجنك و ستیز جانانه‌ای بپرداخت.

علی‌الجمله تمام سپاهیان ایران متشکل از مردان جنگاور شهرها و طوایف و قبایل مختلف این کشور، در تمام دقایق شب و روز سرگرم جنك باسپاهیان فریب‌خورده کامران میرزا و افاغنه زیر سلطه انگلیسی‌ها بودند و غرش توپ و زنبورك و شلیك تفنك لحظه‌ای قطع نمیشد، گاهی جمعی از افاغنه بخیال خود، دلیری کرده از دروازه شهر برلشکریان

ایران حملــه‌ور میشدند، ولی پایمردی و رشادت افواج کــارآزموده و جنگجوی ایران آنها را به‌عقب میراندند.

در این زمان و در این هنگامه بزرگ: هیچکس تردید نداشت که مقاومت کامران میرزا و نیروهای تحت فرماندهی‌اش بیحاصل است و سپاهیان ایرانی بزودی آنها را درهم شکسته و هرات را آزاد خــواهند ساخت.

اما نقشه دشمنان ایران چه بود؟ آینده نشان خواهد داد.

آخرین یورش شدید محمدشاه غازی به هرات
و وحشت کارگزاران انگلیسی از سقوط این شهر

محمدشاه که طبعاً مردی سلیم‌النفس بود و از خونریزیهای شدید و سفك دماء مسلمانان پرهیز داشت علیرغم رشادت و تهور جبلی که بارها در گیر و دار جنگهای ایران و روسیه تزاری در معیت پدرش عباس‌میرزا فرمانده کل نیروهای ایران به اثبات رسانیده بود برای جلوگیری ازادامهٔ نبرد و کشت وکشتار، حاج عبدالحمید محلاتی را روانه شهر هرات کرد تا باگفتگو با کامـران میرزا وی را وادار به تسلیم و بـر زمین افکندن شمشیر نموده باین جنك بی‌سرانجام و بیهوده خاتمه بخشیده خویشتن را در اختیار امنای دولت قرار دهد.

کامران میرزا بدنبال این گفتگو تصمیم به آمدن بحضور محمد ــ شاه گرفت، ولی دستهای پنهان و تشبثات و توسلات مرموزانه ایادی و کارگزاران استعمار انگلیس که درخارج شهر هرات عملیات جنگی‌را زیر نظر داشتند او را از این اقدام مسالمت‌جویانه و مصلحت‌آمیز بازداشت و جنك باهمان شدت نخستین ادامه پیدا کرد.

آغاز یورش سرنوشت‌ساز سپاهیان ایران

بنا به نوشته روضة‌الصفای ناصری: «چون بر رأی ممالك پیرای

خسروی روشن شد که گوش کامران ازسخنان ارباب اغراض[1] آکنده‌است و از مواعظ و نصایح در دل او اثری مترتب نخواهد بود، بر رخش جهان‌پیما برآمده، بر فراز تلی که در حوالی شهر است قرار گرفته، حکم یورش درداده بیکباره شیپور جنك نواخته‌شد و کار رزم‌ساخته. افواج دریاامواج چون عمان به تموج درآمدند و فشنك‌های جنگی مانند صاعقه بر در و دیوار بروج رخنه افکنده بهوا عروج گرفت، از بالای باستیانها[2] عقاب فشنك پرواز کرده و از سنگرها و مارپیچ‌ها، سربازان مارسیرت بحرکت درآمدند. از بانك کوس و طبل در طاس افلاك طنین افکند و از نعره توپ و خمپاره، کوه و دشت حالت زیبق گرفت و مقرر شد که سرتیپان و سرهنگان هریك به یورش تقدیم جویند و از جانب برج خاکستری، صمصام‌خان روسی و مصطفی‌قلی‌خان سمنانی و ولیخان تنکابنی بالاتفاق حرکت نمایند ...».

«ولیخان، کام و ناکام باافواج خود گام میزد و از غایت غیرت مانند شیران غیور و پلنگان جسور خشمگین همی‌رفت و سربازان را دل همی‌داد تا بر لب خندق دررسید، صفوف افاغنه را بشکافته از خندق و خاکریز گذشته به «شیرچاچی» رسیده، رایت ظفرآیت را بر شیرچاچی سیوم نصب کرد».

دراین‌یورش سخت ودشمن‌شکن، پس ازساعتها ستیز ورزم پی گیر، بدبختانه گلوله توپی از اردوی ایران گذشته بر سر و گردن آن فرمانده شجاع و دلیر (ولیخان) فرونشست و آن سردار دلاور و جنگاور را بخاك هلاك افکند. بدنبال مرگ وی، چند تن دیگر از سرداران و فرماندهان محمدشاه، پس از جنگهای بی‌امان، شربت شهادت را نوشیدند و اینجا و آنجا جمعی از سپاهیان ناگزیر به عقب‌نشینی پرداختند. بار دوم که آتش جنك روی به شدت نهاد، بر اثر حملات بی‌امان سپاهیان ایران، افاغنه دستخوش شکست‌شده پای به‌گریز نهادند، ولی هنوز سرنوشت جنك معلوم

۱ــ منظور دستها و ایادی پنهان استعمار است.

۲ــ محل ذخیره ونگاهداری مهمات وساز وبرگ‌های جنگی.

و روشن نبود و کمک‌هائی که از خارج به قوای کامران میرزا و افاغنه میرسید، دشمن را جسورتر و به ادامه پیکار جری‌تر گردانید، ولی علیرغم همه این کمک‌رسانیها، سپاهیان ایران باوجود اینکه چند تن از بهترین و کارآمدترین سرداران خود را از دست داده بودند، به فرمان محمدشاه ــ غازی که دائماً امر به تجدید یورش و حملات خردکننده بوسیله توپ و زنبورك میداد، دیگر تسخیر هرات نزدیك و نزدیکتر میگردید تا جائیکه یارمحمدخان برای تسلیم هرات متوسل به کارگزاران دربار شهریاری شد. ولی در همین گیر و دار وزیر مختار انگلیس که از نزدیك شدن سقوط آن شهر متوحش و بیمناك گردیده بود، شروع به مداخلات آشکار و پنهان در عملیات جنگی نمود تا شاید بتواند باسیاست مزورانه و توطئه‌آمیز خود از تسخیر شهر هرات بوسیله نیروهای ظفرمند و پیروز ایران جلوگیری نماید.

مداخلات مستقیم وزیر مختار انگلیس
برای جلوگیری از سقوط هرات
پیاده شدن نیروهای انگلیسی به جزیره خارك

بعد از یورش گسترده و عظیم سپاهیان ایران، بزرگان و اولیای شهر هرات پریشان و مضطرب گشته و عزم جزم کردند که بعضی برجها و دژها را که هنوز به تصرف نیروهای محمدشاه درنیامده بود تسلیم آنان نمایند، چه دیگر مسلم و قطعی شده بود که به دقایق و لحظات سقوط شهر چیزی نمانده است.

در همین‌وقت وزیــر مختار انگلیس «سر جان ماك‌نایل» پای در معرکه گذاشته، کامران میرزا را تشویق به‌مقاومت‌کرده وباارسال وتقدیم مبالغی نقدینه و مسکوکات زر و تحویل مقادیری مهمات وی را به‌حمایت جدی خود امیدوار گردانید.

از آن‌طرف ماك‌نایل دریافت که هیچ‌چیز نمی‌تواند ازسقوط هرات جلوگیری نماید، ناگزیر به‌امنای دولت ایران طی اتمام‌حجتی خاطرنشان ساخت که اگر سپاهیان ایران از محاصره و تسخیر شهر هرات دست باز ندارند، در دوستی و معاهده و مودت میان دو دولت انگلیس و ایران خللی وارد شده، احتمالاً به قطع روابط منتهی خواهد گردید.

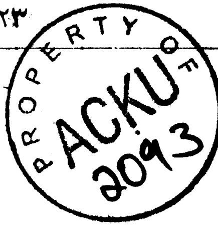
ولی باهمه این تمهیدات، محمدشاه بی‌آنکه وقعی بـه تهدیدهای وزیر مختار انگلیس بنهد، دستور حملات بی‌امان را به لشکریان خـود صادر کرد و وزیر مختار که وضع را چنان دید و به تلخی دریافت کـه تهدیدهایش تأثیری در اراده و عزم محمدشاه ندارد، هیئت سیاسی سفارت را برداشته بسوی کشور خود بازگشت نمود. ولی قبل از عزیمت، معلمان و کارشناسان انگلیسی‌را که مأموریت تعلیم سپاهیان ایران‌را داشتند بسوی بغداد و ارزنةالروم روانه ساخت.

انگلیسی‌ها پا را از این مرحله نیز فراتر نهاده، سفاین و جهازات جنگی خود را به دریای عمان آورده و ازآنجا نیروهای تفنگدار خود را با تعدادی عراده توپ از جهازات جنگی به جزیره خارك پیاده کردند تا اولیای امور ایران را از تصرف هرات بازدارند[۳].

محمدشاه وقتی وضع را چنین دید، بخاطر حفظ مصالح ایران و جلوگیری از جنك درجبهه‌های متعدد[٤] فرمانی خطاب به‌فرماندهان قشون در نزدیك هرات صادر کرده آنها را از تسخیر آن‌شهر و ادامه محاصره بازداشت. باین ترتیب محاصره هرات پایان پذیرفت ومحمدشاه درنوزدهم جمادی‌الثانی سال ۱۲٥٤ هجری قمری بـه دارالخلافه طهران بازگشت نمود.

۳ــ انگلیسی‌ها نظیر همین اقدام جنایت‌آمیز را در عهد ناصرالدینشاه که سلطان‌ـ مراد میرزا حسام‌السلطنه، شهر هرات را فتح کرد تکرار نموده بادلاوران تنگستانی در بندر بوشهر وارد جنك گردیدند وچند بار شکست‌های سخت خوردند.

٤ــ چون به‌تواتر خبر میرسیدکه بنادر، بندرعباس وبعضی ازبنادر دیگر خلیج‌فارس در معرض حملات جهازات جنگی انگلیسی‌ها قرار گرفته است.



وزیر مختار انگلیس ، سر جان ماك‌نایل چه کسی بود ؟!

سر جان ماك‌نایل، وزیر مختار انگلیس درایران که محمدشاه‌غازی را علیرغم پافشاریها و جانفشانیهائی که از زمان عباس میرزا نایب‌السلطنه پدرش تا امروز بیشتر همت و قدرت خود را صرف تسخیر شهر هـرات می‌نمود، وادار به ترك محاصره این شهر مهم سوق‌الجیشی نمود، یکی از مرموزترین و دسیسه‌گرترین مأموران دولت بریتانیا در کشور ما بود.

ماك‌نایل در زمان فتحعلیشاه بعنوان پزشك در سفارت انگلیس در طهران کار میکرد، چون حرفه اصلیش پزشکی‌بود توانست بطور مرموزی در دستگاه عباس میرزا، ولیعهد کاردان فتحعلیشاه که مقرش در تبریز بود وارد شده، توجه و اعتماد وی را بسوی خود جلب نماید.

اگرچه عباس میرزا، دارای دو پزشك ایرانی و انگلیسی به نام‌های «میرزا بابا افشار، حکیم‌باشی» و «دکتر کورمك» بود که او را بهنگام بیماری، مداوا و معالجه میکردند ولی این دکتر سر جان ماك‌نایل چنان ماهرانه وزیرکانه خودرا مقرب ومعتمد عباس‌میرزا نمود که نایب‌السلطنه، باهمه فهم و درایت و خاطرات ناخوش‌آیندی که از ترفندها و پیمان‌شکنی‌های انگلیسی‌ها داشت، او را «دوست من» خطاب میکرد و گاهی در سفر و حضر وی را همراه خود میبرد. این مأمور و یا پزشك زیرك وبسیار دسیسه‌گر و ترفندباز انگلیسی که ازهرمأمور خطرناك استعمار، خطرناك‌تر بود بعداً به عنوان وزیر مختار دولت فخیمه انگلستان در ایران مشغول خدمت شد و از آنجائیکه شهر هرات بـرای دولت متبوعش، کلید فتح هندوستان محسوب میگشت، از هنگام محاصره این شهر، همواره و بطور اسرارآمیز از طهران به مشهد و از آنجا به افغانستان و پیرامون هرات رفت و آمد میکرد و حوادث و رخدادهای این شهر را شدیداً زیر نظر داشت.

چون عباس‌میرزا نایب‌السلطنه، بطور جـدی درصدد سرکـوبی

یاغیان خراسان و فتنه‌جوئی کامران میرزا، فرمانروای ایرانی هرات بود، و ماك‌نایل هم مانع آن بود که هرات در دست دولت تقریباً نیرومند ایران باقی بـاشد و زعمای آن از طهران دستور دریافت کنند، بلکـه سیاست استعماری بریتانیا اقتضا میکرد که هرات جزء افغانستان شده و از نایب ــ السلطنه هندوستان دستور بگیرد، لذا باانواع حیله‌ها و مکرها، سعی‌میکرد شهر هرات را از محاصره محمد میرزا که به جهت نگرانی از طرف پدر بیمار خود به مشهد بازگشته بود، نجات دهد. او که عباس میرزا را ــ که شدیداً با استعمار انگلیسی‌ها در ایران مبارزه میکرد ــ بخوبی می‌شناخت، و هر روز با بهانه‌ها و دستاویزهای بی‌اساس در پیشرفت امور ایران، چه درهنگام جنك باروسیه تزاری وچه درمواقع دیگر اخلال‌مینمود، موقعیکه شنید عباس میرزا در مشهد از درد کلیه رنج میبرد خود را به این شهر مقدس رسانید. بااینکه پزشکان معالج وی یعنی میرزا بابا افشار و دکتر ــ کورمك در معالجاتش میکوشیدند و حتی کورمك به وی گفته بود که بیماری کلیه او چندان خطری ندارد[۵] معلوم نشد که چه قضایائی اتفاق افتاد که هم حکیم‌باشی ازمشهد دور شد وهم دکتر کورمك درراه طهران به مشهد در «مزینان» فوت شد و راه برای دکتر ماك‌نایل باز گردید.

طولی نکشید که در قلیل مدتی بیماری عباس میرزا تشدید شد. فقط در یك شب، درد کلیه او به بیماری شدید کبد انتقال یافت، بطوریکه در همان شب غفلتاً و بدون مقدمه حالت تهوع و استفراغ بوی دست داده باندازه یك لگن خون از سینه‌اش خارج شده و رخت به عالم باقی کشید! و شاید این تنها، ماك‌نایل بود که علت مرگ ناگهانی این شاهزاده قدرتمند و ترقی‌خواه را میدانست!..

بهر تقدیر قضیه محاصره هرات همچنان در آغاز سلطنت محمدشاه قاجار ادامه یافت تا بدان مرحله رسید که در فصل پیش به نگارش رفت و ماك‌نایل وزیر مختار انگلیس آخرین نقش جنایتکارانه خود را در این معرکه بازی کرد و هرات موقتاً از زیر نفوذ و سیطره ایران خارج شد تا

۵ــ روضةالصفای ناصری، جلد دهم صفحه ۶۰ .

عصر ناصرالدین شاه که بار دیگر قضیه هرات مسأله روز دربار ایـران گردید و سرانجام به جنك مجدد و فتح قطعی آن بوسیله سلطان مراد ـ میرزا حسام السلطنه انجامید کـه در فصول آینده بـه تفصیل خواهد آمد.

فوت محمدشاه غازی
جلوس ناصرالدینشاه بر تخت سلطنت
و شروع مرحله جدید کارهای بزرگ حسام‌السلطنه

محمدشاه پس از استقرار نظم در شهرها و ایالات عمده و مهم ایران که گاه و بیگاه یك یا چند مدعی و طغیان‌گر تشنه جاه و مقام آنرا به‌آشوب و اغتشاش میکشیدند به قصر جدیدی که در نزدیکی باغ فردوس تجریش موسوم به «قصر محمدیه»[1] ساخته شده بود، انتقال یافته در آنجا اقامت گزید.

از آنجائیکه محمدشاه غازی درقصر محمدیه، ایام وروزگار کوتاه سالهای آخر عمر خود را بارنجها و مصائب بیشمار میگذرانید و درهمانجا نیز درگذشت، لذا معروف بود که بسیار قصری بدشگون و نامیمون و بد- یمن میباشد، چنانچه پس از مرگ محمدشاه هیچکس از اعضای خاندان قاجار در آنجا سکونت اختیار نکرد.

محمدشاه که از سالها پیش به بیماری نقرس مبتلا بود و گاهی اختلالات کلیه نیز مزید بر آن علت میگردید، در شب عید فطر که فردایش در فضای کاخ محمدیه سلام عام بود، حالش بکلی از حد اعتدال خارج شده، سخت دچار ضعف بنیه گردید بطوریکه دیگر یارای حرکت و

۱ــ قصر محمدیه درمحلی بنا شده بودکه نزدیك باغ فردوس حالیه بود، این قصر بزرگ که پیرامون آن قلعه وبرجی قرار داشت وامروزه اثری ازآنها نیست زیرنظر حاج‌میرزا آقاسی، صدراعظم محمدشاه بنا گردید. منطقه پیرامون این قصر اکنون «محمودیه» نام دارد.

حالت صحبت و کلام از وی سلب شد.

ناچار در همان صبح روز عید رمضان بدستور حاج میرزا آقاسی، خدمتکاران، شاه را در کنار پنجره عمارت فوقانی که مشرف بر میدان و فضای باز زیرین بود بر روی صندلی دسته‌داری جای دادند. در آن میدان صف‌های طبقات دولتمردان وامیران وبزرگان مملکت برای سلام وتهنیت عید رمضان تشکیل یافته بود و در همان حال که هرکس در جای خود بحالت احترام ایستاده و میرزا محمدتقی کاشانی، منشی و شاعر خاصه، قصیده‌ای را میخواندند، ناگهان حال شاه چنان منقلب و مغشوش گردید که در حال فرو افتادن از روی صندلی بود. پس شاه را به اطاقش رسانیده، آرام در بسترش قرار دادند و پزشکان سریعاً مشغول مداوا و معالجه وی گردیدند، ولی بهیچ‌وجه مداوای آنان مؤثر نیافتاد و بحکم تقدیر و مشیت پروردگار، شاه غازی رخت بسرای باقی کشید. علیرغم اصراری که وی در آن دقایق آخر حیات برای دیدار فرزندش عباس‌میرزا ملک‌آرا داشت[۲] توفیق آن‌را نیافت که فرزند مورد علاقه خودرا ببیند وآنگاه رخسار بزیر نقاب خاك درکشد.

جنازه محمدشاه را باتشریفات و آئین باشکوه از تجریش به باغ ـ لاله‌زار طهران آورده در آنجا به امانت گذاشتند[۳]. وقتی که میرزا تقی ـ خان امیرکبیر باتفاق ناصرالدینشاه وارد طهران گردید، بنا بدستور او، جنازه محمدشاه را به شهر قم انتقال داده و در آنجا بخاك سپردند.

۲ـ محمد شاه، علاقه ومحبت زایدالوصفی به‌عباس میرزا ملك‌آرا داشت و بااینکه ناصرالدین میرزا فرزند بزرگترش را که درآن هنگام در تبریز بسر میبرد، بنابرمعمول وسنت ورسم ولیعهد کرده بود، ولی باطناً میل داشت‌که عباس میرزا پس ازمرگش برتخت سلطنت بنشیند، که این آرزوی او نیز تحقق نیافت و ناصرالدین میرزا، بنام ناصرالدینشاه پـادشاه ایران گردید.

۳ـ خیابان لاله‌زار امروز، سابقاً باغ لاله‌زار خوانده میشد، چون درآن هنگام فقط بصورت باغ وسیعی وجود داشت.

حرکت ناصرالدینشاه از تبریز
و حکمرانی موقت مهدعلیا در طهران

پس از فوت محمدشاه، مهدعلیا فوراً چاپاری سریع‌السیر را روانه تبریز کرده و فرزند خود ناصرالدین میرزای ولیعهد را که فقط شانزده سال داشت از واقعه مرگ پدرش آگاه میگرداند و خود در طهران زمام قدرت را بدست گرفته به رتق و فتق کارها و تمشیت امور میپردازد.

میگویند مهدعلیا همواره دو چارقد، یکی سیاه و دیگری الوان روی‌هم برسر میافکند ومیگفت: «یکی‌را برای‌عزاداری شوهرم (محمد شاه) و دیگری را برای سلطنت پسرم (ناصرالدین میرزا) بسر کرده‌ام!».

بعد از کناره‌گیری حاج میرزا آقاسی از صدارت و رفتن و بست نشستن این ملای صوفی‌منش به حضرت عبدالعظیم، به امر مهدعلیا، جمعی از رجال و شاهزادگان قاجار که گاه و بیگاه وزرای مختار انگلیس «کلنل جستن‌شیل» و وزیر مختار روسیه «پرنس دالگوروکی» نیز درآن شرکت میکردند، مجلسی ترتیب دادند که در آن درباره چگونگی مسائل مملکتی وجریان امور کشور مشورت بعمل‌میآمد وآنوقت رأی وتصمیمات این مجلس مشورتی را بنظر مهدعلیا میرسانیدند، و وی دستور اجرای آنها را میداد. در حقیقت، مهدعلیا، تا ورود ناصرالدینشاه که صد روز بطول انجامید، نایب‌السلطنه ایران بود[٤].

مهدعلیا، چندین مهر اسم برای منقوش کردن فرامین و احکام صادره کنده بود که سجع یکی از این مهرها چنین بود: «مهین مادر ناصرالدین شهم» و مهر دیگر: «شه جم نگین را مهین مادرم».

بهرحال ناصرالدین‌شاه بشنیدن خبر تأسف‌بار و ناگوار درگذشت پدرش، چندروزی‌را باتفاق امنا وکارگزاران دولت درآذربایجان مشغول

٤ــ مدت سلطنت و فرمانروائی محمدشاه غازی چهارده سال بودکه جز سال اول سلطنت این پادشاه که میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام امور صدارت را بدست داشت، حاج میرزاآقاسی بمدت سیزده سال صدراعظم محمدشاه بود.

سوکواری وعزاداری گردید، آنگاه بکمك میرزاتقی‌خان‌فراهانی (امیر- نظام) امیرکبیر در شب چهاردهم شوال سال ۱۲٦٤ رسماً در تبریز برتخت سلطنت جلوس کرد، سپس میرزا تقی‌خان بعلت ضعف امور مالی دستگاه ولایتعهدی آذربایجان، برای آنکه هرچه زودتر پادشاه جدید را به طهران برساند تـا مبادا مدعیان سلطنت و بعضی شاهـزادگان در دارالخلافـه مزاحمت‌هائی ایجاد نمایند مبلغ پنجاه‌هزار تومان برای‌خرج سفر بصورت قرض از بعضی رجال سرشناس تبریز استقراض کرده، شاه را باافـواج آذربایجان بطرف طهران حرکت داد.

ناصرالدینشاه، در روز ۲۱ ذی‌قعده سال ۱۲٦٤ هجری قمری در دارالخلافه طهران به تخت سلطنت جلوس کرد و نخستین اقدام وی بـه صدارت انتخاب کردن میرزا تقی‌خان امیرنظام به پاس خدماتی بود که در تبریز باکفایت و تدبیر و فداکاری کم‌نظیری شاه را به طهران رسانیده و علیرغم مدعیان، عصای قدرت را بدست وی سپرده بود.

شورش‌ها و سرکشی‌های ولایات ایران
قبل از آغاز فتنه‌گری مخاطره‌آمیز محمدحسن‌خان سالار

با مرگ محمدشاه غازی، ناگهان در بیشتر ولایات ایران شعله‌های آتش و طغیان و خودسری زبانه کشید. در پیدایش این آشفتگی وپریشانی عمومی که معمولا بهنگام مرگ یك سلطان و فرمانروا آغاز میشود و تا روی کار آمدن و بر تخت قدرت قرار گرفتن قدرتمند و پادشاه جدید ادامه می‌یابد، بیشتر علت اصلی آن سوء سیاست و بی‌تدبیری ناآگاهانه حاج میرزا آقاسی صدراعظم وقت مؤثر بود.

شورش‌هائی که در آن هنگام در قسمت‌های مهمی از خطه‌های کشور ما حاکمیت ملی ایران را دچار مخاطره ساخته بودند عبارت بودند از:

فتنه آقاخان محلاتی[1]، سرکشی سیف‌الملوك میرزا فرزند اکبر ــ میرزای ظل‌السلطان در قزوین، شورش مردم بروجرد علیه جمشیدخان ــ ماکوئی، طغیان اهالی کرمانشاه بر محبعلی‌خان ماکوئی، انقلاب کردستان وعصیان رضاقلی‌خان اردلان بر خسروخان گرجی والی وعلی‌خان سرتیپ قراگزلو، شورش فارس به سرکردگی رضای صالح بر حسین‌خان نظام ــ الدوله، بلوای کرمان و نزاع فتحعلی‌خان بیگلربیگی با عبدالله‌خان

۱ــ این شخص ازدست نشاندگان مستقیم و بلاواسطه انگلیسی‌ها بودکه از هندوستان ازنایب‌السلطنه انگلیسی این‌کشور دستور میگرفت. برای آگاهی یافتن ازجزئیات فتنه‌آقاخان محلاتی رجوع فرمائید به‌کتاب: چهره امیر (امیرکبیر) نوشته این مؤلف.

صارم‌الدوله، طغیان اشرار و انقلاب یزد علیه دوستعلی‌خان حاکم آنجا، غوغای اصفهان و شورش خوانین بختیاری و طوایف کرد، فتنه شیخ نصر حاکم بندر بوشهر وخودسری قبایل بلوچ درسیستان وبلوچستان وبالاخره مهمتر ومهیب‌تر مملکت‌برانداز‌تر ازهمه‌فتنه محمدحسین‌خان‌سالاربود که‌از زمان محمدشاه در خراسان شروع گشته و روز بروز بر دامنه این طغیان سهمناك افزوده میگشت[2].

مقدمات فتنه سالار

مهمترین خطری که تخت سلطنت شاه‌جدیدرا تهدید میکرد

فتنه محمدحسن‌خان سالار فرزند اللهیارخان آصف‌الدوله دولوی قاجار، درسال ۱۲۶۰ هجری قمری آغازشد. اما مقدمه‌آن ازچندسال پیش در زمان حکومت و والیگری آصف‌الدوله در خراسان فراهم آمده بود. آصف‌الدوله داماد فتحعلی‌شاه وخالوی محمدشاه بودکه قبلا ازسال ۱۲٤۰ الی سال ۱۲٤۳ صدراعظم خاقان مغفور بود.

اللهیارخان آصف‌الدوله فرزند میرزا محمدخان قاجار دولو، بیگلربیگی شهر طهران در زمان حکمرانی آقا محمدخان قاجار بود، و این بیگلربیگی بهنگام سفرهای جنگی آقامحمدخان و قتل سرسلسله قاجار توانسته بود با تدبیر و وفاداری و کاردانی خود، طهران را از دستبرد مدعیان ودشمنان آقامحمدخان وفتحعلی‌خان محافظت‌نموده، آن‌را تحویل برادرزاده شاه مقتول (فتحعلیشاه) بدهد.

فتحعلیشاه بهمین ملاحظه، نظر به علاقه وافری که به آصف‌الدوله داشت، خواهر او را بـه عقد عباس میرزا ولیعهدش درآورد اما درباره شخص آصف‌الدوله این واقعیت تاریخی و رخداد شگفت‌آور افتضاح‌آمیز گفتنی است که در گیر و دار جنگهای ایران با روسیه تزاری که عباس ـ

۲ـ امیرکبیر وایران ازفریدون آدمیت، صفحه ۲۲۸ و ۲۲۹ .

میرزا ولیعهد، فرمانده کل نیروهای جنگاور ایران بود و مدت دوازده سال این جنگهای نابرابر ادامه داشت، اگرچه عباس میرزا، آن سردار شجاع و کارآزموده با دلاوری و آگاهی بسیار سپاهیان جنگجوی ایران را در آوردگاههای خونبار رهبری میکرد، اما پس از انعقاد قرارداد متارکه جنك ومعاهده معروف گلستان وآغاز مرحله دوم جنك که عباس‌میرزا از لحاظ سپاه وساز وبرگ جنگی درتنگنا قرار گرفته‌بود فتحعلیشاه برای یاری رسانیدن به فرزندش، آصف‌الدوله (اللهیارخان) را با ده‌هزار سرباز جنگاور و مهمات و جنك‌افزار کافی به آذربایجان فرستاد، ولی آصف‌الدوله که ذاتاً و جبلا مردی ضعیف‌النفس و جبون بود، بجای عبور از رودخانه ارس و ملحق شدن به عباس‌میرزا، از جبهه جنك فرار کرده و در شهر تبریز مخفی گردید. بهمین مناسبت میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام، وزیر نایب‌السلطنه که در تبریز اقامت داشت قصیده هجوآمیزی ساخته که قسمت‌هائی از آن چنین است:

بگریز بهنگام که هنگام گریز است
رو در پی جان باش که جان سخت عزیز است
جان است نه مال است که آسانش توان داد
بشناس که آسان چه و دشوار چه چیز است
آن آهوی رم کرده که در یك شب و یك روز
از رود زگم آمده در دیزج و دیز است
ای خائن نان و نمك شاه و ولیعهد
حق نمك شاه و ولیعهد گریز است؟!

اللهیارخان آصف‌الدوله به مناسبت همین گریز از میدان جنك بدستور فتحعلیشاه در ارگ طهران به توپ مروارید بسته شد و او را چوب مفصلی زدند که بقرار معلوم عباس‌میرزا نایب‌السلطنه نیز در چوب زدن و تنبیه وی شرکت داشت.

بهر تقدیر، پس از مرگ فتحعلیشاه و شروع سلطنت محمدشاه، آصف‌الدوله که چنین میاندیشید که شاه‌غازی اورا به‌صدراعظمی برخواهد

گزید و وقتی از این انتظار طرفی نبست و انتخاب میرزا ابوالقاسم قائم ـ مقام به صدارت و سپس حاج میرزا آقاسی، او را بکلی مأیوس گردانید، به ولایت (والیگری) خراسان منصوب گردید، و وی باتفاق محمدحسن ـ خان معروف به سالار فرزندش به مشهد شتافت، ولی در آن سامان شروع به تحریك و افساد و فتنه‌انگیزی کرده، تصمیم داشت که ولایات مهم سمنان و دامغان و بسطام و استراباد (گرگان حالیه) و شاهرود را ضمیمه قلمرو حکومت و فرمانروائی خراسان بنماید. پس سپاهیان آن حدود را برای همین مقاصد تحت اوامر و اطاعت خود درآورد[۳].

وقتی این خبرها را به اطلاع محمدشاه رسانیدند، فوراً دستور داد آصف‌الدوله از خراسان به طهران بازگشت کند، و برای اینکه از شر فساد و بلندپروازیها و فتنه‌انگیزیهای او خلاص شود، وی را به مکه فرستاد.

اما درغیاب آصف‌الدوله، فرزندش محمدحسن‌خان سالار که بجای پدر فرمانفرمای بالاستقلال خراسان شده وقدرتی بچنك آورده‌بود، شروع به زمینه‌سازی‌های گسترده‌ای علیه شاه که عمه‌زاده‌اش بود مینماید تا مگر تمام خطه خراسان را تا آنسوی هرات و مرو و آخال که همه جزء قلمرو ایران و در زمره ایالت خراسان بزرگ قرار داشتند، به قبضه خود گیرد و از آنجا بر دارالخلافه طهران تاخته، بااین کار فرمانروای سراسر ایران گردد[٤]!

۳ـ آصف‌الدوله در حکمرانی خود، مردی ستمگر وطماع بود و درمیان مردم بدنام و درجهت سیاسی به‌انگلستان ارادت میورزید و ازکارگزاران آنان بشمار میرفت، بطوریکه وزیر مختار انگلیس درطهران برای رساندن او بهقدرت بجای امیرکبیر تلاش میکرد. میرزا ـ محمدعلی‌خان، سفیر ایران در اروپا (پاریس) هنگامیکه ازسفارت پاریس بازمیگشت در نامه‌ای به‌حاج میرزا جبار، مصلحت‌گذار ایران دربغداد، (آصف‌الدوله مدتی به‌بغداد تبعید شده بود) درباره آصف‌الدوله مینویسد: «آصف‌الدوله درحکومت خود در خراسان، آنچه مداخل داشت، خود میبرد ودیناری به‌دولت نمی‌داد، ازسرکشان پشتیبانی میکرد ومانع رفتن سپاه دولت به‌کلات میگردید، مأموران را میکشت و از اوامر دولت سرپیچی مینمود».

٤ـ محمدحسنخان سالار بقراریکه درفصل بعد خواهد آمد، همین مقصود ونیت را در زمان سلطنت ناصرالدینشاه نیز تعقیب مینماید.

محمدحسن‌خـــان سالار بهمین منظور در سال ۱۲۶۲ ابتداء عـــده زیادی بتعداد هزاران نفر از افاغنه را بگرد خویش جمع آورد، و سپس جماعتی از اشرار طایفه ترکمان مرو و سرخس و تژن و آخال و تك و ایلات هزاره و تیموری و جمشیدی و سیستانی و طخارستانی را باتحریکات دامنه‌دار جزء هواخواهان خود کرد. آنگاه بر شهر مشهد غلبه یافته، عده‌ای تفنگچی و شمخالچی و نگهبان در برجها و قلعه‌های این شهر مقدس مستقر گردانید.

علل اصلی و مقدمات کار
فتنه سالار در خراسان

وقتی حسن‌خان سالار از طرف پدر و به نیابت وی (آصف‌الدوله) با استقلال و اختیارات تامه، فرمانروای خراسان گردیده و زمینه طغیان و شورش را ــ که از مدتها پیش در مغز خود می‌پخت ــ آماده دید، طغیان و سرکشی خود را آغاز نمود تا شاید این خطه مهم را از پیکر اصلیش (سراسر کشور ایران) جدا گرداند و اگر بخت و اقبال مددش دهد، بر اریکه سلطنت تکیه زنـــد و بهمین سبب این بیت فردوسی را دائماً فـــرو میخواند:

مرا عار آید از این زندگی   که سالار باشم، کنم بندگی!

تکیه اصلی سالار در قیام خویش بر کردهای قوچان وترکمانان شمال خراسان بود و میخواست که با شوراندن این دو طایفه بر دولت مرکزی و مدد گرفتن از ایشان، بنا و اساس کار شیطانی خود را محکم گرداند. بهمین نیت ابتداء دختر خود را در عقد جعفرقلی‌خان بزنجردی پسر نجفقلی‌خان ایلخان کردهای شادلو درآورد و خواهر وی را هم به عقد خود درآورد.

پس از وصلت سالار با جعفرقلی‌خان بزنجردی، یکی دیگـــر از

خوانین کرد بنام محمدحسن‌خان نردینی که سابقاً از وابستگان جعفر ــ قلی‌خان و نجفقلی‌خان بود و در این ایام که آصف‌الدوله و سالار دیگر اعتنائی به او نمیکردند به‌رغم این جماعت به طهران آمده و با دادن هدایا و پیشکش‌ها، از حاج میرزا آقاسی، فرمان حکومت قلعه «نردین» را که مابین جاجرم واستراباد بود گرفت وچون به‌مقر حکومت باز گشت بدستور حاج میرزا آقاسی به آصف‌الدوله و سالار اعتنائی نکرد و خود را مستقل و از اطاعت حکمران خراسان بی‌نیاز کرد.

آصف‌الدوله، چون این بدید، جعفرخان شادلو را محرمانه به قتل وی واداشت و جعفرخان نیز جمعی از سواران کرد و ترکمن را باین کار مأمور گردانید و آنها شبانه بر سر محمدحسن‌خان نردینی ریخته او را هلاك گردانیدند و سپس قلعه نردین را ویران ساختند[۵].

آصف‌الدوله که اعتنائی به حاج میرزا آقاسی نمیکرد، در طریق کینه‌توزی و بر زمین زدن حاجی گام برمیداشت و بهمین ملاحظه علیه وی نامه‌هائی به‌محمدشاه‌غازی نوشت، ولی شاه چندان اعتنائی باین نامه‌پرانیها نمیکرد. حاج میرزا آقاسی برای عقب‌راندن آصف‌الدوله ومسدود ساختن راه هرگونه بهانه و کوتاه نمودن دست وی از آستان قدس رضوی مشهد، یکی از منسوبان خوئی خود بنام حاج میرزا عبدالله خوئی را سمت تولیت آستانه داده، او را روانه مشهد گردانید[۶].

پس از تبعید آصف‌الدوله به مکه و عتبات (بوسیله حاج میرزا ــ آقاسی) و کوتاه شدن دست وی از خراسان، محمدشاه، برادر بزرگتر سالار، میرزا محمدخان بیگلربیگی را که داماد شاه نیز بود، بجای سالار حکمران خراسان گردانید و سمت تولیت آستانه را به سالار واگذار کرد و منظورش هم از این کار چنین بود که شاید بین دو برادر اختلاف ایجاد شده و چون سالار از میرزا محمد کوچکتر است، از او اطاعت نماید. ولی

۵ــ میرزا تقی‌خان امیرکبیر، تألیف عباس اقبال آشتیانی، صفحه ۱۲۶.

۶ــ چنانچه بعد خواهد آمد، بدستور سالار، این مرد را به‌فجیع‌ترین وضعی بقتل رسانیدند.

قضیه بعکس شد و چون سالار از برادر بزرگش باکفایت‌تر بود، محمدخان بیگلربیگی از او فرمان میبرد و طغیان سالار بااین زمینه‌سازیها و اسبابها آغاز گردید.

بهرحال سالار متعاقب زمینه‌سازیها و اقدامات اولیه خود شروع به کار کرده و در ابتدای امر چندین عراده توپ در پیرامون ارگ مشهد قرار داده، در این اندیشه شد که هرگاه نیروهائی از دارالخلافه برای بیرون راندن وی از این مواضع گسیل گردد، از مشهد و قرارگاههای خود دفاع نماید.

محمدحسن‌خان سالار باین ترتیب نزدیك به سی‌هزار نفر سپاهی از سواره و پیاده برای خود و بمنظور نیل به آمالش آماده کارزار میگرداند[۷].

محمدشاه وقتی دریافت که سالار سوداهای بسیار در سر، و رؤیاها و خوابهای طلائی اغواگر در مخیله خود جای داده و جز با نیروهای قهریه و سپاهیان آزموده و فرماندهان کارکشته مجرب دفع آن فتنه نتوان کرد، پس ابراهیم‌خلیل‌خان سرتیپ را که سالها در معیت عباس میرزای مرحوم در معرکه‌های قتال روسیه رزمها کرده و دلیریها نموده بود، فرمان داد تا بالشکریان ابوابجمعی خود و ساز و برگ کامل جنگی در کاخ نگارستان، اقامتگاهش از برابر او گذشته، راهی خراسان گردد.

خلیل‌خان با دوهزار سرباز افشار ارومی و سواران خواجه‌وند و عبدالملکی و سواره عبدالله‌خان افشار و دوازده عراده توپ براه افتاده، خود را به بسطام رسانید. در همین‌وقت سالار نیز با سپاهیان و استعدادهای

۷ــ طبق روایات معتبره، گفته میشد که منظور سالار ازسرکشی وجمع‌آوری سپاه، ابتداء مستقل گردانیدن خراسان وانتزاع آن ایالت مهم ازایران وسپس بسلطنت رسانیدن ظاهری بهمن میرزا، برادر محمدشاه غازی بود.

در اینجا ذکر این نکته ضروری است‌که نظر انگلیسی‌ها هم که بعداً بسالار یاری‌های پنهانی بسیار نمودند همین انتزاع خراسان ومخصوصاً شهرهای هرات و مرو بود که گفتیم کلید فتح هندوستان محسوب میشد وحکمرانانش ازطرف طهران برگزیده میشدند.

جنگی بیشمار برای‌مقابله باخلیل‌خان به‌شهر سبزوارآمده جعفرقلی‌خان‌ـ ایلخانی را بعنوان طلایه‌دار خود پیش فرستاد.

خلیل‌خان وقتی به بسطام رسید، پیاده‌های عجم و عرب بسطامی و سواره‌نظام کوداری که جزء لشکریان مهدیقلی‌خان فرزند سلیمان‌خان بودند به سپاهیان وی ملحق شدند.

از آن‌سو، لشکریان سالار نیز برای مقابله بجلو میراندند و طرفین در نزدیکی بسطام شروع به زورآزمائی و ستیز کردند. ابراهیم‌خلیل‌خان خود بداخل بسطام رفته شهر را پایگاهی برای سپاهیان خویش قرار داد وتوپهارا درقلعه‌ها مستقر ساخت تاسپاهیان سالاررا بزیر آتشبارها گیرد، از آنسو، سلیمان‌خان را نیز فرمان داد از بیرون شهر بادشمن وارد پیکار گردد.

جعفرقلی‌خان ایلخانی که تصور میکرد، اردوی خلیل‌خان از رزم مستقیم با وی ولشکریان سالار زبون ودرمانده‌است، خود باکلیه سوارانش، شروع به تاختن کردند تا صف جنگاوران طرف مقابل را بشکافند ولی سرتیپ جنك‌آزمای کارآزموده در عرصه‌های کارزار ماورای ارس، بـا هفتصد سرباز آماده دفاع شده توپها را از چهار گوشه شهر وادار بشلیك کرد و خود و مردانش از میان قلعه‌ها و برجهای بسطام سواران ایلخانی را هدف گلوله‌های مرگبار قرار دادند، طولی نکشید که سواران ایلخانی که سالار بآنها امید فراوان بسته بود سخت به وحشت و هراس افتاده روی به فرار نهادند و این نخستین ضربه شدیدی بود که در قاسم‌آباد بسطام بر نیروهای سالار وارد گردید.

تفویض حکمرانی خراسان به حمزه میرزا حشمت‌الدوله و آغاز برخوردهای نوین جنگی

محمدشاه و امنای دولت و کارگزاران امور کشور هنگامیکه از جـریان نبردهای بسطام و نیروهـای فراوان و مجهز سالار و سوداهای ویران‌گرانه او آگاه شدند، باتوجه به اینکه سالار بر شهر مشهد نیز تسلط یافته و هزاران سرباز و سپاهی از قبیله‌های مختلف خراسان و خاصه از افاغنه و تراکمه به گرد خود جمع کرده است، باین نتیجه رسیدند کـه میباید کار فتنه و آشوب خراسان را بسیار جدی و مخاطره‌آمیز گرفت. پس بدنبال تأمل و مطالعات کافی، باین نتیجه رسیدند که باید هرچه زودتر حکمرانی بلندپایه و باصولت و سطوت به آن ایالت عمده گسیل دارند.

قرعه فال بنام حمزه میرزا حشمت‌الدوله برادر کهتر محمدشاه زده شد. حمزه میرزا در چندین جنك و محاربه شرکت کرده بود و بنا بر اصل همین سابقه وشجاعتهائی که درسفر گرگان وکشمکش هرات ازوی مشهود افتاد، شاه با حکمـرانی وی موافقت کـرد و بعنوان والی سراسر خطه خراسان، لشکری مجهز در اختیار وی قرار دادند تا به صوب آن ایالت حرکت نماید.

ضمناً از آنجائیکه جمع کثیری از تراکمه بحمایت سالار برخاسته بودند، بنا به فرمان محمدشاه، اردشیر میرزا برادر دیگر وی که حکمران مازندران بود، مأموریت یافت بالشکریان ابوابجمعی خود، سپاهیان مرکز را از سمت گرگان و اترك تقویت نماید.

حمزه میرزا، باجمیع لشکریان اعزامی از دارالخلافه قدم به قدم در راه شهرهای خراسان پیش میرفت و در سر راه، سرداران و امیرانی که قبلا بحکم اضطرار و اجبار و قدرتی که سالار در خراسان بدست آورده بود، بزیر بیرق وی درآمده بودند، دسته‌دسته به نزد حمزه میرزا آمده و ضمن ابراز وفاداری و اطاعت، آمادگی خویش را برای قلع و قمع کردن سالاریان اعلام نمودند.

قتل متولی‌باشی حرم حضرت رضا و فوج‌های دیوانی
جنایات تازه حسن‌خان سالار در مشهد

حسن‌خان سالار وقتی آگاه شد که حمزه میرزا حشمت‌الدوله به کارزار اومیآید، بادوازده عراده‌توپ و هزاران سرباز سوار و پیاده از طوایف تراکمه و اکراد و افاغنه راه مشهد را در پیش گرفته، در آنجا استقرار یافت. او این‌شهرمقدس‌را بکانون‌مقاومت ومرکز اصلی فتنه‌گریها و سرکشی‌های خود تبدیل کرده، ابتداء دستور داد حاجی میرزا عبدالله‌ـ خوئی، متولی‌باشی مرقد حضرت رضا را دستگیر کرده، وی را سر و پای برهنه از خانه بیرون کشند و در مسجد گوهرشاد بقتل رسانند و اموال و اثاثه‌اش را نیز به‌غارت و یغما ببرند.

وقتی طبق امریه سالار، متولی‌باشی حرم را به مسجد گوهرشاد آوردند، مطابق نوشته رضاقلی‌خان هدایت در کتاب روضةالصفای ناصری، نخست، رجب لات مروی که مردی شریر و قتال و جسور و سفاك بود، یك تیر طپانچه برویش خالی کرده او را از پای درافکند و حاضران در مسجد که اکثراً، اشرار و چاکران سالار بودند، به دستور سالار باکارد و تبر بر روی او یورش برده، جسدش‌را پاره‌پاره کردند وهم‌چنین ابراهیم‌سلطان، داروغه شهر را که در خانه میرزا هاشم، برادر امام‌جمعه به میهمانی خوانده بودند، هم در مجلس او، بر روی فرش افکنده او را نیز پاره‌پاره کردند

و جسدش را شقه نموده، بر دروازه شهر آویختند و میرزا کاظم سمنانی را نیز بقتل رسانیدند و آنگاه به‌قتل‌عام چاکران‌دیوانی پرداخته، کار عصیان وآدم‌کشی‌را بجائی رسانیدند که بطور آشکار قریب هفتصد نفر ازسربازان و افواج مخالف سالار را که در مشهد اقامت داشتند سر بریدند[۱].

محمدحسن‌خان سالار بدنبال این جنایات، پای را از این مرحله نیز فراتر نهاد، بایك یورش ناگهانی که باتفاق بیگلربیگی و همراهان وی وقوع یافت، خونهای تازه‌ای ریخته، پس از جنك و ستیز با مدافعان ارگ شهر، آنجا را بتصرف خود درآوردند.

در همین هنگام، حمزه میرزا حشمت‌الدوله، خود را به شهر مشهد رسانیده و با دو عراده توپ و جمعی سرباز به مهاجمان سرکش حمله برده و پس از زد و خوردهای خونین آنها را تار و مار و متفرق گردانید و ارگ‌را ازافراد خصم پاك نمود. محمدحسن‌خان سالارکه وضع‌را تاحدی وخیم دیـده و جانش را در معرض مخاطره حتمی مشاهده کرد، از شهر مشهد شبانه فرار کرده و به میان تراکمه پناه برد.

پس از فرار سالار، حمزه میرزا، رسماً در مشهد بر مسند حکمرانی تکیه زده، به رتق و فتق امور پرداخت.

بازگشت سالار به مشهد مقدس
و محاصره شدن حمزه میرزا والی خراسان

هنگامیکه حمزه‌میرزا درمشهد برجایگاه قدرت ووالیگری سراسر خراسان نشست، برخلاف انتظار مردم که از کشمکش‌های داخلی و فتنه سالار و درگیری سپاهیان دارالخلافه بانیروهای گردنکش، زخـم‌های عمیق بر جان خود داشتند، نه‌تنها در برآوردن خواسته‌های اهالی مشهد و

۱ــ تاریخ روضة‌الصفای ناصری، تصنیف رضاقلی‌خان هدایت، جلد دهم، صفحات ۳۳۳ و ۳۳۴.

تحقق بخشیدن به آمال آنان گامی بجلو برنداشت، و قلوب رمیده ایشان‌را تسلی نبخشید، بلکه متأسفانه برخلاف اصول عدل و داد رفتار کرده، به تجاوز و تعدی نسبت به مردم دست یازید، و حرکاتی مغایر شئون وحیثیت والیگری از خویشتن نشان داد.

اعمال ناروای برادر محمدشاه تاآنجا گسترش یافت که زمزمه‌های مخالفت از گوشه و کنار شهر و بعضی دیارهای دورتر بگوش میرسید و در چنان وضعی، محمدخان برادر سالار هم که پس از نبرد قوای حمزه ـ میرزا بانیروهای سالار و بیرون رانده شدن سپاهیان تار و مار شده سالار از مشهد، بر آستانه قدس رضوی پناه برده و در آنجا متحصن شده بود، آتش نارضایتی‌های عمومی را بوسیله عوامل پنهانی خود دامن میزد و دائماً مردم را علیه حمزه میرزا تحریك مینمود[۲].

سرانجام اهالی شهر مشهد که تدریجاً به شور و هیجان آمده‌بودند، به هواخواهی از سالار قیام کردند و سالار هم که در میان تراکمه اوقات میگذرانید و هیچگاه از ادامه شرارت و گردنکشی انصراف حاصل نکرده بود، با باقیمانده سپاهیان آسیب‌دیده خود و جماعت تراکمه به مشهد حمله برد و باین ترتیب بار دیگر نایره خانمانسوز جنك زبانه کشید.

این‌بار هم ارگ مشهد باقلعه‌های مستحکم آن مرکز و کانون جنك و زد و خورد بود و هرلحظه حملات خردکننده لشکریان سالار سخت‌تر و وحشتناك‌تر میگردید. در این حیص و بیص خبر نومیدکننده درگذشت محمدشاه در مشهد انتشار یافت و سالار بشنیدن این خبر، بر جسارت وشدت حملات خود افزوده، حمزه میرزا و قوایش را بمحاصره افکند و مردم نیز همچنان به طرفداری و حمایت از وی و مخالفت با حمزه میرزا و مردان وی قیام میکردند.

کار محاصره آنچنان عرصه را بر حمزه میرزا و قوایش تنك کرد که آنها ناگزیر باخوردن گوشت اسب و شتر سد جوع میکردند. در این اثنا، یارمحمدخان افغان وزیر سابق کامران میرزا حکمران هرات که

۲ــ تاریخ ایران، تألیف مشیرالدوله و عباس اقبال آشتیانی

مخدوم خود را در سال ۱۲۵۶ هجری قمری بقتل رسانیده و خود زمام امور را بدست گرفته بود، لشکر بطرف شهر جام آورده و به حمزه میرزا وسالار هردو چنین‌فهماندکه بانیروهای‌خود بیاری‌ایشان‌میآید، اما همینکه به شهر مشهد رسید، جانب حمزه میرزا را گرفته و او را از محاصره نجات داد، ولی چون از عهده سالار برنیامد، بعلت نبودن آذوقه و علیق و امکانات دیگر حمزه میرزا را برداشته، باتفاق او به شهر هرات بازگشت و سالار بالشکریان‌خود درتعقیب آنها برآمده تاجام پیش‌رفت، ولی‌نتوانست کاری صورت بدهد و ناگزیر به‌شهر مشهد مراجعت نمود.

این قضایا و رخدادهای عجیب، خراسان را دچار هرج و مرج و آشفتگی ناگواری کرده، امنای دولترا درطهران‌که اکنون ناصرالدین‌شاه و امیرکبیر دولتمردان آن بودند، به اندیشه چاره‌جوئی قطعی و دفع فتنه و شورش سالار و بالاخره آرامش بخشیدن به آن ایالت مهم انداخت. چه درغیر این‌صورت، طغیان‌سالار واعوان وانصارش پایه‌های‌تخت‌سلطنت شاه جدید (ناصرالدینشاه) را بسختی تکان میداد و خطر شورش او ممکن بود در آستانه دارالخلافه طهران نیز سایه بیافکند.

سالار پس از آنکه زیر پای خود را در مشهد محکم ساخت، از طرف خویش بر شهرهای مهم خراسان حاکمانی از بستگان و هواداران خود گماشت و از جمله پسرش اصلان‌خان را حاکم سبزوار گردانید.

سلطان مراد میرزا (حسام‌السلطنه)
برای دفع فتنه سالار و آرام کردن خراسان
انتخاب گردید

در دارالخلافه طهران، ناصرالدینشاه در سنین جوانی (هفده ـ سالگی) بر تخت سلطنت نشست و میرزا تقی‌خان امیرنظام[1] (امیرکبیر) به عنوان صدراعظم زمام امور مملکت را بدست گرفت.

نخستین تندبادی که پایه‌های اریکـه سلطان جدید را تکان داد، طغیان و شورش سالار بود که نه‌تنها دربار او را سخت بحرکت درآورد، بلکه مردم دارالخلافه را نیز دستخوش وحشت و نگرانی کرد.

امیرکبیر که در ارزش‌یابی ارزش دولتمردان و سرداران ایران کمتر دچار اشتباه میشد[2] عزم جزم کرد که بجای حمزه میرزا، سرداری باکفایت و دلیر و کارآمد انتخاب نماید، زیرا حوادث نظامی اخیر در مشهد وچگونگی رفتار والی متواری شده به‌وی ثابت کرد که آن‌شاهزاده،

۱ـ امیرنظام، ابتداء لقب میرزا محمدخان زنگنه، فرمانده قشون آذربایجان بود و میرزا تقی‌خان پس از مرگ وی صاحب مقام و لقب او در تبریز گردیده، ناصرالدین میرزا را در نهایت لیاقت به طهران آورده و علیرغم مدعیان سلطنت (پس از مرگ محمدشاه) وی را بر اریکه قدرت و فرمانروائی نشاند.

۲ـ امیرکبیر، تنها در مورد دو نفر، یکی میرزا آقاخان نوری و دیگری حاج ـ علی‌خان حاجب‌الدوله، فراش‌باشی، دچار اشتباه گردید. آنها را به مقامات مهمی نایل گرداند، چنانچه میدانیم این هردو نفر از دشمنان سرسخت امیر شدند و کمر به نابودیش بستند.

مرد این میدان نیست و هرگز نخواهد توانست آتش سوزنده فتنه سالار را فرو نشاند.

پس مدتی به‌تأمل نشست وفکر ومطالعه‌کرد ونگاههای‌سرگشته‌اش را روی پیشانی و چهره امیران و سرداران حاضر در خدمت چرخاند و پیرامون هرکدام وسوابقشان به‌بررسی پرداخت، آنگاه‌که چهره سرداری جوان، ولی کارآمد و جنگ‌آزموده را که نامش سلطان مراد میرزا بود در نظر آورد، برقی از خوشحالی و شعف در دیدگانش درخشید.

آری! تنها، مرد میدان سالار، سلطان مراد میرزا خواهد بود و بس[3].

امیرنظام (امیرکبیر) بر آن شد که آن سردار دلیر، بااردوی خود که مرکب خواهد بود از یك دیویزیون سوارنظام مجهز به سلاحهای دشمن‌کش و فوجهای پیاده پرتوان و چندین عراده توپ قلعه‌کوب، هرچه سریع‌تر راه خراسان در پیش گرفته و قبل از آنکه سالار فرصت کافی داشته باشد و بخود آید، باحملات ضربتی، اساس و شالوده کارهای شیطنت‌آمیزش را درهم ریزد. مأموریت عظیم و مهم سلطان مراد میرزا از سال ۱۲٦٤ هجری قمری آغاز گردید.

اما امیرکبیر قبل از راهی شدن اردوی سلطان مراد میرزا، نور ــ محمدخان، عموی سالار را مأمور مذاکره با وی کرد تامگر باگفتگو و از طریق مسالمت، سالار را از ادامه عملیات آشوبگرانه و خصمانه بازدارد. نورمحمدخان در نیشابور با سالار ملاقات و گفتگو کرده، باو خاطرنشان ساخت که از این اعمال خصمانه بی‌سرانجام انصراف حاصل نموده و یکی از فرزندان خود را با عریضه عفوانگیز به حضور ناصرالدینشاه اعزام دارد.

سالار برای انجام این مهم چند روز فرصت خواست و آنگاه شروع به طفره رفتن کرد. در همین‌وقت آگاهی یافت، سلطان مراد میرزا که

۳ــ سلطان مراد میرزا برادر حمزه میرزا والی متواری خراسان بود، ولی تفاوت میان این دو برادر از زمین تا آسمان بود.

بااردوئی کامل وتجهیزاتی وافی رهسپار خراسان گردیده‌بود، به‌نزدیکی شهر سبزوار رسیده و به سرعت موانع را از جلو پای خود برمیدارد و به پیش میراند[۴].

سالار از شنیدن این‌خبر سخت متوحش گردیده، به مشهد بازگشت تامردان خود و ایلات طرفدارش را برای جنگ‌های شدیدی که بزودی اتفاق میافتاد آماده نماید.

سالار که خود از جسارت و شجاعت بهره کافی داشت، حریف تازه‌نفس وسرسخت وجنگ‌آزموده‌خود را ــ که‌نباید ازیادبرد پسرعمه‌اش بود ــ بخوبی میشناخت و میدانست آن سردار تا کار نبرد را در همان عرصه‌های کارزار یکسره نکند، دست ازپیکار نخواهد کشید. اومیدانست که حسام‌السلطنه آینده[۵] سرداری‌است‌که نه‌گذشت میکند ونه ازدشمن خود انتظار گذشت را دارد.

او میباید جنگ را تا آخرین دقایق آن و نتیجه قطعی، شکست و یا فتح و پیروزی ادامه دهد، بهمین دلیل بود که از ادامه مذاکره برای‌صلح و ترک طغیان و سرکشی طفره میرفت چه خود را ناچار از زورآزمائی با حریف میدید.

نیروهائی که سلطان مراد میرزا تحت فرمان خود داشت از این افواج تشکیل میشد: فوج نصرت مراغه جمعی جعفرقلی‌خان قاجار، فوج

۴ــ در برخی کتابهای عهد قاجار در این خصوص نوشته شده که منظور امیرکبیر از مذاکره و گفتگوهای مسالمت‌آمیز با سالار چنین بوده که باتوجه به سوداهای خام وی، با این گفتگوها، او را سرگرم کند تا سپاهیان سلطان مراد میرزا به شهرهای مورد نظر خراسان و از جمله سبزوار که زیر فرمان امیراصلان‌خان فرزند سالار بود نزدیک شده، کار را یکسره گرداند.

۵ــ سلطان مراد میرزا تا قبل از شکست و مرگ سالار، همان سلطان مراد میرزا بود ولی متعاقب این شکست و آزاد ساختن خراسان از چنگالهای آغشته بخون سالار، لقب حسام‌السلطنه را بدست آورد، بهمین مناسبت، در این کتاب تا پیش از اعطای لقب «حسام ــ السلطنه» وی را بنام سلطان مراد میرزا میخوانیم.

مخبران تحت فرمان قاسم‌خان فرزند حاج آقا لرخان قراباغی، فوج‌مراغه به سرتیپی حسین‌پاشاخان، فوج قراجه‌داغی جمعی محمدعلی‌خان. و از سوارنظام، سوارنظام نوروزخان چاردولی و شاهسون افشار و اینانلـو و جعفرقلی‌خان شاطرانلو و جعفرقلی‌خان مشکینی جمعی دلیر و رزم‌ساز با هجده‌عراده توپ قلعه‌کوب ویك‌هزار بار قورخانه ازطهران. فوج‌ماکوئی زیر فرمان تیمورپاشای سرهنك و سواره شاهسون جمعی امیرخان بن ـ نوراللەخان.

اردوی سلطان مراد میرزا در غره محرم‌الحرام، به نـزدیك شهر سبزوار رسید و سلطان مراد همانطوریکه انتظار داشت دروازه شهر را بسته دید. پس ناگزیر ملاحسن صدجردی‌را برای‌مطیع‌ساختن مردم‌شهر بداخل سبزوار روانه کرد، ولی هرچه انتظار کشید خبری از بازگشت نماینده خود بدست نیاورد. لاجرم در محلی که مصلای شهر بود اردوی خود را مستقر گردانید، و دریافت که نماینده اعزامی او بوسیله امیراصلان‌خان فرزند متهور سالار که شهر زیر فرمان وی بود زندانی شده است. بار دیگر برای اینکه حجت خود را تمام کرده باشد، نماینده دیگری بایك حکم کتبی روانه شهر گردانیده به وی دستور داد تاباعیان وعلما وبرگزیدگان سبزوار تماس گرفته، از آنها طلب فرمانبرداری نماید.

اما اهالی شهر و خاصه سربازان خراسانی مقیم آنجا، به سلطان ـ مراد میرزا خاطرنشان ساختند که آنان از سپاهیان ایشان سخت در هراس و وحشت فرو رفته‌اند، هرگاه اردو از سبزوار کوچ کرده و به نیشابور عزیمت نماید، آنان بدنبال اردو خواهند آمد و در آنجا به سپاهیان ایشان خواهند پیوست[۶].

۶ـ اکثر سرداران و فرماندهانی که باافواج خود تحت فرماندهی سلطان مراد میرزا بسوی خراسان حرکت کردند، از نخبه امیران و فرماندهان جنگاور و کارزاردیده‌ای بودند که در عهد عباس میرزا نایب‌السلطنه و به فرماندهی آن سردار بزرگ در اغلب صحنه‌های جنك ایران باروسیه شرکت کرده و حماسه‌ها آفریده بودند.

محاصره شهر سبزوار

سلطان‌مرادمیرزا که هم سردار جنك و رزم و هم مرد سیاست بود، دریافت که سبزواریان قصد خدمت و پیوستن به اردوی وی را ندارند و امیراصلان‌خان آنان را از متابعت و اطاعت بازداشته است. او باتوجه باین حقیقت و وقوف به رموز سیاست‌های جنگی، صلاح ندید که دشمن را در پشت سر خود بحال خویش رها کرده و شهر سبزوار را ترك گوید، پس به محاصره شهر فرمان داد و سلاحهای آتشین از تفنك گرفته تا توپهای قلعه‌کوب بنای شلیك و آتشباری را گذاشتند.

در همین‌وقت و در گیر و دار نبرد باقوای اصلان‌خان، سام خان‌ـ بن رضاقلی‌خان رئیس ایل زعفرانلو باششصد سوار از ایل و طایفه خود و همراه با کوچك‌آقا برادرزاده سلیمان‌خان دره‌گزی و لطفعلی‌خان بغایری و میرحیدرخان طالشی (با سواران خود) به اردوگاه سلطان مراد میرزا وارد شده و پس از ملاقات با وی و ابراز وفاداری، آمادگی خود را برای شرکت درجنك ودفع غائله‌هائله‌سالار اعلام‌داشتند. سلطان‌مراد ازصمیمیت و وفاداری آنان خوشحال و مسرور گردیده، محل تمرکز افراد آنان را در صفوف جنگجویان انتخاب نمود و آنان در جای خود قرار گرفتند.

محاصره همچنان ادامه داشت. در این هنگام برفی سنگین شروع بباریدن کرده، کار را بر مردان سلطان مراد تنك و سخت کرد بطوریکه عبور از یك خیمه و خرگاه به خیمه دیگر بااشکال مواجه گردید.

درهمین‌موقع، حاجی بیگلربیگی قاجار برادر سالار ومحمدخان‌ـ بغایری از صفی‌آباد بام، با چهارصد نفر تفنگچی بمنظور یاری دادن بـه امیراصلان‌خان و حفظ سبزوار در برابر حملات سلطان مراد میرزا وارد شهر سبزوار میشوند ومتأسفانه بعلت سرما وریزش برف، امر فراهم‌آوردن آذوقه و سیورسات اردو مشکل و دشوار میگردد، ولی محاصره وآتشباری آتشبارهای اردوی سلطان مراد همچنان ادامه پیدا میکند.

سلطان مراد میرزا به توصیه سام‌خان ایلخانی از محاصره سبزوار دست کشیده و بسوی قوچان بحرکت درآمد

وقتی سلطان مراد میرزا با حسن درایت و بینش دقیق نظامی خود تشخیص داد که ادامه محاصره در میان سرمای سخت و نزول پی‌درپی برف از یك‌سو و از طرفی عدم آذوقه و خواربار و سیورسات لشکر ممکن است بیشتر از اینها موجب مشکلات و دشواریهای روزافزونی گردد، موقتاً از ادامه محاصره دست بازداشته و اردوی خود را بطرف خبوشان (قوچان) بحرکت درآورد.

عاملی که بیشتر اسباب اتخاذ این تصمیم و فسخ اراده قبلی که تسخیر شهر سبزوار بهرقیمتی‌بود، شد این‌بودکه سام‌خان ایلخانی به وی قول داد و تعهد سپرد که در صورت عزیمت بسوی قوچان، بیش از نصف قلعه آن شهر و بیوتات و امکانات متعدد آن دیار را جهت اقامت اردو در اختیار ایشان قرار خواهد داد.

وقتی اردوی سلطان مراد میرزا براه افتاد، محمدخان بغایری که با چهارصد تفنگچی خود بکمك اصلان‌خان آمده بود از شهر سبزوار خارج گشت تا سر راه برسپاهیان سلطان مراد بربندند و بر آنها یورش آورد، ولی کاری از پیش نبرده از نتیجه کار مأیوس گردید.

اردوی سلطان مراد میرزا، همچنان بحرکت خود ادامه میداد تا آنگاه که به قلعه «امرودستان» رسیدند. اهالی قلعه که تصمیم گرفتند همچون مردم سبزوار عمل کنند، دروازه قلعه را بستند و علیرغم احتیاج و نیاز شدید اردو به سیورسات و خواربار از فروختن این لوازم و اجناس حیاتی خودداری کردند وعلاوه براین یکنفر ازاهالی اردوراکه از سوی سلطان مراد برای پیام فرستادن به سوی قلعه‌گیان میرفت هدف تیر قرار داده وی را بقتل رسانیدند.

چون سلطان مراد از گستاخی و بی‌پروائی قلعه‌گیان امرودستان آگاه گردید، فرمان حمله به این قلعه و تسخیر نمودن آن‌را صادر کرد.

سپاهیان سلطان مراد قلعه را انگشتروار در میان گرفتند و از سه ساعت مانده به شامگاه تامدت شش ساعت از شب گذشته آن‌را بضرب گلوله‌های توپ قلعه‌کوب ویران ساختند. اهالی قلعه وقتی وضع را چنان دیدند نا ـ گزیر از در تسلیم درآمده و پس از دادن آذوقه و سیورسات، از سپاهیان اعزامی دارالخلافه امان گرفته، از تعرض مصون گردیدند.

از آن‌سو، هنگامیکه محمدخان بغایری ملاحظه کرد که قـوای ظفرنمون سلطان مراد را هیچ مانعی نمی‌تواند از مساعی و کوشش‌های جنگی و قهر و غلبه بازدارد ناچار پس از شفیع قرار دادن سام‌خان ایلخانی به اردوی فرمانده آمده، در حالیکه در حضور سلطان مراد شمشیر بعلامت تسلیم و اطاعت برزمین میافکند آمادگی خویش و تفنگچیانش را برای پیوستن به اردوی وی و شرکت در پیکارهای آتی اعلام گردانید.

سلطان مراد آنگاه شهر اسفراین را مسخر خویش ساخته در آنجا مدتی را خود و اردویش به استراحت پرداخت و در همین هنگام، سلیمان‌ـ خان درگزی بادویست سوار مسلح و هم‌چنین نورمحمدخان سردارقاجار و عم اصلان‌خان و سلیمان‌خان افشار قاسملو (سرتیپ افشار) در این شهر بحضور وی آمده خویشتن را در اختیار ایشان گذاشتند[۷].

تسخیر شهر جوین و قلعه جغتای

سلطان مراد میرزا پس از استراحت در اسفراین و قوچان، بجانب شهر جوین عنان عزیمت کشیده بجهت آرام کردن رعایای پیرامون آن شهر در نیم‌فرسنگی جوین اطراق نمود و در این محل به‌بررسی و تأمل در وضع داخل قلعه مهم جغتای مشغول شد و معلوم افتاد که ازجانب سالار

۷ـ سلیمان‌خان افشار قاسملو، یکی از سرداران هواخواه خاندان قاجاریه بشمار میرفت. وی رئیس ایل افشار ساوجبلاغ طهران بود که طایفه وی به آقامحمدخان برای دفع دشمنانش کمك زیاد وارزنده‌ای نمود. سلیمان‌خان بدلیل خدمات صمیمانه‌اش به‌ناصرالدینشاه، ملقب به «صاحب‌اختیار» گردید.

فتنه‌گر ناآرام خراسان، سلیمان آقای قلیچی، حاکم جوین در آن قلعه فرمان میراند و سیصد سرباز از فوج ترشیزی از سالار گرفته برای حفظ و حراست قلعه آورده است و همچنین دژها و برجهای آن قلعه را سخت استحکام بخشیده آماده دفاع میباشد.

سلطان مراد پیش ازهرنوع حرکت و فعالیت‌های جنگی، سلیمان‌خان درجزی را برای استمالت و نرمجوئی نزد سلیمان قلیچی صاحب و مدافع قلعه اعزام میدارد ولی سلیمان‌آقا که میدانست، سالار در سه‌فرسنگی قلعه استقرار یافته است ازآمدن به‌اردوی سلطان مراد طفره رفت ودرهمان دقایق و اوضاع و احوال، سالار را بوسیله پیك‌های چابك آگاه گردانید.

در این گیرودار سلطان‌مراد در روز دوم ورود باین نواحی، عده‌ای سرباز با دو عراده توپ به‌روستاهای اطراف جوین گسیل داشت تاخواربار و آذوقه لازم را بدست آورده، اطلاعاتی نیز از وضع لشکریان دشمن تحصیل نمایند. سالار وقتی ازاین جریان اطلاع پیدا کرد، یکهزار سوار جنگجو روانه ساخت تاآن جماعت را به‌اسارت درآورند.

آن سواران جنگجوی سالار در میان راه به‌سیصد سرباز فوج مخبران جمعی قاسم خان قراباغی که مردی دلیر بود برخورد کردند و جنگی سخت و خونین میانشان درگرفت.

قاسم خان توپهای فوج مخبران‌را به‌غرش درآورده، سواران سالار را یکی پس ازدیگری ازخانه زین برخاك هلاك میافکند. سالار که وضع‌را چنان دید، پی‌درپی نیروهای کمکی برای سواران خود میفرستاد، بطوریکه مردان قاسم خان باهمه جلادت و مردانگی وقتی دیدند قوای دشمن لحظه به‌لحظه رو به‌افزونی است وقلل جبال نیز درتصرف شمخال‌چی‌ها وپیادگان خراسانی است و قورخانه نیز به‌انتها رسیده است، فوراً سواری را به‌اردوی سلطان‌مراد فرستاده و از وی طلب کمك کرد.

سلطان مراد به‌مجرد دریافت این خبر، بلادرنك سواران و پیاده و توپخانه را بحرکت درآورده و خود پیشاپیش سپاهیان بآن سو رفته وخود را به‌دلاور قراباغی رسانید.

سردار قراباغی بدیدن فرمانده کل و نیروهای امدادی دلگرم‌شد، باقلیل سواران جنك‌آزموده راه را برسواران خراسانی ببست، آنگاه به قلل‌جبال تاخته پیادگان دشمن را از فراز کوه به‌نشیب افکند. پس قشون او نیز ازدنبال در رسیدند و جنك تن به‌تن بوسیله شمشیرها و سرنیزه‌ها آغاز شد. در این معرکه قتال شمشیرزنان قراباغی بطوری جلادت ورشادت به‌منصه ظهور رسانیدند که از سواران خراسان تعداد دویست نفر کشته و اسیر گردیدند ودرهنگامیکه آخرین اشعه خورشید از روی اجساد کشتگان میدان نبرد برگرفته میشد، بقیةالسیف نیروهای خراسانی بگریختند و سالار چون ازشکست سواران خود و پیشروی سپاهیان سلطان مراد آگاهی یافت از قرارگاه خود وحشت‌زده دور گردید و در کوهستان معروف به زرقی جایگزین شد.

سلطان مراد در حین پیشروی سپاهیان، قلعه «آق‌قلعه» را که مستحکم‌ترین دژهای خراسان بود بتصرف درآورده ومتعاقب آن قلعه «جغتای» را نیز تسخیر نمود، در همین وقت شهر جوین نیز بدست سلطان مراد سقوط کرد.

سالار که خبر فتوحات سلطان مراد را یکی پس از دیگری دریافت میکرد، هراس‌زده ابتداء خود را به‌سبزوار رسانیده، آنگاه روی بسوی مشهد مقدس آورد تامگر بامستحکم نمودن ارگ این شهر و اصلاح کار سپاه و گردآوردن نیروهای تازه نفس ومهمات جنگی دربرابرپیشرویهای سلطان مراد سد سدیدی تشکیل دهد.

تسخیر و آزاد شدن شهرهای سبزوار و نیشابور بوسیله سلطان مراد میرزا فرار امیر اصلان‌خان فرزند سالار

قبل ازاینکه به‌چگونگی داستان تسخیر و آزاد شدن شهر سبزوار

بوسیله قهرمان این کتاب بپردازیم باید به‌دو موضوع اشاره کنیم: ابتداء، نقش حساس و پراهمیت امیرکبیر را در پیروزیهای سلطان مراد میرزا یادآور شویم که هرچند این سردار، مردی باکفایت و قابل در امور نظامی و جنگی بشمار میرفت ولی از آنجائیکه هراردوی نظامی و سپاهیانی که به جبهه‌های نبرد میروند میبایست در هر مرحله از عملیات نظامی علاوه برکارآئی جنگی، دارای ساز و برگ ومهمات وتجهیزات باشند تاهیچگاه درگیرودار نبرد، ازلحاظ وسایل ومهمات درمضیقه قرار نگیرند، امیرکبیر ازهنگامیکه سلطان مراد میرزا بطرف خراسان حرکت کرد، مرتباً از جریانات حوادث و عملیات جنگی توسط قاصدهای سریع‌السیر و چابك خود آگاهی حاصل میکرد و متعاقب آن ساز و برگ و وسایل و امکانات نظامی را از هرجهت، چه ازلحاظ تجهیزات و چه‌از جهت سلاحهای‌آتشین، از قبیل توپخانه و گلوله‌های توپ و تفنك و زنبورك و حتی خواربار و علیق چارپایان تأمین کرده، بی‌وقفه برای سردار میفرستاد تاوی به‌اتکای آنها به‌جنك و پیکار در هرشرایطی ادامه دهد.

اما مسئله دوم، اینکه، هنگامیکه سلطان مراد به‌نزدیکی شهر مقدس مشهد رسید، فوراً بوسیله پیام رسان مخصوص، حمزه میرزا حشمت‌الدوله، والی قبلی خراسان را که چندبار ازطرف سالار دچار ضربات شدید جنگی شده بود واینك در شهر هرات بسر میبرد نزد خود آورده او را روانه دارالخلافه طهران نمود[۸]، متعاقب این امر ازطرف ناصرالدینشاه حکم و فرمان والیگری خراسان به عنوان سلطان مراد میرزا صادر و ابلاغ گردید.

بهرتقدیر، سلطان مراد میرزا، پس از تسخیر شهرها و نقاط سوق‌ـ

۸ـ حمزه میرزا برادر کوچك سلطان مراد میرزا بود که متأسفانه در کار اداره خراسان و از جمله دفع فتنه سالار، دچار شکست‌های شدید شد و یك‌بار نیز در حادثه افتضاح‌ـ آمیز جنك با تراکمه مرو که وزیر خود قوام‌الدوله را برای پیکار آنها فرستاده بود، در صحرای نزدیك مرو، شدیداً شکست خورده و بیش از سی‌هزار نفر از لشکریان خراسان در باتلاق‌هائی که تراکمه ایجاد کرده بودند فرو رفته و همگی بوضع فجیعی مردند.

الجیشی مهمی که در امر تصرف و آزاد گردانیدن مراکز اصلی خراسان و دفع شرارتها و فتنه‌گریهای سالار، اهمیت زیادی داشتند، اردوی خود را متوجه شهر سبزوار نمود تانخستین ضربه کاری را ابتدا برپیکر امیر-اصلان خان فرزند رشید و سرسخت سالار وارد آورده این شهر مهم را از چنگال عمال و ایادی دشمن کینه‌توز نجات دهد.

سلطان مراد میرزا، ابتدا اردوی خود را به‌حوالی این شهر آورده در «خسرو گرد» یك فرسنگی شهر سبزوار اطراق کرد و آنگاه برای‌اینکه بی‌جنك و خونریزی کار را باتمام رساند، در مدت ده روزی که در آن محل توقف داشت، تنی چند از افراد معتمد خویش را بداخل شهر فرستاد تابا‌ملاطفت و مسالمت امیر اصلان خان و دستیاران او را به‌تسلیم وادار کند، ولی هنگامیکه از اقدامات صلح‌جویانه خود نتیجه‌ای نگرفت دستور حمله و یورش بشهر را صادر کرد. از آن سو، همه روزه محمد خان بیگلربیگی برادر سالار که باتفاق امیراصلان مأمور حفاظت سبزواربودند، باسواران زبده و جنگاور خود ازشهر بیرون شده، به‌مقابله و رزم با لشکریان سلطان مراد میرزا میپرداختند، ولی اکثراً شکست خورده و ناکام به شهر بازمیگشتند.

سلطان مراد میرزا که تصمیم و عزم جزم کرده بود تایکباره، کار فتح سبزوار را بانجام رساند، امر به‌محاصره و تصرف شهر داد و فرج‌الله خان، سرکرده عرب بسطامی اردو، بایك حمله ارگ سبزوار را بتصرف درآورد. تصرف ارگ شهر که امیراصلان شدیداً بدان دل بسته بود باعث تزلزل روحیه مدافعان شهر و خاصه سبزواریان گشت، بطوریکه غوغا درانداختند و نغمه صلح و سازش و تسلیم را ساز کردند.

امیراصلان خان که ازاین بابت سخت وحشت‌زده شده بود، تنها چاره منحصر بفرد را درفرار دید، پس باسه نفر سوار ازطریق یگانه‌دروازه شهر از سبزوار خارج شده، راه مشهد را درپیش گرفت.

امیراصلان خان ازشهر گریخت، ولی مدافعان سرشناس دیگر سبزوار، ازجمله میرزا محمد خان بیگلربیگی برادر سالار و شاهزاده

محمد یوسف افغان هروی و سلیمان آقای قلیچی جوینی و سایر معاریف شهر پس ازمدت کوتاهی دفاع و کشمکش تسلیم و گرفتار شدند.

سلطان مراد میرزا آنها را دربند کرده، روانه دارالخلافه طهران نمود و همراه آنان شرحی از جریانات کلی نبرد و فتح و آزاد گردانیدن شهر سبزوار نگاشته، روانه درگاه ناصرالدینشاه نمود. وی پس ازاین کار درخشان، سپاهیان خود را بسوی شهر نیشابور پیش رانده این شهر را در شب عید نوروز سال ۱۲۶۶ هجری قمری بتصرف خویش درآورد.

حرکت سلطان مراد میرزا بسوی مشهد مقدس
بمنظور آزاد کردن مرکز خراسان
امیرکبیر درکنار سلطان مراد میرزا

سلطان مراد میرزا پس ازآنکه امور شهرهای سبزوار و نیشابور را که ازهنگام قبضه کردن خراسان و خاصه این دو شهر قرین هرج‌ومرج و پریشانی وآشفتگی گردیده بود بحلقه انتظام درآورد وازپشت‌سر اردوی خود اطمینان حاصل نمود به‌صوب شهر مشهد مقدس عنان کشیده و گام به گام بسوی مرکز خراسان‌که اینک به‌اشغال قوای‌سالار وهمراهانش‌درآمده بود پیش میرفت.

در همین احوال، یارمحمد خان حکمران شهر هرات که از هواخواهان دربار طهران بود و نسبت به‌سلطان مراد میرزا ارادت و دلبستگی خاصی داشت خود را به‌وی رسانیده و پس از اظهار وفاداری و مراتب اخلاص، یکهزار سوار مسلح جنگاور خود را که زیر فرمان عبدالجبارخان بودند در اختیار سردار فاتح قرار میدهد تا در عرصه‌های پیکارآینده شرکت جویند.

مأموریت چراغعلی خان کلهر از سوی امیرکبیر
برای گفتگوی دوستانه باسالار

هنگامیکه اردو و سپاهیان سلطان مراد به شهر مقدس نزدیک‌میشد،

چراغعلی خان کلهر که ازطرف امیرکبیر مأموریت داشت وارد شهرمشهد شده و باتفاق همراهان خویش باسالار درباره ترك مخاصمه و تسلیم واعلام اطاعت و انقیاد نسبت به‌شاه مذاکره و گفتگو کند، در نیم فرسنگی شهر مشهد فرود آمده به‌انتظار نشست تاسالار جمعی از امنای قشون خود را به استقبال وی روانه کرده او را محترمانه وارد آن شهر نمایند. ولی سالار که در اندیشه مرعوب نمودن کارگزاران طهران، خاصه امیرکبیر وامنای دولت بود و قصد داشت قشون فراوان خود را برخ چراغعلی خان کلهر بکشد، بجای اینکه چند نفری از فرماندهان خویش را به‌قرارگاه نماینده امیرکبیر گسیل دارد، قریب پنجهزار نفر از سواران زبده خود را در صف‌های منظم با نه‌عراده توپ و جمعی شمخالچی و نیز پنجهزار نفر افراد پیاده به‌بهانه استقبال ازنماینده صدراعظم ایران به‌بیرون شهر مشهد یعنی همان محلی‌که چراغعلی‌خان اطراق کرده بود فرستاد.

چراغعلی خان از مشاهده آنهمه لشکر و سپاه که گوئی بـه قصد جنك و محاربه‌ای عظیم میشتابند سخت در شگفتی گردید، ولی کوشش بسیاری بکار برد که روحیه خود را در برابر سالار متعادل و عادی نشان دهـد.

بهرتقدیر باچنین استقبال تعجب‌آوری، چراغعلی را حرکت داده و به‌داخل منزلگاهی بردند که قبلا سالار آماده ساخته بود. در این منزلگاه نیز سالار برای ایجاد رعب و بیم در فـرستاده امیرکبیر، از هیچ تمهید و صحنه‌آرائی دریغ‌نکرد ودستورداد دویست‌نفر ازتفنگچی‌های شهر مرو (تراکمه) براساس و اصول نظامیگری تفنگها را در برابر دیدگان ملتهب چراغعلی‌خان بهم‌پیوسته و مشغول آمد و شد و باصطلاح امروز «مانور» شدند و حرکاتی جنگی از خود ظاهر ساختند، تا مزید ترس وبیم‌چراغعلی خان گردد.

سالار تعمداً و از سرنخوت و غرور، چند روز فرستاده صدراعظم را بحضور نخواند، آنگاه در روزی معین، سلام عام برقرار کرده جمعی از ارکان قشون را در باغی خلوت گردآورد و چراغعلی خان را در آنجـا

بخواند و خود برمسندی جلوس نموده از فرستاده امیر پرسشها کرد وچون نامه‌های امیرنظام را قرائت کرد، باغروری تمام گفت: میرزاتقی! نوشته (منظور امیرکبیر است وچنین عنوانی را برای تحقیر او میگوید) که هرچه چراغعلی بگوید قول من است، بگو ببینم که تقی! چه گفته است تا بشنویم؟ و پاسخ دهیم؟!

چراغعلی خان گفت: اولا، امیر فرموده که ازاین سوداها که در سر داری و کارهائی که در پیش گرفته‌ای درگذر وراضی مباش که حیثیت و اعتبار خاندان خدمتگزار خود را که سالیان دراز به خدمتگزاری دولت مشغول بوده‌اند بباد فنا دهی. بی‌دغدغه و بلادرنك بحضور پادشاه برو تا تفقدات گرم و صادقانه ببینی و ایمن‌باشی وبعد ازورود بقدر نودوپنجهزار تومان که تیول و مقرری طایفه شماست برقرار خواهد ماند و فرزندانت نیز، مناصب و مشاغل مناسب یابند. ولی باید خود به‌امر شاه به‌مکه معظمه بروی و بازگردی، اما اگر دعوی حکومت خراسان نمائی، شاه و امیر هرگز به‌چنین کاری تن درنخواهند داد، ولی حکومت همدان و زنجان و قزوین را ارزانی تو خواهند داشت.

چراغعلی برسخنان خود افزود که: به‌اتکای جمع اجامر و اوباش شهر مقدس مشهد مغرور شدن و داعیه سلطنت داشتن مطابق شئون خانواده شما نبوده و نیست و تو باآبرو و حیثیت اقربا و خاندانت بازی میکنی که جز بردن عرض خود طرفی نخواهی بست.

محمدحسن خان سالار که از هنگام آغاز فتنه‌گری و گردنکشی موفقیت‌هائی بدست آورده و قشونی نسبتاً عظیم زیر فرمان داشت که قسمت مهمی از آنرا بچشم فرستاده امیرکبیر کشیده بود؛ هرگز انتظار نداشت که پادشاه و صدراعظمش صولت و سطوت ظاهری اورا نادیده انگارند وبجای ولایت‌گری خراسان، او را به حکومت چند شهر نسبتاً کوچك از ادامه کارهای بزرگش باز دارند.

سالار باآن سر پرسودا وآن نخوت وغرور زایدالوصف که‌شخصیتی همچون میرزا تقی‌خان امیرکبیر را، برای تخطئه و تحقیر «تقی!» خطاب

میکرد، هرگز نمی‌توانست کمترین توجه و عنایتی به‌توصیه‌ها و وعد و وعیدهای فرستاده دارالخلافه تهران بنماید.

او از فرط غرور و اعتماد به‌خویشتن، سری پرشور و باد داشت و دیدگانی نزدیك‌بین و آدمیزادگان را همین چیزها ناگهان بزمین میکوبد و از اوج به‌حضیض میافکند، ولی سالار هرگز به‌این واقعیت نمیاندیشید و همچنان در طریق طغیان و یاغیگری برای رسیدن و نیل به‌مقاصد جاه‌ـ طلبانه‌اش سیر میکرد.

سالار وقتی سخنان و توصیه‌های چراغعلی خان کلهر را بشنید، گفت: مرا به‌اشتباه بداشتن داعیه سلطنت متهم کرده‌اند، در حالیکه چنین نیست و عزیمت من، بعد از پیروزی قطعی برقشون سلطان مراد به طهران، بخاطر کشتن حاجی[1] و خدمت به‌پادشاه بود که ممکن نشد. اکنون‌چه بهتر که من و میرزا تقی باهم حرکت کنیم، اما بشرطی که او مرا به طهـران نخواند و حکومت خراسان را به‌من واگذار نماید و قشون و اردو و افواج سلطان مراد را از پیرامون مشهد فراخواند، آنوقت، در صورت انجـام خواسته‌های من، پس ازیك‌سال بخدمت پادشاه خواهم آمد...

سالار این سخنان را بالحنی تند و قاطع بگفت و بـاهمان آهنك غرورآمیز و از سرنخوت همچون یك فاتح برگفته‌هایش افزود: هـرگاه شرایط پیشنهادی من‌پذیرفته نشود، در این صورت آنچه شدنی است خواهد شد! .

چراغعلی خان که مرد زیرك و موقع شناسی بود، وقتی حـرفهای اتمام حجت‌وار محمد حسنخان سالار بپایان‌رسید، گفت: ازاین‌قرار، دیگر مطلبی نیست، پس مرا اجازه و رخصت ده تا فردا صبح بازگشت کنم.

۱ـ منظور سالار، کشتن و نابودی حاج میرزا آقاسی بود، چون پدرش اللهیار ــ آصف‌الدوله، بعد از قتل میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام که دشمن وی بود، انتظار داشت محمد ــ شاه غازی او را صدراعظم ایران نماید، ولی محمدشاه برخلاف این انتظار، حاج میرزا آقاسی را بصدارت خود برگزید و از آن هنگام آصف‌الدوله و پسرش سالار بظاهر سرکشی خود را در خراسان باین قصد آغاز کردند، در حالیکه موضوع، ریشه در جای دیگر داشت.

اما سالار گفت: در اینجا بمان تاعلماء و صاحب‌نظران را ببینی و باایشان به‌گفتگو بپردازی تابرتو ثابت شود که آنچه من گفته‌ام از زبان دل آنان اظهار داشته‌ام ولاغیر!

چراغعلی دو روز دیگر هم در مشهد بماند، آنگاه در مجلسی‌حاضر شد که حاجی میرزا هاشم و حاجی میرزا حسن که از اجله علمای آن‌سامان بودند در آنجا حضور بهمرسانیدند و در مقام گفتگو و پرسش، آنها، آنچه را که سالار گفته بود و بقرار معلوم قبلا در باره آن تبانی و مواضعه کرده بودند تکرار نمودند. چراغعلی خان که بخوبی از زیر و روی کار باخبر شده و دریافته بود گفتگو بـا سالار بی‌حاصل است، به منزلگاه خـود بازگشت.

اما در نیمه‌های شب متوجه شد که جماعتی به‌تحریك سالار، قصـد افساد و کشتن وی‌را دارند، بهمین جهت درخارج ازمنزل واستراحتگاهش، قاتلان ازدحامی براه انداخته و شروع به‌تهدید و ارعاب فرستاده در تلـه افتاده را مینمایند که در این حیص و بیص، رجب بهادر مروی ــ که قبلا ذکرش گذشت ــ خود را بـه‌میان ایشان رسانیده، از آلوده شدن دست دژخیمان به‌خون چراغعلی خان جلوگیری مینماید.

چراغعلی خان که سایه مرگ را در آستانه حیات خود دیده بود و این امکان را ازنظر دور نمیداشت که هرلحظه ممکن‌است قصد جانش را بنمایند، پس بفکر نجات جان خود برآمده رجب بهادر مروی‌راکه سردسته دژخیمان بود فریب داده به‌او خاطرنشان ساخت که قصد آن دارد تا بـه اردوگاه سلطان مراد میرزا رفته وی را وادار نماید تااردوی خـود را به خبوشان (قـوچان) بازگـرداند، آنگـاه از امیرکبیر تقاضا کند کـه سرکار سالار را تایکسال بحکومت خراسان برقرار کرده و به‌وی در اداره آن سرزمین استقلال و آزادی کامل بدهد.

رجب بهادر فوراً به‌ملاقات سالار شتافته و وی را از ماجرا آگاه گردانید و سالار نیز اجازه بازگشت به اردو را به چراغعلی خان بداد و شخصی را هم در معیت وی روانه گردانید که پس ازکوچ کردن اردو و

وارد شدن آن به شهر خبوشان، جریان را به او اطلاع دهد.

چراغعلی خان بااین نیرنك و حیله از چنك دژخیمان سالار فتنه گریخته و خود را به‌اردوگاه سلطان مراد رسانید و ماجرا باز گفت.

سلطان مراد وقتی داستان را بشنید فوراً دستور حرکت سپاهیانش را صادر کرد، وناگهان لشکریان مجهز وی همچون امواج خروشان از چناران به‌جنبش درآمده، راه مشهد مقدس را در پیش گرفتند و پس از چند ساعت طی طریق نزدیکی قلعه «شاهان‌دژ» رسیدند.

محاصره قلعه «شاهان‌دژ»

قلعه‌گیان سر فرستاده سلطان مراد را ازپیکرش جدا کرده آنرا بعنوان هدیه برای سردار فرستادند

سلطان مراد بخاطر اطمینان یافتن از چگونگی رفتار قلعه‌گیان «شاهان‌دژ» شخصی را بنام حسین ازجانب خود بداخل قلعه فرستاد و این فرستاده شجاع بدستور سردار خود، نوشته‌های مؤکد خوانین و رئیسان ایلات خراسان را بقلعه برد تا بایشان حالی کند که اهالی خراسان اعم از ایلات و غیره از وی اطاعت و فرمانبرداری میکنند تا بااین تمهید وزمینه‌پردازی مانع بروز جنك و برخورد خونبار گردد.

ولی مدافعان قلعه ناجوانمردانه حسین فرستاده سلطان مرادرا بقتل رسانیده و سر او را بیرحمانه از پیکرش جدا ساختند و بعنوان هدیه و پیشکش واظهار حسن خدمت! به‌اردوگاه فرستادند.

سلطان مراد بدیدن سر قطع شده حسین و عمل نامردانه مدافعان قلعه شاهان‌دژ سخت به‌خشم و خروش درآمده، سپاهیان را فرمان داد که بی‌هیچ ملاحظه به‌قلعه یورش برده وآنرا در محاصره بگیرند.

سلطان مراد که در نزدیکی قلعه عملیات مردانش را زیرنظر داشت باعده‌ای ازسواران زبده خود بحرکت درآمده به‌جانب باغات وخاکریزها

پیش میراند. او هنوز به سنگرهائی که قلعه‌گیان در باغات و حوالی قلعه بنا کرده بودند نرسیده بود که جمعی از مدافعان غفلتاً با شمخال‌های خود، وی و سوارانش را هدف قرار دادند. گلوله‌ها به هدف ننشست. سلطان مراد که از این اعمال ناروای قلعه‌گیان هرلحظه آتش غضب و خشمش تیزتر میشد، فرمان داد تا توپهای قلعه‌کوب شروع به آتشباری و گلوله‌باران کردن حصارهای شاهان‌دژ بنمایند.

در یك لحظه توپها به غرش درآمده و سواران و پیاده‌ها نیز با سلاح‌های مرگبار سنگرها و قلعه‌های میان رودخانه نزدیك حصار را فرو کوفتند.

با یورش بی‌امان توپها و تفنگچیان سوار و پیاده، جماعت بیشماری ازمدافعان ازمیان برجها ودژها بزیر درغلطیده واجساد خون‌آلود برخی از آنان آب رودخانه نزدیك حصار را رنگین ساخت.

عده زیادی از قلعه‌گیان وقتی ضرب شست مردان سلطان مراد را بدیدند و متوجه شدند مقاومت در برابر آنها سودی ندارد، دیگر ادامه پیکار و خونریزی را بی‌حاصل تشخیص داده دستها را به علامت تسلیم بالا برده، به اسارت درآمدند. هنگامیکه شب بر سر دست آمد، توپها همچنان آتش و گلوله‌های مرگبار بر قلعه بزرگ شاهان‌دژ که مستحکم‌ترین قلاع خراسان محسوب میشد میباریدند. صبحگاه قلعه‌گیان از قلعه خارج شده در حال وحشت و اضطراب از سردار امان خواستند.

به دستور سلطان مراد، سام‌خان ایلخانی و چراغعلی‌خان کلهر بر در قلعه شتافته و در آنجا بایستادند تا کلیه اهل قلعه از آن مأمن خارج شوند، آنگاه کلیه اموال و اثاثه قلعه‌گیان و پیرامون آن‌که در داخل قلعه جمع‌آوری شده بود همه به حیطه تصرف و ضبط لشکریان فاتح درآمد.

پس از تسخیر قلعه تسخیرناپذیر شاهان‌دژ به دستور سلطان مراد، چراغعلی‌خان کلهر روانه دارالخلافه طهران شد، تا جریانات و روند حوادث و رخدادهای جنگی و چگونگی مأموریت خویش و سرانجام آنرا به عرض ناصرالدینشاه و امیرکبیر برساند.

محاصره حصار شهر مقدس مشهد بوسیله سلطان مراد میرزا
تشبثات و تمهیدات وزرای مختار انگلیس و روس برای نجات سالار

سلطان مراد میرزا، پس از درهم شکستن سدها و موانعی که سالار بر سر راهش قرار داده بود و متلاشی کردن کلیه دژها و قلاع مستحکم شهرها و محل‌ها و نقاطی که سالار آشوب‌گر بدانها سخت دلبسته بود، بمنظور محاصره مشهد و خالی کردن تیر خلاص بر جان دشمن سرسخت، با سپاهی جرار و تجهیزاتی کاملا کاربرد و عراده‌های تازه توپخانه قلعه‌کوب که امیرکبیر بدون وقفه برای وی ارسال میداشت در جایگاهی بنام «چمن‌قهقهه» که در دو فرسنگی مشهد قرار داشت فرود آمد و همانجا، ستاد و مرکز فرماندهی خویش را انتخاب کرد.

سردار پیروزمند در چمن‌قهقهه کلیه راههای نفوذ و ورود به شهر را مورد مطالعه و تأمل قرار داد و محل‌های استقرار هرکدام از لشکرها آتشبارها، صفوف مختلف سواره‌نظام، پیاده‌ها، شمخالچی‌ها را تعیین نمود ولی قبل از آغاز یورش که اطمینان قطعی به نتیجه آن داشت، باین اندیشه برآمد تا برای شکاری که باوحشت و اضطراب از مقابل صیاد میگریخت و اکنون در محل مقدسی پناه برده ولی هنوز هم در لجاجت و خیره‌سری **و عناد و فتنه‌گری خویش استوار میباشد اتمام‌حجتی بفرستد و باین طریق از ریخته شدن خون بیشتر و تباه گردیدن جان افراد زیادتری جلوگیری نماید.**

پس بهمین منظور، سلیمان‌خان افشار قاسملو را که قبلا ذکرش

رفت و مردی کاردان و زیرك بود به اردو خواند و از همان چمن‌قهقهه، نامه‌ای ملاطفت‌آمیز و اندرزگونه برای محمدحسن‌خان سالار ارسال‌داشت تا با تسلیم شدن به نیروهای او و اطاعت از حاکمیت حکومت مرکزی، غائله را رفع نماید.

ولی سلطان مراد میرزا از پاسخی که دریافت کرد به این واقعیت تلخ پی برد که سالار در همان مسیر اولیه که بسط و گسترش دامنه شرارت و فتنه‌گری به حکم سودای قدرت‌طلبی و متزلزل ساختن اساس حاکمیت دولت است، سیر میکند و بهیچ قیمتی به صلح و متارکه جنك و ستیز تن در نمیدهد، پس ناگزیر او نیز براه رزم و جنك گام نهاد تا به حریف مغرور و سودا زده اثبات نماید که روش و شیوه ملاطفت‌آمیز و پیش بردن دست، بخاطر صلح و متارکه نبرد به دلیل ضعف و ناتوانی نیست که او تصور مینماید، بهمین ملاحظه فرمان‌داد، توپهای‌قلعه‌کوب، وآتشبارهای‌مرگبار به غرش درآمده سواران و پیادگان حمله نهائی را برای محاصره وتصرف کلیه مواضع و سنگرهای دشمن آغاز نمایند.

سپاهیان مرحله اول حمله به‌مشهدمقدس ویا پیش‌قراولان جنگاور سلطان مراد میرزا، ششصد نفر سپاهی مجهز از فوج مخبران و دو عراده توپ و یکهزار سوار چابك جنگجو بود. و از آن‌سو از طرف سالار نزدیك به ده‌هزار نفر پیاده و سوار به یکباره از شهر بیرون ریخته به محاربه با پیش‌قراولان سلطان مراد دست یازیدند.

جنگی سخت و مهیب و خونبار در حال وقوع یافتن بود و علاوه بر تعداد زیادی از ناظران و مردم خراسان که با چشم‌های نگران و قلوب آکنده از دلهره و ناراحتی و حسرت جریان این جنك و برادرکشی را دنبال‌میکردند، دیدگان امیرکبیر دردارالخلافه طهران‌نیز هیچگاه ازسرنوشت این هنگامه سهمگین و پیکار عنادآمیز که پایه‌های قدرت او و شاه قاجار را به تزلزل افکنده بود غافل نبود و با آمد و شد قاصدهای سریع‌السیرش اوضاع و روند جنك را زیر نظر داشت.

***

در همین موقع بود که غفلتاً وزرای مختار انگلیس و روس که از شکست قریب‌الوقوع سالار وحشت داشتند پای در معرکه نهادند. البته وزیرمختار انگلیس که ازجهات ونگرش‌های‌استعماری‌کشورش، بریتانیا، از سرانجام نابود شدن سالار و دفع غائله هائله وی میترسید دست بدامان امیرکبیر زد و بطوریکه خواهد آمد عفو و اغماض شرارتهای چند ساله محمدحسن‌خان سالار را خواستار گردید، که این امر میرسانید دستهای مرموز عوامل انگلیسی در تحریك فتنه‌گر نادان خراسان و در تقویت وی تأثیر بی‌چون و چرا داشته است، علت آنهم از لحاظ سیاسی روشن بود. انگلیسی‌ها میل داشتند در خطه خراسان که بر سر راه مستعمره بزرگ و عظیمشان هندوستان قرارداشت، دست‌نشانده‌ای مثل سالار برسریر حکومت آن سامان بنشیند، نه سردار حرف‌نشنو و ضداستعماری، چون سلطان مراد-میرزا، که همچون امیرکبیر مخالف و دشمن سرسخت استعمار انگلستان در ایران بود.

چنانچه قبلا هم نوشتیم پدر محمدحسن‌خان سالار، یعنی اللهیار-خان آصف‌الدوله که همه این آتش‌ها از گور او شعله میکشید از دست-نشاندگان بلاواسطه انگلستان بود و سالار پسر او هم بهمین جهت مورد حمایت انگلیسی‌ها بشمار میرفت.

«کلنل جستن‌شیل» وزیر مختار دولت انگلیس که بااضطراب و بیم جریان جنك خراسان‌را دنبال میکرد، وقتی سالاررا درمحاصره قشون نیرومند سلطان‌مرادمیرزابدید دردارالخلافه‌طهران بدیدارامیرکبیرشتافت و پیشنهاد میانجیگری کرد تامگر میان دولت و سالار سازش بعمل آید، ولی امیرکبیر زیر بار نرفت. پس وزیر مختار انگلیس پای دولت روس را بمیان کشیده، از «پرنس دالگوروکی» وزیر مختار روس تقاضا کرد که او نیز در این قضیه پای پیش گذارد تا باتفاق و با دخالت آنان مگر آشتی افتد و کار جنك به متارکه گراید. باز هم امیر به این میانجی‌گری و تشبثات دو وزیر مختار تسلیم نشد.

امیرکبیر اعتقاد داشت که هرگاه در چنان شرایطی که سلطان-

مراد مشغول فشردن گلوی فتنه‌گر خراسان است پیشنهاد آشتی را قبول نماید، این قضیه باعث خواهدشد که درمراکز ونقاط وولایات دیگر ایران، قدرتمندان محلی دیگـری سر بلند کنند و آنها نیز بـه طغیان و شورش بپردازند تـا طهران را وادار به قبـول پیشنهادات غـلاظ و شداد خـود بنمایند.

امیرکبیر که دخالت بیگانگان را در امور داخلی کشورش منافی شأن و حیثیت دولتش میدانست و بهمین جهت حاضر نبود شورش خراسان از طریق مداخله‌گریهای خارجیان فرونشانده شود، گفته بود که حاضر است و ترجیح میدهد، بیست‌هزار نفر سرباز و سپاهی ایران تباه گردند و دولت رأساً یاغیان مشهد را بجای خود بنشاند.

بهمین جهت بود که دالگوروکی وزیر مختار روسیه به صدراعظم کشورش مینویسد: «امیرنظام اصرار دارد، درقضیه خراسان هیچ‌توضیحی ندهد و سرسختی او در خاموشی نشانه خوبی نیست. اخباری را که راجع به سپاه دولت در خراسان شایع است مطلقاً تکذیب نمیکند، باوجود این دائماً لشکر تازه به میدان جنك روانه میسازد. علت عمده صراحت میرزا ــ تقی‌خان، بیم مداخله دو دولت همسایه (روسیه و انگلستان) است، و می ــ گوید: ما نمیگذاریم که خراسان، مصر ثانی بشود و نمی‌خواهیم که روس و انگلیس بهانه‌ای برای مداخله در امور ایران بدست آورند»[1].

نبردهای سخت در شهر مشهد آغاز میشود

دربیرون شهر مشهد، بااینکه هنوز اردوی سلطان‌مرادمیرزا کاملا استقرار نیافته بود و همان ششصد نفر از فوج مخبران و دو عراده توپ به مقابله بیش از ده‌هزار نفر از افراد و مردان مسلح سالار که از شهر مشهد خارج‌شده برآنها میتاختند رفته‌بودند، ولی نتوانستند ازپیشروی‌لشکریان

۱ــ امیرکبیر و ایران، تألیف دکتر فریدون آدمیت، صفحه ۲۳۳ .

معدود و محدود که پیش‌قراولان قشون سلطان مـراد بودند جلوگیری نمایند.

در این کارزار مهیب که مدت چهار ساعت بطول انجامید، علاوه بر توپهای قلعه‌کوب مردافکن و تفنگ‌های شمخالچیان با عزم و اراده، شمشیرها و نیزه‌ها نیز بکار گرفته شده بود، افراد و مردان زیادی بر خاك هلاك افکنده شدند.

سلطان مراد که تازه از کار محل استقرار افواج و توپها فراغت حاصل کرده بود وقتی ملاحظه کرد که بطول انجامیدن اینگونه ستیزها بر وسعت دامنه پیکار و تباه گردیدن مـرد و سلاح و مهمات میافـزاید، فرمان داد که تمام افواج وبهادران با کلیه امکانات ووسایل جنگی بیکباره یورش نهائی را آغاز کنند.

این حمله چنان سخت و درهم شکننده بود که پای ثبات و استقامت افراد سالار سست گردیده، آنچنان شکست یافتند که اکثراً با روحیه‌ای ضعیف و عزم و اراده‌ای نااستوار فرار را بر قرار ترجیح داده تا دروازه بالاخیابان مشهد گریزان و شتابان همی‌شدند.

اکثر آنها در حین عقب‌نشینی و فرار، از فرط استیصال واضطرار، به خندق پیرامون شهر فـرو افتادند و دروازه مشهد چنان از فـراریان وحشت‌زده و هراسان و سواران جنگاور سلطان مراد که همچنان باشمشیر آخته ایشان را تعقیب میکردند آکنده شد که ساعتها بطول انجامید تا پس از بخاك هلاك افکندن تعداد زیادی از فراریان به اردوگاه بازگردند.

در این هنگامه رزم، تعداد دویست تفنگچی سالار بـدست زبده ـ سواران سلطان مـراد بحلقه اسارت درآمـدند و نیز دو دروازه شهر بنام بالاخیابان و سراب به تسخیر آنان درآمد.

متعاقب این پیروزی، تمام باغات بیرون شهر مشهد بدست قشون مهاجمان افتاد و اردوگاه لشکر در کنار مزار خواجه‌ربیع، نیم‌فرسنگی شهر قرار گرفت.

سلطان مراد، آنگاه دستور داد، دو فوج مخبران و ماکوئی با چهار

عراده توپ در دروازه بالاخیابان مستقر گردند و فوج قراجه‌داغی وفوج مراغه جعفرقلی‌خان سرتیپ با چهار عراده توپ در دروازه به تصرف درآمده دیگر، یعنی دروازه سراب استقرار یابند.

ضمناً سام‌خان ایلخانی را با تمامی خراسانیان و فوج ترشیزی، بر دروازه «نوقان» قرار دادند و برای آنها نیز چهار عراده توپ اختصاص یافت که آنها هم در محل دویست قدمی دروازه، برای خود سنگرهای محکمی ساختند.

درخلال این‌نقل وانتقالات باصطلاح سوق‌الجیشی وآرایش نظامی دقیق، همه‌روزه عده‌ای از سواران و پیادگان سالار از دروازه ارگ مشهد و پایان خیابان بیرون میشدند وباقراولان سلطان‌مراد به‌ستیز میپرداختند و غالباً شکست خورده پای به هزیمت مینهادند.

مهم اینکه علیرغم شکست‌های متوالی لشکریان در محاصره قرار گرفته سالار، و بقتل رسیدن جماعت کثیری از آنان، از اطراف و اکناف، خاصه از طوایف و ایلات خراسان که هنوز دل از مهر سالار خالی نکرده بودند و کم و بیش به او گرایش داشتند، جمعی سوار مسلح و پیادگان تفنگچی به یاری مدافعان میشتافتند و روز بروز بر تعداد آنان افزوده میشد.

سه‌هزار ترکمان سرخسی برای حمایت سالار وارد مشهد شدند
اولین شکست فوج ترشیزی سلطان مراد میرزا

درهمان گیر ودار جنگ ودرست درهنگامیکه شعله‌های خانمانسوز آتش جنگ در داخل و بیرون شهر مقدس جریان داشت، تعداد سه‌هزار نفر از ترکمانان سرخس بمنظور حمایت از محمدحسن‌خان سالار که سایه شکست قطعی و تباه شدن به تدریج بر روی سرش فرو میافتاد وارد شهر

مشهد شدند، تا شاید از سقوط آن شهر و در نتیجه از نابودی مسلم سالار فتنه‌گر که هنوز امید پیروزی از سرکشی و طغیان خود را از دل بیرون نکرده بود جلوگیری نمایند، غافل از اینکه دست نیرومند تقدیر از مدتی پیش سرنوشت شوم وی را رقم زده بود.

درباره حمایت و تقویت ترکمانان سرخس، این توضیح را باید داد که حسن‌خان دولو، بیگلربیگی سابق استراباد (گرگان) و جد محمد ـ حسن‌خان سالار بدلیل شجاعت ذاتی و قواعد بزرگ‌منشی در زمان فتحعلیشاه قاجار، عده زیادی از سران تراکمه را بسوی خود جلب کرده بود و در زمان والیگری حمزه میرزا حشمت‌الدوله مدتی را در سرخس گذرانیده و با رؤسای تراکمه تکه و یموت و کوکلان و سالور و ساروق که در سرخس و آخال و تژن ساکن بودند، معاشر و الفت و یگانگی داشت.

لهذا تراکمه نیز درمواقع عدیده ازاو حمایت مینمودند. ومتأسفانه کار این دوستی و یگانگی بجائی رسیده بود که حکمران استراباد گاه و بیگاه از دادن اسرای ایرانی به آنان کوتاهی نمیکرد و هنگامیکه هزاران سوار قهار ترکمان برای یاری دادن بوی به استراباد میآمدند و چندی بخدمتگزاری مشغول‌میشدند درموقع بازگشت، بجای مواجب وانعام، سه‌ـ هزار اسیر از مسلمانان شیعه‌مذهب و سادات و رجال، حتی زنان شهر و خارج شهر و روستاها را بآنها ارزانی میداشتند.

بدلیل و حکم همان سابقه، وقتی محمدحسن‌خان سالار، نوه حسن‌ـ خان دولو بیگلربیگی سابق استراباد در محاصره افتاد و مرگ و تباهی بسراغش آمد، با سه‌هزار ترکمان برای حمایت از وی وارد مشهد شدند.

جمع نیروهای باقیمانده سالار، علاوه بر آن سه‌هزار ترکمن تازه‌ـ نفس، پانزده‌هزار نفر از افراد و افواج متفرقه شهری بودند و طوایف و ایلات نیز در زیر فرمان وی قرار داشتند.

امیراصلان‌خان پسر سالار که مردی بغایت دلاور بود، گاه وبیگاه

بااین نیروها از شهر خارج میشد و بالشکریان سلطان مراد وارد جنك‌میشد و در سایه شجاعت هنرنمائی‌هائی نیز مینمود.

به نوشته روضةالصفای ناصری، در روز غـره شهر شعبان، سالار تدبیری اندیشیده سواران تراکمه را از دروازه پائین خیابان بر سر سنگر سام‌خان ایلخانی فرستاده، از برابر سنگر درآمدند. ابوالفیض‌خان برادر سام‌خان که تازه از خبوشان آمده و روزها با میرمحسن‌خان تیموری سمت شرقی سنگر ایلخانی را نگهبانی و قراولی مینمودند باسواران خود بـه محاربه تراکمه سرگرم شدند وغالب بهادران خراسانی وچاکران ایلخانی به معاونت ابوالفیض‌خان رفته قلیلی از افواج به محافظت سنگـر مانده بودند، بناگاه سرکار سالار و فرزندانش و برادرش محمدعلی‌خان قاجار و تمامت جمعیت سواره و پیاده شهر غفلتاً بر سر سنگر ایلخانی تاختند و طرح محاربتی بزرگ انداختند.

امیراصلان‌خان و همگی سواران بهادر پیاده شده باشمشیر برهنه از یك طرف و تفنگچی و شمخالچی شهری هم از طرفی یورش بر سر سنگر بردند ازبرج وباره شهر تفنگچی وتوپچی وشمخالچی بیکبار برسنگرهای ترشیزی و خبوشانی شلیك متصل کردند و اهل سنگر فوج ترشیزی کـه باسنگر ایلخانی سیصدقدم فاصله‌داشت منهزم‌شده وسنگررا خالی گذاشتند، ایلخانی، چون این حال بدید متغیر گردیده با شمشیر برهنه از سنگر خود بیرون‌آمده که فوج ترشیزی‌را ازفرار ممانعت نماید. اهالی سنگر ایلخانی متوحش شده، چنان تصور کردند که ایلخانی گریخته، آنها نیز باسباب جمع کردن و برهم زدن سنگر پرداختند.

کار پریشان‌تر شد. توپچی چون این حال را دید، چند تیر توپ افکنده، سپاهیان سالار پای جرأت و جلادت پیشتر نهاده، توپچی مضطرب گردیده، تیر ساچمه توپ را وارونه به میان توپ افکنده، هـرچه آتش میزدند توپ آتش نمیگرفت.

قشون شهری از این ملاحظه پای جسارت پیش نهاده، بسنگر ثانی ایلخانی ریختند و به غارت پرداختند و هرچه در آنجا دیدند بانضمام دو

عراده توپ و قریب یکصد نفر از ترشیزی وخوافی وسرولایتی وخبوشانی اسیر و دستگیر تصرف کرده با غنیمت دیگر عزم سنگر دیگر کردند[۲].

سلطان مراد وقتی از این ماجرا آگاه شد، بلادرنك سوار بر مرکب شده و فوج مراغه را باخود برداشته و باچند عراده توپ به مقابله دشمنان شتافت. اگرچه، او وقتی به عرصه پیکار رسید که کار از کار گذشته بود، لکن بی‌آنکه بگذارد فرصت ازدست‌برود خودرا به‌گذرگاه دشمن‌رسانیده، باشلیك آتشبارهای خود مانع پیش آمدن لشکریان سالار بسوی اردوگاه خود گردید و این جریان وی را بر آن داشت تا بیشتر و با دقت فزون‌تر مراقب اوضاع و انتظام امور لشکریانش باشد.

بنا به اشاره و تحریك سالار اهالی شهر مشهد ، مسلحانه برای جنك با سپاهیان سلطان مراد از شهر بیرون شدند

قبلا نوشتیم که در مدت زمانی که حمزه میرزا حشمت‌الدوله والی خراسان بود، متأسفانه بعلت سوء سیاست وبدرفتاری بااهالی مشهد وبرخی تجاوزات که بوسیله عمال و کارگزارانش نسبت به رعایا و کسبه خرده‌پا صورت میگرفت، مـردم نسبت به او احساسات موافقی نـداشتند و همین احساسات مخالف در هنگام اردوکشی و والیگری سلطان مراد میرزا نیز ادامه پیدا کرد، باین مناسبت از سالار و کارهایش و فتنه‌گریهایش تقریباً حمایت و پشتیبانی میکردند.

در طول پنج سال جنك و ستیز محمدحسن‌خان سالار با سپاهیان حمزه میرزا و بدنبال وی بالشکریان سلطان مراد، بیشتر مواقع اهالی شهر مشهد جانب سالار را داشتند و در موارد متعدده، از کمك بـه خود او و سپاهیانش دریغ نمی‌ورزیدند.

۲ــ روضة‌الصفای ناصری، تألیف رضاقلی‌خان هدایت، جلد دهم، صفحه ۳۹٤ و ۳۹۵ .

سالار، علیرغم ضربات سنگینی که بر او وارد شده بود، هنوز از مرکب نخوت و غرور و کوس لمن‌الملکی کوفتن پائین نیامده بود و به امید پیروزی و موفقیت‌های واهی، همچنان در خط یاغیگری و جنك و پیکار با لشکریان سلطان مراد میرزا که مظفرانه پیش میآمد و فاتحانه جلو میراند سیر میکرد. او از شکست‌های فاحشی که نصیبش شده بود، درس عبرت نگرفته و تاآنجا پیش‌رفت که با بهره‌گیری از کینه دیرین و خصومت گذشته اهالی مشهد، آنان‌را مسلح کرده بجنك باسپاهیان سلطان‌مراد گسیل داشت.

آنگاه که افسون‌ها و وسوسه‌ها و تحریکات سالار و دستیارانش به آخرین حد خود رسید: «ناگهان تمامی اهالی شهر مشهد و حتی طلاب علوم و خدمه امام معصوم و عموم کسبه، به امید غنیمت و طمع غارت مکمل و مسلح و سواره و پیاده از شهر بیرون آمده، بجانب سنگرهای سراب و بالاخیابان، سیل‌وار و شتابان روان شدند. پنداشتی دریائی به موج درآمده است که تا دیده دیدی، سواره و پیاده، با حربه و اسلحه دیدی که چون سنگر سرآب‌را باشهر مسافتی بود، از دور به تیر تفنك ورمی خدنك جنگی مختصر کردند وازآنجا هجوم برسنگر قاسم‌خان آقالر قراباغی وتیمورپاشاخان ماکوئی بردند»[۳].

بهر تقدیر، هنگامیکه هزاران نفر از اهالی شهر مشهد جنك‌کنان پیش میآمدند و همچون سیلی خروشان و جوشان، قصد برانداختن و بهم‌ریختن سنگرهای سلطان مرادرا داشتند، لشکریان مدافع که ازدور مراقب آن امواج آدمی بودند که سخت به‌تلاطم درآمده‌بودند، بی‌آنکه دل بدست بیم و ضعف و هراس بدهند، آنقدر شکیبائی بخرج دادند تااینکه سپاهیان شهر مشهد به تیررس آنان رسیدند.

در این هنگام غفلتاً انگشت‌ها را به ماشه‌های تفنك و شمخال نهاده، آنها را فشردند و توپها را نیز به آتش گشودند.

در یك لحظه از زمان، بیش ازیکصد نفر ازشهریان برخاك وخون

۳ـ روضة‌الصفای ناصری، جلد دهم، صفحه ۳۹۶ .

درغلطیدند. متعاقب شلیك آتشبارها و تفنك‌ها، دلاوران افواج، دسته‌ای پس ازدسته و گروهی بدنبال گروه ازسنگرها بیرون آمدند. آنان شهریان وحشت‌زده ودل وجان باخته‌را مورد تعقیب قرار میدادند ودرهمان‌حال گلوله‌های سلاحهایشان را بدرقه راه گریزشان میکردند و این تعقیب و آتشباری مزید بر ترس و اضطراب شهریان گردید.

سربازان سلطان مراد تا حوالی دروازه بالاخیابان، بدنبال سپاهیان شهری رفتند و از آنجا پیروز و منصور بازگشتند. این عمل خفت‌آور و شکست غیرمترقبه شهریان مشهد که سالار امید فـراوان بدان بسته بود، آنچنان موجب تزلزل روحیه ایشان گشت که تامدت ده‌روز جرئت بیرون شدن از شهر را نداشتند.

اگرچه سالار پس از شکست شهریان، بفکر و اندیشه شبیخون زدن به نیروهای سلطان مراد افتاد و یك‌بار هم باچندهزار سواره و پیاده ازشهر بدر آمد و برای شبیخون زدن باتفاق سلطان‌خان افغان تا نزدیکی اردوگاه پیش راند، ولی پیش‌قراولان سلطان مراد که کاملا مراقب اوضاع بودند، باعملیات متقابل، ابتداء باگلوله‌ای‌مرگبار سلطان‌خان‌افغان را هدف قرار داده او را از مرکب سرنگون ساختند و سپس بفکر از هم گسیختن سپاهیان مهاجم سالار برآمدند که سالار متوجه قضیه‌شده سریعاً پیکرزخمی سلطان‌ـ خان را برداشته از میدان کارزار گریخت.

و به این ترتیب، برای چندمین بار، باز هـم تیر سالار بـه سنك نشست.

سالار و واپسین حمله‌های مذبوحانه‌اش
و سلطان مراد با دلاوریهای همه‌جانبه‌اش
کار جنك را به آخرین مرحله آن نزدیك کردند

قبلا در این فصل از کتاب، لازم به یادآوری و تذکر است که سلطان مراد که یك فرمانده تمام عیار و در عین حال یك سرباز کامل باهمه ارزش‌های جنگی بود، در شهر مشهد بهنگام محاصره، جاسوسان و خفیه‌نویسانی جلد و زیرك داشت که خود را در لباس‌های مختلف پنهان کرده، در منزلگاه سالار و به میان لشکریانش رفت و آمد میکردند و اخبار و اطلاعات ضروری و مهم را بوسیله پیك‌ها و قاصدهای چالاك به آگاهی سردار فاتح میرسانیدند.

پس از واقعه شبیخون زدن نافرجام و نامراد سالار، بار دیگر سالار درصدد آن برآمد تا طالع خود را برای چندمین بار در جنك به مرحله آزمایش درآورد، چنانچه چند روز پس از شکست اخیر، بازهم، اهالی شهر ـ از ملازمان و هواخواهان و پیشه‌وران گرفته تا پیادگان و سواران مسلح خویش ـ را باتمام استعدادها و تجهیزات‌جنگی جمع‌آورده، با توپ وآتشبار ازشهر مشهد بیرون‌شد. تصمیم‌او چنین بودکه تااردوگاه سلطان مراد را از هم متلاشی نسازد و ضربه کاری بر سپاهیانش وارد نیاورد از پای ننشیند!

سلطان مراد میرزا که بوسیله جاسوسانش از این نیت و قصد حریف وامانده و روی به انقراض، آگاهی حاصل کرده بود، با هوشیاری کامل

و دقت کافی به اردو آماده‌باش داد، تا آنگاه که سالار و سپاهیانش بتمام از شهر بیرون شدند و بجانب اردوی سلطان مراد یورش بردند و صف‌ها و لشکرها در برابر یکدیگر آراسته شدند و توپها در حال جابجائی، در محل‌هائی تازه استقرار یافتند.

در اردوی سلطان مراد، چهارصد سرباز مراغه‌ای جمعی حسین ـ پاشاخان و سه‌هزار سوار و هفت فروند عرابه توپ وجود داشت، چون سردار قسمتی دیگر از نیروهای خود را از روی احتیاط به نقاط حساس دیگر گسیل داشته بود.

جنك و پیکار باتمام ابعادش آغاز شد، توپها و آتشبارها بی‌وقفه میغریدند و فضا را میشکافتند و گلوله‌های آن به صفوف دوست و دشمن فرو میریختند و جمعی را از این طرف و آن‌سو بر خاك میافکندند.

سلطان مراد، باهمان جلادت و سرعت در عمل، سوار بر مرکب در برابر چندین‌هزار سوار و پیاده و غیره همچون کوهی استوار میایستاد و فرمان میداد و گاه و بیگاه در پشت عراده‌های توپ می‌نشست و آتش میگشود، وی هر کجا صفی از صفوف خودی را میدید که احتمالا وهنی و یا سستی در دفاع بعلت ازدیاد و فزونی عده خصم بوجود آمده بود خود بحمایت و پشتیبانی بآن جانب میشتافت و در دفاع بارشادت و جلادت با جنگاوران خودی شریك میگردید.

این‌جنك ازسپیده‌دم تاغروب آفتاب همچنان شعله بآسمان میکشید، تااینکه در آخرین دقایق مغرب که هنوز تیرگی بر دشت غلبه نیافته بود، شکست در سپاهیان سالار افتاد و سالار که تباهی خود و افرادش را باتمام وجود احساس کرد دستور عقب‌نشینی داد و شهریان و سپاهیان آشفته و تعدادی زیاد مرد و مرکب بجای گذاشته از معرکه قتال گریخته وبدرون شهر باز گشتند.

شکست تازه سالار که متعاقب شکست قبلی بوقوع پیوست

محمدحسن‌خان سالار که علیرغم شکست‌های مکرر و نابود شدن تدریجی مردانش، بهیچ‌وجه بخود نیامده بود و از تشخیص این امر عاجز بود که شاهد بخت و اقبال و پیروزی مدتهاست از او دور و دورتر میشود، باهمان سرسختی و بلکه با لجاج و عنادی باورنکردنی در اندیشه جنك و پیکار تازه بود تااینکه پس ازچهار روز وقفه واستراحت وآرامش والتیام جراحات و زخم‌های عمیقی که بر پیکر سپاهیانش وارد شده بود، خود را برای نبردی دیگر آماده گردانید و این‌بار با برادران و فرزندان خود امیراصلان‌خان و یزدان‌بخش میرزا سواره و پیاده پس از آراستن اردوگاه خویش از مشهد بیرون شد.

دراین‌حمله، نقشه جنگی وی چنین بود که امیراصلان‌خان باسوار- نظام و سایر بهادران از سمت شمالی، اطراف اردوی سلطان مراد را احاطه کنند، و سواران رکابی و خراسانی و پیادگان شهری از طرف شرقی و جنوبی اردو از میان باغات به اردوی سلطان مراد بتازند.

سالار نقشه دقیقی برای حمله و یورش سرنوشت‌ساز بر اردوی حریف طرح کرده بود و بدان امیدها داشت، چه آنچه نیرو، افراد، سپاه، تجهیزات و سلاحهای سبك و سنگین از توپخانه گرفته تا زنبورك وخلاصه کلیه ساز و برگ و امکانات جنگی در اختیار داشت، در این حمله قطعی بکار گرفت و فکر میکرد باآن امواج انسانی از شهریان مقیم مشهد و سپاهیان کارآزموده و جنگاور، کار سلطان مراد را بسازد، ولی حریف، دلیرتر، هوشیارتر و بسی مجرب‌تر و کارزار دیده‌تر از پسرعمه‌اش (سالار پسرعمه سلطان مراد بود) بود.

سپاهیان سالار که مجموعه‌ای از کلیه نیروهای چریك، داوطلب، افراد شهری، تفنگچیان و سواران ترکمان، و شمخالچیان طوایف خراسان بودند، همچون امواج خروشان رودخانه‌های متلاطم به تلاطم درآمدند. تفنگها و شمخالهایشان توأم با توپها به غوغا درآمدند و از چند جناح

حملات بی‌امانی را آغاز کردند.

از آنهمه هنگامه‌های بی‌سابقه که خراسان و خراسانیان هرگز به خود ندیده بودند، فرماندهان افواج سلطان مراد، در نخستین دقایق اولیه تکان خوردند، ولی این سلطان مراد بود که توانست بر خاطر و ضمیرشان تسلط یابد و دلشان را با جلادتها و چپ و راست پوئیدنهای شجاعانه و تهورآمیز همچون لحظات نخستین پیکار باسالار یاغی، گرم ساخته و اعصاب و بازوانشان را نیرومند گرداند.

اولین حمله سخت و شکننده و زیر و رو کننده را فوج مخبران که تاآن لحظه افتخارات فراوان جنگی نصیب خود ساخته بودند، به منصه ظهور رسانیدند. افراد دلاور این فوج همچون باد صرصر که بر ماسه‌های روان کویرها بتازد وبسان گردبادهای وحشتناك همه‌چیزرا درهم‌پیچیده، به فضا بچرخاند، بر جناح اصلی پیاده سالار یورش آوردند. از یورش خردکننده فوج مخبران، دیگر افواج که تاحدی مردد و متزلزل برجای میخکوب شده بودند بحرکت درآمده، صفوف شهریان را درهم شکستند و بدنبال یك درگیری و جدال تن به تن خونبار، آنها را به عقب نشاندند. نیروهای شهری تار و مار شده، هراس‌زده عقب‌نشینی‌اشان تبدیل به فرار بداخل شهر مشهد مقدس گردید.

از آن‌طرف، سواران جنگاور و رشید اردوی سلطان مراد، بر سواران ترکمان و چابك‌سواران امیراصلان‌خان فرزند سالار حمله‌کرده، باشمشیر و خدنك و نیزه برآنان غلبه پیدا کردند.

جنك و جدال مهیب و خونبار که با ورود هزاران جنگجوی سالار به میدان آغاز گردیده بود، تبدیل به شکست خفت‌آوری گردید. بسیاری از نیروهای سالار بر خاك هلاکت درغلطیدند و تعداد پانصد نفر نیز به اسارت درآمدند و بقیةالسیف، صف شکافته و پریشان‌روزگار سراسیمه بجایگاه خویش در شهر مشهد بازگشتند.

اما از جانب دیگر، حسین‌پاشاخان که در نزدیك باغات سنگرها ساخته‌بود، ناگهان مورد تعرض شدید سالار و سوارانش واقع‌شد. حسین‌ـ

پاشاخان لحظاتی صبر و شکیبائی بخرج داد و همینکه سالار و مردانش نزدیك سنگرهای او رسیدند، ناگهان چند گلوله مرگبار توپ بسوی‌ایشان رها ساخت و راکب و مرکوب را در هوا متلاشی گردانید، سالار از مرکب بزیر افتاد، ولی چند تن از سوارانش که از آن گلوله توپ زنده مانده و هنوز بر روی مرکب استوار بودند، سالار را برداشته بشهر باز گشتند.

دلیریهای نمایان سام‌خان ایلخانی و کشتار تراکمه تجاوزکار

ترکمانها درقضیه پیکار سلطان مراد باسالار، وتلاش وپایمردیهای آن سردار باعزم و اراده، باحملات پی در پی و تجاوزات بیشمار خود و کشتار مردان و زنان و باسارت گرفتن آنها، هرچند گاه مانع و اشکالی در کار پیشرفت‌های سپاهیان سلطان مراد ایجاد میکردند. ترکمانها، تنها بخاطر حمایت از سالار و بحکم جبران محبت‌ها و گذشت‌های بزرگوارانه جد وی که روزگاری حاکم استراباد بود به سالار یاری نمیدادند، بلکه حملات وحشیانه و وحشت‌انگیز آنان، یك وجه و علت و مفهوم دیگری هم در بر داشت و آن به قتل رساندن یا به اسارت درآوردن مردان وزنانی بود که درمحل‌ها ومکان‌ها ویاقراء وشهرها و قلعه‌های متصرفی اردوهای سلطان مراد زندگی میکردند.

سواران تراکمه که درمشهد-ظاهراً به‌قصد کمك‌کردن به‌نیروهای سالار ـ مقیم بودند، چندبار خودسرانه از شهر بیرون شده، به اطـراف ترکتازیهائی کردند، اما سلطان مراد که هوشیارانه مراقب اوضاع بود، آنها را به سختی گوشمالی داد.

اما آخرین یورش آنان در زمانی صورت گـرفت که اردوهای سلطان مراد سرگرم آرایش‌های جنگی و مستقر ساختن لشکریان تازه ـ نفس در قرارگاههای جدیدشان بودند.

سواران یغماگر تراکمه که قصد عزیمت و بازگشت به جایگاه اصلی خود، سرخس، را داشتند و همین تصمیمشان خود خلأئی در میان مردان سالار بوجودمیآورد، اسباب نگرانی وتشویش‌خاطر وی گردیدند. پس بمنظور انصراف ایشان از بازگشت، به آنان یادآوری کرد که: اکنون هنگام آن فرا رسیده تا با یورش‌های پی درپی و بی‌امان در قریه چناران، غارت و تاراجی دلخواه بعمل آورید و آنچه اسیر مورد نظرتان میباشد از آن محل بی‌حفاظ بدست آورید!

تراکمه ناآرام و بی‌قرار برای غارت و تاراج، با چهارهزار نفر سوار، باتفاق سایر بهادران و مردان جنگاور شهری از دروازه ارگ مشهد بدر آمده، بجانب چناران تاختن آغاز کردند.

مستحفظان‌سنگرهای آن‌قریه ودروازه «سراب» که ازدوردست‌ها صدای سم ستوران را شنیدند و اشباح لرزان سواران را در افــق آسمان چناران دیدند، بسرعت قاصدی را روانه اردوگاه سلطان مراد گردانیدند وسردار، بی‌درنك، سام‌خان‌ایلخانی‌را باآنچه سوار کارآزموده و کارزار-دیده در اردو بود فرمان داد تا ضرب شست جانانه‌ای بر سواران مهاجـم وارد آورند.

سام‌خان، آن فرمانده دلاور و ایلخان غیور ایل زعفرانلو، بی‌تأمل براه افتاده به تعاقب دشمن برآمد. اما، آنان هنگامی به سواران غارتگر ترکمان وشهریان برخوردندکه آنان دوقلعه ازدژهای چناران‌را به‌تصرف خود درآورده و تعداد یکصد وپنجاه زن و مرد آن دو محل را به اسارت درآورده بودند.

سواران ایلخانی و خــراسانی و جنگجویان زعفرانلو و دیگــر چابك‌سواران مسلح به شمشیر و نیزه رکابی، بی‌محابا بــر صفوف متفرق تراکمه که هنوز در حال تاراج و یغما بودند حمله کردند و در میان آن جماعت، شمشیرهای آخته و نیزه‌ها و خدنگهای دلدوز بکار بردند.

جنگی عظیم و کارزاری مهیب و ترسناك درگرفت که در گیر و دار آن سام‌خان و سوارانش مردانگی و شجاعت و تهور بسیار بــه منصه

ظهور رسانیدند.

طولی نکشید که شکستی فاحش در سواران تراکمه و شهری افتاد، بطوریکه جماعتی کثیر از ایشان بخاك و خون درغلطیدند و عده‌ای فزون از شماره به اسارت درآمدند. علاوه بر آن، کلیه اسیرانی که بدست تراکمه در بند شده بودند بحکم سام‌خان آزاد گردیده و به مساکن خود باز ـ گشتند.

سام‌خان ایلخانی که پیروز وفاتح بادویست اسیر خونخوار ترکمن وارد اردوگاه سلطان مراد شده بود، مورد عنایت و تحسین سردار قرار گرفته و بلافاصله بفرمان سلطان مراد هر دویست نفر اسیر گردنکش را گردن زدند و سرهایشان را در نزدیکی اقامتگاههای ترکمن‌ها بر دشت و هامون افکندند تا مایه عبرت سایرین گردد.

این گوشمالی و ضرب شست کاری و قطع کردن سرهای ترکمانان سرکش ویاغی چنان درمیان آن گردنکشان تولید اضطراب ووحشت کرد که مدتهای مدید فکر خام حمله به اردوی سلطان مراد و مراکز و قراء و شهرهای بی‌دفاع خراسان را از مخیله خویش بیرون کرده جرئت ایلغار و تهاجم را در ضمیر پلید خویش خفه ساختند.

تلاش و مساعی بی‌وقفه امیرکبیر
در رساندن نیروهای تازه‌نفس و سرداران کاردان
و تجهیزات و سلاحهای تازه به اردوی سلطان مراد

در تمام مدت زمانی که جنك و ستیز میان لشکریان سلطان مراد و هواداران محمدحسن‌خان سالار جریان داشت، میرزا تقی‌خان امیرکبیر صدراعظم ناصرالدینشاه تقریباً قسمت اعظم حواس و افکارش متوجه آن نبردها و جریان حوادث برخوردهای سلطان مراد با سالار یاغی بود.

همانطوریکه نوشتیم، این جنك خانگی و یا برادرکشی مدت پنج

سال ـ از دوران و عصر محمدشاه تا اوایل سلطنت ناصرالدینشاه ـ ادامه داشت و سالار فتنه‌گر بدنبال سوداها و افکار خام و بلندپروازیهای خود، باوجود شکست‌های پی‌درپی دست از جدال و نزاع نمی‌کشید و سلطان ـ مراد نیز که سوار بر مرکب قدرت فرماندهی بود، همه استعدادها و توان رزمی ومهارت‌های جنگی خود را بکار گرفته‌بود تا هرچه سریع‌تر کشور را از شر گردنکشی‌های بی‌وقفه او آسوده گرداند.

امیرکبیر که به‌این‌مسئله بسیار جدی مینگریست، باتوجه به‌عوارض شوم و مخاطره‌آمیز این فتنه‌گری و لزوم سرکوبی آن، دائماً سپاهیان تازه‌نفس جدید باملزومات و تجهیزات کافی همراه سرداران وفرماندهان کارکشته ومجرب روانه‌خراسان‌میکرد تاجای افراد جان‌باخته ویامجروح و زخمی سلطان مراد و تجهیزات بمصرف رسیده او را بگیرد.

این، یك کار شبانه‌روزی امیر بود، وصدراعظم تازه‌به‌قدرت‌رسیده شاه قاجار که ابعاد خطر را باتمام وجودش لمس میکرد، تلاش و مساعی بی‌وقفه‌ای را برای کمك و یاری رسانیدن به نیروهای سلطان مراد آغاز کرده بود.

هنگامیکه سلطان مراد شهر مشهد را که سالار در آن سنگر گرفته بود به محاصره خود گرفت، امیرکبیر برای اینکه امر محاصره مشهد هر چه زودتر به ثمر برسد و سالار شمشیر و سپر بر زمین بیافکند، سپاهیان جرار و افراد جنگاور و کارزاردیده‌ای را تحت فرمان سردارانی باتجربه و آگاه چون، حسنعلی‌خان امیرنظام گروسی با فوج گروسی، و صمصام‌ـ خان روسی که در امر سوق سپاه و فنون نظامی محاصره تبحر و جلادتی تمام داشت، هم‌چنین عباسقلی‌خان بادکوبه‌ای با فوج خوئی و علی‌خان ـ قراگوزلو با فوج همدانی و عبدالعلی‌خان سرهنگ توپخانه با چهار عراده توپ و دو خمپاره و سواران معروف چلیپانلو و قراباغی از دارالخلافه طهران بحرکت درآورد تا سریعاً خود را به مشهد برسانند.

وقتی این سپاهیان جنگجو باآن سرداران کارآمد و رزم‌دیده به نزدیك مشهد رسیدند، به فرمان سلطان مراد میرزا، در محل کوه‌سنگی،

در میدان وسیعی استقرار یافتند تا در موقع مقتضی برای شروع آخرین یورش و وارد آوردن واپسین ضربه درهم‌شکننده بـر پیکـر آسیب‌دیده سالاریان و شهریان هوادار وی از وجود ارزشمند آنان استفاده گردد.

***

از قضا، تدریجاً کار جنك و دفاع‌ها و تلاش‌های مذبوحانه سالار نیز به آخرین حد خود گرائیده‌بود، چه، از یك‌سو، براثر محاصره طولانی و مسدود شدن راههای ورود ملزومات زندگی و آذوقه و خواربار برای اهالی شهر مشهد که بدلیل حمایت‌های بی‌دریغ از سالاریاغی دچار تنگی و قحط و غلا شده بودند، دیگر حال و رمقی برایشان نمانده بود، از دیگر انگیزه‌هائی که روحیه شهریان‌را شدیداً به‌ضعف وتردید وتزلزل‌میکشاند، وصول خبرهای یأس‌انگیز ورود سپاهیان تازه نفس جرار باتفاق‌سرداران کارکشته آماده رزم و سیورسات بی‌حساب جنگی بود که بیشتر بر یأس و نومیدیشان دامن میزد، بعلاوه خبر پیروزیهای لحظه بـه‌لحظه لشکریان سلطان مراد نیز مزید برهمه علت‌ها گردیده بود.

پس، بی‌توجه به درخواستها و اصرار و ابـرام‌های التماس‌آمیز سالار و فرزندانش، شهریان بفکر چاره برآمدند تا مگر از گرداب بلائی که در آن فرو افتاده‌اند و جانشان در معرض تباهی و نابودی قطعی قرار گرفته خویشتن را نجات بخشند. بهمین سبب در فکر انجام کار خود برـ آمده، از معاریف و بزرگان شهر مشهد و زعمای قوم و سران سپاه متمرده، درخواست چاره‌جوئی کـردند و از آنان تمنا نمودند پس از مشورت و کنگاش، راهی برای رهائی پیدا کرده و نمایندگانی از سوی خود بـه اردوگاه سلطان مراد گسیل دارند تا در حضور سردار فاتح رزمگاههای خراسان، با استغفار از اعمال گذشته خود و طلب عفو و بخشش، ازجاری کردن خونهای بیشتر خودداری ورزند.

در همان حال که چنین حالاتی در شهر مشهد جریان داشت، سالار و فرزندانش همچنان در اندیشه دفاع و جنك و ستیز بالشکریان توانا و روزافزون سلطان مراد بودند.

اما نیروهای سلطان مراد، گام به گام، بداخل شهر پیش میآمدند و سنگرهای مدافعان را یکی پس از دیگری با گلوله‌های توپ و خمپاره متلاشی میساختند و راه خود را بداخل شهر باز میکردند.

آخرین تکاپوی سالار و فرزند دلیرش
امیر اصلان‌خان در کار جنك
و حماسه‌آفرینی آن دو دلاورمرد

محمدحسن‌خان سالار که آگاهی یافته‌بود سپاهیان تازه‌نفس مجهز و منظمی تحت فرمان نخبه‌ترین سرداران، از دارالخلافه طهران، وارد اردوی حریف نیرومند شده‌اند، بر آن تصمیم شد که تا نیروهای جدید جابجا نشده و در مواضع مستحکم و سنگرهای تازه استقرار نیافته‌اند، با آخرین تلاش و تکاپوی خود شکافی در صفوف محاصره‌کنندگان شهر ایجاد کرده، راه را برای ورود سربازان هوادار خود و خواربار و آذوقه و گندم و ملزومات دیگر باز کند. بهمین قصد و نیت با قوائی بیشمار که باید گفت آخرین ذخیره‌های سپاهیانش بود و توپخانه و سواران خراسانی و پیادگان درجزی از شهر مشهد خارج شده، بر لشکریان دارالخلافه که هنوز در راه رسیدن و ملحق گشتن به اردوی سلطان مراد بودند حملات سخت و شکننده‌ای را آغاز نمود.

لشکریان دارالخلافه که مرکب أزچند فوج بودند وهنوز خستگی طول راه از جسم و جانشان بیرون نرفته بود، شجاعانه بدفاع ایستادند. توپهای سالار بشدت و بی‌وقفه میغریدند و سواران سالار به فرمان او، دیوانه‌وار در دو جناح قشون تازه‌وارد، رخنه کرده شمشیرزنان و نعره‌کشان پیش میتاختند تا آن نیرو را بمحاصره افکنده و سپس تار و مار نمایند.

در همین اثنا، چراغعلی‌خان کلهر که در اردوی صمصام‌خان بود

و با دوربین اوضاع‌را ازدور نظاره‌میکرد، سریعاً باتفاق علیخان قراگوزلو و عبدالعلی‌خان سرهنك با افراد جمعی آنان و همراه با چهارده عـراده توپ خود را به آن قشون در معرض مخاطره قرار گرفته رسانیدند تا از تباهی حتمی نجاتشان دهند. آنان هنگامی بنزدیك عرصه جنك و معركه قتال رسیدند که سواران سالار زیر فرمان خود او وارد صفوف پیاده دار-الخلافه شده بودند.

چراغعلی‌خان که متوجه وخامت اوضاع شده‌بود، بادیگر سرداران و نیروهای ابوابجمعی، از پشت‌سر حمله و یورش شدیدی را بر سالاریان آغاز کـردند و آنقدر پای مـردی فشردند و بکمك توپخانه و شمخال جنگیدند تا توفیق یافتند سواران دشمن را از داخل صفوف پیاده خودی بیرون بریزند. سالار که این وضع را بدید باتفاق امیراصلان فرزندش، قلب پیادگان قشون دارالخلافه‌را رهاساخته، بکمك عباسقلی‌خان دره‌جزی از مرکبها بزیر آمدند و شمشیرکشان سپاهیان خود را بجنك و ستیز بـا قوای امدادی چراغعلی‌خان واداشتند. در همین هنگام سلطان مراد میرزا نیز باعده‌ای اززبده‌سواران جنگجو وامیران تازه ازراه رسیده دررسیدند و با شمشیرهای آخته، با دشمنان لجـوج و سرسخت درآویختند و تنور جنك را گرم‌تر ساختند.

نبرد و پیکاری سهمگین و خونبار ساعتها در نزدیك کوه‌سنگی مشهد جریان داشت وهرلحظه ازکشته‌ها پشته‌ها بوجود میآمد. آتش جنك تا سه ساعت از شب گذشته همچنان شعله‌ور بود و آنگاه که سالار دریافت که دیگرباره بخت و اقبال از او روی‌گردان شده است، ناچار رزم‌کنان، با سپاهیان وامانده و خسته به عقب‌نشینی پرداخت و در همان حال عقب-نشینی نیز باتفاق امیراصلان میجنگید و می‌جنبید و تکاپو میکرد، درواقع آنهمه پافشاری و سخت‌کوشی و تلاش و تکاپو در بدترین شرایط مرگبار جنگی، بسی عجیب و شگفت‌انگیز و بعبارتی دیگر حماسه‌آمیز بود.

بهر تقدیر متعاقب عقب‌نشینی سالار و فرزندش، بدستور سلطان-مراد، یك قسمت از قشون دارالخلافه تهران از فراز کوه‌سنگی توپها را

بسوی ارگ مشهد متوجه ساختند تا دروازه ارگ نیز از آن‌طرف در محاصره قرار گیرد.

به ستوه آمدن اهالی شهر مشهد از خونریزیهای بی‌سرانجام و به شفاعت برخاستن سام‌خان ایلخانی توقف احتیاط آمیز سلطان مراد بر در دروازه مشهد مقدس

کار جنك و فتنه‌گری محمدحسن‌خان سالار دیگر به آخرین مرحله نزدیك میشد. سپاهیان جنگاور سلطان مراد میرزا و سردارانش، تمام سنگرهای مقدم شهر مشهدرا یکی پس ازدیگری تسخیرکرده بداخل شهر وارد میشدند. سربازان صفوف مقدم‌که کلیه سنگرهارا به‌تصرف خود درآورده بودند، اکنون که به داخل شهر ورود میکردند، تفنك‌ها و شمخالها بر سر دست گرفته، غلغله شادی و ولوله مسرت از فرط شور و هیجان درانداختند و فضای آکنده از دود باروت و سرشار از طنین غرش توپها را از هلهله‌ها و نعره‌های حاکی از پیروزی پر کردند.

در این هنگامه ناشی از شوق و شور پیروزی، سلطان مراد خود از روی احتیاط بر دروازه مشهد ایستاده بود تا کاری به شتاب و عجله صورت نگیرد و خونهائی بی‌جهت، در داخل شهر ریخته نشود. سالار که این‌وضع و حال میدید و می‌شنید و به تلخی درمییافت که کارش به تباهی گرائیده و عنقریب دست نیرومند تقدیر، علیرغم آنهمه تدبیر و پایمردی ودلیری گلویش‌را خواهد فشرد وهرچه زودتر میباید تاوان وبهای گران اعمال خودسرانه و جاه‌طلبانه‌اش را بپردازد، مساعی تازه‌ای بکار برد تا مگر خود را از معرکه و سرنوشت ذلت‌بارش نجات دهد. اما هرچه اندیشید و آنچه تأمل کرد و به بررسی پرداخت تا مگر مفری و راه گریزی بیابد، نتیجه‌ای حاصل نشد، و تنها راه نجات را در تحصن اختیار کردن و به صحن مقدس حضرت پناه بردن دانست.



اما از آن‌سو، در حالیکه غلغله شادی سپاهیان پیروزمند سلطان ـ مراد بر فلك دوار میرسید و سربازان سرکوب‌گر، دسته‌دسته و فوج‌فوج با کلیه تجهیزات و سلاحهای سبك وسنگین، خیابانها و کویها وارگ بزرگ مشهد را درمی‌نوردیدند و تمام مواضع دشمن را یکی پس از دیگری به تصرف درمیآوردند، تنی چند از ماجراجویان گستاخ که قبلا دستهای خود را بخون عده‌ای از مردان و شخصیت‌های سرشناس شهر آغشته ساخته بودند، بر آن شدند که با اطوار و حرکاتی دیگر خویشتن را در نظر رزم‌ـ آوران پیروز تبرئه نمایند. یکی از این افراد، رجب بهادر مروی بود که به اشاره سالار جنایتها کرده و خون بسیاری از مردم بیگناه را بر اراضی مقدس شهر مشهد ریخته بود.

رجب بهادر مـروی در آخرین دقایق و لحظاتی که قشون فاتح وارد شهر میشد، به قصد اسیر کردن عباسقلی‌خان دره‌جزی که خود و مردانش جزء هواخواهان سالار بودند، به اقامتگاه وی حمله‌ور شد، ولی عباسقلی‌خان که مرگ را در آستان خانه‌اش بدید، کس به خارج نزد سام‌ـ خان ایلخانی فرستاده، او را شفیع قرار داد تا سلطان مراد میرزا از سر تقصیراتش بگذرد و اقدامی بعمل آورند تا درشهر نهب وغارت وکشتاری صورت نگیرد.

سلطان مراد میرزا که خود به این مسئله میاندیشید و بهیچ‌وجه میل نداشت، کشتار و خونریزی و غارت و تاراجی از طرف سربازان نسبت به مردم بیگناه بعمل آید، بکلیه فرماندهان و امیران دستور اکید داد تا هر گاه سربازی را مشاهده نمایند که دست به یغما و تاراجی گشوده است، وی را بدون اندك ترحمی تباه گردانند. دراین‌خصوص، ازطرف امیرکبیر نیز از دارالخلافه طهران، دستوراتی ابرام‌آمیز و مؤکد خطاب به سلطان مراد صادر شده بود و حقاً بانظارت دقیق سردار، هیچ نوع تجاوز و تعدی نسبت به مردم شهر مشهد صورت نگرفت و همین امر، قلوب اهالی را بیشتر قرین آرامش و آسایش گردانید.

اما جمع زیادی از اهالی شهر که به استقبال نیروهای سلطان‌مراد شتافته بودند، وقتی رجب بهادر مروی را دیدند که در برابر جایگاه ایلخانی و دیگر امیران سرافکنده ایستاده و بااظهار عجز و اطاعت از ایشان امان میخواهد، بی‌اختیار بسویش حمله‌ور شدند تا سزای اعمال جنایتکارانه‌اش را بدهند، ولی رجب مروی که مرگ را در برابر خویش بدید، طپانچه‌ای را که آماده در شال کمر مخفی کرده بود بیرون کشیده در زیر چانه خود قرار داد و آنگاه باکشیدن ماشه طپانچه خودکشی کرد. مردم که نسبت باو نفرت و خشم زایدالوصفی داشتند، طناب به پایش بسته و جسدش را بهر کوی و برزن کشیدند و مرد و زن بر آن جنازه سنگ باریدند.

تحصن محمدحسن‌خان سالار و فرزندش امیر اصلان
در صحن حضرت رضا علیه‌السلام
و پایان کار ایشان

گفتیم که سالار وقتی ملاحظه کرد تمام ابواب نجات برویش بسته شده و خلاصی از چاه مرگباری که خود حفر نموده بود برایش امکان‌پذیر نیست، ناگزیر با دو فرزندش امیراصلان‌خان ویزدان‌بخش‌خان وبرادرش محمدعلی‌خان بمنظور تحصن در مرقد حضرت رضا علیه‌السلام، خود را در یکی از حجره‌های آن بقعه مقام دادند، تا مگر سلطان مراد، ملاحظه آن مکان مقدس را نموده، آنان را مشمول رحمت و رأفت و عفو و اغماض قرار دهد، اما آنهمه کشتار و فتنه‌گری و آشوب و گردن برافرازی پنج‌ساله بی‌سرانجام که سرها بباد داد و مردان و افراد زیادی را تباه کرد و خونها جاری ساخت، دیگر جائی برای بخشش و گذشت باقی نمیگذاشت و لامحاله وی و دستیاران نزدیکش میباید هرچه زودتر به کیفر اعمالشان برسند.

سلطان مراد میرزا پس از آنکه از کار نظم دادن به شهر و مستقر ساختن افواج و سربازان در ارگ مشهد و مراکز حساس شهر بیاسود و دستورات لازم را به کارگزاران و عاملان برگزیده خود در مشهد صادر کرد و شهر قرین امن و آسایش گردید، با جمیع سرداران و امیران خویش که تا آن ساعت تحت فرمان وی شمشیر میزدند و دشمنان را سرکوب میکردند در مقر خود فرود آمد.

مقارن این اوقات، عده‌ای از سردارانی که فریب افسون‌های سالار را خورده و زیر فرمان وی با سپاهیان سلطان مراد وارد جنك شده بودند، در حالیکه از فرط ندامت و شرمساری سرها بزیر افکنده بودند، خود را به قرارگاه فرمانروای فاتح خراسان رسانیده به اظهار انقیاد و اطاعت پرداختند.

این فرماندهان نادم و پشیمان عبارت بودند از: عباسقلی‌خان ـ دره‌جزی، کریم‌دادخان هزاره‌ای، اراض‌خان سرخسی و دیگر اعاظم و بزرگان شهر مشهد. آنها به شفاعت و وساطت سام‌خان ایلخانی جرئت و اراده آن را یافته بودند که برای اظهار ندامت بحضور فرمانده کل نیروهای سرکوب‌کننده برسند و این، سام‌خان ایلخانی، فرمانده شجاع و بزرگوار خراسان بود که بحکم بزرگ‌منشی خود، سرداران گول‌خورده را بنزد سلطان مراد میرزا میآورد تا پشیمانی و ندامت خود را عرضه بدارند.

بهر حال، سردار فاتح رزمگاههای خراسان، اعمال تخلف‌آمیز و حق‌ناشناسانه آنان را مورد عفو و اغماض قرار داده و به مراحم و الطاف پادشاه امیدوار گردانید، آنگاه به چراغعلی‌خان کلهر دستور داد که با جماعتی از نخبگان افواج نگهبان شهر بسراغ سالار و بستگانش که در ضریح مقدس مشهد تحصن اختیار کرده بودند برود و آنها را به اردوگاه بیاورد.

محمدحسن‌خان سالار را از تحصن‌گاه خارج ساختند و به فرمان سلطان مراد میرزا اعدام کردند

سالار که دقایق و لحظات پراضطراب حیات پرتلاطم خود را میگذرانید و در گوشه حجره‌ای از حجره‌های ضریح مقدس، وحشت‌زده و بیمناك از عواقب و سرانجام طغیان و سرکشی خود نشسته بود، بشنیدن

صداهای مبهم و ناآشنا از جا برخاست و علیرغم آنهمه جرئت و شجاعت که در آن پنج سال قیام و یاغیگــری از خود بــروز داده بود، بی‌اختیار سراسر پیکرش را ترسی آشکار در میان گرفت. شاید به وی الهام شده‌بود که واپسین لحظات زندگیش را میگذراند و دیر یا زود کیفر اعمالش را خواهد دید.

او غرق در اندیشه‌های دور و دراز، سر به جیب تفکر فرو برده‌بود که ناگهان چراغعلی‌خان کلهررا دربرابر خود بدید که برخلاف انتظارش، به وی سلام میگوید و در چهره‌اش آثاری از خشم و کینه و غضب نیست، پس قلبش کمی آرام گردیده و هیجان و ترسش تخفیف یافت.

سالار با آنهمه کبر و غرور روزهای قدرت و فتنه‌گری، خوار و خفت‌زده از چراغعلی‌خان پرسید: آیا مأمور کشتن و مرگ من شده‌ای؟ چراغعلی پاسخ داد: خیر، این‌کار در وظیفه من نیست، من دژخیم نیستم. سالار با وحشت و خوف جانکاهی سئوال کرد: حالا که ندانسته ونسنجیده کارم بدین مرحله کشیده شده، بگو ببینم چه باید بکنم و چاره چیست؟

چراغعلی‌خان که چشم به‌چهره رنگ‌پریده سالار دوخته بود، گفت: در آن روز که خدمت رسیدم و بحکم مصلحت‌اندیشی شرط نصیحت بجا آوردم وشمارا به‌رفتن بسوی دارالخلافه طهران وخدمت حضرت سلطانی تشویق کردم، توصیه‌های خیرخواهانه و واقع‌بینانه مرا نپذیرفتی واکنون که دیگر چاره کار از دست ما خارج شده از من چنین سئوالی میکنی؟!

سالار استرحاماً گفت: آیا میتوانی به شفاعت بخدمت عمه‌زاده‌ام[1]، نواب سلطان مــراد میرزا برسی و او را شفیع جــرایم و خلاف‌کاریهایم گردانی؟

چراغعلی‌خان پاسخ داد: این‌کار، تکلیفی شاق و سخت و غیرممکن است و تو سلطان مراد میرزا را بهتر از من میشناسی و میدانی که هیچگاه

۱ــ همانطوریکه قبلا اشاره شد، سالار فرزند آصف‌الدوله بود و خواهر آصف‌الدوله نیز همسر عباس میرزا نایب‌السلطنه پدر سلطان مراد میرزا بود، بدین ترتیب، سالار پسرخالوی سلطان مراد محسوب میشد.

در چنین مواقعی، گذشت و اغماض نسبت به کسی روا نمیدارد، چون اعمال تو در این پنج سال طوری بوده که دیگر محلی را برای گذشت باقی نگذاشته است. به خونهائی بیاندیش که فقط بخاطر جاه‌طلبی و نخوت و غرور، برزمین ریختی وبه‌مردانی بنگر که درراه هوس‌ها وجنون قدرت‌طلبی‌ات، جان باختند و به زنان و کودکانی فکر کن که مظلومانه و معصومانه به اسارت ترکمانان شقاوت‌پیشه و بیرحم درآوردی و به قریه‌ها وقلعه‌ها وحصارهائی اندیشه‌کن‌که پایمال توپها وقلعه‌کوبهایت گردیدند واکنون همه وهمه از حیز انتفاع افتاده‌اند وساکنانش دربدر وآواره دشت و صحراها شده‌اند.

حال، تنها یك راه در پیش داری، من ترا و فرزندان و برادرت‌را به اردوی صمصام‌خان روسی که در آنجا مقام دارم خواهم برد تا شاید راه چاره‌ای در کارت شود و شرح حال و استرحامت را بخدمت سلطان مراد عرضه بدارم، بلکه رفاهی و خلاصی روی‌دهد.

سالار با عجز و الحاح گفت: اگر اجازه دهی، چند روزی دیگر در اینجا، در این حجره نشینم تا چه شود و چه پیش آید! چراغعلی‌خان پاسخ داد: «تو دیگر حرمتی برای این مکان مقدس باقی نگذاشتی، و کشتن جمعی را در اینجا روا داشتی، قنادیل زرین و سیمین آن حضرت را بگداختی و بر اشرار و الواط و تراکمه مبذول داشتی، اگر خدام حضرتت نرانند، نسوان این شهرت نگذارند»[۲].

باری، سالار و فرزندانش امیراصلان و یزدان‌بخش و برادرش محمدعلی‌خان، بحکم اضطرار و اجبار، به خروج از بارگاه حضرت رضا تن در دادند. آنها را سوار بر چهار مرکب پالانی کردند و به اردوگاه خارج شهر مشهد بردند.

بدستور سلطان مراد، حسین‌پاشاخان مراغه‌ای نگهبان و مستحفظ ایشان در اردو بود، آنان مدت چهار روز در اردو تحت نظر بودند، بی‌آنکه بدانند سردارکل چه تصمیمی بر ایشان گرفته وچه سرنوشتی خواهند

۲ــ روضةالصفای ناصری، جلد دهم، صفحه ۴۱۷ .

داشت و همین امر مزید بر دردها و آلام و نگرانیهای مرگبارشان گردیده بود.

سلطان مراد میرزا پس از آنکه از انتظام کلیه امور شهر مشهد فراغت حاصل کرد، ابتداء به زیارت ضریح حضرت رضا مشرف گردیده و آنگاه به باغ اللهیارخان آصف‌الدوله پدر سالار وارد گردیده، آنجا را اقامتگاه موقت خویش قرار داد.

سلطان مراد میرزا که دیگر از کلیه امور مهمه و استقرار افواج خلاصی یافته بود، آخرین فرمان خود را مبنی بر اعدام محمدحسن خان‌ـ سالار و برادرش محمدعلی‌خان و فرزندش امیراصلان‌خان صادر کرد. سپس در روز اعدام با تشریفاتی خاص، در حالیکه از خواص و عوام شهریان، جمع کثیری به نظاره ایستاده بودند، آنها را به دیار عدم ونیستی فرستادند تا عبرت للناظران باشد[۳] جنازه سالار و امیراصلان‌خان و برادر سالار را در خواجه‌ربیع دفن کردند.

سلطان مراد میرزا، یزدان‌بخش‌خان، فرزند کوچك سالار را که گناه و جرمش از پدر و برادرش کمتر بود، مورد اغماض قرار داده روانه درگاه ناصرالدینشاه گردانید و باین‌ترتیب، غائله هائله و هراس‌انگیز محمدحسن‌خان سالار بر اثر کفایت و کاردانی و درایت سلطان مراد میرزا خاتمه یافت و از آن پس، هیچ‌کدام از یاغیان و طغیان‌گران گردنکش حرفه‌ای که در ولایات دم از خودسری و خودمختاری میزدند جرئت دست یازیدن به کوچکترین اقدامی را در خود نیافتند.

***

شورش و غائله خوفناك سالار که بیش از پنج سال بطول انجامید و بوسیله سلطان مراد میرزا از میان رفت، علاوه بر تأثیر سیاسی و معنوی که در پی داشت موجب قوام سلطنت ناصرالدینشاه و دولت میرزا تقی‌خان ـ

۳ـ در بعضی از کتب تاریخی، نوشته‌اند که سالار و برادرش محمدعلی‌خان و امیرـ اصلان را بفرمان سلطان مراد خفه کردند. و بنا به چند روایت سالار و برادرش و امیراصلان را بدار آویختند.

امیرکبیر گردید و قدرت حکومت مرکزی را بسط و گسترش بخشید و کلیه نافرمانان و یاغیان ولایات که منتظر نتیجه شورش سالار بودند، یکی پس از دیگری، سر اطاعت و بندگی فرود آوردند.

یکی از شاعران خوش‌قریحه مشهد در همان احوال منظومه‌ای بنام «شاهنامه دعـوای مشهد» و ستایش امیرکبیر و از آن مهمتر تجلیل از سلطان مراد میرزا پرداخته بود که بعداً ورد زبان اکثر مردم شهر مشهد گردید.

سلطان مراد میرزا به پاس خدمات درخشان و ارزنده‌اش ازطرف شاه ملقب به «حسام‌السلطنه» گردید و امیرکبیر بر مراتب احترام وستایش آن سردار بزرگ و کاردان افزود.

سلطان‌مرادمیرزا ازهمان هنگام‌که رسماً وارد عرصه کارزار علیه سالار گردید، بجای برادرش حمزه میرزا حکمرانی خراسان را نیز بعهده گرفت، ولی در اواخر سال ۱۲۶۵ بطور رسمی و طبق فرمان ارسالی از طرف برادرزاده‌اش ناصرالدینشاه، والی سراسر خطه خراسان گردید.

پس از دفع شورش و غائله عظیم سالار، شاه قاجار فرمان فتح‌نامه‌ای را بنام وی صادر کرد که متن آن چنین است:

فرمان فتح‌نامه پادشاهی که به ممالك محروسه نوشته شد
۱۰ جمادی‌الاولی سنه ۱۲۶۶ هجری قمری

از آنجا که حاکم دیوان قضا و قدر، فاتح ابواب فتح و ظفر، رافع رایات قل‌اللهم مالك‌الموت، تؤتی‌الملك من تشاء و تنزع الملك ممن تشاء، و منزل آیت انا فتحنا لك فتحاً مبینا تعالی عن درك‌الفهم و القیاس کمال ذاته و جل عـن مسابقه و الظنون جلال صفاته، از راه مرحمت عظمی و مکرمت لاتعد و لاتحصی، مفاتیح ممالك عز و اقتدار و مقالید خزاین فر و انتصار را به

دست اختیار ما تقدیر و تقریر فرمود تا اشعه رحمت و رأفت از مشرق دولت و اقبال بر ساحت احوال جهانیان ساطع، و طلیعه نصفت و معدلت بر عرصه جهان لامع آمد، ارکان دین مبین ممهد و مبانی ملت و آئین مشید گردد و از این رهگذر، مناهج محروس و مسالك محفوظ لشکر منصور و کشور معمور ما شده، به فضل‌الله و طوله و حمدالله و حوله. از روزی که وجود مسعود ما بربساط شهریاری به‌استقبال استقرار یافت وبرتصرفات فرماندهی قادر شد، مرة بعدالأخری اورنك مملکت به زینت عدل و زیب احسان ما موشح و مسند پادشاهی به اوامر و فواهی ما مطرز گردید، امن و سلامت پای در دامن استقامت کشید.

بعد از طلوع آفتاب عالمتاب این دولت روزافزون، خفاش ـ طبعان، مفسدان و سرکشان که در اطراف و اکناف، منشأ فساد ومصدر عناد بودند، رخت اقامت به‌سرمنزل عدم کشیدند و کافه امم در ریاض استراحت و سلامت و حدائق فراغ و رفاهیت خوشدل وآسوده شدند وازمطالبه متوجهات نامتوجه وتکالیف نامقرر، معاف و مسلم آمدند. از امجاد خدم و انجاد حشم برای حفظ ثغور و مصالح جمهور و استیصال اوباش و اشرار به هریك از بلاد و امصار مأمور گردیدند، تا هر ساعت ساحت ولایت بسطی نو و زیبی تازه یابد.

در مملکت خراسان، محمدحسن‌خان سالار نمك به حرام، جمعی غفیر و جمعی کثیر از رؤسا و اشرار آن دیار سر نافرمانی بر ـ داشته و بنای هرزگی و فساد گذاشته، اهالی خراسان نیز به سبب غوایت و شیطنت و انواع حیل و مکاید او و از هیبت و سطوت قهر و غضب حضرت اقدس همایون هراسان شده، رو ـ گردان آمدند و مزخرفات نامعقول او را به سمع رضا و قبول، اصغا کرده، بنای‌شورش‌را گذاشتند. بعد ازاستقرار ذات همایون ما در مستقر خلافت، عم اکرم کامکار، سلطان مراد میرزا را با

عساکر نصرت‌افزا مأمور و مقرر فرمودیم که اول به مضمون سبقت رحمته غضبه را از جانب سنی‌الجوانب این دولت پایدار، بر آنها ابلاغ کند و استمالت نماید. اگر از ذمایم افعال خود استغفار کند و استعفا نماید، فبها، والا با توپ و تفنك صاعقه‌بار و شمشیر آبدار، آتش این فتنه را فرو نشاند و دمار از روزگار مفسدین برآرد.

عم معزی‌الیه در قلیل مدتی اطراف و اکناف آن صفحات را از وجود خبیث بعضی از آن ناپاکان پاك کرده، روز بروز آناً فآناً فتح وفیروزی هم‌عنان لشکر ظفر توأمان شده، قلاع آن‌صفحات را تصرف کرده، بعد ذلك اطراف قلعه شهر مقدس را مضرب خیام سپاه ظفرفرجام نمود. قشون را از جنك ممنوع داشت تا مگر به ادله و براهین و نصایح و دلایل متمایل گردند و نصیحت پذیر شوند و به توبیخ و زجر و غلبه مبتلا نگردند، متنبه نشده و از خواب غفلت چشم نگشودند!

آخرالأمر عم معزی‌الیه، جمیع لشکر را از اطراف شهر و ارگ حکم یورش داده، در حمله اول تمامی سنگر و باستیان (مرکز ذخیره سلاح و مهمات) آنجا را به حکم یورش گـرفتند، در ثانی غلغله و (...) سپاه نصرت‌پناه شورش وتزلزلی بجان اهالی شهر انداخت که عشری ازاعشار آن به‌وصف وتقریرنیاید. لاجرم در این هنگامه و گیر و دار، پای ثبات و قرار سالار سخت سست گردید و عنان اختیار از دست او رفت و روی مقاومت ندید. چون بید سموم رسیده بر خود لرزید و بسان جعد آتش دیده، بر خود پیچیده خود را به بست آسمان بنیان امام ثامن علی بن‌ـ موسی‌الرضا انداخت.

از بخت بلند اعلیحضرت همایون و حسن اهتمامات عم معزی‌ـ الیه و مجاهدت رؤسا و سرتیپان و سرهنگان و سایر سران سپاه نصرت‌همراه، روز شنبه هشتم شهر جمادی‌الاول که ابتدای سال

فرخنده‌فال ایت‌ایل است، شهر وارگ مشهد مقدس به‌ید اقتدار و کف اختیار سپاه نصرت‌آثار افتاد و از نیت پاك حضرت اقدس همایون ما و از نظم و قاعده دانی عم معزی‌الیه و سران سپاه ظفرهمراه، دست تعدی لشکر از اهالی شهر کوتاه و کشیده‌شد، به مرتبه‌ای که به احدی از صغیر و کبیر رجالاً کان او نساء متعرض نگشته، اشرار آن ولایات، مقهور و سرکشان مغلول و دشمن دولت مغلوب و آینه ظلم مسکوب و رعیت مأمون کردند. احوال اهالی و مکان آن مرز و بوم که در غایت اختلاف و اعتلال بود به حالت ائتلاف و اعتدال بازآمد و از کردارهای خود نادم و پشیمان و آیه فنالیتنا اطعنا الله و اطعنا الرسول به همدیگر خواندند.

بالجمله چون اشارت بشارت‌آمیز و خبر بهجت‌انگیز به جمیع ممالك محروسه[٤] لازم بود، این همایون فرمان را به سرافرازی صدور یافته، باید بعد از زیارت فرمان همایون، این خبر بهجت‌اثر به تمامی سکان و قطان آن ولایت رسانیده در عهد شناسند.

***

اما، ناصرالدینشاه به افتخار سلطان مراد میرزا در برانداختن فتنه سالار در سال ۱۲۶٦ هجری قمری فرمانی صادر کرده است که طی آن از پیروزی قشون ظفرمند دولتی و سردار دلاور آن تقدیر نموده است[٥].

٤ــ ممالك محروسه در اینجا، مقصود، ایالات و ولایات ایران و توابع آن میباشد.

٥ــ امیرکبیر و ایران از فریدون آدمیت، سند شماره ۷ .

خلقیات و کیفیات روحی حسام‌السلطنه
و سیاست او در اداره ولایات و شهرها

اکنون که آتش هولناك و مملکت‌برباده فتنه سالار خاموش شده و شاه و امیرکبیر هردو از این کابوس وحشتناك خلاصی یافته‌اند، لازم میدانیم که از حوادث و رخدادهای بعد از این واقعه عظیم صحبت بداریم و بموقع از روحیه وحالات درونی وروش وروال حکومتی سلطان مراد-میرزا بحث کنیم که بدنبال فتح خراسان و سرکوبی محمدحسن‌خان سالار به حق لقب «حسام‌السلطنه» را شایسته و سزاوار بود.

وقتی کار فتنه خراسان بپایان رسید ودیگر احساس میشد که وجود آن تعداد قشون و افواج با تجهیزات فراوان در ایالت خراسان ضرورتی ندارد، از طرف شاه قاجار دستور رسید که نواب حسام‌السلطنه آنچه از سپاهیان دولتی نیاز دارد به امور دولتی و دیوانی و حفظ و نگهبانی مشهد و شهرهای دیگر خراسان اختصاص دهد و آنان که اقامتشان در آن خطه لازم نیست، به دارالخلافه طهران گسیل دارند تا مورد استفاده قرار گیرند.

بهمین ملاحظه، حسام‌السلطنه، افواج قراجه‌داغی و مراغه‌ای و شقاقی و ماکوئی و گروسی[1] و همدانی و خوئی و خمسه‌ای و عباسقلی-

---

۱ـ درباره فوج گروسی و فرمانده این فوج، حسنعلی‌خان امیرنظام گروسی لازم به یادآوری است که این فرمانده مبرز بدلیل استعداد فوق‌العاده‌اش چه در مدیریت و سیاست

←

خان سرتیپ بادکوبه‌ای و سواره را، آنچه بودند، پس از آنکه مورد تشویق و تجلیل بسیار قرار داد، همه را روانه دربار ناصرالدینشاه گردانید، ضمناً حسام‌السلطنه دو فوج قزوین و فوج ششم تبریز را با توپخانه‌های موجود وهم‌چنین عبدالعلی‌خان‌سرهنك‌توپخانه‌را که مصدر خدمات‌بزرگ گردیده بودند، باافواج فوق‌الذکر به مرکز روانه گرداند، ولی صمصام‌خان روسی را که در گیر و دار جنك‌ها و آوردگاههای خراسان، رشادتها وجلادتها به منصه ظهور رسانیده بود در خدمت خود نگاه داشت[۲].

تقدیر و تشویقی که ناصرالدینشاه از فرماندهان جنك‌های خراسان بعمل آورد

شاه و امیرکبیر تنها به ارسال فتح‌نامه و شمشیر مرصع و جبه ترمه شمسه مرصع برای حسام‌السلطنه بسنده نکردند، بلکه هریك از فرماندهان و سران مبرز افواج و لشکـریانی را که در طول مدت پیکار در نهایت رشادت و صمیمیت جنگیده بودند، نوازش کرده و باین شرح مورد تشویق قرار دادند:

سام‌خان ایلخانی نشان مرصع یافت و عباسقلی‌خان نوری به نشان خاصه و فرمان و خلعت مخصوص مفتخر گردید. عباسقلی‌خان دره‌جزی

←

و چه در کار نظام و سپاهیگری و چه در عالم علم و ادب آنچنان درخشید و به پیروزیهای تابناك نایل گردید که در تاریخ معاصر کمتر نظیری میتوان برای وی یافت. درباره عملیات درخشان او بهنگام فتح هرات به تفصیل خواهیم گفت. اما حسنعلی‌خان پس از پایان کار سالار به درجه سرتیپی ارتقاء پیدا کرد.

۲ــ صمصام‌خان روسی، پس از مدتی اقامت و خدمتگزاری در خراسان زندگی را بدرود گفت، ولی علیرغم تخالف مذهب، چون در شهر خواجه‌ربیع درگذشت، بقول رضاقلی‌ــ خان هدایت، کافر و مسلمان و دانا و نادان بر مرگش بگریستند و از فوت او بغایت اندوهگین شدند.

منصب و شغل بیگلربیگی شهر مشهد را بدست آورده و به خلعت و منشور مسرور وسرافراز گردید. عبدالعلی‌خان، سرهنك‌توپخانه نیز بانشان مرصع مخلع و مرخص شد.

صمصام‌خان روسی و تیمورپاشاخان ماکوئی و قاسم‌خان قراباغی نشان و خلعت سرتیپی یافتند و حیدرعلی‌خان و محمدابراهیم‌خان وحسن‌خان به خلعت سرهنگی مفتخر گشتند و سایر اعاظم خراسان که مصدر خدماتی شده بودند، به تفاوت درجات مخلع گردیدند و از همه مهمتر چراغعلی‌خان کلهر، پس از ورود به دارالخلافه طهران، به منصب قوللر-آقاسی مفتخر شد و نشان سرهنگی یافت[۳].

قبلا نوشتیم که در این فصل از کتاب، ازروحیات وکیفیات اخلاقی و سیاست خاصه حسام‌السلطنه در اداره امور و برقراری نظم در شهرها و ولایات صحبت بداریم، اینك موقع آن فرا رسیده که در این‌باره سخن بگوئیم.

یکی از کارشناسان و معلمان خارجی که با حسام‌السلطنه بهنگام والیگری او در غرب ایران (کرمانشاه و کردستان) گفتگو و مصاحبه‌ای بعمل آورده بود و درباره برقراری نظم و چگونگی روش و سیاست او در اداره امور و بخشیدن آرامش در نقاط مختلف، سئوالاتی کرده و از او پرسیده بودکه: میگویند، شما درچنین مواردی، دست به‌خشونت وروشهای تند وسخت میزنید وافراد زیادی‌را که ازآنها شرارت ویاغیگری واخلال درامور ظاهرمیشد، به‌کیفر مرگ محکوم‌میکنید، آیا چنین‌راه وروال‌هائی مورد پسند شما و تنها راه‌حل اداره شهرها و استقرار نظم میباشد؟

حسام‌السلطنه در پاسخ گفته بود که: بله! در اینجا و در مملکت ما، مماشات و مدارا و اتخاذ روش عفو و اغماض، عکس‌العمل‌های بد و زیانهای فوق‌العاده‌ای را موجب میگردد و هم‌چنین اسباب تشویق و تجری خلافکاران و خطاکاران حرفه‌ای میشود، هرگاه چند نفر مزاحم و مخل نظم ویاغی، قربانی هزاران نفر مردم آرامش‌طلب بشوند بهتر وارجح‌است

۳ــ روضةالصفای ناصری، جلد دهم، صفحه ۴۲۰ .

از اینکه با گذشت و عفو و بخشایش، دست افراد شرور حرفه‌ای را باز بگذاریم تا هرچه دلشان بخواهد، بدون اندیشه از کیفر و عقوبت، بانجام برسانند. بله، من مجازات مرگ را که بزعم شما خشونت‌آمیز میدانید، بهر نوع راه‌حل دیگر بخاطر نظم عمومی، ترجیح میدهم و بدان عمل میکنم.

حسام‌السلطنه، همین روش را که شاید برخی به بیرحمی و سخت‌دلی او تعبیر میکردند در مورد سالار که پسرعمه‌اش بود بدون ملاحظه و اندك گذشتی بکار برد، چه در غیر این صورت، کمترین ارفاق و ملاحظه کاری او، اسباب تشویق و تجری دیگر فتنه‌گران و گردنکشان حرفه‌ای میگردید و او، سالار را بهمین خاطر تباه و نابود ساخت تا دیگران از آن عبرت بگیرند و نتیجه اعمال زشتی را که میخواهند مرتکب شوند قبلا در ذهن وخاطر خویش مجسم نمایند. بنظر من، آنچه‌که وجه تمایز این سردار شجاع و مدبر با دیگر سرداران و حکمرانان قلمداد میگردد، عشق وعلاقه عمیق و فراوان وی نسبت به نظم و انضباط و امنیت بود و همه‌جا بهنگام حکومت، او از نظم سخن رانده و انتظام حوزه حکومتی و مملکت را سرلوحه آرزوهای خود میدانسته است.

آری! چنین بود، راه و روشی که آن فرمانده کاردان و والی مآل‌اندیش و روشن‌بین در مأموریت‌های مختلفی که بهنگام والیگری در ایالات، خراسان، کرمانشاهان و کردستان، فارس و یزد و سایر ایالات بکار برد و ثمرات نیکوئی از آنها بدست آورد.

حسام‌السلطنه در مأموریتهای جنگی خویش و از جمله دفع حملات وحشیانه تراکمه نیز روش غلاظ و شدادتری را بکار میبرد و بسیاری از اسیران ترکمن را پس از سرکوبی آنان گردن میزد تا تراکمه که عادت به ترکتازی و کشت و کشتار و گرفتن اسیر شیعه‌مذهب داشتند، حساب کار خود را بکنند و دست و پای خود را جمع گردانند. اتفاقاً، پدر شجاع و مقتدر و ترقی‌خواه وی، یعنی عباس میرزا نایب‌السلطنه هم از همین راه و روش پیروی میکرد. او هم بهنگام سرکوبی ترکمن‌های سرخس و گردن‌کشان سایر بلاد، در کمال قدرت و باکمال خشونت و قاطعیت، یاغیان و

تجاوزکاران را سرکوب میکرد و دستور میداد، مقصران و محرکان را سر ببرند تا دیگـر کسی جرئت یاغیگـری و طغیان و خودسری نداشته باشد.

در این فصل برای مزید اطلاع خوانندگان گرامی، به قدرت اداره حکومتی و شیوه درستی که او برای تأمین امنیت و سلامت مردم ایالاتی که سلطان مراد میرزا بحکمرانی آنها مأمور میگردید و گاهی اشکالاتی در کارش ایجاد میکردند، نامه مهمی را که وی به عنوان فرخ‌خان کاشی، مدیر دفتر و رسائل و صندوقدار ناصرالدینشاه نگاشته و ایراد و گله‌های قابل تأملی را نموده است درج مینمائیم.

اما در کار فرماندهی، چه هنگام جنك و چه در مواقع تمرینات نظامی و اردوکشی، حسام‌السلطنه سخت پای‌بند انضباط بود، همچنانکه نظم را در قشون از ضروریات اولیه میدانست، مسئله انضباط در اردو و قشون خود را هیچگاه از یاد نمی‌برد و در تمام مراحل، آن را بهر کیفیتی کـه بود و در هرشرایط بکار میبرد.

نامه حسام‌السلطنه به فرخ‌خان کاشی درباره تزلزل وضع حکومت «هیچوقت اینطور حکومت نکرده بودم و یا هیچکس اینطور تحمل نکرده بودم»

از وضع حکومت مخلص، مقرب‌الخاقان میرزا زمان تعریفی که کرده است و جنابعالی اطمینان حاصل فرموده‌اند چنین نیست. چون فطرت حاجی‌خان خوب است و هرچه به من و کار من ملاحظه نموده همه از روی مهربانی و خوبی بوده همه را خوب دیده:

اگر بردیده مجنون نشینی   به‌غیر ازخوبی لیلی نبینی

از این است که آنطور عرض کرده‌اند والا امسال کار ولایتی

من بهیچ‌وجه خوبی ندارد. «آن مصر معدلت که شنیدی خراب شد»[٤] حالی از همه‌چیز حالت مردم تغییر کلی همرسانده و چشمان دریده شده، آن ترس و بیم که داشتند بالمره از میان رفته، خاصه بااین جل و چو خواستن من که هرروزه از طهران بمردم اینجا مینویسند و مردم انتظار رفتن مرا میکشند و روز و هفته و ماه می‌شمارند.
بجان شما مضمون نیست که بسازم و از پیش خود عرض کنم. آقایان عظام نمی‌دانند که در منزل خود چه حرفها میزنند وچه تدبیرها میکنند. یکی از تدابیرشان این بود که قسط این ماه را میرویم قرض میکنیم که رفتن نزدیك است، بلکه بخوریم و حساب‌بسازیم! آمدند وخواستند ومن ندادم. دیناری ازحقوقات حکومتی مرا نمی‌دهند و بامروز و فردا میاندازند.
سخت‌گیری میکنم، میگویند مشیرالملك تحریك میکند. در منزل فراشباشی هزار فحش عرض به‌مشیرالملك میدهند. من‌هم به هزار ملاحظه بسکوت میگذرانم. بهارلو دزدی میکند وقافله میزند و مردم را برهنه مینماید. میگویم که بهارلو چرا دزدی میکند؟ سخت میگیرم. میگوید که بهارلو دزدی نمی‌کند، این اسبابها را مشیرالملك فراهم میآورد که ما را روسیاه کند، بنای گله‌های مادر قاسمی را میگذارند. به ارواح مرحوم فرمانفرما[٥] که از عمرم بیزار شده‌ام. هیچوقت اینطور حکومت نکرده بودم و با هیچکس اینطور تحمل نکرده بودم. اینطور تحمل مایه جسارت دیگران شده خیلی هم جسور شده‌اند!
حالت مردم این ولایت را که میدانید به یکدیگر نگاه میکنند و تقلید یکدیگر را مینمایند. امکان ندارد که اینطور کار از پیش

٤ــ اشاره به اشعار خاقانی در مرثیه امام محمد بن یحیی نیشابوری.

٥ــ منظور فریدون میرزا والی خراسان و برادر حسام‌السلطنه است که تازه درگذشته بود.

برود، مگر اینکه بیایم بطهران و کار درستی خود را بکنم. اگر باید برگردم به استقلال تمام برمیگردم و همه حساب کار خود را میکنند و اگر نباید بیایم، البته صاحب مملکت غم ولایت را خواهد کشید و اصلاحی خواهند فرمود، غیر از این علاجی ندارم. بخدا و بجان عزیز شما که امسال حکومت من به‌مماشات و مدارا گذشته، یك حکم حکومتی نکرده‌ام و بسیار هم اوقات تلخ هستم و انشاء الله اواخر میزان و اواسط عقـرب بطور چاپاری میآیم پاره‌ای احکامات ضرور است که ازحالا بنویسید و بلحاظ همایون مشرف سازید و بمهر مبارك برسانید و بدهید چاپار بیاورد.

درباره دستخط همایون لازم است که مردم بدانند و بیدار باشند و ولایت را هرج و مرج نکنند و آرام باشند تا ببینند چه خواهد شد، والسلام.

مساعی حسام‌السلطنه

برای ترمیم خرابیهای مشهد و شهرهای دیگر خراسان

شهر مقدس مشهد در خلال پنج سال جنك و در گیر و دار آشوبها وفتنه‌گریهای محمدحسن‌خان سالار صدمات ولطمات بسیار دید وخرابیها و ویرانی‌ها وآسیب‌های فراوانی چهره این‌شهر مذهبی وزیارتگاه بزرگ را بکلی دگرگون نمودند.

نخستین اقدام سلطان مراد حسام‌السلطنه ـ پس از برفراری نظم ـ ترمیم و اصلاح آن خرابیها بود که در درجه اول متوجه ارگ مهم وعظیم آن شهر گردیده بود. ارگ مشهد که مدتها صحنه نبرد و زد و خوردهای خونین میان نیروهای دو طرف شده بود، دچار آسیب‌های فراوان شد و بطوری دستخوش صدمات و زیان‌های رقت‌بار و انهدام گردید که حسام‌ـ

السلطنه ناگزیر شد برای آنکه بصورت اولیه‌اش بازگردد، مساعی خود را متوجه مرمت خرابیهای آن نماید.

اکنون که آتش هولناك جنك خانوادگی فرو نشسته بود وحسام‌ـ السلطنه، والـی والای ایالت مهمه خـراسان گـردیده بود، ضمن تعمیر ویرانیهای حاصله از رزم‌های پنج ساله، برای تأمین آسایش و رفاه مـردم محرومیت کشیده اقدامات لازم را هم از جهت تهیه خواربار و ضروریات اولیه زندگـی و هـم از نظـر امنیت و سلامت و آسایش اهالـی معمول گردانید.

اما درباره برگردانیدن و استرداد اموال و اثاثه اهالی که اشرار و آشوبگران فرصت‌طلب به‌یغما برده‌بودند، حسام‌السلطنه بوسیله مأموران مخصوص این‌کار را نیز بانجام رسانید وازهمه مهمتر برای بدست آوردن طلاها وقندیل‌های گران‌قیمت وچلچراغهای سیمین وزرین وپوشش‌های طلاکاری شده ضریح حضرت که سالار آنها را بمنظور جلب توجه وبسوی خود کشیدن ترکمن‌های غارتگر به سران آنها بخشیده بود، سلطان مرادـ میرزا یك سلسله کوشش‌ها و تکاپوهای قابل‌توجه بکار برد تا جائیکه پیش از اعدام سالار و فـرزند و برادرش، دستور داد او را تحت بازجوئـی خشونت‌آمیز قرار دهند تا از وی اقرار بگیرد که آن طلاها و آویزهای جواهرنشان ذیقیمت را که متعلق به حرم حضرت رضا بوده، به چه کسانی اززعما وسران تراکمه بخشیده است وبدنبال این‌اقرار، چندتن ازسرداران حسام‌السلطنه مأمور استرداد و برگردانیدن آن اشیاء قیمتی به آستان مرقد مقدس گردیدند.

در خصوص این‌کار حسام‌السلطنه، در بعضی کتابها و نوشته‌های مؤلفین که درسالهای اخیر تألیف و بچاپ رسیده، به اشتباه چنین وانمود گردیده است که سلطان مراد میرزا برای بدست آوردن نقدینه‌ها وخزاین سالار، وی را مورد شکنجه و آزار قرار داده بود، در حالیکه طبق نوشته مورخان و تذکره‌نویسان عهد قاجار، این اقدام حسام‌السلطنه ــ که البته بآن شدت و خشونتی که نویسندگان از آن یادکرده‌اند نبوده وجنبه تأمین

نفع و سود شخصی نداشته است ـ بقصد باز گرداندن اموال غارتی حرم حضرت رضا بوده است. بهرتقدیر در شهر مشهد و دیگر شهرها و مراکز و نقاط خراسان که طی پنج سال جنگ دچار آسیب‌های فراوانی شده بود، اوضاع بحال عادی بازگشت و مردم آواره و سختی‌کشیده و محرومیت‌ـ دیده قـراء و روستاها و قلعه‌های حصین آن خطه بزرگ توانستند بـه جایگاههای خود بازگردند و قرین امن و آسایش باشند.

حسام‌السلطنه

مقتدرترین و مدبرترین حکمران خراسان

سلطان مراد میرزا که اکنون با لقب «حسام‌السلطنه» برکلیه خطه خراسان که قلمرو آن تمام خراسان امروزی و خراسان بزرگ، شامـل شهرهای هرات، مرو، بخارا و آخال[6] بود حکمران گردید.

حکمرانی سلطان مراد میرزا حسام‌السلطنه که ازسال ۱۲۶۶ هجری قمری آغاز شده بود تا سال ۱۲۷۰ بطول انجامید. البته این نخستین مرحله فرمانفرمائی آن سردار فاتح در خراسان بود، زیرا وی بر اثر کفایت و درایت و هوش و تدبیر ذاتی، چهاربار حکمران آن خطه گردید، علت هم این بود که وقتی بنا به ملاحظاتی، ناصرالدینشاه عم خود (حسام‌السلطنه) را از خراسان احضار میکرد و وی را به فرمانروائی ایالات دیگر از قبیل

۶ـ شهرهای مرو و هرات و آخال و بخارا در آن عصر و زمان جزء خـراسان بزرگ محسوب میشدند و حکمرانان آن شهرهای مهم از طرف پادشاه وقت ایـران تعیین میگردیدند، ولی بدبختانه در زمان حکمرانی حمزه میرزا حشمت‌الدوله براثر تهاجم ویورش ترکمانان مرو و بی‌کفایتی و حماقت میرزا محمد قوام‌الدوله وزیر حشمت‌الدوله که بجنگ تراکمه رفته بود، شکست افتضاح‌آوری نصیب قشون ایران گردید که در نتیجه بیش ازبیست تا سی‌هزار نفر از نیروهای ایران در باتلاق‌های کویر مرو بدام افتاده و همگی نابود شدند و شهرهای فوق‌الذکر از ایران جدا گردید.

کرمانشاه و کردستان و فارس میفرستاد، غفلتاً متوجه میشد که خلف آن شاهزاده کافی، از عهده اداره آن سرزمین وسیع و مهم ایران برنمیآید، لذا ناچار میگردید، حسام‌السلطنه‌را بجای حکمران قبلی به‌خراسان اعزام دارد، خاصه که ترکتازی ترکمانان سرخس عرصه را بر هرحکمرانی در آن خطه تنك میکرد، و این شخص حسام‌السلطنه بود که میتوانست وقدرت آن‌را داشت تا ترکمانان را بشدت سرکوب نماید.

بهرحال حسام‌السلطنه، در مدت بیش از چهار سال فرمانروائی نخستینش در خراسان که خود آنرا از چنگال خون‌آلود محمدحسن‌خان و اعوان و انصارش رهائی بخشیده بود، توانست در کمال اقتدار و قدرت و بالاستقلال آنجا را اداره نموده، امنیت و آسایش را به مردم آن سامان باز-دهد.

البته وی تنها به اداره آن سرزمین و آرامش و رفاه بخشیدن به مردم سختی‌کشیده و مصائب‌دیده خراسان اکتفا و قناعت نمیکرد، بلکه برای پیشرفت امور و ترقی و سالم‌سازی مشهد و شهرهای دیگر خراسان اقدامات بسیار مؤثر و سودمندی را آغاز کرد و چون در کار خویش استقلال و خودمختاری داشت و این اراده و اختیار را دارا بود که بدون مکاتبه و کسب تکلیف از دارالخلافه طهران و کسب اجازه از صدراعظم وقت، یعنی امیرکبیر که به‌او کمال اطمینان و ارادت ومحبت‌را میورزید، کارهائی را که ضروری تشخیص میداد شروع کرده و به انجام برساند، لذا باسرعت هرچه تمامتر ابتداء کلیه مراکز و نقاط ویران‌شده و قلعه‌ها و ارگ‌های شهرهای دور و نزدیك را مرمت کرده و یا از نو برپا ساخت. از جمله، همان ارگ شهر مشهد بود که به محل استقرار نیروهای سالار تبدیل شده و دچار خسارتهای هنگفت شده بود. دیگر قلعه‌های چناران و سایر نقاط مهم سوق‌الجیشی و مراکز مسکونی خراسان و از جمله شهرهای سبزوار و نیشابور را باید ذکر کرد که در خلال جنك‌های پنج‌ساله بآنها خسارتها و آسیب فراوانی وارد شده بود.

سام‌خان ایلخانی زعفرانلو (شجاع‌الدوله)
سردار قهرمان و دلاور جنگهای حسام‌السلطنه

در شرح حال و تراجم احوال سلطان مراد حسام‌السلطنه و کارهای درخشان این سردار بزرگ ایران عهد ناصری، حق این است که از مردان و بزرگانی یاد کنیم که باکاردانی‌ها ودلاوریهای صادقانه خود نقش مؤثر و مسلمی را در پیروزیهای حسام‌السلطنه بعهده داشتند.

یکی از این مردان دلاور و امیران برجسته و خدمتگزار سام‌خان‌ـ ایلخانی، رئیس ایل زعفرانلوی قوچان بود که در کلیه مراحل پیکارهای سلطان مراد میرزا، اززرم سبزوار گرفته تامحاصره وفتح مشهد وبالاخره سرکوب کردن فتنه عظیم سالار، همواره در صف مقدم جنك و یا حداقل در حساس‌ترین و سرنوشت‌سازترین سنگرها و مواضع نظامی قرار داشت و خود و ایل سلحشورش درسخت‌ترین وبحرانی‌ترین شرایط جنگی به‌یاری و کمك حسام‌السلطنه میشتافت و با دلیریها و رشادتهای بموقع خود به مردان جنگاور سلطان مراد قدرت و قوت روحی شایان توجهی می‌بخشید.

در فصل‌های گذشته همین کتاب، قسمت‌هائی از یاریهای ذیقیمت و شجاعانه سام‌خان ایلخانی و طایفه‌اش به حسام‌السلطنه مذکور افتاد و در فصل آتی هم که به جنك سرخس و پیکار حسام‌السلطنه با ترکمانهای غارتگر و خونریز در این شهر اختصاص دارد، بار دیگر نام این قهرمان و سردار دلیر در سرلوحه رزمجویان قشون ایران میدرخشد که به تفصیل خواهد آمد.

اما شرح حال سام‌خان از کلام و نوشته «مهدی بامداد» در کتاب شرح حال رجال ایران چنین آمده است: «سام‌خان پسر بـزرگ و ارشد رضاقلی‌خان زعفرانلو بوده و در سال ۱۲۴۷ قمری پس از اینکه پدرش تسلیم وتوقیف شد، سام‌خان پسرش، بجای وی ازطرف عباس میرزا نایب ـ السلطنه، ایلخانی و بعداً نیز حکمران قوچان گردید».

«انتصاب سام‌خان بسمت ایلخانی گری باین شکل صورت گرفت که پس از آنکه عباس میرزا ولیعهد، قوچان را تسخیر کرد و وارد شهر شد، برای رفع خستگی و شستشوی خویش قصد استحمام کرد. وقتیکه از حمام بیرون آمد، سام‌خان بحضور وی شتافت و از جانب مادر خود، ده طاقه شال و آنچه اسب ممتاز در چادرهای قبیله بود تقدیم کرد. آوردن این هدایا توسط فرزند خردسال ایلخانی در نزد ولیعهد، خیلی حسن‌اثـر بخشید و هیچ تغییراتی در امور ایل زعفرانلو و حکومتی نداد، فقط رضاـ قلی‌خان ایلخانی را از سمت ایلخانی گری و حکومت قوچان برکنار نمود و پسرش را بجای وی برقرار کرد. سام‌خان در آینده شخص باعرضه‌ای از کار درآمد و خدماتی نسبت به مملکت انجام داد».

«در زمان پادشاهی محمدشاه قاجار، او و برادرش ابوالفیض‌خان، مدتی در طهران زیرنظر بودند و پس از مرگ شاه در سال ۱۲۶۴ قمـری هردو برادر از تهران خارج شده و به قوچان، محل حکمرانی پدران خود رفتند و چون اوضاع اوایل سلطنت ناصرالدینشاه بواسطه وجود میرزا ـ تقی‌خان امیرکبیر بازمان محمدشاه تفاوت کلی پیدا کرده بود، سام‌خان این موضوع را بخوبی درک کرده و خود را از خدمتگزاران دولت بشمار آورد».

«در سال ۱۲۶۵ هجری قمری که سلطان مراد والی خراسان مأمور دفع حسن‌خان سالار بود، هنگامیکه به سبزوار رسید، سام‌خان به نزد او آمده، و حاضر بانجام همه‌گونه خدمت گردید و بعد بسهم خود در دفـع سالار یاغی خیلی کوشید و تا زنده بود از امرای خدمتگزار و مورد اعتماد دولت بشمار میآمد».

«پس از درگذشت وزیر یارمحمدخان ظهیرالدوله، حاکم هرات درلاش[1]، درسال ۱۲۶۷ قمری، سعید محمدخان پسرش بالشکری که همراه پدرش بود و برای دفع سرداران قندهار رفته بود، از لاش وارد هرات شد و همانطوریکه پدرش بحمایت ایران، حکومت هرات را در دست داشت، سعیدمحمدخان هم بهمان قسم حاکم هرات شد. در این سال مردم هرات و بعضی از متنفذین شهر که از سعیدمحمدخان ناراضی و سرگردان بودند، سردار کهندل‌خان را از قندهار برای گرفتن هرات خواستند، او هم آمد، فراه و اسفزار از توابع هرات را گرفت».

«در این هنگام که دولت ایران از این اوضاع و احوال آگاه شد، بسلطان مراد میرزا حسام‌السلطنه دستور مداخله داد و او سام‌خان ایلخانی صاحب عنوان‌را باهفتصد سوار وپس ازاو عباسقلی‌خان میرپنج وسه فوج خراسانی و شش عراده توپ و هزار سوار از پی او روانه نمود. سام‌خان وارد شهر شد و سردار کهندل‌خان در شهرهای فراه و اسفزار نگهبان گذاشته و خود برای گرفتن هرات رهسپار گردید. پس از چندین زد و خورد، چون کاری ازپیش نبرد ودیدکه دولت ایران حامی صیدمحمدخان (یا سعیدمحمدخان) است بواسطه گستاخی خویش از دولت ایران معذرت خواسته و به قندهار بازگشت».

«درسال ۱۲۷۱ هجری قمری، سام‌خان درزمان‌حکمرانی فریدون‌ـ میرزا فرمانروا[2] در سرخس با مهدیقلی میرزا سهام‌الملك و جمعی دیگر مأمور شدند که خود را به پادگان سرخس برسانند و آن را تقویت نمایند. در این سال است که محمدامین‌خان، خان خیوه با چهل‌هزار نفر به سرخس هجوم آورده خواست سرخس را بگیرد و بعد بسمت مشهد رهسپار شود، ناگهان تصادفاً بدست لشکریان ایران کشته شد. سام‌خان در جنك حسام‌ـ السلطنه با هراتیان و گشودن این شهر مهم، فداکاریهای زیاد از خود نشان داد و ملقب به شجاع‌الدوله گردید و بالاخره در سال ۱۲۸۲ ، پس از

۱ــ لاش و جوین از نواحی و توابع شهر هرات‌اند.

۲ــ پسر پنجم عباس میرزا نایب‌السلطنه و برادر اعیانی حسام‌السلطنه.

افتخارات جنگی و دولتی فراوانی که نصیب خود گردانید رخت بهسرای باقی کشید»[۳].

ترکتازی و قتل و غارت تراکمه سرخس در خراسان و سرکوب شدن آنها بوسیله حسام‌السلطنه

شهر سرخس از جمله شهرها و مراکز مهم خراسان شرقی و جزئی از ایالت خراسان محسوب میگردید. سرخس، بعلت نزدیکی به شهر مرو و شهر خیوه که حکام و فرمانروایان هردو شهر از جانب دولت ایران برگزیده میشدند، دارای اهمیت و موقعیت سوق‌الجیشی خاصی بودند، علاوه بر اینها وجود طایفه ناآرام و تجاوزگر ترکمانان که در سرخس و ماورای آن و در مروشاهی‌جهان سکونت داشتند، بر اهمیت و حساس بودن آن میافزود.

ترکمانان سرخس و مرو، در هرزمان و موقع خاص که منافعشان اقتضا میکرد، به شهرها و نقاط و سامان‌های خراسان یورش میبردند وپس از قتل و غارت و یغمای وحشت‌انگیز، تعداد زیادی از ایرانیان شیعه‌مذهب اعم ازمرد وزن وکودک‌را به‌اسیری میبردند و آنان‌را درشهرهای آنسوی مرو و خوارزم و بخارا در معرض بیع و شری قرار میدادند!

اعمال وحشیانه بعضی از سواران ددمنش ترکمان و تجاوزات وقتل و کشتارهای بیدریغ آنان، همواره اسباب تشویش و نگرانی و دردسر اولیای دولت ایران عهد قاجاریه بود و ناگزیر دولت ایران به لشکرکشی برای سرکوب آنان دست مییازید.

در اینجا تذکار این معنی ضروری است که هروقت حاکم مقتدری از جانب ایران بر شهر مرو فرمان میراند، تراکمه جرئت و جسارت ایلغار و تجاوز و قتل و غارت را درخود نمیدیدند، اما همینکه حاکم ضعیفی بر

۳ـ شرح حال رجال ایران؛ صفحات ۱۱٤ ـ ۱۱۵ ـ ۱۱٦ .

مرو حکمران میگردید، تراکمه هم به خیال تعدی و ترکتازی برمیآمدند و به خراسان یورش میبردند و باین ترتیب اعمال وحشیانه و خشونت ـ آمیزی را مرتکب میشدند.

در دوران سلطنت فتحعلیشاه، عباس میرزا نایب‌السلطنه که هیچگاه نمی‌توانست حرکات تجاوزکارانه و هراس‌انگیز ترکمانان را تحمل نماید و اداره امور خراسان را بحکم پدرش فتحعلی‌شاه، ضمیمه ایالت بسیار مهم آذربایجان کرده بود، وقتی شنید که ترکمانان بی‌ترس و واهمه از اولیای مسئول دولت ایران، همچنان مشغول تعدی و تجاوزگری هستند، بمنظور استقرار نظم در شهرهای خراسان شرقی با سپاهیان کارآزموده و تعلیم ـ یافته خویش وارد آن خطه گردید و پس از تسخیر امیرآباد و خبوشان (قوچان) از راه آق‌دربند به سرخس رهسپار گردید و پس از چندین جنك و نبرد سخت با ترکمانان مهاجم و بدنبال کشتاری شدید در میان آن طایفه، سرخس را به تصرف درآورد و آنگاه تعداد سه‌هزار نفر اسیر خراسانی را که در چنگال ترکمانان روزهای تیره و غم‌انگیزی را میگذرانیدند آزاد و مستخلص گردانید و علاوه بر آزاد ساختن آن عده از ایرانیان اسیر که شیعه‌مذهب بودند، تعداد سه‌هزار اسیر نیز از ترکمانان سرخس بگرفت.

عباس میرزا که اگرچه شاهزاده‌ای ملایم و بارأفت بود، اما بخاطر حفظ مصالح خراسانیان ناگزیرشد دست به‌اعمال خشونت‌باری بزند تامگر برای‌همیشه، خطر تجاوزگری ویورش‌های‌وحشیانه ترکمانان‌را به‌خراسان از میان ببرد، پس دستور داد در حضور شخص خودش تعداد چهارصد و پنجاه تن ترکمانی را که به خرید و فروش اسرای ایرانی اشتغال داشتند بوسیله اسرای‌شیعه ایرانی بقتل‌رسانند، تادیگر گرد چنین اعمال‌وحشیانه‌ای نگردند و بعلاوه سودای ناروا و زشت تجاوزگری را از دماغ خود بیرون کنند.

عباس میرزا نایب‌السلطنه سپس اسیران ترکمن را باخود به‌مشهد آورده در محلی مستحکم زندانی نمود. در همین احوال، تراکمه سرخس و آخال که از عملیات جنگی و گوشمالی سخت عباس میرزا شدیداً دچار

وحشت و هراس شده بودند، اللهقلی‌خان خوارزمی را شفیع قرار دادند تا باوساطت ایشان استرحاماً اسیران ایشان را آزاد گردانند.

اللهقلی‌خان نیز نامه‌ای استرحام‌آمیز بحضور عباس‌میرزا فرستاده، شفاعت کرد که پنجهزار اسیر تراکمه را مرخص و آزاد نمایند و در مقابل خان «خیوق» و تمام رؤسای سرخس از سالاران سالور و تکه التزامی به نایب‌السلطنه سپردند مبنی بر شش فقره عهد و پیمان، که ترکمانان را بموجب آن متعهد مینمود، هیچگاه در حوالی و شهرهای مرزی خراسان و سایر نقاط آن سامان به تاخت و تاز نپردازند و هرگاه طایفه‌ای خودسرانه بسوی خراسان ایلغار ویورشی نمایند، یا چنین وضعی را اعلام‌نمایند، اموال بسرقت رفته را از ایشان گرفته، به صاحبانش مسترد دارند و تجار و بازرگانان خراسان ازآن‌طرف تا جیحون وازاین سوی تاآق‌دربند، مصون از تعرض گردند.

بعد از این تعهدنامه و آن گوشمالی جانانه عباس میرزا، اهالی سرخس به‌مساکن خود بازگشتند وراه خدمت سپردند وتاعصر فرمانروائی محمدشاه‌غازی هرگز جرئت دست‌اندازی و تجاوز در خود نیافتند، ولی درزمان طغیان سالار ــ چنانکه قبلا نوشتیم ــ این عهد وپیمان‌را ترکمانان نقض کردند و با سه‌هزار سپاهی بحمایت سالار، به مشهد وارد شدند.

ترکمانان با اینکه در حمله به مشهد و حمایت از سالار بوسیله حسام‌السلطنه سخت سرکوب گردیدند، باردیگر درعصر حکمرانی سلطان‌مراد میرزا بر خراسان شروع به‌شلتاق وتاخت وتاز ونهب وغارت کردند و دائماً پس از هرحمله و کشتار، جمعی خراسانی را به اسارت میگرفتند، تااینکه به‌حسام‌السلطنه ازدارالخلافه طهران دستور رسیدکه بعد ازانقضای تحویل عید سعید سال ۱۲۶۷ برای گوشمالی دادن ترکمانان، به شهرهای سرخس و اتك و آخال و تژن که مقر ترکمانان تجاوزگر بود حمله برد و آنان را سخت تنبیه و سیاست نماید.

حسام‌السلطنه نیز باسپاهی قلیل که بالغ بر پنجهزار نفر بود، بطرف سرخس که بیش از بیست‌هزار سوار مسلح ترکمان در آن‌جا مأمن گرفته

بود یورش برد.

حسام‌السلطنه چنانچه معمول راه و روش و شیوه ماهرانه جنگی او در عملیات سوق سپاه میباشد، باافواج قراجه‌داغی و شقاقی و خراسانی و سواران شاهسون در غره رمضان همان سال، خود را بنزدیك شهر سرخس رسانید. او، در این حرکت سوق‌الجیشی چنان بسرعت و صاعقه‌آسا عمل کرده بود که هیچیك از ترکمانان از جنبش سپاه وی آگاهی نداشتند و کاملا غافلگیر شده بودند.

اما از آنسو، لشکـریان حسام‌السلطنه نیز که با سرعت از طـریق «دهانه مزدوران» پیش میتاختند و از کوه مزدوران تا چهار فرسنك، کویر سوزان عطش‌زائی بود که آب و رودی در آن جریان نداشت و تا چشم کار میکـرد، سرابهای فریبنده و اراضی شوره‌زار بود که مصائب جانفرسای راه‌سپران آن وادی دوزخ‌آسا را تشدید میکرد، بهمین جهت وقتی سواران و پیادگان به‌رودخانه سرخس رسیدند ـ که آنرا موهبت‌الهی میدانستند ـ با رفع عطش و تجدید نیرو، حملات سختی بر ترکمانان وارد آوردند که بر اثر آن حمله غافلگیرکننده بیش از یکصد تن از ترکمان را بحلقه اسارت افکنده و تعداد زیادی چارپا به غنیمت بگرفتند.

حسام‌السلطنه پس از وارد آوردن نخستین ضربه ناگهانی براردوی دشمن، با پیادگان و سواران معـروف رکابی در نـزدیکی شهر سرخس اردوگاهها برافراشته ودرچند کرت، به‌ستیز وجنك بادشمنان دست یازید که در آن توپخانه مـرگبار نقش مهمی داشت و بر اثـر همین حملات، ترکمانان به عقب‌نشینی پرداختند.

مدت دو هفته یکه‌تازان سالور و تکه و سواران صفـشکن شاهسون سرگرم رزمهای بی‌امان بودند و در معرکه‌های قتال، جلوه‌هائی از مردی و مردانگی و دلیری به عرصه ظهور رسانیدند، در این احوال خبر رسید که محمدامین‌خان خوارزمی، باشصت‌هـزار سوار تازه‌نفس، از مـرو بسوی سرخس میآید تا بیاری ترکمانان بشتابد و حسام‌السلطنه که فقط با پنج ـ هزار سپاهی به رزمگاه شتافته بود، بحکم مصلحت دست از محاصره سرخس

برداشته و اردوگاه خود را در محلی بنام «پس‌کمر» که دارای موقعیت مناسب و مستعدی بود مستقر گردانید.

درهمین اثنا به‌سلطان مراد آگاهی رسیدکه عده زیادی ازسواران ترکمان از نزدیکی اردو گذشته و بسوی نقاط و شهرهای جول و حوش مشهد تاختن آغاز کرده‌اند. این سواران یغماگر که عده‌اشان از چندین‌هزار نفر میگذشت، پس از تصرف چندین دژ و قلعه از قلاع تربت، جمع کثیری از خراسانیان را به اسارت گرفته و اموال بسیاری را پس از بقتل رسانیدن صاحبانشان به تاراج میبردند. وقتی این خبرهای ناگوار به حسام‌السلطنه میرسد، بلافاصله عباسقلی‌خان کرد جهان‌بیگلو امیرپنجه را باتفاق سام‌خان ایلخانی و افواج ترشیزی و تربتی و هم‌چنین شش عراده توپ و دوهزار سوار رکابی خراسان به تعقیب و نبرد با ترکمانان متجاوز روانه مینماید.

از آنجائیکه سام‌خان ایلخانی، آن سردار دلاور و هوشمند و کارآزموده میدانست‌که سواران غارتگر خونریز ترکمان ازحوالی کوهستان شهر هرات قصد بازگشت به دیار خود را خواهند داشت، بهمین جهت بی‌درنك وتأمل برای وارد آوردن شدیدترین ضربات بر دشمن گسیخته‌عنان، سریعاً از کال‌یاقوتی و کوه و دشت پیرامون آن گذشته و در حالیکه با مردان جانبازخود شب وروز به‌پیش میتاخت، بالاخره درکوهستان غوریان خود را به‌سواران ترکمان میرساند و در حالیکه آن سواران تاراجگر را در تعجب و وحشت و هراس فرو برده بود، آنانرا به محاصره سواران جنگاور تیزتك خود میافکند ودر همین احوال سدی فولادین ازآتشبارها و توپهای مرگ‌آفرین خویش در برابر ترکمانان بیمناك ایجاد میکند، در نخستین وهله این آتشباری وحشتناك جمع زیادی از سواران تراکمه بر خاك و خون میغلطند و سران آن قوم خیره‌سر هنگامیکه خطر مرگ قطعی را بر گرداگرد خود مشهود می‌بینند، مالها و اسیران دربند خراسانی را رها ساخته، عزم گریختن و فرار از معرکه قتال را مینمایند، ولی سام‌خان که همچنان مراقب تمام حرکات و تلاش‌های مذبوحانه آنان بود بی‌آنکه

مجال فرار به ایشان بدهد تیغ بیدریغ در میانشان مینهد و پس از قتل صدها نفر از آن سواران روحیه‌باخته، سیصد نفر ترکمان‌را باضافه صد رأس اسب به اسارت میگیرد و بقیة‌السیف ترکمانان پیاده و مشوش و پریشان اینسو و آنسو به کوهها و مغاره‌ها و جنگل‌ها گریخته متفرق و پراکنده میشوند، ولی مردم تربت‌جام و سرجامی و کوهستانی ایشان را بدست آورده بقتل میرسانند و سپس آنچه اسب و پیاده از چنگال انتقام گریخته پیدا میکنند به اردوی حسام‌السلطنه میآورند.

پس از ایــن رخداد جنگی و شکست و گــوشمالی شدن تراکمه، سواران سرخسی و خیوقی دیگر جرئت تاخت و تاز به بلوکات و نواحی خراسان را در خود نمی‌یابند و ناگزیر برای چندمین‌بار سر تسلیم واطاعت در برابر حکمران خراسان بر زمین میسایند و نیز سران آنان از سلطان ــ مراد میرزا تقاضا میکنند که برای شهر سرخس حاکمی را تعیین و روانه گردانند وحسام‌السلطنه نیز عباسقلی‌خان دره‌جزی بیگلربیگی‌را بحکومت خراسان گسیل میدارد.

توطئه عظیم در دارالخلافه طهران
امیرکبیر از صدراعظمی عزل میشود
و حسام‌السلطنه از حکمرانی خراسان کنار میرود

در اوائل عهد و دوران ناصری، دو چهره درخشان، دو مرد شایسته و باکفایت، دو شخصیت والا و خدمتگزار در صحنه تاریخ ایران ظاهر شدندکه هریك در حد خود و قدرت و توان خویش، کارهای مهمه وعظیم به منصه ظهور رسانیدند و فصولی تابناك بر صفحات درخشان تاریخ وطن ما گشودند.

نخستین مرد، میرزا تقی‌خان امیرکبیر بود، مصلحی بزرگ، مردی گرانقدر، امیری انقلابی، صدراعظمی بس باکفایت ودرایت وایران‌خواهی باثبات و عزم و شخصیتی فسادناپذیر و بالاخره سیاستمداری ضداستعماری و یك‌دنده که تمام استعدادها و قدرت و نبوغ خدادادیش را صرف ترقی و اعتلای ایران نمود.

و اما آن دومی که سرداری لایق، شجاع و باتدبیر و کافی بود، اگرچه در جائی دیگر و مقامی ورای مقام امیرکبیر منشأ خدماتی شایسته و بایسته گردید، اما بهر تقدیر وظائفی که در عهده‌اش بود اگرچه در محدوده دیگری قرار داشت که آنهم در درجه نخست، امر سپاهی‌گری، جنگاوری و دفع مخاطرات حتمیه‌ای بود که در گوشه و کنار کشور، تمامیت ارضی و حاکمیت ملی ایران را در معرض تهدید قرار داده بود بنحو احسن بانجام میرسانید. این مرد دوم ــ چنانکه حدس زده‌اید ــ

سلطان مراد میرزا حسام‌السلطنه بود که سرنوشتش در سالهای نخستین فرمانروائی نظامی و کارهای جنگی به سرنوشت و مقدرات امیر کبیر وابسته و بهم گره خورده بود و باز همین حسام‌السلطنه بود که در هرمورد که ضرورت ایجاب میکرد در تقویت بنیان قدرت امیر کوشش مینمود.

امیر کبیر را بیش از سه سال واندی نگذاشتند به خدمات گرانبها و پرارجش بپردازد و خیلی زود، چنانچه سرانجام زندگی همین زمره مردان نامدار و انقلابی بزرگ است در تارهای توطئه‌ها و دسیسه‌های نا ـ جوانمردانه گرفتار ساختند، آنگاه آهنك بر کناریش را ساز کردند وبزعم خودش کارهای پخته‌اش را خام کردند، آنوقت بکلی خاموشش ساختند و برای همیشه در بستر جاودانی تباهی مقامش دادند[1].

اما حسام‌السلطنه، آن مرد و سردار دومی اگرچه به موازات مقدمات توطئه‌گریهای معاندان ددمنش و دشمنان سوگند خورده امیر، در تزلزل بود و حکمرانیش مورد تهدید، ولی سالهائی دیگر پس از مرگ امیر بماند و در چهار گوشه کشور بخدمتگزاری مشغول شد، اگرچه او نیز باهمه نزدیکی و تقرب به اریکه سلطنت ـ حسام‌السلطنه عموی ناصر ـ الدینشاه بود ـ گاه و بیگاه دچار توطئه‌ها و دسیسه‌های عنادآمیز وخود ـ خواهی‌های کین‌توزانه دولتمردانی نظیر میرزا حسین‌خان سپهسالار (مشیرالدوله) میگردید، ولی، باری بهر جهت تا هنگامیکه در حیات بود همچنان سردار و حکمران و فرمانروای برتر ایران بود.

دشمنان وطن را میکوبید، به استعمار اعلان جنك میداد و ازمبارزه و ستیز با استعمارگران نه بیم و وحشتی به دل راه میداد و نه میدان را بر روی آنان خالی میگذاشت. اشرار، یاغیان، شورشیان و گردنکشان را با مهارتهای جنگی و روح سلحشوری و نبوغ فرماندهی خویش سرکوب

۱ـ امیر کبیر در نتیجه توطئه مکارانه مهدعلیا، مادر ناصرالدینشاه و میرزا آقا ـ خان نوری وکلنل شیل وزیرمختار انگلیس دربیستم محرم سال ۱۲٦۸ هجری‌قمری ازصدارت معزول و سرانجام در ۱۸ ربیع‌الاول همان سال در حمام فین کاشان بوسیله حاج علی‌خان ـ مراغه‌ای (حاجب‌الدوله) بوضع فجیعی بقتل رسید.

میکرد و به چهار گوشه ایران امنیت و سلامت می‌بخشید و قدرت مرکزی را در همه‌جا تثبیت مینمود.

بهر تقدیر، وقتی آن توطئه عظیم برای برکناری امیرکبیر درحال تکوین بود، و راه برای روی کار آمدن خائن‌الدوله‌هائی نظیر اعتماد ـ الدوله (میرزا آقاخان نوری لشکرنویس) باز میشد، حسام‌السلطنه هم از کار حکمرانی خطه خراسان که وی آن‌را از حلقوم دشمنان ایران بیرون کشیده و به مردم آن امنیت و سلامت و رفاه بخشیده بود، برکنار گردید و بجای او، فریدون میرزا به والیگری آن ایالت بزرگ منصوب شده بود.

حسام‌السلطنه در سال ۱۲۶۵ ، متعاقب از کار برکنار شدن حمزه‌ـ میرزا حشمت‌الدوله، به حکمرانی خراسان برقرار گردیده و بطوریکه قبلا یادآور شدیم بمدت سه سال یعنی تا سال ۱۲۶۸ به استقلال تمام در آن خطه مهم فرمانروائی کرد[۲].

بهرحال پس از برکنار شدن حسام‌السلطنه که تقریباً مقارن عزل امیرکبیر بود[۳] متأسفانه دیگر، امیرکبیری وجود نداشت که در دارالخلافه پشتوانه اقدامات و کارهای نمایان وی باشد و بهمین ملاحظه، آن‌شاهزاده توانا و باحمیت و کافی، وقت و بی‌وقت از خراسان به غرب ایران و از غرب ایران به ایالت فارس رهسپار میگردید و کارهای درخشانش نیمه‌ـ تمام میماند.

فـریدون میرزا مدت دو سال پس از حسام‌السلطنه، در خراسان حکومت کرد و پس از آنکه وی دچار بیماری علاج‌ناپذیری گردید و رخت به سرای باقی کشید، ناصرالدینشاه ناگزیر سلطان مراد میرزا را بار دیگر به حکمرانی خطه خراسان منصوب نمود.

اما علت اصلی و برکناری حسام‌السلطنه و اشتغال او بکار، دردرجه

۲ـ سال ۱۲۶۸ هجری‌قمری که سال برکناری حسام‌السلطنه میباشد، سال عزل امیرـ کبیر نیز میباشد.

۳ـ برای آگاهی بیشتر از چگونگی و کیفیت عزل و سپس قتل فاجعه‌آمیز امیر ـ کبیر، رجوع شود به کتاب: چهره امیر نوشته، نگارنده همین کتاب، چاپ انتشارات عطائی.

اول حسادت وتنگ‌چشمی حسودان و کارشکنی مأموران استعمار انگلستان و بالاخره تنی چند از شاهزادگان بی‌هنر و بی‌ارزشی بود که به عملیات مدبرانه و دلیریهای دشمن‌شکن وی بدیده هراس و وحشت و حسادت مینگریستند، همانطوریکه نسبت به کارهای بسیار درخشان پدرش عباس‌میرزا نایب‌السلطنه نیز همین‌گونه عمل میکردند و نمیگذاشتند آرزوها و مقاصد بزرگ خویش را تاآخرین مرحله بانجام رساند.

انگلیسی‌ها از دیگران بیشتر، از عملیات حسام‌السلطنه در خراسان اظهار بیم وهراس میکردند وبوسیله عوامل خود، شاه ودرباریان‌را برآن میداشتند که حتی‌الامکان آن سردار بزرگ از خراسان و دروازه‌های هندوستان دور نگاهداشته شود.

وقتی بار دیگر پس از برکنار شدن حسام‌السلطنه، حمزه میرزا ـ حشمت‌الدوله والی خراسان گردید، او بهنگام هجوم وحشیانه ترکمانان مرو، بجای آنکه خود به پیکار و رزم آنها برود، میرزا محمد مستوفی ـ **قوام‌الدوله**[٤] را که مردی بی‌تدبیر و بی‌کفایت بود بجنگ ترکمانها روانه گردانید و در نتیجه دام‌گستری ترکمانها و اغفال سپاهیان قوام‌الدوله و کشانیدن آنها به سوی باتلاق‌هائی که ایجاد کرده بودند، تقریباً قسمت اعظم قشون ایران را که بالغ بر سی‌هزار نفر میشدند محو و نابود گردانیدند.

بطوریکه ناصرالدینشاه پس از تنبیه و مجازات قوام‌الدوله، مجدداً حسام‌السلطنه را که تنها مرد میدان آن طایفه وحشی غارتگر بود بحکومت خراسان برقرار نمود.

اما درنتیجه همین شکست ورسوائی وننگ که نصیب سپاهیان ایران شد، شهرهای مهم مرو و آخال و بخارا و خیوه از زیر فرمانروائی ایران خارج شده، بعداً جزء شهرهای تحت‌الحمایه روسها گردید.

۴ـ جد قوام‌السلطنه و وثوق‌الدوله.

صدراعظم‌های دست‌نشانده استعمار
بر علیه حسام‌السلطنه

۱ـ میرزا آقاخان نوری

بعد از عزل و مرگ میرزا تقی‌خان امیرکبیر که بهترین یار و یاور و مستحکم‌ترین پایگاه عملیات ضداستعماری و امنیت‌بخش حسام‌السلطنه بشمار میرفت، دو نفر از صدراعظم‌های دست‌نشانده استعمار انگلیس که اولی میرزا آقاخان نوری، سلسله‌جنبان مکار و حیله‌گر توطئه‌های ضد ـ میرزا تقی‌خانی بود و دومی میرزا حسین‌خان سپهسالار ملقب به مشیر ـ الدوله، برعلیه سلطان مراد میرزا وارد صحنه گردیدند.

در این فصل، سخن ما درباره آن شخص نخستین که مهره اصلی سیاست بریتانیا در ایران است، یعنی میرزا آقاخان نوری ملقب به اعتماد ـ الدوله ویا خائن‌الدوله میباشد که ازابتداء که وارد دستگاه دیوان‌سالاری ایران شد و شغل لشکرنویسی داشت تحت تابعیت رسمی دولت انگلیس درآمد و یك‌بارهم که برای جاسوسی ازسفارت انگلیس خارج میشد، توسط فراشان حاج میرزا آقاسی گرفتار شده و به کاشان تبعید گردید.

میرزا آقاخان اعتمادالدوله
پس از عزل امیرکبیر صدراعظم میشود

بالاخره واقعه شوم و دردناکی که پس از برکناری امیرکبیر از

مقام صدارت که ـ زمینه آن از مدتها پیش بوسیله طرح‌ریزان ماهر وزبر ـ دست داخلی و بیگانه فراهم گردیده بود ـ همه وطن‌خواهان نگران وقوع آن بودند، اتفاق افتاد.

میرزا آقاخان نوری، صدراعظم شد و این انتصاب در ۲۲ محرم ـ الحرام سال ۱۲۶۸ هجری قمری یعنی چهار روز پس از بـر کنار شدن میرزا تقی‌خان امیرنظام صورت وقوع یافت، و باین ترتیب بجای مردی عادل، شخصیتی ترقی‌خواه و اصلاح‌طلب، انسانی آزاده و شریف و مردی کاردان، عنصری شیاد، فردی نالایق، دغلکاری هزارچهره و نیرنك‌باز و پشت هم‌انداز و بالاخره بیگانه‌پرستی مزور بر مسند صدارت ایران مقام گرفت و خلاصه یك مرد تحت‌الحمایه دولت استعماری بریتانیا، جانشین شخصیتی وطنخواه گردید.

باری باحمایت و پشتیبانی آشکار «کلنل جستن‌شیل» وزیرمختار دولت انگلیس و مادر شاه (ناصرالدینشاه) میرزا آقاخان به صدارت دست یافت و این انتصاب، در ۲۴ محرم سال ۱۲۶۸ ، از طرف میرزا محمدعلی ـ شیرازی وزیر امورخارجه به نمایندگان دولت‌های روسیه و انگلستان و عثمانی اعلام گردید.

اما سابقه مختصری از میرزا آقاخان نوری برای مـزید آگاهی خوانندگان کتاب مینویسیم و سپس میرویم بر سر اصل مطلب: میرزا آقا ـ خان در سال ۱۲۲۲ هجری قمری بدنیا آمد. او مردی بلندبالا، تنومند و تقریباً خوش‌سیما، زبان‌باز و دلقك‌مآب بود. نام اصلیش نصرالله بود ولی بعداً تغییر نام داده به میرزا آقاخان معروف گردید.

میرزای کذائی در اوایـل سلطنت ناصرالدینشاه (زمان صدارت امیرکبیر) که ریش بلند گذاشتن منسوخ شده بود، به فتحعلیشاه قاجار تأسی جسته و ریشی بر محاسنش روئیده بود که تا پرشالش میرسید. ایـن قضیه به ظاهر کوچك میرساند که وی از همان ابتدای کار که سری توی سرها آورده بود، بفکر تظاهر و نمایش و نیرنك و صحنه‌سازی بوده است.

میرزا باآن قیافه تقریباً غلط انداز و مطبوع‌نما و به‌اضافه شوخ ـ

طبعی و خوش‌مشربی و بذله‌گوئی و چرب‌زبانی قادر بود توجه دیگران و مخاطبانش را بسوی خویش جلب نماید و از آنجائیکه فاقد لیاقت ذاتی بود، کوشش و سعی فراوانی بکار میبرد که از راه نوکری و خوش‌خدمتی به بیگانگان، به مقامات بالا دست پیدا کند.

میرزا آقاخان در جوانی در خدمت اللهیارخان آصف‌الدوله (پدر محمدحسن‌خان سالار که ذکرش به تفصیل گذشت) بود و بعد از فوت پدرش (میرزا اسدالله لشکرنویس) منصب و مقام پدر را بچنك آورد و باین ترتیب به دربار سلطنت محمدشاه‌غازی راه یافت.

وی باآن روش عـوام‌پسندانه و خدعه‌گـریهایش، خیلی زود با درباریان و حتی با اندرون شاه ارتباط پیدا کرد و با جهان‌خانم (مهدعلیا) همسر شاه‌غازی ارتباط پیدا نمود، بطوریکه نوشته‌اند، حاج میرزا آقاسی صدراعظم محمدشاه از این رابطه آگاهی حاصل کرد، ولی برای اینکـه بصورت ظاهر پرده عفاف حرم شاه دریده نشود منتظر فرصت‌بود تا بحساب این جوان خائن برسد تاآنکه روزی اطلاع می‌یابد که وی شب‌ها پس از نیمه‌شب بالباس مبدل، مخفیانه از سفارت انگلیس بیرون میآیـد! حاجی بشنیدن این خبر، جمعی را در پیرامون سفارت، برای توقیف او مأمـور میگرداند تااینکه یك‌شب هنگامیکه از محل سفارتخانه خارج میگردید، دستگیرش‌میکنند وباهمان لباس مبدل به‌منزل حاج‌میرزاآقاسی میبرند.

حاجی کـه در انتظار چنین فـرصتی بود، همان‌شب میرزا را در اصطبل خانه‌اش زندانی میگرداند وفردای آن‌روز درحضور ارکان دولت پاهایش را بچوب فلك می‌بندد و بجرم جاسوسی کتك مفصلی میزنند و بـه کاشان میفرستند. این واقعه ننگین در سال ۱۲۶۱ هجری قمری روی‌میدهد و تا محمدشاه زنده بود وحاجی برمسند صدارت قرارداشت، میرزا آقاخان در کاشان زندگی میکرد، ولی در خلال چند ماهی که هنوز ناصرالدینشاه باتفاق امیرنظام در تبریز بسر میبرد و مهدعلیا زمام امور را بدست داشت، سفارت انگلیس بی‌درنك از فرصت استفاده کرده، درصدد بازگردانیدن میرزا آقاخان از کاشان به طهران برآمد تامگر زمینه صدارتش را فراهم

گرداند و ــ چنانچه گفته شد ــ بلافاصله پس از دسیسه‌گریها و توطئه‌های مهدعلیا و میرزا آقاخان بالاخره امیرکبیر از صدارت عزل گشته و میرزا بجای او بر اورنك صدارت تکیه می‌زند!

یکی از اقدامات نخستین و اولیه میرزا آقاخان که مسلماً به اشاره مأموران بریتانیا صورت گرفت، برکنار شدن حسام‌السلطنه، سلطان مراد ـ میرزا، از حکمرانی خراسان بود.

لازم به‌یادآوری است که انگلیسی‌ها ازهمان هنگام لشکرکشی‌های بی‌وقفه و مهارت‌آمیز سلطان مراد میرزا به خراسان برای دفع فتنه سالار که از طرف انگلیسی‌ها تقویت و حمایت میشد، نسبت به این سردار ضد ـ استعماری نظر کین‌توزانه‌ای پیدا کردند و بهروسیله‌ای دست میبازیدند تا او را از سر راه هرات که شهری از شهرهای خراسان بشمار میرفت و مطمح نظر انگلیسی‌ها بود دور گردانند، چه واقعاً از ثبات قدم ودلیریهای او در جنك با سالار وحشت داشتند و پیش‌بینی میکردند که روزی برای ایشان دردسرهای بزرگی ایجاد کند، که اتفاقاً این دردسر باابعاد عظیم و خطرناکی، بهنگام محاصره و فتح هرات ــ که شرح و تفصیلاتش بعداً خواهد آمد ــ برای دولت انگلستان بوجود آمد که البته در زمان صدر ـ اعظمی میرزا آقاخان نوری اتفاق افتاد.

بهرحال، میرزا آقاخان نوری که فقط در زیر انگشتان وزیرمختار انگلیس و ایادی او بصدا و غوغا درمیآمد، حسام‌السلطنه را از حکـومت خراسان کنار گذاشت، ولی خواهیم دید که پس از او که فریدون میرزا، برادر بزرگتر سلطان‌مرادمیرزا حکمران خراسان گردید، نتوانست کاری از پیش ببرد و هنگامیکه به بیماری صعب‌العلاجی درگذشت ناصرالدینشاه عم خود، یعنی حسام‌السلطنه را ناگزیر برای دومین‌بار بحکومت خراسان برقرار نمود.

***

باری، با روی کار آمدن میرزا آقاخان نوری، ناگهان همه‌چیز تغییر کرد و سیاست خارجی ایران یك چرخش صد وهشتاد درجه‌ای نمود

و مقارن این احوال، دیپلماسی انگلستان که تا زمان حیات و قدرت امیر ــ کبیر، حالت دفاعی داشت، یکباره حالت تعرضی بخود گرفت و حق هم همین بود، چه، این آشی بود که خود حضرات پخته بودند و اکنون بجای عادلی تقی، خائنی شقی را بر مسند و اریکه صدارت نشانده بودند که جز آنچه استاد ازل میگفت، چیزی نمی‌شنید و کاری نمیکرد!

میرزا آقا خان و شروع «ایران زدائی»

انگلیسی‌ها در هرات

«کلنل جستن‌شیل» که اینك، دست‌آموز خود را میدید که زمام امور ایران را بدست دارد، شروع به «ایران‌زدائی» از هرات و افغانستان نمود. او میخواست متعاقب روش جدید سیاسی خود، خطبه خواندن وسکه زدن به نام شاه ایران را در شهر هرات، محو گرداند و از دولت ایران، تعهد کتبی بگیرد که در امور این شهر دخالت ننماید! و از اعزام لشکر و سپاهی به هرات خودداری نماید و بالاخره اقدامی بعمل آورد که صید ــ محمدخان، خدمتگزار شاه ایران و امیر کبیر از حکومت هرات دست باز دارد.

چکیده سیاست نوین بریتانیا و نماینده این سیاست در ایران که کلنل شیل کذائی بود، چنین بود: اکنون که امیر کبیر ازاریکه قدرت بزیر افتاده، می‌باید آثار سیاست ملی و مستقل وی نیز محو گردد. ولی این تغییر روش و کامجوئی انگلیسی‌ها ــ برخلاف تصوراشان ــ خیلی آسان بدست نیامد و میرزا آقاخان که حقیرتر و بی‌اعتبارتر از آن بود که بتواند خیلی زود وبدون برخورد بامشکل ومانعی، خواسته اربابان انگلیسی خود را تحقق بخشد، تلاش و کوشش خفت‌آمیز دیگری را شروع نمود.

در همین هنگام است که قهرمان آتی فتح هرات قدم به صحنه میگذارد و بی‌توجه به تهدیدات انگلیسی‌ها و گربه‌رقصانی‌های میرزا ــ

آقاخان (خائن‌الدوله) و بالاخره بی‌آنکه برای سلطه و هیبت و صولت پوشالی مأموران اعزامی انگلیسی‌ها از هندوستان، کوچکترین ارجی قائل شود و از سر و صداها و تهدیدهای کلنل شیل و امثالهم بیمی بدل راه دهد، رو بجانب هرات کرده بالشکر و استعدادهای جنگی، شهر را در محاصره گرفته و خود و مردانش را برای فتح قطعی شهری که جزء خراسان بزرگ و ایران بود آماده میگرداند[۱].

۱ــ همانطوریکه قبلا نوشتیم، در این خصوص بطور تفصیل، جزء جزء وقایع لشکرکشی ورزمهای دلاورانه سلطان‌مرادمیرزا (حسام‌السلطنه) وسرداران شجاعش‌را خواهیم نگاشت، تا به مفهوم اصلی عنوان کتاب که «فاتح هرات» است برسیم.

مسئله هرات

سر از گریبان بدر میکند

نظریات شوم استعماری انگلستان نسبت به افغانستان و هرات

عنوان کتاب ما «فاتح هرات» است و هرات که امروز شهری از شهرهای افغانستان بحساب میآید و روزگاری دراز و طولانی جزء قلمرو ایران بود، اصلی‌ترین و حساس‌ترین محور سیاست انگلستان در شرق میانه بشمار میآمد و چون بزرگترین گذرگاه و بعبارت دیگر، کلید و مفتاح فتح هندوستان، عظیم‌ترین مستعمرات بریتانیا محسوب میگردید، لذا بخاطر آن، چه حوادث دردناك و اندوهباری که در کشور ما، ایران رخ نداد، و چه سرهای مردان بزرگ و سرداران دلیری از افغان و ایران بر سر آن بباد نرفت و همین شهر بظاهر کوچك چه قربانیانی که از ایران نگرفت.

روزگاری‌دراز، سیاست‌استعماری‌انگلستان برپایه حفظ ونگاهداری هرات وتحت‌الحمایه قراردادن حکمرانان آن تنظیم وطرح‌ریزی میگردید و همینکه سرداری، چه از جانب افغانها و چه از سوی ایران، مانع حصول مقصود انگلیسی‌ها در شهر هرات میگردید، غفلتاً یا سرش را بباد میداد و یا از تخت قدرت حکمرانی بزیر میافتاد.

بهرحال، چون فصل اساسی این کتاب درباره شهر هرات میباشد، و حسام‌السلطنه، باتوانائی و قدرت شگرف فرماندهی خویش آنرا بتصرف خود درآورد و بهمین مناسبت لقب «فاتح هرات» گرفت، از این جهت

میباید به عقب بازگردیم و هرات را پیش از روزگار درخشیدن فاتح آن مورد بررسی و مطالعه قرار دهیم.

هنگامیکه انگلیسیهای استعمارطلب، سرزمین هندوستان را جزء مستملکات آسیائی خود درآوردند، برای جلوگیری ازنفوذ وراه‌یافتن هر قدرت خارجی ویادولتهای همسایه‌این سرزمین، سیاست شومی را دربرنامه‌های مهم و اسرارآمیز استعماری خود در مشرق زمین گنجانیدند.

فتوحات نادرشاه افشار در هندوستان بسال ۱۱۵۲ هجری قمری، راه حمله و تصرف این سرزمین پهناور زرخیز را بسایر فاتحان و کشور ـ گشایان جهان نشان داده بود و در مدت دوازده سال، چهاربار افغانها به هند یورش برده آن سرزمین را فتح کردند.

افغانها در سال ۱۷۹۸ میلادی، تصمیم داشتند بار دیگر حمله قاطعی را بهندوستان آغاز کنند که انگلیسی‌ها ناگهان دچار وحشت شده، ازفرط ترس و نگرانی به فتحعلیشاه قاجار متوسل گردیدند و بهمین ملاحظه، شخصی بنام مهدیعلی‌خان را به دربار ایران فرستادند تا شاه قاجار را بجلوگیری از حمله افغانها وادار سازند.

آمدن نماینده مخصوص انگلیس به‌ایران، تأثیر آنی خودرا بخشید. باین ترتیب که وقتی زمان شاه پادشاه مخالف استعمار انگلیس، در پشت دروازه‌های هندوستان بود، خبر لشکرکشی فتحعلی‌شاه بطرف افغانستان بگوش او رسید و ناچار از همان موضع و محلی که میخواست به آخرین یورش دست بزند، ناگزیر به عقب‌نشینی گردید. آنگاه در جنگ دیگری که میان زمان‌شاه و محمودشاه افغان رقیب او درگرفت، محمودشاه بکمك سپاهیان ایران، زمان‌شاه را بسختی شکست داد و باین ترتیب انگلیسی‌ها از خطر مرگباری که در آستان مستعمره عظیمشان سایه افکنده بود نجات یافتند.

ولی مسئله باین کیفیت تمام نشد و خطر همچنان باقی بود، اما این بار مخاطرات از طرف نیرومندترین کشور اروپائی یعنی مملکت فرانسه جلوه‌گری میکرد. ناپلئون امپراطور فرانسویان قصد آن را داشت تا برای

بزانو درآوردن سرسخت‌ترین و مخوف‌ترین دشمنانش (انگلستان) به هندوستان حمله‌ور شده و باتسخیر این کشور عظیم، شریان‌حیاتی انگلیسی‌ها را قطع کند و بهمین منظور از طرف خود چندین هیئت سیاسی و نظامی به ایران فرستاد که مهمترین این هیئت‌ها، هیئتی بود که تحت ریاست ژنرال گاردان قرار داشت.

چون در آن هنگام، دولت ایران سرگرم جنگهای طولانی با دولت روسیه تزاری بود، دربار ایران ازآمدن هیئت نظامی ژنرال گاردان، برای تجدید سازمان ارتش نامنظم ایران استقبال نمود، هرچند که گاردان مأموریت داشت تا زمینه حمله فرانسه را به هندوستان از طریق ایران آماده سازد، ولی این ژنرال فرانسوی ضمناً این وظیفه را نیز بعهده داشت که هم ارتش ایران‌را طبق شیوه وروش‌های ارتش کشورهای‌اروپائی سازمان بدهد و هم از لحاظ ساز و برگ و مهمات و وسایل جنگی آنرا نیرومند گرداند.

از آنسو انگلیسی‌ها وقتی این خطر جدید را احساس کردند، سخت بدست و پا افتاده و یکی از نمایندگان و سیاستمداران زیرك و آزموده خود را بنام «سر جان ملکم» از هندوستان روانه دربار ایران نمودند تا برای خنثی گردانیدن نقشه‌های نظامی ناپلئون، با دولت ایران، درباره کمکهای نظامی قراردادی منعقد نمایند.

در قراردادی که میان نماینده انگلستان و ایران انعقاد یافت، دولت ایران متعهد شده بود که طبق ماده دوم، هرگاه از طرف افغانستان، امکان حمله‌ای به سرزمین هند برود، دولت ایران، این حمله را دفع نماید. منظور از این ماده، هم دولت افغانستان بود و هم دولت فرانسه.



باری وقتی خطر ناپلئون و خطر حمله افغانها به هندوستان تقریباً رفع گردید و انگلیسی‌ها نفسی تازه کردند، بر آن شدند که تکلیف قطعی خود را از جهت مخاطرات متصوره، بعلت واقع گردیدن کشور افغانستان

در سر راه هند، روشن کنند و شهر هرات هم که گذرگاه و معبر مهم ورود به آن مستعمره بزرگ بود، همواره مورد توجه و مطمح نظر سیاستمداران بریتانیائی بود. از همین‌جا مسئله شهر هرات با تمام ابعاد گسترده‌اش سر از گریبان بدر میکند. بهمین جهت اساس و پایه‌های سیاست بریتانیا در مورد شهر هرات و افغانستان دارای چنین خطوطی میشود:

این کشور، یعنی افغانستان، دارای حکومتی باشد که از خود هیچگونه استقلال و رأی ثابتی نداشته باشد بلکه، این حکومت تابع سیاست و نظریات و خط مشی تعیین گردیده از طرف نایب‌السلطنه‌های انگلیسی هندوستان باشد، باین کیفیت که هرگاه درشهرهای کابل وهرات، حکامی روی کار بیایند که بجای اینکه از نایب‌السلطنه‌ها دستور بگیرند ازدولت ایران اطاعت و فرمانبرداری نمایند، دولت بریتانیا سخت از این موضوع هراسناك و وحشت‌زده میگردید و باتمام قوا سعی و تلاش میکرد که وضع را بنفع خویش تغییر دهد.

بهرحال درباره شهر هرات و مواضع مستحکم آن باید گفت که این شهر مهم که جزئی از قلمرو خاك ایران محسوب میگردید، در واقع کلید تسخیر هندوستان بود. پس نقشه انگلستان این بود که هرات میباید یا از خراسان و سرزمین ایران جدا گردیده و جزء ایالات افغانستان باشد و یا اینکه حکمرانی بر آنجا فرمانروائی نماید که بجای طهران، از هند و یا مأموران انگلیسی فرستاده شده از سوی نایب‌السلطنه‌ها دستور بگیرد.

در نتیجه همین خصوصیات و کیفیات بود که پس از مدت‌ها چاره‌اندیشی و مدارا، سرانجام عباس میرزا نایب‌السلطنه ناگزیر شد باتفاق فرزندش محمد میرزا (محمدشاه‌غازی بعدی)، این شهر را که بر اثر تحریکات و حمایتهای مرموزانه انگلیسی‌ها دم از خودسری میزد، به محاصره بگیرد و همینکه عباس میرزا ـ بهنگام محاصره و فتح این شهر ـ بطور اسرارآمیزی بیمار گشته و غفلتاً دیده از دیدار جهان فرو بست، محمد میرزا که باتفاق میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام جریان جنك را بررسی میکردند، ناگزیر دست از پیکار و محاربه بازداشته و نیروهای خود را

موقتاً از پیرامون هرات فراخواندند[۱].

در زمان صدارت امیرکبیر، حکومت افغانستان در دست دوست ـ محمدخان بود. این حاکم ایران‌خواه که رو بسوی طهران و دربار شاه قاجار داشت، بهنگام فشارهای سیاسی و نظامی انگلیس و تحریکات عمال ایشان به دربار ناصرالدینشاه نگاه بگردانید و برای مقابله باانگلیسی‌ها از امیرکبیر استمداد طلبید.

میرزا تقی‌خان به‌وی محبت فراوان‌کرد، ولی چون ابتدای کارش بود و هنوز پایه‌های صدارتش کاملا قوام نیافته بود، لذا به وی توصیه‌نمود که فعلا بادشمنان خود مدارا و مماشات نماید تا در موقع مقتضی، ایران بکمك وی بشتابد.

یکی دیگر از کسانی که خود را در افغانستان فرمانبردار ایران میدانست، یارمحمدخان، آن خدمتگزار صدیق ایران بود که شهر هـرات را از جانب پادشاه ایران اداره میکرد و همواره خویشتن را مستظهر به حمایت و پشتیبانی دولت ایران میدانست. یارمحمدخان، همان مردی بود که وقتی حمزه میرزا حشمت‌الدوله حکمران خراسان در مشهد از جانب سالار فتنه‌گر و سپاهیانش در محاصره قرار گرفته بود، با چندهزار سپاهی افغانی بیاری حمزه میرزا آمده و او را از محاصره نجات داد و به شهر هرات برد تا از گـزند احتمالی سپاهیان محمدحسن‌خان سالار در امـان باشد[۲].

۱ـ درباره داستان مرگ ناگهانی و بدون مقدمه عباس میرزا نایب‌السلطنه بهنگام محاصره شهر هرات، این موضوع گفتنی و در خور توجه است که بااینکه دکتر «کورمك» پزشك مخصوص عباس میرزا بوی گفته بود که بیماری کلیه او خطر چندانی برای ایشان ندارد، معلوم نشد که چگونه این پزشك ناگهان میمیرد و فتحعلیشاه دکتر ماك‌نایل آن پزشك زیرك و حیله‌گر سفارت انگلیس را مأمور مداوای فرزندش عباس میرزا مینماید و چگونه و بچه علت ولیعهد و سردار شجاع ایران بطور مرموزی در مشهد درمیگذرد!!

۲ـ در این خصوص در فصل‌های گذشته به تفصیل سخن گفته‌ایم.

یارمحمدخان ظهیرالدوله، وزیر هرات
دلبسته ایران بود
نفرت مردم افغانستان از انگلیسی‌های تجاوزگر

درباره یارمحمدخان، آن خدمتگزار صدیق و فداکار و وفادار ایران، جا دارد که سخن با اندکی تفصیل گفته‌شود تا حق این‌مرد بزرگوار و صمیمی ادا شده باشد.

«میتفورد» یکی از کارگزاران دولت انگلیس در هند و ایران ضمن آوردن جریان ملاقات خود با یارمحمدخان می‌گوید که... دو روز بعد از ورود بهرات باتفاق ماژور دارسی‌تود، نماینده سیاسی انگلیس مقیم هرات، باجلال و شکوه بدیدن یارمحمدخان وزیر هرات میرود، از او بسیار بد مینویسد و بعد شرح پذیرائی را میدهد و درباره او مینویسد: «یارمحمدخان چند قدم پیش آمد، باهمه ماها دست داد و با مهربانی تمام ما را پذیرفت و میخواست نشان دهد که روابط خیلی صمیمی باما دارد و با نماینده سیاسی ما دوستی او کامل است، درصورتیکه ما ازروابط ومکاتبات او باوالی خراسان و دربار شاه ایران کاملا مطلع بودیم. او حس کرد که من مأموریت سیاسی دارم و چشم‌های خود را بسوی من متوجه نمود، مثل اینکه داشت افکار مرا مطالعه مینمود و تصور میکرد من ملتفت دقت‌های او نیستم... یارمحمدخان ما را به مهمانی دعوت کرد، ما نیز بااحترام تعظیم نموده مرخص شدیم، از آنجا بدیدن کامران‌شاه (کامران میرزا) رفتیم. وی در قصر خود تقریباً حبس میباشد، خوشبختانه در این‌وقت که ما بحضورش رفتیم او در حال طبیعی صحبت کرد».

«اما یارمحمدخان فوق‌العاده نظر بد نسبت بما دارد، اگرچه یك آدم باهوش وزیرك‌است متأسفانه همین‌هوش سرشار اوست‌که وی‌را نسبت بما خطرناك نموده است. این شخص دشمن بزرگ منافع سیاسی ماست».

«یارمحمدخان از سیاست ما خوب بااطلاع است و میداند ما در هندوستان چه میکنیم، نتیجه دوستی وحمایت مارا میداندکه بالاخره منجر

به استیلا و تصرف دائمی خواهد شد و میترسد که روزی ما قدرت و نفوذ او را از بین ببریم و بواسطه همین اطلاعات اوست که از مخالفت و ضدیت با ما کوتاهی نمیکند و هرقدر میتواند به اشکالات ما میافزاید و حتی حاضر است هرات را بدولت ایران تسلیم نماید که از دخالت و نفوذ ما خلاص گردد».

«اینکه یارمحمدخان، فعلا نمی‌خواهد علناً علیه‌ما اقدام کند، برای این‌است که محتاج به‌پول ماست. دراین‌مدت ما ۳٦ لك روپیه باو داده‌ایم. به عقیده من تمام این پولها دور ریخته شده است، چونکه هرگاه برای ما، یك گرفتاری پیش بیاید، یارمحمدخان فوری علیه ما قیام نموده و رنك حقیقی خود را نشان خواهد داد»[3].

میتفورد ازمخارج هنگفت دولت‌انگلیس درافغانستان انتقادکرده میگوید:

«ما مجبور هستیم هرصاحب نفوذی یا رئیس قبیله‌ای را که نمی‌ـ توانیم بزور و قوه نظامی محو کنیم، بزور پول او را مطیع خود گردانیم و هرماهه مبلغ زیادی باین اشخاص مقرری میدهیم و همین عمل ما سایر رؤسا و امرای مطیع را تشویق میکند که علیه ما قیام بکنند و ما مجبور میشویم که بآنها نیز مقرری داده آنها را ساکت کنیم».

و علاوه میکند:

«شاید این عمل، درباره عده‌ای از شاهزادگان بیکاره و نالایق و یك عده از وزرای خائن که باما مساعدت میکنند تا مملکت خودشان را تصرف کنیم و دستورات ما را اجراء میکنند خوب باشد، لیکن، خریدن قبایل کوهستانها و یا رشوه دادن به امراء دزد و قطاع‌الطریق مثل ریختن آب در غربال است...».

میتفورد در جای دیگر مینویسد: «باتمام این احوال متأسفم بگویم که عده زیادی از سکنه، از اقدامات ما در افغانستان شکایت داشتند. یکی

۳– سفرنامه میتفورد، جلد دوم صفحه ۷۴ به نقل از کتاب تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس جلد دوم صفحه ٤٨٤ .

از اشخاص مطلع و بصیر افغانی در ضمن صحبت بمن اظهار میکرد که شما فرنگی‌ها به گـرفتن مملکت و شهرها و دارائی ما تنها قناعت نمی‌کنید، حتی به زنهای ما نیز نظر دارید»[۴].

یارمحمدخان وزیر هرات
به عنوان وفاداری به ایران
مردم شهر هرات و بخارا و خیوه را علیه انگلیسی‌ها شوراند

هنگامیکه انگلیس در سایه خدعه‌ها و نیرنك‌های سیاسی خویش در شهر کابل مستقر شدند و سایر شهرها را بتصرف خود درآورده، در آنجاها ازطرف خودشان قوای‌ساخلو (پادگان) گذاشتند واشغال‌نظامی افغانستان تکمیل گردید، آنگاه بفکر تصرف و بقول خود انگلیسی‌ها به خیال اصلاح اوضاع شهر هـرات برآمدند، چونکه یارمحمدخان از آن روزیکـه شاه ایران[۵] از اطراف هرات کوچ نموده و رفت، به خطای خود پی برد و دانست چه اشتباه بزرگی کرده است و از همان روز با «پاتنجر» مأمور انگلیسی شروع به‌جدال وستیزه نمود. بعلاوه انگلیسی‌ها هیچ مایل نبودند مانند یارمحمدخان آدمی کـه صاحب نفوذ و اقتدار کامـل در هـرات میباشد، از دایره سیاست آنها خارج بماند و بااینکه پولهای زیاد و بی ـ حساب به اولیای امور هرات میدادند، با وصف این، یارمحمدخان درهمان حال نسبت به نمایندگان و صاحب‌منصبان انگلیس بی‌احترامی و تـوهین مینمود و نمی‌خواست آنها در هرات مقیم باشند.

۴– همان مأخذ.

۵– منظور محمدشاه‌غازی است که پس از محاصره هرات بخاطر مرگ پدرش عباس میرزا نایب‌السلطنه به مشهد بازگشت و محاصره را شکست، در حالیکه میتوانست شهررا در همان دقایق بوسیله یکی از سردارانش در محاصره نگاهداشته و سپس آنرا فتح نماید، چون به تصرف آن چیزی نمانده بود.

درسال ۱۸۳۹ میلادی، ماژور «دارسی‌تود» بادستور کامل ازطرف مسئولان بریتانیائی به‌هرات اعزام گردید تااینکه یارمحمدخان‌را باسیاست انگلیس همراه نموده، درضمن باشاهزاده کامران‌میرزا عقد اتحاد ودوستی ببندد و هم‌چنین تحقیق کند که علت مخالفت حکومت هـرات بادولت انگلیس چیست؟

نظر باینکه یارمحمدخان متمایل بدولت ایران شده بود، ماژورتود مأموریت داشت تا بهروسیله‌ای که ممکن بود روابط اورا باایران قطع کند و از طرف دولت انگلیس باو اطمینان بدهد دولت انگلیس مقام او را حتماً حفظ خواهد نمود و علاوه برتمام این مأموریتها، ماژورتود مأمور بود حدود سرحدی بین هرات و کابل را تعیین نماید.

از طرف مقامات انگلستان اعتبارات کافی به ماژورتود داده شده بود که بحکومت هرات وجه لازم را بدهد تااینکه قلاع و استحکـامات هرات را مرمت و تعمیر و مستحکم نماید، چونکه هنوز از طرف دولت ایران ایمنی و اطمینان حاصل نشده بود و چنین بنظر میرسید که باردیگر قشون ایران به هرات و افغانستان حمله‌ور گردد[۶].

ماژورتود در این خصوص مینویسد:

«حضور انگلیسی‌ها در شهر هرات جزء نعمات الهی باید محسوب شود، چه دستگیری زیادی از ضعیفان و درماندگان مینمودند! فقط یار ـ محمدخان وزیر هرات بود که بهیچ‌وجه به قولهای انگلیسی‌ها اعتماد نمیکرد و باید گفت که در تاریخ شیطنت بشر، شیطنت‌آمیزتر از اعمال او نظیری نمی‌توان پیدا نمود!! و غیرممکن بود که بتوان در وجود وی نفوذ پیدا کرد وممکن نشده اورا بوسیله احسان ممنون‌کرد، یااینکه اورا نسبت به انگلیسی‌ها وفادار نمود...».

میتفورد یکی دیگر از مأموران انگلیسی مینویسد: «در این مورد هیچ جای تردید نیست که یارمحمدخان خیلی باهوش و زیرك میباشد، او

۶ـ این پیش‌بینی کاملا درست بود و چنانکه میدانیم، حسام‌السلطنه از طرف دولت ایران چنین مأموریتی را یافته بود.

را دولت انگلیس نسبت به منافع ما دشمن خطرناك نموده است. این شخص از عملیات ما در هندوستان مطلع است و میداند ما در آنجا چه میکنیم و فهمیده است که نتیجه دوستی و حمایت ما بطور کلی اشغال و تصرف است. از آنجا که میترسد مبادا نفوذ و اقتداری که بدست آورده از دست بدهد، حاضر است بهروسیله‌ای که امکان داشته باشد متوسل شود، ولو اینکه هرات را مجدداً بدولت ایران تسلیم نماید، برای اینکه از ما جلوگیری نماید و نگذارد ما بهرات دست پیدا کنیم»[۷].

در کاغذی که یارمحمدخان از قول خود و کامران میرزا (حاکم دست‌نشانده هرات که قبلاذکر او رفت) به محمدشاه مینویسد، گوید:

«ما چاکران آستان شاهنشاه اسلام‌پناه، اینکه انگلیسی‌ها را باین مملکت راه دادیم فقط از راه احتیاج بود، در حقیقت ما به پول آنها محتاج بودیم. در پیشگاه ذات ملوکانه پوشیده نیست که قلوب ما همیشه متمایل به پادشاه اسلام‌پناه است».

حضور صاحب‌منصبان انگلیسی درهرات همواره سبب خشم ونفرت یارمحمدخان بود و از دخالت انگلیسی‌ها در امور آن مملکت تنفر داشت. الفاظ و عبارات مشعشع بشردوستی و توسل به عالم انسانیت انگلیسی‌ها در نظر این مرد وطن‌دوست دلبسته به ایران، پوچ و یاوه میآمد، و ترحم و دستگیری از ضعیفان و درماندگان و حمایت از مظلوم که انگلیسی‌ها بآنها تظاهر میکردند، هیچ‌کدام بخرج او نمی‌رفت. در حقیقت میتوان گفت که در افغانستان این شخص، تنها مرد سیاستمدار فوق‌العاده هوشمند و واقع‌بین بشمار میرفت.

یارمحمدخان نه‌تنها در هرات مانع دخالتهای انگلیسی‌ها بود، بلکه دربخارا وخیوه نیز مردم‌را علیه انگلیسی‌ها میشوراند وآنان‌را ازنزدیك شدن به انگلیسی‌ها برحذر میداشت..

در همین موقع دولت انگلستان اصرار داشت تا قلعه غوریان به تصرف حکومت درآید و تأکید میورزید که یارمحمدخان فوری آنجا را

۷– تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس، جلد دوم، صفحه ۴۵۲ .

از دست ایرانیان بیرون بکشد، اما یارمحمدخان، عذرها میآورد ومیگفت باید پول باشد تا وسایل تصرف آنجا را فراهم آورد.

انگلیسی‌ها دولك روپیه مخصوصاً برای‌تصرف غوریان پرداختند. اما یارمحمدخان پول را گرفت و ساز و برگ سفر قشون هرات را برای قلعه غوریان آماده گردانید، ولی پنهانی به فرمانده قشون پادگان ایران پیغام فرستاد که قلعه را محکم نگاهدارد و باك نداشته باشد، تمام افغانستان متعلق به دولت ایران میباشد و اگرچه انگلیسی‌ها اصرار دارند که من آنجا را بتصرف خود درآورم، حاشا چنین اقدامی بعمل نخواهم آورد.

عملیات و کارهای تحریك‌آمیز و ملت‌دوستانه یارمحمدخان در هرات بجائی رسید که نماینده سیاسی انگلیس یك گزارش جامع برای مطالعه اوضاع افغانستان تهیه کرد که بنظر فرمانفرمای کل هندوستان برسد. او در آنجا متذکر گردید: مادامیکه قضیه هرات حل نشود و یار ـ محمدخان از دخالت در امور هرات ممنوع نگردد، ممکن نیست اشغال نظامی افغانستان توسط قشون ما عملی گردد، این شخص نه‌تنها در هرات بلکه در بخارا و خیوه و آسیای مرکزی مخل پیشرفت سیاست ماست..

و در خاتمه اظهار عقیده نمود که هرگاه یك قشون کامل بهرات اعزام نشود، هیچ نتیجه مطلوبی از اشغال کل افغانستان حاصل نخواهد گردید...

بهرتقدیر، انگلیسی‌ها علیرغم همه تلاش‌های خود نتوانستند بر یارمحمدخان فائق آیند. احساسات وطن‌دوستانه و علاقه عمیق او به مذهب اجدادیش و فهمیدن حقیقت و باطن سیاست انگلستان، او را مانع شد از این‌که بتواند تا خود را حاضر نموده و به وعده وعیدهای انگلیسی‌ها که بدون حد و اندازه حاضر بودند هرچه او میخواهد انجام دهند دل خوش دارد، و بالاخره هم از آنها برید و بکلی قطع روابط کرد و نمایندگان سیاسی و نظامی آنها را از هرات بیرون نمود.

در تاریخ جنگهای افغانستان تألیف «جان ویلیام کی» درباره یار۔ محمدخان، آن وزیر هوشیار هرات و مخالف سرسخت انگلیسی‌ها در

افغانستان میخوانیم که: «عمال سیاسی انگلستان در افغانستان عقیده داشتند که باید علیه یارمحمدخان قوای نظامی بکار برد و با سیاست مشکل است بااو کنار آمد، چه او یگانه کسی بود که از اقدامات انگلیسی‌ها در آسیا مطلع بود، ولی حکومت هندوستان بااین نظر مخالف بود و توصیه میکرد که بادادن پول وامتیازات، یارمحمدخان‌را باید دردست داشته‌باشند...».

«یارمحمدخان معارضه به مثل میکـرد. همانطور که انگلیسی‌ها نامه‌های او را بدست آورده از نیات وی آگاه میشدند، او نیز در راهها مأمـوران مخصوص گماشته بود کـه بوسایل مختلف، مأمـوران سیاسی انگلیسی‌ها را گرفته به یارمحمدخان میدادند. دیگـر طرفین از سیاست یکدیگر آگاه شده بودند. هم انگلیسی‌ها، نیت یارمحمدخان را فهمیده و دانسته بودند و هم یارمحمدخان کاملا به مقاصد آنها آشنا شده بود، این بودکه انگلیسی‌های مقیم افغانستان بیش ازاین حاضر نشدند مغلوب سیاست یارمحمدخان شوند. بنابراین نماینده سیاسی دولت انگلیس در هرات که در این تاریخ ماژور دارسی‌تود معروف بود، دستگاه خود را جمع نموده، از هرات خارج شد و با یارمحمدخان قطع رابطه نمود».

اما در مورد سیاست روشن و تمامیت‌طلبی (مرز و بوم ایـران)، امیرکبیر در شهر هرات و افغانستان که همواره مطمح‌نظر انگلیسی‌ها بود، باید گفته شود که وی حق حاکمیت کشور ایران بر شهر هرات را بـرای همیشه تثبیت گردانید، بهمین جهت از نظر سازمان سیاسی و جغرافیائی، هرات را داخل در تشکیلات حکومت خراسان قرار داد و سپاهیان هـرات را به سبك و شیوه نظام لشکـری ایران درآورد و ساز و برگ جنگی و وسایل و مهمات فراوانی را به آن شهر گسیل داشت تا در روز مبادا، مورد بهره‌برداری قرار گیرد و به موازات این اقدامات، فرمانده قشون ایران برای تنظیم لشکریان هرات بآن شهر شتافت، و حکمران آنجا و شیخ‌ـ الاسلام شهر به رأی و صرافت طبع خویش و آزادانه، اطاعت از ایران را فریضه خود میدانستند.

این قضیه، سبب آن گردید که وزیر مختار انگلیس بانگرانی وبیم،

چند گزارش درباره خط مشی سیاسی و نظامی امیرکبیر در شهر هـرات برای وزیر خارجه بریتانیا «لرد پالمرستون» به لندن ارسال دارد.

مضمون این گزارش حکایت از این امر میکرد که سیاست نوین دولت ایران در هرات و افغانستان که از طرف امیرکبیر تنظیم و هـدایت میگردد و تسلط ایران بر هرات را در بر دارد، امنیت سرحدات هندوستان را به مخاطره خواهد افکند ولازم است‌که ازپیشرفت آن جلوگیری بعمل آید.

ولی «لرد سالیسبوری» نخست‌وزیر انگلیس دربرابر بیم ونگرانی مأمورانگلیسی، نظر دیگری ابرازمیکرد. او عقیده داشت که هرگاه مسئله هرات محدود به سیادت دولت ایران بر شهر هرات باشد، خطری از جانب آن متوجه منافع انگلستان نخواهد شد، ولی هرگاه ایران قصد اشغال آن را داشته باشد، در این صورت از لحاظ سیاسی نتایج نامطلوبی که این قضیه در پی خواهد داشت موضوع را قابل تأمل میگرداند.

اما یارمحمدخان حاکم افغانی هرات که صادقانه نسبت به ایران احساسات دوستانه و فرمانبردارانه داشت، پس از چند مأموریت در سیستان وبلوچستان، درماه شعبان سال ۱۲٦۷ ، درگذشت وفرزندش «صیدمحمدخان» گزارش مرگ پدر را با تأیید خدمتگزاری و فرمانبرداری خویش به دولت ایران، بحضور سلطان‌مرادمیرزا حسام‌السلطنه وامیرکبیر ارسال داشت.

در نامه صیدمـرادخان به عنوان میرزا تقی‌خان امیرکبیر چنین میخوانیم: «تا زمانی که این خون در جویبار بدن جاری و روان باشد در طریقه جان‌نثاری خودداری نخواهد کرد».

غیر از صیدمحمدخان، بزرگان هرات نیز نامه‌هائی مبنی بر عرض بندگی وخدمتگزاری بهشاه نوشتندکه ازجمله شیخ‌الاسلام «ملافیض‌الله» و قاضی شهر هـرات «محمدعثمان» نامه مشترکی تقدیم ناصرالدین‌شاه داشته، و استدعا کردند که هرات را از سایر ممالك محروسه ایران جـدا ندانند و در حفاظت آن توجه مبذول فرمایند.

علاوه براینها، دوازده نفر ازریش‌سفیدهای ایلات هرات باعریضه و ارمغان، به دربار شاه رفته مورد نوازش قرار گرفتند و باخلعت وفرمان بازگشتند[۸].

۸- درباره شخصیت و اهمیت موقع و مقام معنوی یارمحمدخان حاکم صدیق هرات این مطلب را از کتاب تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن نوزدهم تألیف محمود محمود نقل میکنیم:

«یارمحمدخان به سیاست اجانب آشنا بود، لذا از انگلیسی‌ها برید و به پادشاه ایران متوسل شد، «ماژور دارسی‌تود» نماینده سیاسی انگلیس را از هرات بیرون نمود و از ماهی بیست وپنج‌هزار لیره مقرری خود که انگلیسی‌ها مرتباً هرماهه میپرداختند صرف‌نظر کرد و در تمام اطراف و نواحی افغانستان تبلیغات مؤثری برله پادشاه ایران و علیه انگلیسی‌ها شروع نمود و تمام امراء و سرداران افغانستان را علیه انگلیسی‌ها برانگیخت و آنها را به موافقت با دولت ایران همراه کرد».

نخستین محاصره شهر هرات بوسیله عباس میرزا نایب‌السلطنه و محمد میرزا فرزندش

گفتیم که شهرهای هرات و مرو و آخال و خیوه جزء قلمرو ایران و ابوابجمعی شهرهای عمده خراسان بزرگ بودند. و نیز نوشتیم که انگلیسی‌ها نسبت به حوادث شهر هرات، بمناسبت حساسیت موضع و وضع سوق‌الجیشی خاصش، همواره توجه خاصی داشتند وسعی وتلاششان بر آن بود که آن شهر عمده را از زیر نفوذ و سیطره حکومت و دولت ایران خارج گردانند.

در عصری که ما سخن از آن میرانیم، عصر فرمانروائی فتحعلی‌ـ شاه قاجار است و ولیعهد و نایب‌السلطنه شجاع او از جنگهای خونین و کمرشکن دوازده ساله روسیه با ایران و عهدشکنی‌های ناجوانمردانه انگلیسی‌ها، در باب کمك‌های نظامی و سیاسی و مالی به ارتش جنگاور ایران، خلاصی یافته است و اکنون میرود که بکار هرات آشوب‌زده سر و سامانی بدهد و آشوبگران ساخته و پرداخته دست انگلیسی‌ها را گوشمالی دهد.

در شهر هرات در آن هنگام کامران میرزا از سوی فتحعلی‌شاه حکمرانی میکرد، کامران میرزا، یکی از جمله شاهزادگانی بود که بهیچ‌ـ وجه چشم دیدن عباس میرزا نایب‌السلطنه را نداشت و گفته میشد که یکی از علل اصلی یکه‌تازی و نافرمانی وی همین مسئله بود، باضافه تحریکات آشکار وپنهان ایادی انگلیس که تصمیم داشتند شهر هرات‌را ازیر سیطره

و فرمان دولت مرکزی ایران جدا سازند.

عباس میرزا وقتی فراغت لازم را برای پرداختن به مسئله هرات پیدا کرد وموقعیت‌را مناسب دید، برآن شدکه کامران میرزارا ازطریق خودخواهی وتمرد وخودکامگی بازدارد وبراه اطاعت وتبعیت سوق‌دهد. او ناچار به‌عزم گوشمالی‌دادن وی وتسخیر شهرهرات، بااستعدادهای‌جنگی خویش آماده حرکت گـردید، ولی قبل از توسل جستن به رزم و ستیز، هنگامیکه در مشهد اقامت داشت، برای او پیغام داد که دست از اعمال بی‌ـ رویه خود بردارد و در راه اطاعت و فرمانبرداری گام نهد.

ولی پاسخ کامران میرزا که اتکایش بجماعت انگلیسی‌ها و افاغنه خودفروخته بود، متأسفانه موافق با خواسته‌ها و آرزوهای نایب‌السلطنه نبود.

نایب‌السلطنه ناگزیر فرمان داد تا لشکریان آذربایجان که پس از استقرار آرامش در خراسان بدستور وی بوطن مألوف خود رفته بودند، بار دیگر بخراسان بازگردند وسپس نامه‌ای برای‌پدرش فتحعلی‌شاه نوشته، از او خواستار گردید تا سپاهیان مازندران و استراباد را بسوی خراسان گسیل دارد.

خاقان مغفور در پاسخ نوشت که برای تصرف هرات، شاهـزاده ـ محمد میرزا فرزند شما شایسته است و جا دارد این مأموریت مهم را به او واگذار کرده و خود برای انجام بعضی امور، به طرف دارالخلافه طهران حرکت کنی.

منظور شاه این بود که عباس میرزا را ـ که پس از آنهمه تلاش در خلال دوازده‌سال‌پیکار ضعف وناتوانی ورنجوری پیکر سرشار ازنیروهای حیاتی اورا دستخوش اختلال‌نموده‌بود ـ به‌پایتخت کشانیده، اورا وادارد که ایامی چند را در آنجا به استراحت بپردازد.

نایب‌السلطنه کـه امتثال دستور پدرش را بـر ذمه و فرض خود میدانست، علیرغم اینکه احضار خودرا با تلخی وعدم‌رضایت تلقی‌میکرد، ناگزیر خسرو میرزارا که درنیشابور بود فرمان‌داد تا بالشکر آذربایجان

به اردوی محمد میرزا ملحق شده، باتفاق میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام بسوی هرات راه سپرند و آنجا را در محاصره بگیرند.

محمد میرزا از طریق قلعه معروف به کوهستان بجانب شهر هرات پیش رانده، این قلعه را بایك یورش غافلگیرانه متصرف گردید و سپس بوسیله خسرومیرزا وسربازان آذربایجانی آن‌را ویران ساخته ومدافعانش را بخاك هلاکت افکند.

محمدمیرزا وقتی پس ازاین‌پیروزی خودرا به‌شهر هرات‌میرساند، خسرو میرزا و احمد میرزا را بعنوان مقدمه سپاهیان پیش میفرستد و آنها نیز بادشمن و افاغنه‌ای که بکمك کامران میرزا آمده بودند تلاقی کرده پس از یك نبرد خونین آنها را به عقب میرانند.

محمد میرزا سپس با اردوی خود بطرف دروازه قلعه خشك که یکی از دروازه‌های هرات بود حمله‌ور میگردد و موفق میشود پس از یك نبرد شدید، مدافعین این دروازه‌ها را متفرق و یا نابود گرداند.

جنك درمیان قلعه‌های‌نزدیك هرات مدتها بطول‌میانجامد وآشکار بود که علت طولانی‌شدن این‌جنك، کمك‌های‌نظامی بلاانقطاع انگلیسی‌ها به افاغنه‌ای بود که مأمور شده بودند بیاری کامـران میرزا، باسپاهیان ایران پیکار کنند.

نایب‌السلطنه که از اخبار جنك هرات در تهران آگاهی حاصل میکرد و دریافت که باین زودی فرزندانش، باهمه دلیری و جنگاوری، توفیق قطعی درراه پیروزی بدست نمیآورند، ناگزیر علیرغم کسالت مزاج خود را به مشهد رسانیده، چندین توپ بزرگ قلعه‌کوب با آلات و ادوات آتشزا و تجهیزات دیگر جنگی برای پسرش محمد میرزا ارسال داشت تا کار تسخیر هرات را یکسره گرداند.

اگرچه حملات متوالی شدیدی که محمد میرزا با آلات و مهمات و ساز و بـرگ جنگی ارسالی پدرش انجام داد، بعضی از دژها و قلعه‌های مستحکم‌هرات‌را میشکافد، ولی مقاومت‌سرسختانه‌افاغنه باآن وسایل‌جنگی انگلیسی‌ها که بیدریغ برای ایشان گسیل میداشتند، کار تصرف شهر را

مواجه بااشکال مینماید.

عباس میرزا ناگزیر خود شخصاً تصمیم میگیرد که در امر تسخیر هرات با محاصره اولیه شهر، کار را یکسره گرداند. پس باوجود کسالت مزاج، بسوی آن شهر در حرکت شده، ابتداء میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام را بعنوان طلیعه باهشت‌هزار سپاهی تازه‌نفس و هشت عراده توپ سنگین بجلو میفرستد.

قائم‌مقام دستور داشت که قبلا باجمعی از این لشکریان و سواران ورزیده به پل مالان حمله‌ور گردیده، شیرمحمدخان افغانی را که در بیرون شهر قلعه بزرگ هرات را محافظت مینماید بعقب براند.

نایب‌السلطنه آنگاه احمد میرزا را با محمدرضاخان فراهانی و پنجهزار خراسانی وعراقی وشش عراده توپ به‌محاصره وتسخیر غوریان، یکی از مواضع مستحکم دشمن میفرستد، و بدنبال آن صمصام سرتیپ را با جمعی سپاه بطرف جناح چپ اردوی محمد میرزا گسیل میدارد.

دستجات و اردوهای عباس میرزا طبق نقشه‌های جنگی دقیق و حساب‌شده نایب‌السلطنه، مشغول آرایش مواضع جنگی خود شده پس از تکمیل محاصره هرات، گاه وبیگاه حملات سختی برصفوف وقلعه مستحکم هرات وارد میآورند که غالباً منتهی به نابودی جمع زیادی از افاغنه و ویران شدن برج و باروهای شهر میگردد.

نایب‌السلطنه غالباً در تنظیم و اجرای طرح‌های نبرد و عملیات لشکریان خود نظارت میکرد و علیرغم کسالت شدید غالباً در اردوگاه بسر میبرد.

مدت سه ماه محاصره هرات ادامه داشت، در پایان ماه سوم بود که غم‌انگیزترین ودردناکترین حوادث بوقوع‌پیوست ودرگیر ودار محاصره و پیکار بادشمن، ناگهان به محمد میرزا خبر رسید که عباس میرزا پدرش، بعد از بازگشت از جبهه جنك و اقامت در مشهد، پس از یك بیماری بدرود زندگی گفته است. پس محاصره را که چیزی نمانده بود به فتح قطعی هرات منتهی شود رها ساخته و پس از عقد معاهده متارکه با کامران ـ

میرزا، باتفاق قائم‌مقام بشتاب روانه مشهد میگردد[۱].

و بدین طریق فتح هرات به عهده تعویق و اجمال میافتد، تا آن‌روز که حسام‌السلطنه فرزند عباس میرزا، علیرغم کارشکنی‌ها و حمایتهای بی‌دریغ خود به مدافعان آن، شهر را فتح میکند و بنام «فاتح هرات» معروف میگردد. (در فصل‌های آتی درباره کیفیت و جزئیات این فتح سخن خواهیم گفت) اما بهر تقدیر، محاصره هرات بوسیله عباس میرزا ـ نایب‌السلطنه که بر اثر خدعه‌ها و مکاریهای انگلیسی‌ها ناتمام میماند توسط فرزند دلاورش «حسام‌السلطنه» در سالهای بعد بطور کلی گشوده‌میشود.

نقش انگلیسی‌ها در دفاع از هرات

دفاع هرات برعهده افسران انگلیسی بود

محمد میرزا بعد از صلح و متارکه جنك با هراتیان، از شهر مقدس مشهد، نامه‌ای به خط قائم‌مقام به مرحوم حاج سیدمحمدباقر شفتی حجت ـ الاسلام اصفهان مرقوم داشته و در آنجا نوشته است که: هرگاه ده روز خبر مرگ پدرش دیرتر رسیده بود، هرات بدست ما میافتاد و از قندهار تا سرحد هندوستان و از مرو تا حدود ترکستان کلا در زیر حکم و اقتدار دولت درمیآمد[۲].

وقتی‌که محمدشاه بسلطنت رسید بااین اندیشه و سابقه برای جبران مافات بفکر قشون‌کشی بهرات افتاد. ناسخ‌التواریخ میگوید: شبی که

۱ـ ایران در میان طوفان یا شرح زندگی عباس میرزا نایب‌السلطنه، بقلم نگارنده همین کتاب، صفحات ۳۰۵ ـ ۳۰۶ ـ ۳۰۷ ـ ۳۰۸ و ۳۰۹. مطلب قابل توجه اینکه در همان هنگامیکه محاصره هرات نزدیك بود به نتیجه قطعی برسد، ناگهان معلوم نشد که چگونه عباس میرزا که بیماریش خطر مهمی برایش در پی نداشت غفلتاً در یك شب بر اثر عارضه کبدی درمیگذرد. در حالیکه بیماری مزمن وی، ناراحتی کلیه بود!!

۲ـ سیاستگران دوره قاجار از خان ملك ساسانی، جلد دوم، صفحه ٦٦.

محمدشاه دستور حمله به هرات را داد، مستر «ماك‌نايل» همان وزير مختار حيله‌گر و مكار انگليس كه در اردوی ايران بود، قدم به صحنه گذاشت. سپهر در ناسخ‌التواريخ قضيه را چنين مينگارد:

«چون اين‌بدانست (منظور ماك‌نايل است) شتاب‌زده بدرگاه‌پادشاه آمد، ازدرضراعت معروض داشت‌كه سه‌روز اين لشكررا ازجنك بازداريد تا من بدرون شهر رفته، كامـران ميرزا و يارمحمدخان را بدين حضرت آورم. شاهنشاه حشمت دولت انگليس را نگاه‌داشته، مسئول او را باجابت مقرون كرد و خطی به شاهزاده محمدرضا نگـاشت كه مستر ماك‌نايل و مهدی‌خان قره‌باغی را با چهارصد سوار رخصت كن تا از دروازه خشك بشهر هرات درروند».

«چون مستر ماك‌نايل بدرون شهر در رفت، كار ديگرگونه كرد، نخست يارمحمدخان و كامران ميرزا را برانگيخت كه اين چند روز كه طريق مخاصمت مسدود است، هررخنه و دلمه كه در ديوار قلعه باديد شده تعمير كنند و از خويشتن معادل ده‌هزار تومان زر مسكوك بديشان داد و ايشان‌را به‌مرمت برج وبارو برگماشت وگفت دوماه ديگر خويشتن‌داری كنيد تا كشتی‌های جنگی ما از كنار عمان ديدار شود، آنگاه رزم ايرانيان از شما بگردد و جنب وجوش از جانب فارس برخيزد، چون از اين كار بپرداخت از هرات بيرون شده طريق لشكرگاه گرفت و مهدی‌خان قراباغ اين قضيه را بعـرض رسانيد، شاهنشاه غازی در خشم شده فـرمان داد تا مستر ماك‌نايل از لشكرگاه بيرون‌شود».

«محمدشاه پس از مراجعت از هرات، كينه انگليسی‌ها را در دل داشته آنها را عهدشكن مينامید و تا روز آخر عمر خود در اين احساسات باقی ماند و از انگليسی‌ها نفرت داشت»[۳].

اما در مورد سرنوشت نهائی و سرانجام كـار كامـران ميرزای گردنكش كه بخاطر چند صباح يكه‌تازی و خودمختاری در شهر هرات فتنه‌ها و آشوبها بپا كـرده و موجبات قشون‌كشی مـرحوم عباس ميرزا

۳ــ تاريخ روابط سياسی ايران و انگليس، محمود محمود، جلد دوم، صفحه ۳۸٦ .

نایب‌السلطنه و محمدشاه‌غازی را فراهم آورده بود و همه این باصطلاح عصیانها و گربه‌رقصانی‌ها را به تحریك ماك‌نایل وزیر مختار مزور وغدار انجام داده بود، بالاخره مزد خدمات و خوش‌رقصی‌های خود را گرفت و بقراریکه صاحب‌کتاب روضة‌الصفای‌ناصری (میرزا رضاقلی‌خان هدایت) در کتاب خود مینویسد:

«یارمحمدخان وزیر هرات، شاهزاده کامران میرزا را بتدریج به مسکرات مشغول داشت و آخرالامر او را معزول و مقتول کرده، بنفسه متصدی حکومت هرات شد و پسران کامران، ناکام متفرق شده به ایـران آمدند و مورد الطاف شاهنشاه ماضی (محمدشاه) شدند».

حسام‌السلطنه در راه فتح هرات

قبل ازاینکه به‌علل وجهات قشون‌کشی حسام‌السلطنه سلطان‌مراد-میرزا، بمنظور فتح هرات بپردازیم، ابتداء باید اشاره‌ای بکنیم به نظریات و عقاید انگلیسی‌ها درباره افغانستان و هرات کـه اکنون بخاطـر حفظ بزرگترین مستعمراتشان درآسیا، یعنی شبه‌قاره هند، حاضربودند بهراقدام خلاف اخلاق و معیارهای انسانی دست بزنند.

پیشتر نوشتیم که افغانستان و شهر مهم هرات برای انگلیسی‌های استعمارگر، ازاهم‌مسائل وبلکه مهمترین‌مسئله‌بود، چه‌هر کشورنیرومندی، اعم از ایران و یا دولت دیگر که نظر به افغانستان داشت، انگلیسی‌ها آن کشور و دولت را دشمن مهیب خود میدانستند و باهمه توان و نیرو می-کوشیدند این‌چنین کشوری را تضعیف و اگـر امکـان داشته باشد تباه گردانند.

انگلیسی‌ها، ابتدای امر، یعنی در اواخر سلطنت محمدشاه تصمیم داشتند که بخاطر حفظ هند و افغانستان، سرزمین خراسان را که مجاور افغانستان‌بود بوسیله اللهیارخان‌آصف‌الدوله وپسرش‌محمدحسن‌خان‌سالار از ایران جدا کنند، ولی وقتی در این خصوص توفیقی بدست نیاوردند و سلطان مراد میرزا تودهنی محکمی به دست‌نشانـده آنها زد، بسراغ شهر هرات رفتند تا مگـر این شهر را از زیـر سلطه و حاکمیت ایران خارج نمایند.

تا هنگامیکه میرزا آقاخان نوری اعتمادالدوله (خائـن‌الدوله)

روی کار نیامده بود، نقشه شیطانی انگلیسی‌ها نقش برآب میگردید ودر اجرای طرح خود، دستخوش شکست میشدند و کار بجائی رسیده بود که سکنه افغانستان از بازیهای نابکارانه انگلیسی‌ها بجان آمده، از حکومت خود که اغلب از میان دست‌نشاندگان بیگانه انتخاب میگردیدند بسختی ناراضی بودند و خاصه شاه شجاع پادشاه و حکمران خود را آلت دست انگلیسی‌ها میدانستند.

وقتی یارمحمدخان که گرایش بسیاری بسوی ایران داشت، در هرات حاکم گردید، علیه انگلیسی‌ها، یك سلسله تلاش و فعالیت‌های مداومی را آغاز نموده و کوشش بسیار نمود تا تمام ایلات و طوایف دور ونزدیك هرات‌را علیه انگلیسی‌ها وادار به‌شورش نماید ودراین خصوص نسبتاً موفقیت‌هائی هم بدست آورد. اما همینکه میرزا آقاخان نوری، بدنبال عزل و مرگ فاجعه‌آمیز امیرکبیر، صدراعظم ایران شد، ناگهان برگها زیر و رو شد و اوضاع دگرگونه گشت.

میرزا آقاخان نوری، پس از روی کار آمدنش ـ که انگلیسی‌ها در آن نقش اساسی داشتند ـ در سال ۱۲٦۹ هجری قمری، مقاوله‌نامه‌ای به نفع دولت انگلستان و بضرر دولت ایران درباره هرات بامضاء رسانید که باید گفت طلیعه خیانت‌های بعدی او بود.

این مقاوله نامه شوم را در ۱۵ ربیع‌الثانی سال ۱۲٦۹ ، کلنل ـ جستن‌شیل وزیر مختار انگلستان در دربار ناصرالدینشاه با میرزا آقاخان ـ نوری صدراعظم منعقد نمود که در آن تصریح شده بود، دولت ایران از حق قشون‌کشی بهرات ممنوع میباشد!

بموجب این موافقت‌نامه: «دولت ایران متعهد میشود که بهیچ‌وجه قشونی بسمت هرات نفرستد، مگر آنکه سپاهیان بیگانه، یعنی قوائی مثلا از کابل و یا قندهار یا هرکشور خارجی دیگری به شهر هرات روی آورده، بخواهد آن ناحیه را مورد تاخت و تاز قرار دهد. ضمناً دولت ایران تعهد مینماید که در صورت ایجاب لشکرکشی، سپاهیان وی داخل شهر هرات نگردند! و هرگاه نظامیان بیگانه به کشورهای خود مراجعت نمایند،

لشکریان ایران نیز بی‌درنك اطراف شهر هرات را ترك و بخاك ایـران بازگردند».

«بدین قرار دولت ایران متعهد میشود که از هرگونه مداخله در امور داخلی هرات و از هرنوع تصرفات ارضی و نظامی یا غصب سلطنت و تمشیت امور آنجا خودداری نماید، مگر ضروریات ایجاب کند که آن دولت در اختلافاتی که از زمان مرحوم یارمحمدخان بعهده تعویق مانده بعنوان واسطه و حکم، دخالت ورزد و بالاخره دولت ایران ملتزم میشود که ازتمام دعاوی گذشته وآینده خود چون ضرب سکه وخطبه‌خوانی بنام شاه ایران صرف‌نظر کند و از آن پس، تمام اهالی هرات هیچگونه قید اطاعتی در برابر دولت ایران نداشته باشند. هم چنین مقرر می‌شود، مادام که دولت انگلستان از مداخله در امور هرات خودداری نماید، تعهدات فوق پابرجا و کاملا بقوه خود باقی باشد. از طرف دیگر، از سوی دولت انگلیس موافقت حاصل شد که هرگاه قوای بیگانه مانند افغانیان و غیره، قصد مداخله در امور هرات بنمایند، هرگاه دولت ایران بخواهد و مایل بوده باشند، دولت انگلستان از دادن هرقبیل نصایح دوستانه و راهنمائی لازم بدیشان مضایقه نخواهد کرد تا بهرنحو شده استقلال هرات از آسیب مصون بماند!!». امضاء : میرزاآقاخان صدراعظم ایران[1]!

***

ملاحظه میفرمائید که میرزا آقاخان درباره هرات که یکـی از چهار شهر عمده خراسان (هـرات ـ مـرو ـ خیوه ـ آخال) بود، چـه تعهدات خفت‌آور و ننگینی را در برابر مطامع استعماری انگلستان قبول کرده و آنرا بامضاء رسانیده است که حتی قلم از نگارش آن شرم دارد!

باری بااین مقدمه باید برویم بسر اصل مطلب که عبارت باشد از اینکه چه حوادث وقضایائی درشرف وقوع بود ویا دستهای پنهانی آنهارا به مرحله اجراء درمیآوردند تا مگر آن شهر مهم را بکلی از ید ایـران

۱ــ شرح حال رجال ایران از: مهدی بامداد، صفحه ۳۶۹ ، جلد چهارم.

و تصرف و حکمرانی حکـام ایران خارج گـردانند که همان قضایا و رخدادها، خود مقدماتی بود برای قشون‌کشی حسام‌السلطنه بآن شهر مهم سوق‌الجیشی و فتح آن...

آغاز شورش‌ها و عصیان‌ها
تصرف قندهار بوسیله دوست‌محمدخان افغانی
مقدمه کار بود

یکی از بزرگترین اشتباهات و سهل‌انگاریهائی که در عصر سلطنت محمدشاه‌غازی و بهنگام صدراعظمی حاج میرزا آقاسی بعمل آمد، عدم توجه این‌صدراعظم درویش‌مسلك قلندرمآب نسبت به‌حوادث ورویدادهای افغانستان و خاصه شهر هرات بود.

در آن زمان اولیای دولت و حکمرانان افغانستان و هرات سعی و کوشش زیادی بکار میبردند تا مگر امنای دولت ایران را وادار بدان سازند که جریانات و اوضاع و احوال آن سرزمین را از نظر مهر مظاهر خود دور نگاه ندارند ودرباره چگونگی اداره آن‌کشور وبرخی ازشهرها ودیار وسامان‌هائی‌که حکمرانان آنها ازجانب دارالخلافه‌طهران برگزیده میگردید، بی‌تفاوت باقی‌نمانند، ولی متأسفانه حاکمان‌ایران علاقه چندانی به این مهم نشان ندادند، اما از جهت دیگر تحریکات انگلیسی‌ها که سعی در دور نگاهداشتن ایـران نیرومند از افغانستان داشتند و یك‌بـار هـم فتحعلیشاه را وادار نموده بودند تا علیه زمان‌شاه فرمانروای افغانستان که علیه انگلیسی‌ها وارد جنك شده و قشون خود را تا مـرزهای هندوستان پیش‌رانده بود وارد پیکار گردد، اسباب رنجش خاطر و جریحه‌دار شدن احساسات موافق افغانها گشته بود.

انگلیسی‌ها از این رخداد بهره‌برداری شایانی کردند و هنگامیکه دوست‌محمدخان دشمن دیرینه آنان برقسمت مهمی از افغانستان فـرمان

میراند، مزورانه بااین حکمران علیه ایران یك پیمان اتحاد منعقد نمودند.

در اوایل ۱۸۵۵ میلادی «سر جان لارنس» با نمایندگان دشمن قبلی خود (دوست‌محمدخان) معاهده‌ای بر اساس دوستی و صلح دائمی منعقدساخت که همین‌امر مقدمه آغاز خصومت ودشمنی میان دوست‌محمد-خان و امنای دولت ایران گردید، و خاصه شهر هرات در این گیر و دار وجه‌المصالحه این دوستی و معاهده سیاسی شد.

در اینجا ذکر این معنی ضروری مینماید که هم دوست‌محمدخان که بکمك پادشاه ایران برمسند حکمرانی کابل مستقر گردید وهم سردار-کهندل‌خان که حاکم قندهار شده بود هردو نفر بیاری قشون ایران بر این دو مرکز مهم افغانستان مسلط شدند و همین سردار کهندل‌خان در عصر سلطنت محمدشاه‌غازی، باکمك عباسقلی‌خان جوانشیر حاکم کرمان و جماعتی از لشکریان تحت فرمان آن حاکم، توفیق آنرا یافت که بر قند-هار تسلط پیدا کند.

سردار کهندل‌خان که حکمرانی خودرا مرهون یاریهای شاه‌غازی میدانست، همه‌روزه باارسال نامه‌های‌چاکرانه وفرستادن‌هدایا وپیشکشهای گرانبها، اطاعت و مراتب فرمانبرداری خویش را مضاعف میگردانید و امیر دوست‌محمدخان نیز بر همین شیوه میرفت و گاه و بیگاه نسبت به شاه ایران اظهار ارادت و اخلاص میکرد.

این‌دوسردار پس از تأیید وموافقت دربار ایران مقرر داشته‌بودند که هریك در مرکز حکمرانی و شهر خویش بالاستقلال فرمان برانند و در بلاد یکدیگر مداخله ننمایند.

وقتی محمدشاه‌غازی درگذشت و ناصرالدینشاه بر اورنك سلطنت ایران نشست، کماکان نامه‌های اخلاص و فرمانبرداری از سوی سرداران کابل و قندهار و هرات بدربار شاه ایران روان بود، اما ناگهان ابرهای تیره‌ای به‌تحریك انگلیسی‌ها برآسمان روابط دربار ایران باآن حکمرانان سایه‌افکن شد، سردار کهندل‌خان حکمران قندهار بواسطه سابقه عداوت و دشمنی با یارمحمدخان ظهیرالدوله حاکم هرات بسوی این‌شهر یورش

آورد و از آنسوی نیز دوست‌محمدخان که گفتیم بانمایندگان انگلستان پیمان دوستی بسته بود بطـرف قندهار حمله‌ور شده، آن شهر را بتصرف درآورد.

انگلیسی‌ها سرداران افغانی را بدشمنی ایران برمیانگیختند

سردار کهندل‌خان درهمین‌اوقات جهان‌را بدرود گفت ودوست ـ محمدخان که بدون مدعی مانده بود و ناگهان سوداهائی در دماغ خود می‌پخت و قبلا نیز بحمایت انگلیسی‌ها دلبسته بود بفکر دست‌اندازی بـه هرات و حکمرانی بر سر افغانستان افتاد و این امر در سال ۱۲۷۲ هجری ـ قمری اتفاق افتاد. او ابتداء بر قندهار تسلط پیدا کرده و آنگاه لشکریان خود را بطرف شهر هـرات سوق داد تا برغم خود طبق معاهده‌ای کـه با انگلیسی‌ها منعقد کـرده این شهر را بـرای حفظ موقعیت سوق‌الجیشی گذرگاههای هندوستان که مورد نظر اربابان بریتانیائی او بود بتصرف خود درآورد.

اما در شهر هرات حوادثی روی میداد که ابتداء چندان مطابق دلخواه دوست‌محمدخان نبود.

صیدمحمدخان آن فرزند سست‌عنصر و نالایق یارمحمدخان کـه مدتها در هرات در کمال بی‌کفایتی حکمرانی میکرد، بدست اتباع افغانی خود معزول گردیده و محمدیوسف‌ابدالی که از طایفه «سادوزائی» بود بااجازه دربار ایران، بجای وی بر مسند قدرت نشست و این شخص بخاطر انتقام مرگ کامران‌میرزا، شورشگر سابق شهرهرات که شرحش قبلا رفت، صیدمحمدخان‌را بقتل‌رسانید، ولی خوداو نیز بدستور دولت‌ایران سالیان دراز در شهر مشهد در حال تبعید بسر میبرد اما هیچگاه اندیشه حکمرانی بر هرات را از سر بیرون نکرد تااینکه به مقصود نایل گردیده و دولت ایران او را حاکم شهر هرات نمود.

درین‌هنگام‌بود کـه امیردوست‌محمدخان بتحریك انگلیسیها، بـا

لشکریان فوق‌العاده افغانی خود به هرات حمله‌ور گردید و محمدیوسف‌ـ ابدالی درانی، وقتی وضع را چنان دید از حکمران خراسان حسام‌السلطنه تقاضای کمك و یاری نمود، و حسام‌السلطنه نیز سام‌خان ایلخانی را با یکهزار سوار و پانصد شمخالچی به امداد حاکم هرات فرمان داد.

دوست‌محمدخان که این آگاهی را یافت، به اشاره انگلیسی‌ها تصمیم گرفت تاقبل ازرسیدن اردوی‌اصلی حکمران‌خراسان، کار گشودن هرات را با درهم شکستن قوای ایلخانی یکسره گرداند[۲] وی بدین منظور امیران وبزرگان شهرهرات‌را وادار ساخت تاسام‌خان ایلخانی وسپاهیانش را به شهر راه ندهند و سام‌خان که فقط نیروی قلیلی باخود داشت دربیرون از شهر هرات، در قلعه ملك اردو برپا کرد، ولی دوست‌محمدخان جمعی را مخفیانه برای قتل ایلخانی به قلعه ملك فرستاد، اما آن جماعت بر اثر هوشیاری نگهبانان سام‌خان نتوانستند مأموریت شوم خود را بانجام رسانند.

در همین وقت سام‌خان ایلخانی طی نامه‌ای که برای حسام‌السلطنه نگاشت وی‌را ازعملیات مزورانه وتجاوزات جنایت‌آمیز افاغنه ودوست‌ـ محمدخان بیاگاهانید و حسام‌السلطنه نیز پاشاخان سرتیپ را با جمعی سوار پخته و جنگاور دلیر، برای کمك به سام‌خان روانه اردوگاه ایلخانی نمود.

پاشاخان باقوای خود به‌سام‌خان ملحق شده وپس ازچند کشمکش او را از میان لشکریان افغانی گذراند و بطرف اردوی حسام‌السلطنه که در جام مستقر بود درحرکت شد. ولی افاغنه تحت فرمان دوست‌محمدخان در قلعه غوریان در تعقیب آنان برآمدند و حسام‌السلطنه که از این قضیه مطلع گردید باعده‌ای از سواران شمشیرزن و تفنگچیان ماهر راه غوریان

۲ــ مطابق معاهده دولت انگلیس بادوست‌محمدخان، امیر کابل وقندهار، انگلیسی‌ها برای جنك این امیر دست‌نشانده خود باایران، مبلغ یکصدهزار روپیه بمنظور هزینه‌های جنگی در اختیار او نهادند که بعداً چندین‌هزار قبضه تفنك و چند عراده توپ نیز بآن اضافه گردید.

را در پیش گرفت.

مردان افغانی غوریانی که از پیش‌تاختن حسام‌السلطنه و سواران او دچار بیم و تشویش گردیده بودند ناگزیر در همان قلعه غوریان تحصن اختیار کردند.

در همین هنگام، امیر دوست‌محمدخان یکی از فرزندان خود را بالشکریانی چند به‌تسخیر وغارت سیستان فرمان‌دادکه سیستانیان ناگزیر، از پادشاه ایران، بوسیله قاصدان چابك استمداد نمودند و امنای دولت نیز برای‌تقویت نیروهای‌حسام‌السلطنه سرگرم تدارك چندین سپاه وتجهیزات کامل جنگی گردیدند و به حسام‌السلطنه از طـرف ناصرالدینشاه دستور داده شد تا رسیدن قوای کامل امدادی از دارالخلافه طهران، بادشمنان افغانـی هـواخواه دوست محمد خان خیانت پیشه، به جنك‌های ایـذائی بپردازد.

اما از آن‌سو محمدیوسف‌ابدالی که دست‌نشانده دولت ایران بود و بر هرات حاکم، ابتداء اعلام حمایت و پشتیبانی از قوای اعزامی ایران را نمود ولی بعداً براثر تهدیدات دوست‌محمدخان وتحریکات وتقویت‌های مأموران انگلیسی داخل شهر، فریب آنان را خورده پس از شکستن پیمان و نقض عهد، اهالی شهر را علیه ایران وادار به شورش کرد و غفلتاً پرچم دولت انگلیس را بجای درفش ایران بر فراز ارگ هرات به اهتزاز در ــ آورد و بدنبال این عمل نامردانه، از دوست‌محمدخان درخواست کرد که با سپاهیانش بشهر هرات پیش تازند!

دوست‌محمدخان نیز بلادرنك، سپاهیان تجهیز شده افغانی خود را از شهر قندهار بدر آورده و در حالیکه لشکریان ایران، تحت فرماندهی حسام‌السلطنه آماده کارزار بودند، به قوای سردار پیروز خراسان حمله‌ـ ور گردید، و آتش جنك و کارزاری مهیب و سرنوشت‌ساز در بیرون شهر هرات شعله کشید و حماسه‌های مردانگی و دلیری جنگاوران ایـران و فرمانده شجاعشان حسام‌السلطنه برای فتح نهائی هرات آغاز گردید.

نگرانی عمیق شاه قاجار ناصرالدینشاه
از اقدامات ویرانگرانه دوست‌محمدخان و آمران انگلیسی او

اینك، یك‌بار دیگر داستان هول‌انگیز فتنه خراسان به نوع وشکلی دیگر و چهره‌ای مهیب‌تر آغاز شده بود.

هجوم و تجاوزات مکرر سردار دوست‌محمدخان امیر کابـل و جماعت افاغنه که خاطرات تلخ و غم‌انگیز فتنه افاغنه را در اواخر عهد صفویان در اذهان امنای دولت ایران تداعی میکرد، سخت اسباب حیرت و شگفتی و بلکه اضطراب و وحشت دربار ایران گردیده بود. چه در آن روزگار، چه در عهد صفویان که محمود و اشرف افغان به ایران هجوم آوردند، تنها فقط افاغنه بودند که از آشفتگی اوضاع ایران آن عصر و زمان استفاده کرده، به اصفهان و شهرهای عمده ایران یورش برده بودند، ولی اکنون نه دوست‌محمدخان تنها بود و نه افغانهای هواخواه او، بلکه آنان در پشت سر، نیروهای مجهز و مدرن و معلمان و مشاقان و مربیان کاردان بریتانیائی را داشتند که هم مستقیم و هم غیرمستقیم، امیر کابل و قندهار را تقویت میکردند و برآن تصمیم و قصد بودند که ریشه حاکمیت و آمریت ایران را بکلی از افغانستان برکنند.

وقتی اخبار هراس‌انگیز تجاوزات خیانت‌بار دوست‌محمدخان و طغیان محمدیوسف حاکم هرات، به دارالخلافه طهران رسید، شاه قاجار و اکثر امنای دولت ایران غرق تعجب و شگفتی شدند، زیرا این دو نفر، از روزگاران گذشته تا این اوان، فرمانبردار ایـران و مورد لطف و محبت شاه ایران بودند و اینك چنین سئوالی برای آنان پیش آمده بود که چه حادثه و رخدادی واقع شده که حضرات نمکدانها شکسته و پشت به ولی‌ـ نعمتان خود کرده‌اند؟ غافل از اینکه، علت و سبب این قیام ناجوانمردانه چیز دیگری است و آن طغیان و تجاوزهای جنایتکارانه، ریشه در جای دیگر دارد و آن تمهیدات مکارانه از نقطه‌ای غیر از سرزمین‌های کابل و هرات و قندهار است که آماده میشود.

وقتی حیرت و شگفت‌زدگی دارالخلافه‌نشینان افزونی گرفت که به تلخی تمام دریافتند که دوست‌محمدخان، کار جسارت و گستاخی را تا آنجا گسترش داده که لشکر به سیستان کشیده و قصد تاراج و غارت و کشتار در این ایالت ایران را دارد!

پس باتوجه به ابعاد وسیع خطر، لشکریان دارالخلافه و آنسوی پایتخت‌را بیاراستند تا درزیر فرمان سردار افتخارآفرینشان حسام‌السلطنه، به دفاع از حاکمیت و مصالح و حیثیت و اعتبار کشور بپردازد و بهمین منظور، به قسمت اعظم سپاهیان و نیروهائی که تحت فرمان سرهنگان و امیران نخبه و جنگ‌آزما بودند، فرمان رفت تا هرچه زودتر خود را به خراسان رسانیده و زیر اوامر حسام‌السلطنه سرگرم نبرد و پیکار با دشمنان جدید شرق خراسان گردند.

و اینها بودند افواج و لشکریانی که به کارزاری بزرگ و آوردگاهی عظیم میشتافتند تا بزعم رضاقلی‌خان‌هدایت، صاحب روضة‌الصفای‌ناصری:

«زنجیر از گردن شیران برگرفتند و غران راه خاوران سپردند تا گردونهای توپ عفریت هیاکل، چنبرها بر گردن هامون و تل رسم کنند و نعال مراکب دیوپیکر، آتشها درخار دشت وجبل درزنند. سرتیپان سرافراز و سرهنگان سرانداز با افواج دریاامواج، صفحات خراسان را معدن شیر و پیل و عرصه هرات را از شیپور و توپ مکمن اسرافیل و عزرائیل کنند»[۳].

۳ـ روضة‌الصفای ناصری، رضاقلی‌خان هدایت، جلد دهم، صفحه ۶۷۱ .

افواج و لشکریان دشمن‌شکن
که با فرماندهان جنگاورشان به جبهه هرات میشتافتند

فوج معروف مخبران شقاقی جمعی قاسم‌خان، فـوج خوئی تحت فرماندهی باقرآقای سرهنك، فوج جدید مراغه به سرهنگی اسکندرخان و فوج شقاقی به سرتیپی رحمت‌الله‌خان و فوج جدید افشار ارومی جمعی یوسف‌خان سرتیپ و فوج جدید طهران جمعی محمدرضاخان کرکری، فوج قدیم قزوین متعلق به عباسقلی‌خان سیف‌الملك با فوج جدید قزوین جمعی خانباباخان سرهنك، فوج قدیم خمسه جمعی میرزا ابراهیم‌خان ـ سرتیپ، فوج ششم تبریزی به‌سرهنگی محمدباقرخان بن محمدخان، امیر ـ تومان. فوج خدابنده‌لو به سرهنگی جعفرقلی‌خان، دو فوج عجم و عرب بسطامی به سرتیپی نواب جهانسوزخان آقاخان میرپنجه و امیرعلی‌خان ـ سرتیپ و میرحسن‌خان و میرحسین‌خان با سواران خراسان و پیاده و...

از توپچیان زیاده بر هزار تن به‌سرتیپی عبدالعلی‌خان واللەوری ـ خان سرهنك و توپهای آتشبار و قورخانه کافی. و سواره غلام‌پیشخدمتان جمعی ابوالقاسم‌خان سرتیپ غلامان خراسانی و از پروردگان مدرسه دار ـ الفنون که در علوم توپخانه و هندسه و سایر فنون نظامی علم و آگاهی دارند[4]. این افواج ورزیده به انضمام فوج‌های دیگر که بارها در جنگها و کارزارها امتحان جنگاوری و دلیری و پایمردی داده و در بوته آزمایش کارآمد و پخته شده بودند، تدریجاً باکلیه تجهیزات و ساز و بـرگهای جنگی، بسوی اردوگاه حسام‌السلطنه روان بودند.

اینان میرفتند تا با روحیه‌ای متعالی و احساساتی شایان ستایش، بار دیگر در زیر فرمان فرماندهی کاردان و افتخارآفرین، صلای مردی و مـردانگی دردهند و صفوف اهریمنی دشمنان داخلی و بیگانه را درهـم شکنند.

۴ــ روضة‌الصفای ناصری، جلد دهم، صفحه ۶۷۲ .

نخستین پیروزی و فتح لشکریان حسام‌السلطنه
هزاران سوار افغانی محمدیوسف ابدالی درهم شکسته شدند

در همان هنگامیکه حکمران خراسان و فرمانده کل سپاهیان جنگاور ایران، مشغول آرایش جنگی لشکریان خود بود و مواضع و سنگرهای افواج اعزامی‌را برای نبردی عظیم وسرنوشت‌ساز تعیین‌میکرد، به الله‌وردی‌خان سرهنك توپخانه فرمان داد با چندین عراده توپ وهفتاد بار تجهیزات و مهمات جنگی از مشهد مقدس راهی غوریان شود، تا افاغنه تحصن اختیار کرده در قلعه غوریان را درهم بکوبند.

اما شاهزاده‌محمدیوسف‌درانی که تادیروز خدمتگزار دولت ایران بود ولی بر اثر وسوسه‌ها ودسایس استعمار انگلستان ودست‌نشانده اهریمن صفتشان (دوست‌محمدخان) روی بجانب دشمنان ایران داشت، به سردار احمدخان قلعه کاهی دستور داد تابرای منحرف ساختن سردار الله‌وردی‌خان از غوریان، به لشکر گاه حسام‌السلطنه حمله‌ور گردند.

سردار احمدخان، با دوهزار سوار افغانی، بسوی اردوگاه سلطان‌مراد یورش آورد، و حسام‌السلطنه نیز بلادرنك سام‌خان ایلخانی را فرمان داد تا با سواران خراسانی و هزاره‌ای و صفرعلی‌خان سرتیپ شاهسون و فوج ترشیزی با دو عراده توپ در برابر مهاجمان قرار گیرد.

دیگر روز، در کنار قلعه «زنده‌جان» لشکریان افاغنه و مردان از جان گذشته ایلخان، تیغ‌کشان وارد کارزار و معرکه قتال شدند.

دلاور مردان سام‌خان سواره باشمشیرهای آخته بر صفوف افغانها میتاختند وازچپ وراست شمشیرمی‌زدندو دشمنان‌را ازکوهه زین مرکبها بزیر میافکندند و در خون و خاك میغلطاندند.

طولی نکشید که حملات بی‌امان سواران خراسانی و ترشیزی و زعفرانلو و آتشباری توپهای مرگبار بطوری افراد دشمن را طعمه مرگ ساخت و صفوفشان را زیر و رو کرد که بقیةالسیف قوای ایشان در حال وحشت و هراس از معرکه گریختند و سپاهیان ایران تعداد زیادی از آنها

را مقتول و جمعی را بحلقه اسارت افکندند و این خود، نخستین پیروزی و فتح لشکریان ایران بود که در نزدیکی شهر هرات اتفاق افتاد.

در همین هنگام (روز بیستم رجب) حسنعلی‌خان سرتیپ گروس[۵] با فوج معروف خود که تاکنون در جنگها، افتخارها نصیب خود و فوج خویش گردانیده بود از راه رسید و به اردوی حسام‌السلطنه پیوست که باعث مسرت خاطر فرمانده کل و حکمران خراسان گردید.

در همین روز، حسام‌السلطنه برای اینکه به دشمنان تار و مار شده و روحیه‌باخته مجال بخود آمدن ندهد، دستور داد از چهار جانب به‌قلعه غوریان که کانون جنب و جوش دشمنان شده بود حمله‌ور شوند و آنگاه در سحرگاه قلعه را مسخر گردانند.

سردارمجیدخان‌افغان که حاکم غوریان وداماد سرتیپ عیسی‌خان، کارگزار شهر هرات بود، وقتی کار محاصره تنك و تنگتر گردید و خطر تباهی قطعی خود و مردانش را احساس کرد، ناگزیر از در عجز و بر ـ انگیختن شفیع و واسطه برآمده، خود بایك جلد قرآن مجید به اردوگاه حسام‌السلطنه شتافت و تسلیم حکمران کل خراسان گردید.

حسام‌السلطنه نیز امان‌خواهی او را پذیرفته قلعه غوریان را باشغال نیروهای خود درآورد و آنگاه فرمان داد تا مردم غوریان را که از آن نواحی بقلعه کشانیده‌بودند، به‌مراتع ومزارع خود بازگردانند تابکارهای روزانه معمولی خود اشتغال ورزند.

۵ـ این فرمانده فوج گروس که در چندین جنك هنرنمائی‌های شایان تحسینی به منصه ظهور میرساند بعدها، یکی از چهره‌های درخشان عالم سیاست، نظام و ادب ایران گردیده ملقب به امیرنظام میشود، حسنعلی‌خان به پیشکاری کل آذربایجان و سفیر ایران در دربارهای کشورهای اروپا و از جمله فرانسه نیز نایل میگردد.

بیم و اضطراب هراتیان از سرانجام کار

هنگامیکه خبر فتح غوریان وشکست افاغنه آن‌سامان که شاهزاده‌ـ محمدیوسف و امیر دوست‌محمدخان بدان امید و دلگرمی فراوان داشتند به هراتیان رسید، ناگهان موجی از بیم و اضطراب و نگرانی از سرانجام کار در بسیاری از دلها جایگزین گردید و اولین عکس‌العمل آن، تغییر رأی و عقیده چهارصد سرباز تیموری هرات بود که همگی نگهبان وحافظ برج و باروی شهر بودند.

سربازان محافظ تیموری که بر کار خود اندیشه کردند تصمیم به گریز و فرار از شهر گرفتند. پس عطاء اللهخان ایل‌بیگی تیموریان کـه بیش از دیگران از عاقبت کار هراس داشت با چهارهزار خانوار تیموری، باتفاق آن چهارصد سرباز نگهبان، از خارج شهر هرات کوچ کرده وخود را به اردوی حسام‌السلطنه رسانیدند، و سردار نیز آنان را در پیرامـون اردوگاه خود سکونت داد.

از آن‌سو، حسام‌السلطنه که عـزم و اراده آن‌را داشت که هرچه زودتر باحملات پی‌درپی وبی‌امان لشکریان خود برمدافعان افغانی هرات غلبه پیدا کرده، آن‌شهر را از تصرف افراد مجهز شاهزاده محمدیوسف و امیردوست‌محمدخان بدرآورد، چندفوج اززبده‌ترین وجنك‌آزموده‌ترین افواج خود را از کنار غوریان بحرکت درآورد و امیرحسین‌خان برادر سام‌خان را با پانصد سوار نخبه خراسانی و ده عراده توپ و هزار ودویست تن سوار جنگاور عراقی (منظور سواران شهر اراك کنونی است) را بایك عراده توپ مأمور کرد تا در یك فرسنگی شهر، در اراضی معروف به‌مصلی، فرود آمده منتظر دستور وی برای آغاز حمله باشند.

از جهت دیگر، سلطان مراد میرزا، سام‌خان ایلخانی را با پانصد سوار مجهز خراسانی و اکراد و پاشاخان مکری را با دو فوج سمنانی و دامغانی و سواران مبرز کرد و ترك و چهار عراده توپ قلعه‌کوب واداشت که به عنوان مقدمة‌الجیش سپاهیان مأمور حمله به پیش تازند و در چمن

«سنك‌سفید» که میتوان از آنجا قلاع ودژ باروی هرات‌را هدف گلوله‌های مرگبار قرار داد، فرود آیند تا مشترکاً به حمله دست یازند.

انگلیسی‌ها ، افاغنه مدافع هرات را تقویت میکردند و حسام‌السلطنه حملات جدید خود را آغاز کرد

حسام‌السلطنه، نیك دریافته بود که هرچه زمان حمله و تسخیر شهر هرات بیشتر گردد و بطور قاطع کار تصرف شهر هرات را باتمام نرساند، انگلیسی‌های حامی امیر دوست‌محمدخان که در داخل شهر هرات دارای کارشناسان نظامی و مهندسان کارکشته و افراد سپاهی، خاصه افسران انگلیسی میباشند، بیش ازپیش سربازان افاغنه‌را تجهیز وباطرح نقشه‌های جنگی و با مهمات و ساز و برگهای مدرن جنگی که دائماً از خارج هرات داخل شهر میآورند و برج و باروها را مستحکم مینمایند، بدفاع و سرسختی در برابر سپاهیان وی تشویق و تشجیع مینمایند.

یکی از کارشناسان معروف نظامی انگلیسی که در دفاع شهر هرات در آن گیر و دار نقش مهمی داشت «پوتنجر» نام بود که به دستور مقامات انگلیسی مقیم هندوستان، سخت در تلاش و تکاپو بود که مواضع افاغنه هرات آسیب‌ناپذیر و هرچه بیشتر غیرقابل نفوذ باشد.

وقتی سپاهیان مأمور حمله حسام‌السلطنه با فرماندهانشان به چمن‌سنك‌سفید رسیدند، ناگهان سپاه افاغنه که در پستی و بلندیها و دهانه‌های اتلال و پشت صخره‌ها کمین کرده بودند، از سنگرهای خود بیرون شده و با تفنك و شمخال شروع به باریدن گلوله بر روی سپاهیان ایران کردند. از آن طرف، از فراز برج خاکستری هرات نیز مدافعان دیگر افغانی که در انتظار فرصت مناسب بودند، گلوله‌های آتشین توپ را بسوی مهاجمان خصم‌شکن رها ساختند.

امیرحسین‌خان و سام‌خان و پاشاخان بی‌اندیشه و ترس از حملات

ناگهانی دشمن، دلیرانه بر صفوف پیش‌تاز افغانها یورش بردند و باشمشیر و طپانچه، سینه‌های افاغنه هجوم گر را میدریدند و آنها را از فراز مرکبها بزیر میغلطانیدند.

حسام‌السلطنه که خود مستقیماً عملیات سپاهیان و افواج جنگاور را زیر نظر داشت و سوار بر مرکب به چپ و راست می‌پوئید و فرماندهان را به ابرام و پافشاری و پایمردی میخواند، وقتی هنگامه را گرم و اوضاع را تاحدی بحرانی دید، به حسنعلی‌خان سرتیپ فوج گروس فرمان داد که باتفاق ابوالفتح‌خان با فوج شقاقی و فوج نیشابور و جماعتی از سواران جرار کارزاردیده، به قلب افاغنه بتازند و آنها را با چند حرکت جنگی تار و مار گردانند.

آنها از چند طرف جناحهای جنگنده افغانها را مورد حمله قرار داده، صفوفشان را دستخوش آشفتگی وپریشانی کردند ودرهمین لحظات که شعله‌های آتش، اینجا و آنجا، بشدت و وضع هولناکی زبانه میکشید، حسام‌السلطنه دستور داد چندین عراده توپ‌را برفراز بلندیها مستقر کرده، مهاجمان سواره و پیاده هراتی را زیر آتش بگیرند.

پس ازساعتی پیکارسخت وخونبار که درجریان‌آن سرداران افواج و مردان کارآزموده جان بـر کف، شجاعتها و دلاوریهای شایان توجه نمودند، شکست در سپاهیان افاغنه افتاد و با برجای گذاشتن صدها مقتول و مهمات و تجهیزاتی گران روی به گریز نهاده، راه شهر هرات را در پیش گرفتند.

بدستور حسام‌السلطنه، سواران قهار و پیادگان جرار خراسانی و گروسی و شقاقی در پی گریختگان هراس‌زده و روحیه‌باخته شتافتند و به ضـرب شمشیر جماعتی از افاغنه را بـدرون خندق‌های حوالی هـرات ریختند.

اما در گیر و دار این پیکار هولناك و شکست دشمنان تار و مار شده، پرچمدار فوج نیشابور که بر اثر ضربت شمشیر افاغنه مجروح شده، پرچم برافراشته خود را از دست داده و آن پرچم بدست افاغنه افتاده بود،

مورد خشم و تعرض شدید حسام‌السلطنه قرار گرفت و چیزی نمانده بود بدستور وی به جوخه اعدام سپرده شود، ولی در نتیجه شفاعت سرداران جمعی سلطان مراد از مرگ نجات یافت، اما نام او از دفتر لشکریان محو گردید.

آغاز محاصره هرات
و گرفتار شدن محمدیوسف ابدالی

اکنون که در نتیجه حسن تشخیص و مهارت در امر فرماندهی حسام‌السلطنه و نیز شجاعت و دلیریهای سرداران و جنگاوران کار ـ آزموده‌اش، تمام اطراف و پیرامون شهر هرات از هرجانب از وجود دشمنان و سپاهیان افغانی پاك شده بود و جماعتی کثیر که اکثراً از میدان قتال گریختگان و پناهندگان زبون افغانی شهرهای دیگر بودند، به‌هرات ریخته بودند، حکمران خراسان دستور محاصره آن شهر مهم را بداد و سپاهیان ایران و افواج خراسانی و غیرخراسانی که از راههای دور به صحنه کارزار هرات شتافته بودند، هرات را همچون نگین انگشتری در میان گرفتند.

محاصره شهر هرات البته مقدمه نبردهای سخت و طولانی شدیدی بود که چندین ماه بطول انجامید، ولی سرانجام به سقوط آن شهر و فتح آن سامان مهم منتهی گشت که صد البته درخلال آن حوادث ورخدادهای بسیار عظیم و پراهمیت به منصه ظهور و بروز رسید که هم در دارالخلافه طهران تکان‌های سخت و عمیقی را سبب گشت و هم دستگاه فرعونی انگلیسی‌ها را چه در هندوستان و چه در افغانستان، دستخوش تزلزل و انقلابات وحشت‌انگیزی گردانید.

اما قبلا باید یادآور این‌مطلب شد که وقتی هرات به‌محاصره کامل سپاهیان پرتکاپوی حسام‌السلطنه درآمد، شاهزاده محمدیوسف ابدالی که

هرگز تصور چنین حادثه‌ای را نمیکرد، آنچنان به هراس و بیم افتاد که ناگزیر برای رهائی خویش از آن دامگه وشبکه مرگبار، عریضه‌ای استرحام‌آمیز و پرعجز و لابه به عنوان حسام السلطنه نوشت.

شاهزاده افغانی در این عریضه اظهار داشته بود که این بنده، یکی از پروردگان دولت ایرانم و سالیان دراز به نعمت و مواهب این دولت پرورش یافته‌ام و در خدمت آن حضرت والا مقرری داشته‌ام، اکنون به بزرگواری و مرحمت و رأفت شما دلبسته‌ام. و در آخر متذکر گردیده‌بود که اینك شاهزاده محمدرضا برادر خودرا باوجوه بزرگان هرات، به‌عنوان گروگان به اردوی والا گسیل میدارم و استدعای عاجزانه دارم مقرر فرمائید که این سپاهیان گران از کنار شهر هرات تا اراضی غوریان، کنار روند تا خود از قفای اردو بحضور شما شرفیابی حاصل کنم.

متعاقب درخواست محمدیوسف، روز دیگر محمدرضا باگروهی از اعاظم و معتمدان شهر هرات از این شهر خارج گشته ودر حالیکه دوعراده توپی را که یکی از آنها در زمان محمدشاه‌غازی بهنگام محاصره هرات توسط هراتیان ضبط شده بود و دیگری را حمزه میرزا حکمران سابق به یارمحمدخان واگذار کرده‌بود، همراه آورده‌بودند به‌اردوی حسام السلطنه وارد گردیدند و حاجات و درخواستهای خود را عرضه داشتند.

حسام السلطنه بخاطر جلوگیری از جنك و خونریزی و قتال به منظور برآوردن خواسته محمدیوسف، شرایط وی را مورد قبول قرار داده، ضمن اینکه مقرر داشت که محمدیوسف میباید بی کشمکش و جدال از امر حکومت شهر هرات بکنار رود، اردو را حرکت داده از اطراف آن شهر به اندازه هفت فرسنك عقب نشست و در آنجا بانتظار استعفای محمدیوسف و بیرون آمدن از هرات بماند. اما بزودی بر وی معلوم گردید که محمد-یوسف نه‌تنها دراین تقاضای خود دارای حسن نیت نمی‌باشد، بلکه منظورش خدعه و نیرنك و دفع‌الوقت است تا اسباب و لوازم کارزار و ادامه جنك‌را بیشتر فراهم آورد.

حسام السلطنه وقتی درك این معنی را کرد، سردار مجیدخان -

افغانی را که قبلا مطیع و فرمانبردار دولت ایران شده و در این هنگام در اردو بسر میبرد، بر آن داشت تاعیسی‌خان سرتیپ، پدرزنش، مأمور اجرای تعهد و پیمان‌نامه محمدیوسف گردد[1] عیسی‌خان نیز بدنبال چند کشمکش با هواخواهان محمدیوسف، وی را به اسارت درآورده در حالیکه غل و زنجیر به گردنش بسته بود به اردوی حسام‌السلطنه روانه کرد و سردار نیز مدتی وی را در اردوگاه خود زندانی نموده، سپس به دارالخلافه طهران بحضور ناصرالدینشاه فرستاد تا بهرنوع مجازاتی که در خور خیانتهایش میباشد برسانند.

نامه شاهزاده محمدیوسف به حسام‌السلطنه درباره هرات پس از قلع و قمع شدن شاهزاده

قربانت شوم، در باب شخصی که میگوید من نوکر دولت بهیه انگلیس هستم، گویا مدتی بوده به هرات. در اوقات حکومت سیدمحمدخان چوب زیادی خورده، در زیر چوب کلمه جاری نموده، بعد سر داده، در محله یهودیها بوده تا این اوقات کـه فدوی آمد، شخصی را در ارگ دید که محبوس دارد. برادر فدوی، او را خواستم، زیاد احترام نمودم. حالا هست در ارگ هنوز مرخص نشده، لاکن میگوید، من چاپار [به] «شکرپر»[2] فرستاده‌ام، به مشهد هم قاصد فرستادم.

گاهی میگوید، هرچه منظور دارید بگویید. البته وزیر مختار

۱ــ عیسی‌خان سرتیپ، یکی از بزرگان افاغنه هرات و رقیب محمدیوسف ابدالی بود. وی پس از دستگیر ساختن محمدیوسف، خود مدعی حکمرانی هرات شده و از دوست ــ محمدخان دعوت کرد که با نیروهای خود بیاری وی شتافته و حکومتش را تأیید و تنفیذ نماید تا وی بتواند در برابر لشکریان حسام‌السلطنه پایداری نماید.

۲ــ نام محلی است و شاید نام اصلی آن «شکارپور» میباشد.

دولت بهیه بهتر میدانند. فدوی حالا که با احترام راه میروم که مبادا از جانب دولت علیه بازخواستی ازفدوی بشودکه چرا به آدم دولت بی‌حرمتی کردید، تکلیف را بفرمائید.
امور قندهار بسیار ضایع میباشد. پسر امیردوست‌محمدخان در بلخ میباشد. آنچه خاك هرات بود همه به تصرف فدوی آمده، حضراتی‌که خدمت هرات کرده‌اند همه توقع منصب وخلعت از دولت دارند، خصوص عیسی‌خان پیشکار هرات.

نامه دیگری است از شاهزاده محمدیوسف خطاب به حسام‌السلطنه درباره اینکه هرات ضمیمه ممالك محروسه ایران است

شاهزاده یوسف مینویسد : من آدم انگلیس را از هرات بیرون نمودم

تصدقت شوم، اگرچه در این دو، سه روز بجهت وصول اخبار کاذبه افواهی، عقل و شعور به فدوی نمانده بود و بقدری خبر مختلف رسید که نزدیك به‌آن رسیده‌بودکه باعث هلاکت فدوی شود، تا بحمدالله‌تعالی که امروز که یوم شنبه پنجم شهر حال است، عینعلی آدم فدوی، از ارض اقدس وارد گردید و رقم مرحمت شیم مبارك مطاع را با ملفوفه رقم مبارك برسانیده، زیارت نمود و مراسم شکرگزاری حضرت معبود را به تقدیم رسانید و رفع هموم و غموم (هم و غم) گردیده، مجدداً لازم دانست که یك نفر سواره مخصوص به دربار مرحمت مدار سرکار اشرف والا روحی فداه بجهت عرض فرستادن خانواری باخرز روانه‌نمایدکه قبل ازورود خانوار به‌باخرز، حکم‌مبارك شرف‌اصداریافته بزودی به‌عالیجاه مقرب‌الخاقان عباس‌قلی‌خان برسد که از قرار اصدار حکم و دستورالعمل، خانوار را در سر

جا و مأوایشان ساکن گرداند و امر خانوار انتظام و انضباط داده، شرفیاب حضور مرحمت‌ظهور مبارك شود. باقی امر والاـ شرف العالی المطاع.

در حاشیه نامه:

تصدقت گــردم، در باب مستعد فــرمودن قشون ظفرنمون و توپخانه مبارکه و افواج قاهره، اظهار مرحمت و اشعار تقویتی به این چاکر فرموده بودند. خداوند توجهات بی‌غایات سرکار اشرف‌والا را پاینده و مستدام بدارد، ولی اگر بحقیقت رجوع بفرمائید بفدوی چندان مدخلیتی ندارد و هر مرحمت وتقویت که در انتظام امر هــرات از جانب سنی‌الجوانب مشمول افتد، بجهت خود در واقع فرموده‌اید، هرات موروثی سرکار است و خاك هرات ضمیمه ممالك محروسه ایران.

فدوی اربابی است در اینجا نشسته‌ای، فرمان جان‌نثار هم اگر هم جانی میدهد و خدمتی میکند و مردم را امیدوار میسازد، در راه ایــن دولت خداداد جاویدبنیاد است، بجز چاکــری منظوری ندارد. اگر سرکاراشرف ارفــع‌والا را مــرحمت و ملاطفتی درحق این‌فدوی منظورنظر عاطفت‌گستر است تیولات و محالات آنجای، فدوی را بهتر از پیشتر برقرار فرمایند که از فدوی گذشته جمع همگنان به مراحم بی‌پایان امیدوارشوند. اگر مثل هرات ده جای دیگرهم به‌فدوی بذل فرمایند ازسرجام و کند بیشه (؟) نخواهم گذشت.

ایضاً در حاشیه بخط محمدیوسف:

فدایت شوم، روز چهارشنبه دوم ربیع‌الثانی آدم انگلیس را از هرات بیرون نمودم به قندهار.

حسام‌السلطنه وقتی از کار قلع و قمع سران مخالف بیاسود، دستور داد لشکریانش که به اندازه هفت فرسنك از شهر هرات عقب نشسته بودند، بار دیگر بجایگاه نخستین بازگردند تا کار محاصره هرات تا گاه فتح و

گشودن این شهر طاغی ادامه پیدا کند. از آن طرف امیردوست‌محمدخان نیز که بکمك انگلیسی‌ها بـر قسمت مهمی از افغانستان فـرمان میراند با نیروهائی مجهز حفاظت و حراست از شهر هرات را در برابر حسام‌السلطنه بعهده گرفت.

انگلیسی‌ها برای نجات هرات
بدست و پا میافتند

میرزا آقاخان نوری صدراعظم به اشاره انگلیسی‌ها
پای پیش مینهد ! !

دراین فصل ازکتاب‌که خود ازبخش‌های مهم آن ازجهت سیاست بیگانگان و نظریات استعماری دولت بـریتانیای کبیر میباشد و شاید از جهاتی علت‌العلل حوادث خونبار هـرات و مشکلات و مصائب و صدمات فراوانی باشد که برای ما بوجود آمد، میپردازیم به دنباله مطالبی که در بخش‌های گذشته، درباب عملیات واقدامات تجاوزگرانه انگلیسی‌ها بذکر رفت، ولی جای آن دارد که پیش از پرداختن به این مطلب، برای توجیه کامل مسئله، آنها را از زاویه‌ای دیگر مورد ارزیابی و تجزیه و تحلیل قرار دهیم.

محمود محمود در فصل بیست ویکم از جلد دوم کتاب تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در صفحه ۳۹۱ ، درخصوص مسئله هرات‌که جزئی از قضیه افغانستان بود چنین مینگارد:

«من مایل بودم تاریخ این زمان افغانستان را باتفصیل در اینجا بنویسم، ولی چون خارج از موضوع کتاب ماست از ذکر این داستان صرف نظر مینمایم، اما همینقدر میگویم که دولت انگلیس در این موقع دولت ایران را از یك حق مسلم خود که عبارت از حق حاکمیت بر هرات و

قندهار بود، بزور پول و اعزام قشون بداخله افغانستان و کشتی‌های‌جنگی به خلیج فـارس، قطع روابط سیاسی در طهران و تجهیز و اعـزام قشون بداخله خاك افغانستان محروم نمود، فقط روی‌یك خیال وعقیده بی‌اساس، یعنی اینکه دولت ایران به تحریك دولت روس بطرف افغانستان قشون‌ـ کشی نموده است».

«اگر بتاریخ آن عهد اروپا مراجعه کنیم خواهیم دیدکه درهمان اوقات، خود انگلیسی‌ها بادولت روس هم‌عهد بودند و در امور سیاسی اروپا متحداً دخالت مینمودند. اگر کسی به سیاست انگلیسی‌ها خوب آشنا باشد خواهد دانست که در این اوقات اگر دولت روس نظر جهانگیری در این قسمت‌ها داشت، سیاست انگلیس باین شکل جلوه نمیکـرد و روابط حسنه خود را باایران برهم نمیزد، بلکه ایران و افغانستان را بهروسیله بود متحد نموده علیه روس وامیداشت».

«انگلیسی‌ها هرگز چنین تصور نمیکردند که سکنه افغانستان این اندازه حس وطن‌پرستی داشته باشند و نمی‌دانستند این اندازه متدین و متعصب هستند و به مذهب و وطنشان علاقه دارند و در برابر تجاوز اجنبی تا این‌حد جسور میباشند».

«این‌پیش‌آمد وقیام‌سکنه‌افغانستان، برای‌دولت‌انگلیس وحکـومت متجاوز هندوستان یك درس عبرتی بود و دانستند بعدها باآنها چگونه معامله کنند».

«در این ایام برای انگلیسی‌ها، بعد از این‌همه تلفات و خسارات و سکته به‌سیاست و نفوذ آنها در افغانستان، فقط یك راه باقی مانده بود که از آن راه داخل شده و نفوذ و قدرت از دست رفته را مجدداً در افغانستان برقرار کنند و آن تحبیب و اظهار دوستی با امیردوست‌محمدخان بود که در هندوستان محبوس انگلیسی‌ها بود و سعی کردند بااو کنار آمده مجدداً وی را در امارت افغانستان برقرار کنند»[۳].

«جان ویلیام کی» دراین‌باره‌مینویسد: «انگلیسی‌ها مشاهده‌نمودند

۳ــ تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس، جلد دوم، صفحه ۶۳۳ و ۶۳۴ .

که نمی‌توان باملت افغان همان معامله را نمود که در این مدت با ملل هندوستان نموده‌اند، بنابراین ناچار بودند بار دیگر با دوست‌محمدخان کنار بیایند، پس دستور دادند «کاپیتان نیکولسون» که مأمور حفظ دوست‌محمدخان بود، موضوع بازگشت او را به افغانستان به وی اظهار نماید».

نیکولسون گوید: همینکه این مسئله مطرح شد، دوست‌محمدخان به من اظهار کرد: «از وقتیکه من تسلیم شما شده‌ام، روحاً و قلباً طرفدار شما میباشم، قسم به‌ذات احدیت، ازوقتی‌که تسلیم دولت‌انگلیس گردیده‌ام تا امروز با کابل مکاتبه‌ای نداشته‌ام جز بوسیله مأموران دولت انگلیس... من حاضر هستم جان خود را در راه خدمت بشما نثار نمایم!!».

باری دولت انگلیس و حکومت هندوستان بعد از آنهمه تلفات و خسارتهای جانی و مالی تازه به عقیده «سر جان ماك‌نایل»[٤] برگشت که اظهار میداشت: «بهتر این میباشد که یك افغانستان متحد و تحت‌الحمایه به سرپرستی دوست‌محمدخان اداره نموده و شهر هرات را هم به تصرف او بدهیم و دست کامران میرزا و یارمحمدخان را از هرات کوتاه کنیم»!

آری! این مطالب نموداری از نظریات سیاستمداران انگلستان درباره دوست‌محمدخان است، همان سرداری که اکنون در شهر هرات در برابر حسام‌السلطنه و لشکریان وی قرار گرفته و انگلیسی‌ها او و قشون وی را تا دندان مسلح کرده‌اند!

و دنباله مطلب این است: «آن‌وقت یك عده صاحب‌منصب نظامی به دوست‌محمدخان بدهند با یك مقرری سالیانه یا ماهانه تا بتواند یك قشون صحیح در مقابل ایران حاضر نماید»!

در سال ۱۸۵۲ ، طبق خط مشی سیاسی که ماك‌نایل به اخلاف خود داده بود، انگلیسی‌ها با دوست‌محمدخان کاملا نزدیك و متحد شدند و

٤ـ این سر جان ماك‌نایل، سیاستمدار خدعه‌گر و مکار انگلیسی را که در قضیه هرات وافغانستان درزمان سلطنت محمدشاه‌غازی دسایس وتوطئه‌ها ترتیب داده‌بود درفصل‌های گذشته به خوانندگان معرفی کرده‌ایم.

هنگامیکه حسام‌السلطنه با سپاهیانش بر در دروازه هـرات ایستاده بود، دوست‌محمدخان (امیر سابق کابل) دوست باوفای دولت انگلیس بود و حاضر شده بود که بخاطر انگلیسی‌ها، تن بهر کاری ــ ولو ذلت‌بارترین کارها ــ بدهد.

باتمام این احوال و علیرغم دست‌نشانده بودن دوست‌محمدخان و کارگزاریهای او برای انگلیسی‌های تجاوزگر، ساکنان‌شهرهرات همچنان چشم امید بسوی ایـران داشتند و بـه انگلیسی‌ها بانظـر خشم و نفـرت مینگریستند.

«سر هانری راولنسون» در کتاب خود بنام «انگلیس و روس در مشرق زمین» مینویسد:

«دولت ایران از دخالت ما در امور افغانستان برآشفته و ناراضی است، و قلوب تمام ایرانیان وطن‌پرست از این حیث متألم میباشد، مخصوصاً از این جهت که ما به افغانها پول و اسلحه داده و آنها را علیه دولت ایران برانگیخته‌ایم».

سر هانری راولنسون در جای دیگـر کتاب خود منصفانه چنین مینگارد: «هـرگاه ما (منظور انگلیسی‌هاست) در آن موقع در قضایای هرات ساکت و بی‌حرکت مانده بودیم، بدون تردید اراضی کنار رودخانه حاصلخیز «هریرود» باقلعه مستحکم آن مجدداً بدون جنك ضمیمه خاك خراسان شده‌بود، زیراکه هرات بطور تحقیق دارای روحیات ایرانی‌است، نه بمیزان کم، بلکه بحد فوق‌العاده زیاد، حتی، کابل و قندهار نیز باآنکه قریب پنجاه سال به قول خودشان مستقل بوده‌اند، حاضر نبودند بـرضد ایران، بکمك مدافعان هرات در برابر حسام‌السلطنه بشتابند».

باری هانری راولنسون وزیرمختارانگلیس‌درتهران‌که سیاستمدار باانصافی بود، از ایران احضار گردید و بجای او الیس وزیر مختار دولت انگلیس در استانبول که به سیاست شرق و غرب کاملا آشنا بود انتخاب گردید.

دوست‌محمدخان با پول و اسلحه انگلیس مجهز شد تا هرات را که

در نظر دولت بریتانیا دروازه هندوستان بود، از تصرف دولت ایران خارج نماید. در نتیجه این تحریکات، هرات که از طرف قشون دوست‌محمدخان دفاع میگردید، توسط حسام‌السلطنه به محاصره افتاد و با زمینه‌سازیهائی که سلطان مراد میرزا بمنظور شکافتن باروها و حصارهای هرات بعمل آورده بود، شهر هرات در حال سقوط حتمی بود که ناگهان انگلیسی‌ها وحشت‌زده و هراسناك به دست و پا افتادند تامگر از راههای مختلف سیاسی و حتی نظامی و لشکرکشی به بنادر و جزایر و شهرهای مرزی جنوب ایران و تهدید حاکمیت ملی ایران، مانع آن شوند که شهر هرات به تصرف قوای منظم حسام‌السلطنه درآید.

خشم ناصرالدینشاه از طولانی شدن محاصره هرات

یکسال از محاصره خونین هرات گذشته بود. ناصرالدینشاه ناآگاه و غفلت‌زده از سختی و مشکلات جانفرسای فتح هرات که حوادث و رخدادهای جنگی آن شهر (هرات) را از پشت شیشه‌های رنگین طالار درخشنده آئینه میدید از طولانی شدن مدت سخت بخشم و هیجان آمده، درصدد تنبیه حسام‌السلطنه و احضار او به دارالخلافه طهران برآمد. اما میرزا آقاخان نوری صدراعظم، علیرغم آن خباثت فطری و بدذاتی در اینجا پای در میان نهاده به شاه گفت:

«فتح هرات، امری ساده و آسان نیست، زیرا پادشاهان گذشته نیز هیچکدام نتوانسته‌اند بوسیله جنك بر این شهر استیلا یابند، حتی نادرشاه‌ـ افشار که یك‌نیمه جهان را بگرفت شهر هرات را باغلبه نگشود»[1].

سخنان صدراعظم نوری، شاه را متقاعد ساخت و مهندس «بهلر» فرانسوی را با عده‌ای سپاه مأمور عزیمت جبهه هرات کرد و وی روز ششم ذیحجه به اردوی شاهزاده حسام‌السلطنه وارد شده، وی را از خشم شاه آگاه ساخت. حسام‌السلطنه در فتح‌نامه شهر هرات در مورد تعجب وحیرت مهندس بهلر از رشادت سپاهیان ایران در هرات و فتح این‌شهر مینویسد: «مسیو بهلر ازاین‌طور گذشتن کار هرات در چرت است که چرا به تدبیر او شهری مفتوح نشد، اگرچه غایت مقصود او گرفتن شأن سرتیپی بود».

۱ـ ناسخ‌التواریخ جلد سوم، صفحه ۲۶۶ .

شاهزاده محمدیوسف حکمران یاغی هرات در حضور ناصرالدینشاه

حسام‌السلطنه وقتی شاهزاده محمدیوسف درانی، حکمران طاغی و عصیانگر هرات را که در برابر سردار برخاسته و به پیکارها دست یازیده بود، در حال اسارت به دارالخلافه طهران فرستاد، مدتی امنای دولت وی را در زندان محبوس داشتند، آنگاه اورا، در حالیکه از فرط بیم و تشویش بر خود میلرزید، برای تعیین سرنوشت بحضور ناصرالدینشاه بردند تا هر گونه که رأی میدهد به کیفر و مجازات طغیانگریهایش برسانند.

لازم به‌یادآوری است که گناهان واعمال خلاف رویه آن حکمران افغانی، تنها برافراشتن علم طغیان و خیانت و تزویر نسبت به حاکمان خراسان نبود، بلکه وی وقتی که از طرف فریدون میرزا حکمران خراسان بحکومت‌هرات‌منصوب گردید، ابتداء صیدمحمدخان فرزندیارمحمدخان‌ـ ظهیرالدوله، آن وزیر مبرز و معروف مخالف استعمار انگلیس را با خواهرانش بقتل رسانیده وسپس محارم وی‌را بدون رعایت قواعد ومراسم مذهبی به ازدواج خویش درآورده بود.

از آنجائیکه میرزا آقاخان نوری صدراعظم، بحکم خوی و خصلت رذیلت‌پرور و فضیلت‌کشی که در نهادش بود، از افراد شرارت‌پیشه و بدنام حمایت میکرد، در اینجا نیز قبلا به شفاعت محمدیوسف نزد شاه پرداخته کاری کرد که آتش خشم و غضب ناصرالدینشاه نسبت به وی روی به‌تعدیل نهد، آنگاه مقرر داشت تا وی را در عمارت نیاوران بحضور شاه بیاورند.

وقتی شاهزاده افغانی عصیانگر جنایت‌پیشه را در حالیکه امیران و امنای دولت هرکدام بمناسبت روز عید نوروز به صف در کنار شاه قاجار ایستاده بودند، موی‌کشان، بحضور ناصرالدینشاه آوردند، شاه در حال خشم او را مخاطب قرار داده گفت:

سالهای متوالی ترا درسلك خدمتگزاران دولت ایران به‌نعمت‌های بی‌حد بپروردیم و به فرمانفرمای خراسان دستور دادیم تا ترا بحکومت

هرات بگمارد و بر جاه و مقامت بیافزاید، اما تو باآنکه صیدمحمدخان را عقلی سالم نبود، ولی چون پدر غیرتمندش یارمحمدخان روی بدولت ما آورد و او را بنام ظهیرالدوله که لقب پدرش بود خطاب کردیم، اما تو، مرد ناسپاس برخلاف مصالح مملکت ما به شهر هرات بتاختی و کار او را بساختی وعیال اورا تصاحب کردی وخواهرانش‌را بقتل‌آوردی، آیا، این اعمال جنایتکارانه و خائنانه و خودسریهائی را که متعاقب آن به منصه ظهور و بروز رسانیدی چگونه توجیه مینمائی؟

محمدیوسف باهمان هـراس در دل و اضطراب در دیـده و نگاه، گفت: من در قتل صیدمحمدخان بیگناهم، چه او، در این دولت گناهکار شد و مکرر سواران خود را بتاراج قائنات فرستاد و با خان خیوق مواضعه و تبانی کرد و در حدود خراسان فتنه و آشوب افکند تا اینکه بجرم آنهمه تجاوز و دست‌اندازیها بحکم خداوند، بقتلش رسانیدم!!

ناصرالدینشاه گفت: اگر این اقدام را بخاطر حفظ مصالح ایـران و دولتخواهی روا داشتی، پس چگونه با سپاهیان ما که بجهت حفظ هرات به سرداری حسام‌السلطنه میآمدند به دشمنی برخاستی؟

محمدیوسف که سر بزیر داشت، پاسخ داد: این کارها را به اغوای دوست‌محمدخان کابلی وتحریك‌انگلیسی‌ها وبزرگان دست‌نشانده انگلستان کردم و از این اعمال سخت پشیمان و شرمسارم!

وقتی محمدیوسف به گناهان خود اعتراف و اقرار نمود، ناگهان آتش خشم و هیجانی سخت در نهاد ناصرالدینشاه زبانه کشید، بطوریکه در همان لحظه فرمان داد تا دژخیم سرش را از پیکر جدا سازد، ولی میرزا آقاخان نوری ــ که قبلا اوصافش‌را برشمردیم که چگونه درچنین مواقعی بحمایت ونگاهداری اشرار وجانیان گام بجلو برمیدارد ــ باعجز والحاح بشفاعت از محمدیوسف پرداخت و پس از اصرار و ابرام بسیار بالاخره توفیق یافت آن شاهزاده افغانی جنایتکار را از مرگی که در انتظارش بود نجات و خلاصی بخشد، ولی شاه مقرر داشت وی را بزندان افکنند.

تلاش‌های مذبوحانه و خائنانه میرزا آقاخان صدراعظم نوری برای جلوگیری از سقوط هرات ! !

اکنون، ایـن میرزا آقاخان نـوری (اعتمادالدوله) صدراعظـم ناصرالدینشاه است که بوسیله انگلیسی‌ها، بر مسند قدرت قرار گرفته و اینك میباید دین خود را با مانع شدن از سقوط شهر هرات بوسیله سردار متهور ایران و قشون اعزامی، به اربابان انگلیسی خود ادا نماید.

برکنار کردن میرزا تقی‌خان امیرکبیر و مرگ فاجعه‌آمیز آن سیاستمدار یگانه ضداستعمار و مصلح وطن‌دوست، بوسیله اعتمادالدوله ـ نوری و هم‌پیمانانش، اگرچه نخستین قدمی بود که دولت انگلیس بـرای رهائی یافتن از کابوس وحشت برانگیز آن بـزرگ‌مرد ایران برداشت، ولی هنوز خون ناحق امیرکبیر در حمام فین کاشان خشك نشده و استعمار بریتانیا نفسی براحت نکشیده بود که خطر یك سردار و فرمانده دلیر و سرسخت که حلقوم استعماررا درپشت دروازه هرات بسختی درهم میفشرد، بار دیگر انگلیسی‌ها را نگران و مضطرب و مشوش گردانیده است.

پس تادیرنشده وهرات مسخر قشون پیشتاز حسام‌السلطنه نگردیده، باید برای به‌زیر کشیدن او از فراز جایگاهی که خودرا بدانجا رسانیده، و برای پیکار با استعمار سیاه انگلیس شمشیر را از رو بسته است، اقدام کرد و بچاره‌جوئی پرداخت.

انگلیسی‌ها برای نجات شهر هرات که اکنون به جهنمی سوزان تبدیل شده و در خون و دود و آتش غرق گشته است از دو راه وارد عمل شده‌اند.

اول اقدام به عملیات تهدیدآمیز نظامی در جنوب و سواحل وبنادر خلیج فارس، بوسیله جهازات جنگی وپیاده کردن نیروهای‌مختصر نظامی، مرکب از سربازان هندی و بومی و افسران و فرماندهان انگلیسی و چند آدمیرال در مقام فرمانده جهازات جنگی که البته این عملیات را از چند روز پیش با تصرف جزیره سوق‌الجیشی خارك و پیاده شدن نیروهای پیاده

و توپخانه در بندر بوشهر و جزیره قشم آغاز کرده بودند.
دوم واداشتن میرزا آقاخان صدراعظم به ترسانیدن شاه قاجار از قضیه اشغال شهرها و بنادر جنوبی ایران، و در دنبال آن فـراخـواندن سلطان مراد میرزا حسام‌السلطنه از شهر هرات به دارالخلافه طهران.

به خشم درآمدن ناصرالدینشاه از اقدامات صدراعظم نوری و نامه شدیداللحن شاه قاجار خطاب به میرزا آقاخان

میرزا آقاخان نوری که بنا به قولی خود به انگلیسی‌ها گفته بود که برای قبولانیدن ترك عملیات جنگی درهرات درجنوب ایران به‌قشون‌کشی اقدام کنند، در حالیکه خویشتن را از حرکات و اقدامات خصمانه جنگی انگلیسی‌ها در بنادر و جزایر جنوبی ایران آشفته‌حال و پـریشان نشان میداد، بحضور ناصرالدینشاه رفته و از شاه قاجار درخواست مینماید که عم پیشتاز و فرمانده شجاع خود را از هرات به دارالخلافه بخواند و از تصرف شهر هرات چشم‌پوشی نماید!

ناصرالدینشاه که از پیشنهاد خفت‌آور و ننك‌آلود میرزا آقاخان سخت دستخوش خشم و غضب شده بود، وی را به شدت مورد ملامت قرار میدهد و آنگاه، طی نامه‌ای که برای وی ارسال میدارد چنین مینویسد:
«... حسام‌السلطنه در نزدیکی هرات منتظر کمك و یاری ما میباشد ما بشما امرمیفرمائیم که: سرباز وپول بفرستید، شما مینویسید: اردو مخارج وسرباز ومهمات لازم دارد وجنگیدن بادولت بزرگی مثل انگلستان صلاح ما نیست»!

«مگر نمیدانیم، اردو پول و مهمات میخواهد. این مهمات که از قدیم بوده و در زمان امیر (امیرکبیر) تدارك شده، در کجا مصرف شده است؟ روزی که پدر تاجدار ما مرحوم شد و ما دیناری در تبریز نداشتیم، شخص امیر ما را برداشت و به طهران که رسیدیم نصف کارها را در راه

تمام کرد».

«پس آن اصلاحات چه‌شد؟ پولها کجا رفت؟ ما باانگلیسی‌ها جنگی نداریم، اما راضی نمی‌شویم قسمتی از مملکت خود را جدا سازیم، چرا در زمان صدارت امیر این توقعات را نداشتند. البته وقتی آنها ببینند، صدر ـ اعظم، شاه خودش را میترساند و به سردار مملکت که در حال جنك است کمك نمی‌رساند، تا اصفهان را هم میخواهند، دیگر مردم، شاه و صدر ـ اعظم لازم ندارند. ما حاضریم جواهرات سلطنتی را که برای چنین روزها ذخیره شده بفروشیم و شخص خودمان به هرات رفته و در اردوی سردار خودمان حسام‌السلطنه سربازی کنیم».

آغاز جنك میان نیروهای انگلیسی و قشون ایران
در جزایر و بنادر و شهرهای جنوبی خلیج فارس

گفتیم که دولت انگلیس که ازسقوط هرات وتصرف این شهر توسط نیروهای ایران به سرداری حسام‌السلطنه سخت به وحشت و هراس افتاده بود، پس از یك اعلان جنك به دولت ایران، جهازات جنگی خود را به بندربوشهر و جزیره‌قشم نزدیك کرده، شروع به پیاده کردن نیرو نمودند. این واقعه در تاریخ ربیع‌الثانی سال ۱۲۷۲ اتفاق افتاد. کشتی‌های جنگی انگلیس که در بندربوشهر پهلو گرفته و شروع به پیاده کردن نیروهای پیاده‌نظام و توپخانه نمودند، عبارت از سی فروند ناو بودند که از بصره وارد این بندرگاه مهم ایران شده بودند.

نیروهای دولت انگلیس که قدم به بندرگاه گذاشتند، عبارت بودند از دوهزار ودویست وهفتاد نفر توپچی باتوپهای مربوط‌که اکثر سربازان آن انگلیسی بودند، و سه‌هزار وچهارصد نفر از سربازان هندی و سه‌هزار وهفتصد نفر قوای چریك محلی و خدمه و غیره.

غیر از این جهازات جنگی، انگلیسی‌ها تعدادی کشتی کوچك بخاری برای حمل و نقل مهمات و ساز و برگ جنگی و خواربار ضمیمه این کشتی‌های جنگی کرده بودند.

چون در ابتدای ورود این کشتی‌ها و پیاده شدن افواج پیاده و توپخانه انگلیسی، مقامات ایرانی بنادر و خاصه حاکم ایرانی بندر بوشهر (حسنعلی‌خان دریابیگی) این‌تصوررا بذهن خود راه‌نمیدادندکه جهازات

جنگی انگلیسی برای جنك و خونریزی وارد قلمرو ایران شده باشند، لذا عکس‌العمل شدیدی ازخود نشان ندادند وسپاهیانی برای مقابله باتجاوز- گران انگلیسی به آن بنادر و جزایر اعزام نداشتند، و دریابیگی بوشهر در نخستین اقـدام خود، تعدادی از توپهای بندربـوشهر را در جایگاهها و مواضع مخصوص که مشرف بر دریا بود مستقر گردانیده، به شتاب نامه‌ای برای مؤیدالدوله والی فارس فرستاده، ماوقع را برای وی تشریح نمود و کسب تکلیف کرد.

مؤیدالدوله‌که ازحمله وتجاوز انگلیسی‌ها وازنقض عهد وپیمان شکنی آنها سخت در تعجب و شگفتی شده بود، آماده دفاع و شرکت در معرکه کارزار شد. پس باین منظور، محمدقلی‌خان، ایلخان فارس را با لطفعلی‌خان، سرتیپ قشقائی و چند عراده توپ روانه دشتستان کرد تا در آنجا اردوگاهی برقرار کرده و هنگام لزوم و ضرورت بکمك نیروهای مدافع بوشهر شتاب گیرند.

مؤیدالدوله به موازات این اقدام، مهرعلی‌خان نوری ملقب بـه شجاع‌الملك را باافواج خاصه، و فوج چهارم شیراز و یکصد سرباز و چهار عراده توپ و یك عراده خمپاره‌انداز، مأموریت داد به بندربوشهر رفته و در آنجا در برابر نیروهای انگلیسی، بدفاع شرافتمندانه و غیورانه مشغول گردند.

در همین هنگام، والی غیرتمند فارس نامه‌ای به دریابیگی نوشته، ضمن دعوت او به مقاتله و دفاع تاآخرین نفس و واپسین دم، به وی تذکر دادکه به‌فرماندهان انگلیسی‌که چنین خائنانه وعهدشکنانه حریم مرزهای ایران‌را درهم‌کوبیده وبه‌بنادر وجزایر ما قشون‌کشی کرده‌اند، یادآوری نمایدکه این‌اقدام شما، خلاف اصول حقوق وروابط شرافتمندانه بین‌المللی و تجاوز آشکار بحقوق حقه کشور ماست.

اما فرمانده انگلیسی در پاسخ تذکرات منطقی والی فارس و حاکم بوشهر، نامه‌ای به دریابیگی نوشته و در آن نامه خیلی صریـح و بی‌پروا یادآور گردید که:

«کشتی‌های جنگی وتوپهای دولت انگلیس درکناره بوشهر آماده جنك میباشند و این قدرت و توانائی در ما وجود دارد که بوشهر شما را تبدیل به ویرانه‌ای کرده، و خاك آن‌را بر باد دهیم و امروز تا فردا صبح مهلت دارید که زنان و کودکان بی‌دفاع و پیشه‌وران و کسبه را از این بندر بیرون بفرستید تا موجب مرگ و از بین رفتن اموال و دارائی‌اشان نشویم، البته مشروط بر اینکه، شهر تسلیم ما گردیده و در ضمن تحویل تمام ساز وبرگ ووسایل جنگی وقورخانه وسلاحهای دولتی به‌فرستادگان ما، کلیه فرماندهان نظامی باتفاق تمام سربازان تحت فرمانشان، شمشیرهای خود را به علامت تسلیم و انقیاد بما بسپرند و پرچم‌های ایران را ازبلندیها فرود آورند!!».

دریابیگی که احساس کرد بااین‌تجاوزگران شیطان‌صفت نمی‌توان بازبان قانون و منطق سخن گفت، ناچار در حال نگرانی و تشویش‌خاطر، به مهدی‌خان سرهنك مأموریت داد تا روانه قلعه بهمنی شده و باقرخان ـ تنگستانی را که از دالکی به حفظ بهمنی رفته بود باتفنگچیان ماهر و عراده‌های توپ به بوشهر بیاید تا بدفاع در برابر مهاجمان بپردازند.

نبرد دلیران تنگستانی و بوشهری و دشتستانی
با سپاهیان تجاوزگر انگلیسی
سقوط بندر و شهر بوشهر

انگلیسی‌ها در اواخر ماه ربیع‌الثانی سال ۱۲۷۲ هجری قمری در حلیله دو فرسنگی بندربوشهر از کشتی‌ها پیاده شده، با سی عراده توپ و هشت فوج از سربازان هندی و سندی و بلوچی و عرب و انگلیسی، یورش نامردانه خود را علیه قلعه بهمنی آغاز کردند و در نخستین حمله‌ای که با توپهای شش پاوندی صورت گرفت، در حلیله تعداد صد نفر از مردان جنگاور و باشهامت بوشهری و تنگستانی شربت شهادت را نوشیدند، و

باقرخان و احمدخان تنگستانی فرزندش و شیخ حسین چاه‌کوتاهی مردانه در برابر تجاوزگران ایستادند.

انگلیسی‌ها متعاقب این حمله، تهاجم دیگر خود را با جهازات سنگین جنگی از طریق دریا بوسیله توپهای غول‌پیکر شصت وشش پاوندی برای انهدام قلعه بهمنی شروع کردند وبناگهان، آتش پیکار ورزم ازدریا و خشکی و از درون قلعه بهمنی شعله‌ور گردید.

باقرخان و مردم بوشهر بی‌آنکه خود را بدست بیم و هراس بدهند و از غرش توپهای سنگین دشمن گام به عقب نهند، دلیرانه به پایداری و پایمردی ایستادند و چون سلاحهای کوچك آتشین آنان هرگز یارای برابری باآن تجهیزات عظیم جنگی دشمن را نداشتند، آنچنان خود را به صفوف پیاده خصم نزدیك کردند که شمشیر و تیغ‌های آخته را در میانشان بحرکت درآوردند و باجسارت و تهور بیمانندی سینه‌های تجاوزگران را شکافتند و بهلاکت رسانیدند.

در این هنگام، فرمانده نیروهای انگلیسی که شجاعت غیرمنتظره دلیران تنگستانی و بوشهری را بدید که بی‌محابا باسلاحهای سرد به کشتار سربازان آنان پرداخته‌اند، به سوارنظام انگلیسی فرمان یورش به مدافعان ایرانی را داد تامگر حمله مرگبارشان را تبدیل به هزیمت نمایند.

سواران انگلیسی از چهار جناح باقرخان تنگستانی و مردان وی‌را مورد تعرض قرار دادند، ولی علیرغم تصورات واهی دشمن، نه‌تنها درعزم واراده مدافعان شجاع ایران فتور وتزلزلی راه‌نیافت، بلکه باهمان روحیه عالی و مردانگی به یورش‌های خود ادامه دادند که در نتیجه حملات سپاهیان تنگستانی تعداد هفتصد وچهل نفر از سربازان انگلیسی در خاك و خون غلطیدند و سه عراده توپ آنان نیز به غنیمت گرفته شد.

ولی باهمه این جلادتها در چنین جنك نابرابر، در حمله شدیدی که جهازات جنگی باتوپهای خود علیه قلعه بهمنی بعمل آوردند، چند تن از مردان باقرخان تنگستانی و فرزند دلاورش احمدخان جملگی بقتل رسیدند و باقرخان و شیخ حسین چاکوتاهی برای جلب کمك به بوشهر

عقب‌نشستند وسپاهیان جرار انگلیسی قلعه‌بهمنی‌را بتصرف‌خود درآوردند و متعاقب آن، سرداران انگلیسی با شش فوج سرباز پیاده و هزار سوار و سی عراده توپ به قلعه خلعت‌پوشان حمله‌ور شدند و بااینکه تعداد ناچیز مدافعان آنجا تلاش زیادی را برای حفظ و نگاهداری قلعه بکار بردند، ولی درنتیجه کثرت افراد وتجهیزات نوین انگلیسی‌ها، این‌قلعه نیز بوسیله آنان مسخر گردید[1].

وقتی خبر ناگوار مـرگ دلاوران تنگستانی به دریابیگی رسید، حاکم بوشهر که دستخوش ضعف و بیم شده بود دستور داد تا پرچم ایران را از فراز قلعه بوشهر بعلامت تسلیم شدن شهر و اطاعت مسئولان حکومتی پائین کشیدند، ولی مردم باحمیت و غیرتمند بوشهر که این بدیدند بسرای حاکم درآمده، وی را از این عمل سرزنش و ملامت کردند و به او خاطرنشان ساختند کـه همگی از زن و مـرد آماده دفاع از شهر و دیـارشان میباشند.

اما شهر بوشهر پس از جنگهای سخت، بالاخره سقوط کرده تسلیم مهاجمان گردید و چند تن از فرماندهان دلیر دشتستانی و برازجانی در این هنگامه قتال بشهادت رسیدند.

انگلیسی‌ها پس از گرفتن بوشهر، میرزا حسنعلی‌خان دریابیگی حاکم بوشهر را باجمعی از خدمه حکومتی و مهدی‌خان سرهنك و میرزارضای منشی حکومت را دستگیر کرده، آنها را به بندر بمبئی برده آنجا محبوسشان ساختند.

۱ــ مهدی بامداد درکتاب شرح احوال رجال‌ایران درباره احمدخان تنگستانی چنین مینویسد: احمدخان تنگستانی باتفاق پدرش باقرخان، دراین جنك ازخود رشادتهای زیادی ابراز نموده، بیش ازهفتصد وچهل نفر ازسپاه انگلیس‌را هلاك ساختند ولی خود در میدان جنك شهید میشود و زن ومرد دشتی گریه‌کنان این اشعار را میخواندند:

خبر آمد که دشتستان بهار است — زمین ازخون احمد لاله‌زاراست
الا ای مادر پیرش کجائـی — که احمدیك‌تن‌ودشمن هزاراست

اعلامیه شدیداللحن مقامات انگلیسی در بوشهر

پس از سقوط و تسلیم بوشهر، مقامات نظامی انگلیسی در تاریخ ۱۱ دسامبر سال ۱۸۵۶ میلادی یك اعلامیه شداد و غلاظ خطاب به مردم مقاوم بوشهر صادر کرده بر دروازه بندر آویختند. در بند اول این اعلامیه، شهر بوشهر را تحت حکومت و قوانین دولت انگلیس اعلام داشتند و کسانی را که علیه مقـررات وضع شده آنان اقدام کنند به کیفـر و مجازات سخت تهدید کردند.

در بند دوم، ذکر شده: چنانچه هرنوع اسلحه آتشین نزد هر کس یافت گردد، سلاحها وآلات جنك بلافاصله ضبط خواهد شد.

در بند ششم، گفته شده که: هر کس از اهالی و مردم شهر بخواهند در زیر پرچم انگلیس و حمایت آن دولت قرار گیرند، دولت بریتانیا از آن استقبال خواهد کرد!

فرماندهان انگلیسی در بوشهر، چندین چاه آب را با خاك پـر کردند تا سپاهیان ایران که از خارج برای کمك بداخل بوشهر میآیند نتوانند از آنها بهره‌مند گردند، ضمناً تعدادی حفره‌های عمیق در داخل بوشهر بوجود آورده، داخل آنها را از باروت انباشتند تا اگر نیروهای ایرانی در بوشهر رخنه نمایند آنها را منفجر کرده، سربازان ایرانی را بقتل رسانند. ضمناً تعداد شصت فروند توپهای سنگین در روی بلندیها و برجهای بندر نصب کردند تا در موقع مقتضی بدفاع شهر بپردازند.

ازآن‌سو، مؤیدالدوله حکمران‌فارس بوسیله پیك‌های سریع‌السیر، سرداران کازرون و قشقائی را دعوت کرد که باجمیع مردان خویش برای حرکت به‌بوشهر ومناطق موردتهدید دشمن باکلیه تجهیزات جنگی خویش آماده شوند و در همان حال عریضه‌ای به دارالخلافه طهران بحضور شاه قاجار فرستاده، جریانات قضایا را بعرض رسانید.

به دفاع برخاستن کلیه سپاهیان مقیم فارس و مردم مقاوم آن سامان

در اینجا ذکر این نکته ضروری است که شکست‌های اولیه سپاهیان ایران بهنگام حمله ناگهانی نیروهای انگلیسی بدان جهت بود که سپاهیان مقیم بوشهر و پیرامون آن بسیار قلیل و اندك بود و هرگز چه از لحاظ افراد تعلیم‌یافته و چه از جهت تجهیزات و ساز و برگ جنگی آن آمادگی را نداشتندکه قادر بدفاع همه‌جانبه وحفظ وحراست ازشهرها وسامان‌های خود گردند، ولی هنگامیکه مسئولان و حکمرانان جنوب خطر تهاجم انگلیسی‌های تجاوزگر را که برای ترسانیدن مقامات دارالخلافه و خاصه شاه قاجار در قضیه محاصره و فتح هرات، درك کردند شروع به تجهیز و آماده کردن نیروهای ایران در صفحات جنوبی کشور کردند، چنانکه جریان این قضایا خواهد آمد.

اعلان جهاد ناصرالدینشاه از طرف علما برای جنك با انگلیسی‌ها
جنبش کلیه طبقات مردم برای پیکار با دشمن هجوم‌گر

بنا به نوشته تاریخ نظامی ایران، بدنبال اشغال بندربوشهر و جزیره خارك بوسیله نیروهای مهاجم انگلیسی و کشته شدن صدها نفر از مدافعان دلاور تنگستانی وبوشهری ودشتستانی، کلیه طبقات مردم ایران درهرشهر و ایالت مصمم بجنك بادشمن اشغالگر گردیدند.

بااینکه اشتغال قسمت اعظم نیروهای ایران تحت فرماندهی حسام‌السلطنه در افغانستان و شهر هرات، مشکلاتی برای مقابله با متجاوزان در جبهه جنوب بوجودآورد، معذالك ناصرالدینشاه، شاه‌قاجار علیرغم کارشکنی‌ها و دسیسه‌ها و صحنه‌سازیهای خائنانه میرزا آقاخان نوری که دائماً شاه را از جنك با انگلیسی‌ها میترسانید، به محض دریافت خبر جنك و هجوم حیله‌گرانه انگلیسی‌ها و اشغال چند جزیره و بندر در خلیج‌فارس واستمداد مقامات محلی به‌اردوی سیستان امرکرد تابسوی بوشهر بحرکت آیند.

در این هنگام، و پیش از رسیدن اردوی سیستان، در منطقه فارس افواج شیراز و فوج کازرون و بوشهر باسواران چابك ممسنی و قشقائی در بین راه بوشهر–شیراز متمرکز گردید، و میرزا محمد قاجار از طرف شاه به فرماندهی سپاهیان مدافع جنوب برگزیده شد.

بنا بر نوشته مؤلف کتاب تاریخ نظامی ایران، مدافعان وطن‌دوست و اسلام‌پناه، غالباً بالباسهای شخصی روستائی خود را به معرکه‌های جنك

میرسانیدند. این سربازان داوطلب ژنده‌پوش و نیمه‌عریان از حیث حسن اخلاق و تعصب مذهبی و ملی با از خود گذشتگی عجیبی، دسته‌دسته، به میدان نبرد میشتافتند.

دراین‌روزها که صفحات‌جنوب‌ایران ناظر جانبازیهای‌تنگستانیهای دلاور، قشقائی‌ها، چاکوتاهی‌ها و سایر مدافعان استقلال کشور ومخالفان حاکمیت استعمارطلبان بریتانیائی بر میهن بود، ناصرالدینشاه دستور داد تا مردم دارالخلافه که قادر به گرفتن سلاح هستند در روز پنجشنبه یازدهم جمادی‌الاول سال ۱۲۷۳ هجری قمری در مسجد شاه طهران اجتماع نمایند[۱].

در این روز جمعیتی بالغ بر بیست‌هزار نفر از طبقات گوناگون در مسجد گرد آمدند و دستخطی از سوی شاه باین مضمون برای آنان خوانده شد:

«معلوم باد که ما هیچوقت به اذهان نفوس و اراقت دماء[۲] رضا نداده‌ایم و این هنگام که کارداران انگلیس در مخاصمت و مناجزت ما یك جهت شدند و ابواب مقاتلت و مبارزت فراز داشتند و به نقض عهد و کسر میثاق اتفاق کرده، دولت اسلام‌را ذلیل و زبون خویش خواستند و هرروز به تقریر تکلیفی شاق ما را ممتحن داشتند، بر ما و جمیع مسلمانان واجب افتاد که فکر استوار کنیم و از خدای خواستار شویم و به یاری رسول مجتبی و علی مرتضی از جهاد و غزا، نپرهیزیم و غرور خصم‌را درهم شکنیم تا مکشوف افتد که ملت شریف اسلام، و دولت غیور ایران، خوار و ذلیل انگلیسی نخواهد شد و من که پادشاه مملکت و خداوند سلطنتم در تقویم دین و دولت، جان و مال خویش را ایثار داشته نثار خواهم کرد، همانا چاکران غیور و رعایای دیندار ما هرگز ما را تنها نخواهند گذاشت».

۱ـ ناسخ‌التواریخ، تألیف لسان‌الملك سپهر.

۲ـ خونریزی و جدال و ستیز.

بدنبال این رخداد و اعلان جهاد ناصرالدینشاه، در سراسر کشور، شور و هیجانی زایدالوصف پدید آمد و گروه گروه از مردم، آماده جهاد گردیدند.

در جنوب کشور و سواحل خلیج‌فارس، آتش جنك و پیکار بدون وقفه میان دلیران تنگستانی و طوایف و عشایر و ایلات فارس و بنادر علیه انگلیسی‌های متجاوز ادامه داشت، ولی متأسفانه تذبذب و تزویرهای خیانت‌آمیز میرزا آقاخان و فقدان سازمان صحیح لشکری و عدم انسجام و نبود برنامه‌های مشخص نظامی و وحدت فرماندهی نتوانست از این نیروهای بااراده و باایمان بنفع و مصلحت کشور و ملت بهره‌گیر شود و جانبازیهای مردم بومی منطقه موردتجاوز نیز مانع‌شکست ازقوای متجاوز نگردد.

برازجان ، کانون دلیران مدافع جنوب ایران
افواج مختلف و سران عشایر غیور
برای جنك با انگلیسی‌ها روانه جبهه‌های جنوب شدند

متعاقب اعلان جهاد علماء و صدور اوامر سلطان قاجار برای به حرکت درآمدن کلیه افواج و نیروهائی که در جنك هرات و محاصره آن شهر شرکت نداشتند، سران عشایر غیرتمند جنوب به‌کیفیتی که خواهد آمد عازم جبهه‌های جنك و پیکار باانگلیسی‌های تجاوزگر شدند.

علاوه بر اردوی سیستان که به امر ناصرالدینشاه بسوی فارس و بنادر خلیج‌فارس در حرکت شد، جعفرقلی‌خان میرپنجه که باافواج خود و توپخانه بسوی کرمان پیش میراند، پس از ورود به این شهر بطرف جیرفت عزیمت کرد و هم‌چنین محمدحسن‌خان سرهنك توپخانه با ده عراده توپ و ششصد بار قورخانه و فوج دوم کرمانی که جمعی میرزا ـ کوچك‌خان سرهنك بود به جیرفت شتافت، این افواج و سردارانشان در

شهر جیرفت اردوگاه برقرار کرده منتظر دستور دولت بودند تا باتفاق روانه عرصه پیکار گردند.

از آن‌سو، شجاع‌الملك نیز با فوج خاصه تبریز و چهار عراده توپ راهی بوشهر گردیده در «فراش‌بند» باتفاق محمدقلی‌خان‌قشقائی، ایلخانی عشایر فارس و یکهزار سوار یکه‌تاز مسلح به برازجان وارد گشته با باقر-خان تنگستانی، آن دلیرمرد تنگستان که فرزندش در راه دفاع بهمنی شربت شهادت نوشیده بود، اردوگاه‌ها برپای داشتند.

اکنون برازجان، بکانون پرشورترین جنبش دلاوران و مردان کارزار و دفاع از مرزها و خطه‌های جنوب کشور تبدیل شده بود.

در همین شهر عمده که مرکز ستاد جنگی بود، افواج دیگری از جمله نیروهای تحت‌فرماندهی محمدقلی‌خان جوانشیر سرتیپ فوج خاصه، محمدطاهرخان سرهنك فوج چهارم، لطفعلی‌خان سرتیپ عرب و عبدالحسین‌خان سرهنك توپخانه با شش عراده توپ، همگی در همان برازجان تمرکز یافته، برای جنك و دفاع و حفظ و نگهبانی از شهرها و بنادری که در معرض مخاطره و حمله سپاهیان مهاجم انگلیسی قرار گرفته بود اجتماع کردند.

بعلاوه از سران و بزرگان مناطق محل از قبیل دشتستان و سایر طوایف، محمدحسین‌خان وحاجی‌خان دشتی نیز مشغول گردآوری مردان جان برکف محلی و چریك‌های مسلح گردیدند. بمنظور تأمین آذوقه و سیورسات و لوازم جنگی، از چاکوتاه، مقادیری غلات و حبوبات به برازجان حمل شد.

در روز هشتم جمادی‌الاخر سال ۱۲۷۳ ، محمدصادق یوزباشی که طلایه‌دار سپاه فارس بود خبر فرستاد که لشکریان متجاوز انگلیسی همگی در چاکوتاه گرد آمده، تصمیم دارند برازجان را به تصرف خود درآورند و چنین احتمال داده میشود که انگلیسی‌ها قصد آن دارند که قبلا به یك شبیخون دامنه‌دار علیه اردوهای ایران در آن شهر دست بزنند.

شجاع‌الملك که در آن ستاد جنگی سمت پیش‌کسوتی و فرماندهی

کل را داشت باسرداران سپاه به مشورت پرداخت و پس از تبادل‌نظر، عزم آن کردند که بر دشمن پیشدستی نموده، در شبیخون بر انگلیسی‌ها تقدم جویند. اما شبیخون بعلت بارندگی شدید و جاری شدن سیل میسر نگردید و دو اردوی انگلیسی‌ها و ایرانیان در مواضع خود متوقف گردیدند.

اما سپاهیان انگلیس که در چاکوتاه اردو برپا کرده بودند، ازبیم آنکه مبادا مورد تهاجم و یورش نیروهای ایرانی قرار گیرند، تصمیم به بازگشت به بوشهر را گرفتند. در همین هنگام لشکریان ایران که منتظر فرصت مناسبی بودند تا ضربات سختی بر قوای انگلیس وارد نمایند، برآن نیروها سخت یورش برده و با ایشان از در مقاتله و جنك و ستیز در - آمدند.

شکست سخت سپاهیان انگلیس
از دلیرمردان تنگستانی و قشقائی

ناگهان باآتشباری سلاحهای‌سنگین انگلیسی‌ها، آتش جنگی‌مهیب و سخت شعله‌ور گشته، نیردی خونین مدت سه ساعت جریان پیدا کرد. در گیر و دار کارزار و حمله و دفاع مردان جنگاور، ایلخان قشقائی بامردان مسلح عشایری خویش که در موضعی کمین کرده بود باسواران مبرز و چابك و پیادگان متهور دررسیدند و بر سپاهیان انگلیسی‌ها هجومی سخت و شکننده را آغاز کردند.

شعله‌های‌آتش‌جنك هر لحظه دامنه‌دارترمیشد وبه‌اطراف وپیرامون گسترش‌مییافت، هنوز دقایقی ازحملات ایلخانی ومردان رزم‌آور شجاع- الملك و سایر افواج اعزامی نگذشته بود که دیگر کار آن کارزار هولناك ازآتشباری وتیراندازی باسلاحهای‌گرم گذشت وناگهان، برق‌شمشیرهای مردان جنگجو ودلیر ایرانی درخشیدن گرفت‌که عزم آنرا داشتند دشمنان غدار تجاوزگر را از سرزمین‌های خود بیرون برانند.

هربار که مردان متهور و شجاع عشایر و چریکهای دشتستانی و دلاوران تنگستانی باشمشیرها و تیغهای آخته برصفوف گسیخته‌عنان انگلیسی‌های وحشت‌زده یورش میبردند، جمعی کثیر از سربازان هندی و انگلیسی را بخاك هلاکت میافکندند.

مردان شجاع عشایر و دلیران تنگستانی چنان باحملات بلاانقطاع خود عرصه را بر انگلیسی‌ها تنك کردند که آنان هراسناك و روحیه‌باخته به‌عقب‌نشینی پرداخته، تصمیم گرفتند خودرا ازآن معرکه قتال نجات‌داده و به بوشهر وارد شوند تامگر قوای مستقر در بوشهر آنان به کمك و امدادشان شتاب گیرند.

ولی آن قوای درهم شکسته و بخت برگشته انگلیسی هنگامیکه به نزدیکی بوشهررسیدند، هیچگونه‌اثری ازنیروهای‌خودی درآنجا ندیدند، پس ناگزیر برای اینکه از صدمات سپاهیان ایران که همچنان ایشان را تعقیب میکرد در امان بمانند، از آن تعداد توپ و خمپاره که برایشان باقی مانده بود آتش گشودند تاشاید دنبال‌کنندگان نیروهای ایرانی گام به عقب نهند، ولی همین اقدام بی‌رویه انگلیسی‌ها موجب گردید که سپاهیان ایران جایگاههای آنانرا بازشناسند و توپهایشان را بجانب آنان گرفته گلوله‌های مرگ‌زا را بر سر و رویشان ببارند که در نتیجه جماعتی دیگر از افراد دشمن طعمه آن گلوله‌ها شده در خاك و خون بغلطیدند. وقتی شب دررسید، لشکریان پیروز ایران آتشباری و تعاقب دشمن را متوقف کرد.

***

مدتی پس از متوقف شدن جنك و شکست یافتن قوای مهاجم انگلیسی، فرمانده نیروهای بریتانیائی اعزامی به جنوب ایران از کار برکنار شده و بجای او «اترم‌صاحب» سردار جدید در بوشهر مستقر گردید[۳].

وی فرمان داد که افواج انگلیسی با پنج عراده توپ و دو فوج

۳ــ روضةالصفای ناصری، جلد دوم، صفحات ۷۳۷ و ۷۳۸

سرباز تازه‌نفس و چهارصد سوار بکمك نیروهای منهزم شده و تار و مار گردیده انگلیسی که به بوشهر بازمیگشتند بشتابند.

باین ترتیب لشکریان مأمور حمله نوین انگلیسی‌ها، دارای یازده فوج سرباز و یکهزار سوارنظام و هشتصد نفر توپچی و بیست وپنج عراده توپ بودند که در بلندیها و بر فراز اتلال توپها را مستقر گردانیده آماده حمله جدید شدند.

اما رزم‌آوران و جنگجویان ایـران تحت فرمان مهرعلی‌خان ــ شجاع‌الملك چنین صفوف خود را آراستند:

فوج خاصه در میمنه (جناح‌راست)، فوج همدانی درمیسره (جناح چپ) و دیگر افواج در قلب سپاه جای میگیرند، هرفوج جنگجو دارای توپ خواهد بود که در پیشاپیش افواج رزم‌آور ایران، جان بر کف بجنك و آتشباری میپردازد.

در نخستین دقایق آغاز جنك، سواران ایلخان قشقائی با دو فوج عرب شیبانی و شیرازی بر صفوف منظم انگلیسی‌ها یورش بردند که در نتیجه این‌حمله شجاعانه جمعی ازافراد وسربازان انگلیسی‌را بضرب گلوله و شمشیر از مرکبها بـزیر افکنده و بقتل رسانیدند و در همین یـورش دلیرانه پرچمدار انگلیسی که سینه‌اش باگلوله شکافته شده‌بود پرچم از کفـاش برافتاده و نقش برزمین گردید.

آنگاه جنگجویان ایران برجناح راست صفوف دشمن حمله‌آوردند ودراین هنگام شجاع‌الملك که جریان جنك‌را رهبری وفرماندهی میکرد، به افواج چهارم و فوج خاصه فرمان داد که بیاری رزم‌آوران در معرکه کارزار بشتابند.

از آن‌سوی چون سپاهیان انگلیسی حمله و هجوم سخت و درهم شکننده ایرانیان را بدیدند که دلهایشان را سرشار از بیم و نگرانی میکرد، شروع به شلیك توپهای سنگینی کردند که اگرچه در این آتشباری عده‌ای از دلیرمردان فوج خاصه و تنگستانیها عرصه هلاك گردیدند، ولی هیچگاه در عزم و اراده پولادین و ثبات قدم و پایمردیشان اندك تزلزلی ایجـاد

نشد. آنان همچون شیران غران بی‌خستگی و سستی در استواری، همچنان فقط با صد گام فاصله بادشمن تکاپو میکردند، شمشیر میزدند، با سرنیزه تفنك‌ها سینه‌های انگلیسی‌ها را میشکافتند و پیش میتاختند و گروهی از سپاهیان خصم را بهلاکت میرسانیدند.

انگلیسی‌ها که از سرسختی و مقاومتها و جنگجوئی‌های متهورانه لشکریان ایران دستخوش هراس ووحشت شده‌بودند، باهراس واضطراب بسیار دو عراده توپ بر فراز یك بلندی برده و از آنجا سپاهیان جنگاور ایران‌را مورد آتشباری قراردادند، مردان دلیر ایران یکی پس ازدیگری سر بر میآوردند و هنوز یکی نیافتاده، دیگـری جایش را میگیرد. منبع پایان‌ناپذیری است از جرأت و جسارت و خوار شمردن مرگ.

در خلال گشودن آتش‌های توپهای انگلیسی‌ها، سپاهیان قلیل و محدود ایران کمی عقب نشستند و جواب گلوله‌های توپخانه دشمن را با گلوله توپ داده، عده‌ای ازتوپچی‌های خصم‌را بامرکبهایشان تباه ساختند. درهمین‌اثنا، نارنجکی آتشین برچانه سرتیپ‌دلاور، محمدقلی‌خان‌جوانشیر فرود آمده، نیمی از چانه‌اش را برد ولی وی باهمان وضع، راست‌قامت و استوار بجنك بوسیله شمشیر آخته ادامه داد.

پس از ساعتها پیکار بی‌وقفه، انگلیسی‌ها که دیگر سرانجام نبردرا بی‌حاصل بدیدند، بـه عقب بازگشته و راه بوشهر را در پیش گـرفتند و سربازان چریك دشتستانی موفق‌شدند تعداد زیادی سلاح ومهمات بجامانده انگلیسی‌ها را در صحنه رزم به ضبط خود درآورند.

دراین پیکار عظیم وهولناك تعداد دویست وهشتاد تن ازمجاهدان جنگاور ایران شربت شهادت را نوشیدند و از سپاهیان دشمن نیز تعداد زیادی بقتل رسیدند.

اگرچه تعداد سربازان ایرانی فقط دوهزار نفر بود که در برابر یازده‌هزار سپاه انگلیسی مجهز نبرد میکردند، ولی علیرغم این نابرابری پیروزی از آن سپاهیان ایران بودکه بخاطر دفاع ازسرزمین‌های اجدادی خود دلاورانه میجنگیدند و ابداً قدم سست نمی کردند.

چند روز دیگر، مردان جنگجوی دشتستانی با یکهزار تفنگچی دشتی وحاجی‌خان‌خشتی بادویست‌تفنگچی‌خشتی، ومیرزاسلطان‌محمدخان بهبهانی ومحمدباقرخان تنگستانی باافراد خود، وایلخان قشقائی باجملگی افراد عشیره خود و سلیمان‌خان میرپنجه افشار با فوج قراجه‌داغی وفوج قـراگوزلو و افواج چهارمحالی، و سواران افشار با هفت عـراده توپ بجانب بوشهر و قرارگاه سپاهیان انگلیسی مقیم این بندر هجوم آوردند، ولی ازآنجائیکه ازداخل برجها وحصارهای بوشهر که قرارگاه‌انگلیسی‌ها بود عکس‌العملی مشاهده نشد و احدی از سربازان دشمن پای از بوشهر بیرون ننهاد، ناگزیر سپاهیان ایران از بوشهر بازگشت کردند.

دسیسه میرزا آقاخان نوری
برای تسخیر بوشهر بوسیله انگلیسی‌ها

محمود محمود در کتاب ارزشمند تاریخ روابط سیاسی انگلیس و ایران در قرن نوزدهم درباره حمله انگلیسی‌ها به بندربوشهر و سقوط آن شهر مهم چنین مینویسد: «تخلیه شهر هرات بوسیله میرزا آقاخان نوری صدراعظم شد و گرفتن انگلیس بوشهر را هم به او نسبت داده‌اند. در عهد زمامداری میرزا آقاخان انگلیس بوشهر را تصرف کرد».

«در آن زمان حاج میرزا علی‌اکبر قوام‌الملك پسر حاجی میرزا ـ ابراهیم‌خان کلانتر (اعتمادالدوله شیرازی)، بیگلربیگی و پیشکار فارس بود و میرزا حسنعلی‌خان نصیرالملك حکومت بوشهر را داشت و میرزا ـ آقاخان صدراعظم، شجاع‌الملك را از جانب خود مأمور بوشهر کرده بود که در آنجا توقف داشت و میرزا فتحعلی‌خان صاحبدیوان پسر حاج قوام‌ـ الملك در طهران میزیست و در دستگاه صدارت میرزا آقاخان رابطـه مخصوص داشت و صدراعظم باو کارهای شخصی و دولتی رجوع میکرد و میرزا فتحعلی‌خان مذکور در واقع بجهت تقویم و تقویت کارهای پدر

خود حاجی قوام‌الملك در طهران توقف داشت، چون خبر رسید که انگلیس بوشهررا تصرف کرده است، میرزا آقاخان‌صدراعظم بحضور رفته عرض کرد که قوام‌الملك بواسطه کشته شدن پدر خود حاج ابراهیم‌خان در این دولت تلافی کرده بوشهر را بتصرف انگلیس داد»!

«میرزا فتحعلی‌خان صاحبدیوان که از عمله خلوت دوستان داشت، برحسب مواضعه، باو این سخن را اخبار دادند. وی بحضور رفت، عرض کرد که بوشهررا صدراعظم بباد داد، باسفرای‌انگلیس قرارداده ونوشته‌ای بآنها نگاشته است که اگر بخواهید هرات را از ایران بگیرید بوشهر را تصرف کنید تا ما از در مصالحه بیرون آئیم و هرات را بشما واگذار کنیم و شما بوشهر را تخلیه کنید که کار بروفق مراد شود و باز میرزا فتحعلی‌خان عرضه داشت که شجاع‌الملك مأمور صدراعظم در بوشهر توقف دارد و این کارها را صورت داده است، برادر من میرزا حسنعلی‌خان که حاکم بوشهر است[۴] اقتدار اینگونه کارها را ندارد».

«اگرچه در این عرایض، اعلیحضرت سلطانی به میرزا فتحعلی‌خان تغیری فرمودند، لکن این تعریضشان به صدراعظم بوده است و این عرض در مزاج مبارك اثر کرد و از آن روز اسباب عزل صدراعظم نوری فراهم آمد».

«از خارج و داخل مواضعه میرزا آقاخان نوری صدراعظم را با دولت انگلیس درباب بوشهر وهرات گوشزد بسمع‌مبارك‌همایونی نمودند، لهذا بموجب دستخط مبارك، میرزا آقاخان نوری از صدارت عظمی و نظام‌الملك وزیرلشکر از مناصب خودشان معزول شدند»[۵].

۴ــ منظور حسنعلی‌خان دریابیگی است که ذکرش قبلا رفت.

۵ــ تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن نوزدهم، جلد دوم، صفحات ۷۱۲ و ۷۱۳

میرزا آقاخان، حسام‌السلطنه را به ترك محاصره هرات دعوت کرد! ولی فاتح هرات جواب دندان‌شکنی باو داد

در حالیکه قشون حسام‌السلطنه، متعاقب نبردهای سخت، همچنان شهر هرات را در محاصره داشت و تمام امکانات جنگی و نیروهای خودرا برای گشودن این‌شهر ایرانی که ماهها در محاصره قرار داشت آماده کرده بود و راههای نفوذ بداخل شهر را مورد تأمل قرار میداد و از طرفی قوای متجاوز و متعدی انگلیسی‌ها، شهرها و بنادر و جزایر ساحلی جنوب ایران را میکوبیدند و به کشتار و خونریزی‌های وحشیانه دست میبازیدند، دربار ایران باید بامشکل بزرگتری که گریبانگیرش شده بود، دست وپنجه نرم کند.

میرزا آقاخان نوری صدراعظم که به اشاره انگلیسی‌ها و مأموران بریتانیائی در هند و افغانستان و ایران سخت به تکاپو درآمده بود که بیك نوعی ناصرالدینشاه را از هیولای توخالی انگلیسی‌ها ترسانیده او را به فشار وارد کردن به حسام‌السلطنه برای دست کشیدن از محاصره وپیشروی بسوی این شهر وادارد، شب و روز در این راه، خائنانه تلاش مینمود!

کابوس هراسناك محاصره و جنك بی‌امان هرات و خاصه شخص سردار سپاهیان حمله‌گر ایرانی (حسام‌السلطنه) حتی‌یك‌لحظه وی‌را آسوده نمیگذاشت.

میرزا آقاخان که چندبار به قصد ترسانیدن شاه قاجار هرافسونی که ضروری میدانست بکار گرفت تاذهن شاه‌را مشوش وخاطرش‌را قرین

بیم و وحشت گرداند، این‌بار باترفند جدیدی بحضور ناصرالدینشاه رسیده در حالیکه سعی زیادی بکار می‌برد که خود را شدیداً نگران و مضطرب نشان دهد به شاه اظهار میدارد: قربان، اگر حسام‌السلطنه دست از جنك نکشیده و در خیال تصرف هندوستان باشد، دیری نخواهد گذشت که بفکر سلطنت ایران افتاده، شما را خلع و خودش شاهنشاه ایران خواهد شد! باید تا انگلیسی‌ها سراسر جنوب را باشغال خود درنیاورده‌اند او را ازخراسان احضار فرمائید!

اما ناصرالدینشاه باهمه ترس و وحشتی که از حمله انگلیسی‌ها داشت درباره هرات به صدراعظم خود چنین مینویسد:

«جناب صدراعظم، فقرات نوشته شده جناب وزیر مختار دولت انگلیس بهیچ‌وجه ربطی به نوشتجات ما ندارد، چیزی که مفهوم میشود این است که صلاح ما را در این میداند، چشم از هرات و مضافات آن بپوشیم تا یك نفر از افغانستان بی‌منت از دولت ما هرات را متصرف شود و ایلات آشوب‌طلب و افاغنه گرسنه را بر سر ما بریزند. از انصاف و دولتخواهی وزیر مختار چنین مصلحت‌بینی را دور میدانستم. شما برای اتمام حجت یك مجلسی اورا ملاقات نمائید، اگر ناخوش باشد بنویسید ومضامین نوشتجات تازه را که از خراسان رسیده است حالی کنید. قرض ما به‌دولت خارجه و بی‌نظمی قشون ما دخلی به مطلب ندارد، اگر هم واقعاً قشون ما منظم باشد لازم نمیآورد که چشم ازشأن دولت ورعایای سرحدنشین بپوشیم وخراسان را جولانگاه مخالفان قرار دهیم».

تاریخ عین‌الوقایع تألیف محمدیوسف‌خان هراتی در صفحات ۱۲۹ و ۱۳۰ در این‌خصوص مینویسد:

«انگلیسی‌ها به‌میرزاآقاخان‌نوری صدراعظم ایران رشوه‌ای وعده کرده بودند و او خیال پادشاه ایران را از ضبط هرات منصرف نمود و حکمی به مرحوم حسام‌السلطنه نوشت که هرات را تخلیه نموده به مشهد بازگردد که دولت انگلیس دست از محاربه بنادر فارس بردارد. مرحوم حسام‌السلطنه در جواب نوشت، حال سزاوار نیست دولت ایران، هرات را

تخلیه نماید، زیرا خسارت فوق‌العاده متحمل شده‌ایم و آنگاه بسیاری مردم قزلباشیه که تقیه در طریقه خود داشتند آشکارا شده‌اند و خرابی وصدمات کلی از هر حیث و هرجهت بدولت و ملت ایران فراهم میشود».

«ولی میرزا آقاخان که تصمیم گرفته‌بود، هرات‌را بدولت انگلیس واگذار کند، در جواب حسام‌السلطنه نوشت، معلوم میشود شما را خیال سلطنت وپادشاهی بسر افتاده که بهرات مانده، جواب‌تعلیقه دولت‌را اینطور داده‌اید. اگر خود را جزء دولت ایران و خیرخواه پادشاه میدانید، فوری هرات را تخلیه نموده به مشهد بر گردید»!

حسام‌السلطنه بی‌آنکه تحت تأثیر نامه میرزا آقاخان نوری قرار گیرد، برای شاه قاصدها فرستاد، فریادها کرد که در هندوستان اکنون شورش عظیم برپا شده هندیها سربازان و سرداران انگلیسی را سر میبرند اکنون هرچه ازانگلیسی‌ها بخواهید خواهندداد، بیدارباشید، مفت‌نبازید[1] ما خسارتها، تلفات و ضایعات بسیاری را تحمل کرده‌ایم، انصاف نیست که هرات را رها کرده بدست دشمن بدهیم. و در نامه دیگری نوشت، از آمدن کشتی‌های انگلیسی به بوشهر نگران نباشید، انگلیسی‌ها هرگز نمی‌توانند از برازجان بالاتر بیایند[2].

باوجود مراسلات واقع‌بینانه و شهامت‌آمیز حسام‌السلطنه، میرزا ـ آقاخان نوری فرخ‌خان کاشی امین‌الدوله، صندوقدار ناصرالدینشاه را با اختیارات کافی در یازدهم ذیقعده سال ۱۲۷۲ از راه اسلامبول به پاریس فرستاد و در حالیکه قبل از رسیدن وی به پاریس، هرات، در هفتم صفر سال ۱۲۷۳ توسط حسام‌السلطنه فتح گردیده بود ولی فرخ‌خان طبق دستور

۱ـ سیاستگران دوره قاجار، نوشته خان‌ملك ساسانی و نامه‌های حسام‌السلطنه در اداره اسناد ملی.

۲ـ تصادفاً باوجود دوری حسام‌السلطنه ازجریانات نبرد مدافعان و دلاوران جنوب ایران، حدس وی در این خصوص کاملا درست بود، چه همانطوریکه در فصل‌های گذشته نوشتیم، قشون انگلیس در برازجان شکست سختی خورد و نه‌تنها نتوانست ازاین شهر جلوتر برود، بلکه ازآنجا بسوی بندربوشهر شروع به‌عقب‌نشینی نمود.

صدراعظم‌نوری وخواسته انگلیسی‌ها عهدنامه‌ننگین پاریس‌را باانگلیسی‌ها امضا کرد و شهر هرات از قلمرو ایران خارج گردید. (دراین‌خصوص در فصل آتی به تفصیل سخن خواهیم گفت).

عریضه میرزا صادق نوری (امین‌الدوله) به ناصرالدینشاه درباره خیانت‌های دوازده‌گانه میرزا آقاخان نوری و قضیه تخلیه هرات

مرحوم حاج مخبرالسلطنه هدایت در کتاب «خاطرات وخطرات» خود در صفحه ۸۵ درباره خیانتهای میرزا آقاخان نوری مینویسد: میرزا ـ صادق نوری در عریضه‌ای به شاه دوازده فقره خیانت برای میرزا آقاخان برشمرده که عیناً در اینجا نوشته میشود:

۱ـ توطئه قتل میرزا تقی‌خان امیرکبیر در ربیع‌الاول ۱۲۶۸ هجری‌قمری.

۲ـ بیرون آوردن شاه از نیاوران و سوء قصد بابیان در سال ۱۲۶۸ هجری‌قمری.

۳ـ در صورت کشته شدن شاه، پسر یکساله «جیران» را شاه کنند و میرزا آقاخان نایب‌السلطنه شود!

۴ـ کشتن بابیها به فجیع‌ترین وضعی که از ایران روگردان شوند و به پناه دولت انگلیس بروند ۱۲۶۸.

۵ـ دادن بندرعباس به اجاره امام مسقط که انگلیسی‌ها در خلیج‌ـ فارس یك تکیه‌گاه مهم دیگر داشته باشند ۱۲۷۰.

۶ـ فرستادن قشون به مرو و خیوه وخراب‌کردن قلاع ترکمانان.

۷ـ بی‌اعتنائی کردن به مسیو «بوره» سفیر فرانسه که برای اجاره کردن پایگاهی در خلیج‌فارس، بمنظور رقابت باانگلیسی‌ها آمده بود.

۸ـ در وقتی که دولت ایران مشغول تهیه جنك هرات بود، برای

مشغول کردن شاه، داستان زن میرزا هاشم‌خان را فراهم کردند.

۹ـ حسام‌السلطنه از هرات نوشته بود از آمدن کشتی‌های انگلیسی به بوشهر مشوش نباشید، بااین‌قشون‌که دارند ازبرازجان بالاتر نمی‌توانند بیایند. با این قشون که در اختیار دارم میتوانم به هندوستان بروم. میرزا ـ آقاخان پیش شاه یقه پاره کرده که اگر حسام‌السلطنه به هندوستان برود، شما را خلع و خودش شاهنشاه ایران خواهد شد!

۱۰ـ فرستادن فرخ‌خان امین‌الملك به‌پاریس برای‌امضای عهدنامه صلح ایران و انگلیس، باوجود اینکه شورش سپاهیان هند شروع شده بود، معاهده را بی‌درنك امضاء نماید.

۱۱ـ فرخ‌خان را در پاریس آبستن کردند و برای میرزا آقاخان هم معادل یك‌کرور تومان لیره انگلیسی فرستادند، وقتیکه معزول شد، شاه فرستاد دارائیش را ضبط کنند، چنین شهرت کرد که لیره‌ها مس مطلا بوده است.

۱۲ـ با احضار حسام‌السلطنه و رها کردن هرات، شیعیان افغانستان گرفتار بلا شدند.

بعد از اثبات خیانتهای میرزا آقاخان، شاه در بیستم محرم ۱۲۷۵ دستخط معـزولی او را نوشت و دستخط را حسینقلی‌خان نامی، تفنگـدار حسام‌السلطنه در سوهانك شمیران، سرچشمه خرگوش بدست میرزا آقاخان داد.

بایك امعان‌نظر برروی این‌خیانتهای دوازده‌گانه و مهمتر ازهمه پافشاری و یقه‌درانی بیش از اندازه میرزا آقاخان برای از دست دادن شهر ایرانی هرات‌که سپاهیان ایران حداعلای فداکاری و از خودگذشتگی را برای محاصره و بتصرف درآوردن آن بخرج دادند، باید گفت این‌خیانت و جنایت عظیم صدراعظم نوری، یکی از هولناك‌ترین خیانت‌هائی بودکه در تاریخ گذشته ایران بوسیله یك دولتمرد ایرانی بوقوع پیوست. ومیباید اضافه کرد که این صدراعظم جنایتکار خائن، بخاطر خدمت به استعمار بیگانه و گرفتن چندهزار لیره، چه ارزان یك قسمت از خاك مملکت مارا

به اجانب فروخت و ملت ایران از وجود منحوس و پلید این نامرد چـه زیان‌ها که ندید. خداوند نه او را بیامرزد و نه کسانش را که شریك جرم و خیانت وی بودند.

حسام‌السلطنه هرات را تخلیه نمود و به مشهد بازگشت خدمت بزرگ حسام‌السلطنه به مردم هرات

اگرچه داستان پیشروی قشون ایران به فرماندهی حسام‌السلطنه و دیگر سرداران جنگجو و کارآزموده او به فتح هرات منتهی گردید و سلطان مراد میرزا بهمین مناسبت به فاتح هرات معروف گردید، درباره چگونگی تسخیر این شهر در فصول آینده به تفصیل جزئیات آنرا خواهیم نگاشت، ولی در این بخش از کتاب دنباله مطلب را تا جائی که در فصل پیش بدان نقطه رسیده‌ایم ادامه میدهیم.

در بخش پیش قسمتی از تاریخ عین‌الوقایع را درباره تخلیه شهر هرات نقل کردیم، حالا میپردازیم به دنباله مطالب نوشته در این کتاب در خصوص تخلیه هرات:

«انگلیسی‌ها به‌میرزاآقاخان‌نوری صدراعظم ایران رشوه‌ای وعده کردند و او خیال پادشاه ایران را از ضبط هرات منصرف نمود و حکمی به مرحوم حسام‌السلطنه نوشت که هرات را تخلیه نماید و به مشهد بازگردد که دولت انگلیس دست از محاربه بنادر فارس بردارد».

نویسنده ایـن تاریخ (عین‌الوقایع) علاوه میکند که: «مـرحوم حسام‌السلطنه در هرات باب محبت بر رخ شیعه و سنی گشوده بود، بطوریکه اهالی بارضای‌خاطر اسامی اطفال خودرا که معمولا، عمر وابوبکر وعثمان گذاشته بودند تبدیل نموده و علی و حسن و حسین میگفتند و به تمام قضات و طلاب و اعیان شیعه و سنی استمرار و مواجب و تیول برقرار نموده و عدالت پیشه داشت».

میرزا آقاخان نوری باهمان عجله و شتاب که معاهده پاریس را با انگلیسی‌ها منعقد نمود، باهمان سرعت و چابکی نیز دستور داد هرات را از قشون ایران تخلیه کنند و حسام‌السلطنه را مجبور نمود حکومت هرات‌را به سلطان احمدخان معروف به سلطان‌جان فرزند محمدعظیم‌خان، برادر بزرگ امیردوست‌محمدخان واگذار کند و بایك عده مهاجر هراتی که تماماً شیعه‌بودند به‌مشهد مراجعت‌کند. باین‌نیز قناعت‌نکرده حسام‌السلطنه را از حکومت خراسان معزول نمود که در نتیجه آن، افتضاح مرو بوسیله حمزه میرزا حشمت‌الدوله، حکمران بعدی خراسان پیش آمد که قشون ایران از تراکمه آخال و مرو شکست خورده، پس از تحمل تلفات سنگین بخراسان بازگشت نمودند.

باتمام این احوال، سکنه هرات، باز چشم امید بطرف دولت ایران داشته و از دولت انگلیس بکلی مأیوس بودند، چونکه دوست‌محمدخان را دست‌نشانده انگلیسی‌ها میدانستند، مخصوصاً رفتاری که امیر فوق‌الذکر بااولاد کهندل‌خان کرد وامارت قندهارراکه حق آنها بود به‌تصرف خود درآورد و آنها را متواری ساخت.

تمام این عوامل، کافی بود که سکنه هرات را از دوست‌محمدخان و دولت انگلیس مأیوس گرداند.

در این تاریخ عده‌ای از شاهزادگان و سرداران افغانی در بلاد ایران پناهنده شده و وظیفه‌خوار ایران بودند، همینکه بنا شد لشکریان دولت‌ایران ازهرات مراجعت‌کنند، شهریارایران سلطان‌احمدخان معروف به سلطان‌جان، برادرزاده دوست‌محمدخان را که بواسطه کدورت و دشمنی با امیر مذکور در دربار ایران میزیست، بحکومت هرات انتخاب نمود.

این شخص، یکی ازخدمتگزاران باوفای دولت‌ایران بشمارمیرفت و تا زنده بود مطیع فرامین و اوامر دولت ایران بود.

شهریار ایران، سلطان احمدخان را بااستعداد کافی و مهمات زیاد و توپخانه حسابی روانه هرات نمود و مرحوم حسام‌السلطنه ناچار هرات‌را بایشان سپرده و عازم دارالخلافه طهران گردید.

معاهده ننگین پاریس

در نتیجه این عهدنامه شهر هرات از ید ایران خارج شد

فرخ‌خان کاشی امین‌الدوله عاقد این قرارداد چه کسی بود؟!

فرخ‌خان کاشی ملقب به‌امین‌الملك (امین‌الدوله) وزیر حضور، پسر میرزا مهدی پسر میرزا احمد و پیش ازآنکه در دستگاه فتحعلی‌شاه وارد شود، نامش ابوطالب بوده وپس ازآنکه از پیشخدمتهای مخصوص‌شاه میگردد، فتحعلی‌شاه نامش‌را فرخ میگذارد.

او در ابتدای امر جزء غلام‌بچگان خاص شاه بود و بعد پیشخدمت وی شد. یکی از خصوصیات این فرخ‌خان که از حسن‌منظر و تناسب‌اندام بهره‌ها داشت، این بود که لباس‌های بسیار زیبا و الوان در بر میکرد تا کاملا جلب توجه شاه و امنای دولت را بنماید! و در این خصوص شایعاتی برسر زبانها بود.

فرخ‌خان در هنگام سلطنت فتحعلی‌شاه و محمدشاه جزء عمله‌خلوت و پیشخدمت مخصوص بود و در عصر ناصری (ناصرالدینشاه) ترقی خیلی سریعی نمود و به‌مشاغل مهم ازقبیل: صندوقدار وجوه خاص ناصرالدین‌شاه، مهردار شاه، رئیس عمله خلوت وغیره نایل گردید.

او ازجمله مقربان و محارم شاه بشمار میرفت.

فرخ‌خان چندبار شورشهائی را که در مازندران و گیلان واصفهان علیه حاکمان وقت خود برپا شده بود بامسالمت فرو نشاند.

فرخ‌خان که ابتداء لقبش امین‌الدوله بود، بعداً بدلیل خدمات

خاصه به (امین‌الملك) معروف گردید. اما میرزا آقاخان نوری بهنگام جنك انگلیس و ایران در بنادر و جزایر خلیج فارس در سال ۱۲۷۲هجری قمری، فرخ‌خان کاشی را که در این هنگام صندوقدار مخصوص شاه بود، برای اصلاح کار جنك میان ایران و انگلیس و با اختیارات تام، ابتداء به اسلامبول روانه کرد، وی بمحض ورود به‌آن شهر، خواست که با «لرد ـ ردکلیف» سفیر انگلستان در دربار عثمانی ملاقات و مذاکره نماید، لکن سفیر انگلیس ازملاقات بااو سرباز زد و چون انگلیسی‌ها ازتمام جریانات و اوضاع داخلی و خارجی ایران کاملا آگاه بودند وشخصی چون میرزا ـ آقاخان صدراعظم را در دست داشتند و بیشتر کارها بدستور خودشان و بنابرتمایلات استعماری مأمورانشان صورت میگرفت، پس از دو ماه طفره رفتن و معطلی، نماینده ایران را فریب داده به‌او خاطرنشان ساختند، در صورتی حاضر به‌مذاکره درباره صلح باشما میباشیم که شرح زیر را نوشته برای ما ارسال دارید، آنوقت حاضر به‌مذاکره باشما خواهیم بود![1]

شرحی که انگلیسی‌ها باترفند و تزویر از فرخ‌خان کاشی می ـ خواستند، دارای چنین متنی بود که آن نماینده ناآگاه وشاید هم آگاه ولی بی‌علاقه به‌مصالح ایران و احتمالا باگرفتن مبالغی رشوه، خائنانه به انگلیسی‌ها تسلیم کرد:

«من ازجانب دولت ایران مختار و مأمورم که در مقام رضاجوئی اولیای دولت انگلستان برآیم و برذمه من است که اولیای دولت ایران، عساکر مأموره خود را از هرات و افغانستان منصرف نمایند و بهیچ قسم در افغانستان مداخله ننموده، خسارت و زیانی که در این مأموریت لشکری به افغانستان رسیده از خزانه دولت اداء شود!!».

بادقت و تأمل درمتن این نامه که درآن جز بوئی ازخیانت وزبونی وعدم علاقه و دلبستگی به‌مصالح مملکت ایران به‌مشام نمیرسد این سئوال به‌ذهن متبادر می‌شود که آیا ممکن بود حتی یك مأمور بی‌اطلاع ومبتدی، نه‌سیاستمدار و امین دولت! (امین‌الدوله) غیرایرانی آنرا بامضاء برساند؟

۱ـ تاریخ رجال ایران بقلم مهدی بامداد، صفحات ۸۱ و ۸۲، جلد سوم.

و در باره شهری ازشهرهای ایران که سرداری چون حسام‌السلطنه میرفت تاحاکمیت وقدرت‌ایران‌را درآنجا مستقر گرداند، چون‌شکست‌خوردگان، شرایط یك کشور بیگانه را بپذیرد و تأدیه خسارات لشکرکشی را از خزانه دولت و ملت ایران بنماید؟

البته وقتی‌شخصی چون میرزا آقاخان نوری صدراعظم ایران‌باشد، مأمور ونماینده فوق‌العاده اونیز میباید به‌چنین شرایط شاق وتحمل‌ناپذیری که بااستقلال و تمامیت ایران مغایرت دارد تن در دهد.

بهرتقدیر امین ملك و ملت! (فرخ‌خان امین‌الملك) نامه کذائی‌را نوشت و برای انگلیسی‌ها ارسال داشت وپس ازوصول و ایصال نامه، انگلیسی‌ها حتی پا را ازاین مرحله‌هم فراتر نهاده، تقاضاهای دیگری ازاو نمودند وبعدهم اتمام حجتی مشتمل برچندین ماده برای‌فرخ‌خان‌فرستادند که امین‌الملك آنهارا نیز قبول کرد.

در همین هنگام‌بودکه خبر فتح هرات توسط حسام‌السلطنه بآگاهی ناصرالدین شاه رسید. شاه قاجار که از صدر تاذیل تعهدات غیرشرفتمندانه و استقلال‌شکنانه انگلیسی‌ها را قبول کرده بود، به‌فرخ‌خان دستور داد که تمام تعهداتیکه سپرده‌ای آنهارا باطل اعلام بدار.

فرخ‌خان کاشی دستور شاه را اجراء کرد ومراتب‌را باطلاع‌سفرای خارجه مقیم اسلامبول نیز رسانید و آنگاه بایك کشتی جنگی که دولت فرانسه در اختیار اوگذاشته بود، راهی سواحل جنوبی‌کشور فرانسه‌گردید و بعد در ۲٤ جمادی‌الاولی سال ۱۲۷۳ هجری قمری به‌پاریس وارد شد و مذاکراتی در پایتخت فرانسه به‌وساطت ناپلئون سوم امپراطور فرانسه در چهارم مارس سال ۱۸۵۷ میلادی (شعبان ۱۲۷۳ هجری قمری) صورت گرفت‌که منجر به‌عقد معاهده بسیار ننگین و شرم‌آور «پاریس» با«لرد کولی» سفیر انگلستان در پایتخت فرانسه گردید.

در اینجا نکته قابل ذکر اینکه وساطت و پادرمیانی ناپلئون سوم امپراطور فرانسه در این امر که صد در صد بنفع دولت انگلیس و به زیان دولت ایران بود، بدین علت بودکه استقرار یافتن لوئی ناپلئون که خود

را خواهرزاده ناپلئون بناپارت سردار بزرگ فرانسویان میدانست و بنام ناپلئون سوم پادشاه فرانسه شد، در نتیجه کمك‌ها و حمایت «پالمرستون» نخست وزیر انگلیس صورت گرفت و میرزا آقاخان نیز که تبعه انگلیسی‌ها و نوکر سفارت فخیمه بریتانیا بود و بنا به‌نوشته خان‌ملك ساسانی در کتاب سیاستگران دوره قاجار: «فرخ خان را هم انگلیسی‌ها آبستن کرده بودند»[۲].

باری باانعقاد معاهده پاریس، دولت ایران ازحق حاکمیت خود در افغانستان، باصلاحدید و صوابدید میرزا آقاخان نوری چشم پوشید!

نتیجه مخارج و هزینه‌های کمرشکن قشون‌کشی حسام‌السلطنه به افغانستان و کشته شدن هزاران نفر از فرزندان و جنگاوران ایران بنا به خواهش ناپلئون‌سوم برای‌دینی که به‌پالمرستون صدراعظم انگلستان‌داشت، به‌باد فنا رفت و میرزا آقاخان به‌پاس این خیانت بزرگ یك جامه نفیس ازسمور (ابره) رضائی چهل‌بند بسیار اعلا که بندهای آن مرصع بجواهر بود ازشاه خلعت گرفت! و بلافاصله برای انگلیسی‌های بلادیده هندوستان دفتر اعانه باز کرد و احکام خیلی سخت به‌حسام‌السلطنه فاتح هرات صادر نموده بوی متذکر شد که فوراً هرات را تخلیه کرده به‌خراسان مراجعت کند!!.

مؤلف کتاب منتظم ناصری (اعتمادالسلطنه) در مجلد سوم این کتاب در صفحه ۲۶۰ جزء وقایع سال ۱۲۷۵ قمری مینویسد:

«جناب فرخ‌خان امین‌الملك، سفارت کبری و مأموریت خود را بپایان رسانده و در ماه ربیع‌الاول وارد دارالخلافه طهران و شرفیاب حضور همایون شد و به‌یك قطعه گل کمر مرصع ممتاز و یك ثوب جبه‌ترمه کشمیری حاشیه‌دار از ملابس خاصه مخلع و سرافراز گردید».

از این تاریخ فرخ‌خان امین‌الدوله لقب امین‌الملك را از شاه گرفت!.

ناصرالدینشاه در این سال دستور داد که ازاین ببعد عزل و نصب

۲ــ سیاستگران دوره قاجار، از خان‌ملك ساسانی، جلد اول صفحه ۳۱

تمام حکام ایالات و ولایات باید به‌مشاورت و صوابدید امین‌الملك صورت گیرد وباین ترتیب این دولتمرد خیانتکار که تالی میرزا آقاخان بود، با اختیاراتی که ناصرالدینشاه بدو تفویض کرد بعد ازشاه، شخص اول‌مملکت شده، دارای این مشاغل گردید: وزارت حضور، اداره حکومتی کاشان، نطنز و اصفهان وفارس وتمام گمرکات ایران.

خشم و هیجان ناصرالدینشاه
از شرایط و تکالیف شاق و خفت‌آور انگلیسی‌ها
دستور بسیج عمومی برای جنك

رضاقلیخان هدایت درکتاب روضةالصفای ناصری، جلد دهم، صفحه ۷۱٦ درباره خشم و وحشت ناصرالدینشاه از شهادات و شرایط خفت‌آور انگلیسی‌ها به‌فرخ‌خان امین‌الملك چنین مینویسد:

«... فرستاده لرد کلیف دیگر باره بازآمد که این نوشته مجمل و مبهم است، امین‌الملك صفحه بنگارد و خاتم برزند که من ازجانب دولت ایران مختارم به‌ترضیه کارگزاران دولت بهیه انگلیس، و برذمه من‌است که دولت ایران عساکر خود را ازهرات و افغانستان بازطلبد و ابداً در اراضی افغانستان مداخله نکند و زیانی و ضرری که بولایت افغان در این ترکتاز رسیده ازخزانه دولت ایران داده شود».

«چون شدآمد فرستاده تکرار پذیرفت، سفیرکبیر انگلیس پیام‌داد که ازدولت انگلیس مرا امر کرده‌اندکه اگر امین‌الملك سفیر ایران بخط بسپارد وتعهد کندکه عساکر ایران ازهرات بازگردند و ضرر افاغنه را از خزانه ایران اداء کنند، در اینکار بااو سخن‌گوی والا مراودت ومکالمت را بااو بریده‌دار که ما قطع وفصل کار ایران را به‌جنرال اوترام بزرگ عساکر بحری خود تفویض کرده‌ایم که در خلیج فارس چنانکه داند کار را بانجام برساند»!.

«چون امین‌الملك اینگونه سخنان بشنید، ببحر حیرت درافتاد و باندیشه غرقه ماند. علی‌الجمله چندان اورا به‌پیام وتقریر وکلام و تدبیر آشفته‌خاطر داشتند تابدین شرح از وی سندی گرفتند که نخست، دولت ایران ازمداخله افغانستان درگذرد و ضرر مخارج آنان را ازخزینه‌ایران بها دهد، چون این خط بگرفتند جناب لاردکلیف (لرد کلیف) دیگرباره به امین‌الملك کس فرستاد که چون این نوشته برضای خاطر ما نگاشتی از ملاقات‌شما مضایقتی‌ندارم واما قبل ازملاقات باید این‌شرایط را نیزبپذیری و برگردن‌گیری والا ملاقات نخواهد شد».

«اول آنکه سپاهیان ایران ازهرات بازآید و زیان هرات داده شود، دویم آنکه دولت ایران مداخله در افغانستان را ابداً موقوف دارد و اگر در میانه مخاصمتی روی دهد بصوابدید کارگزاران انگلیس اصلاح پذیرد. سیم آنکه عهدنامه تجارتی جدید نگاشته شودکه درسراسر شهرهای ایران قونسول انگلیس توقف کند. چهارم‌آنکه جمیع مطالبات تبعه‌انگلیس را دولت ایران بی‌مماطله و مساهله ادا کند. پنجم بندرعباس را بـرطبق رضا و خـواهش سید سعیدخان امام مسقط بدو بازگذارند!! ششم آنکـه شاهنشاه ایران برای اموری چند که از جناب صدراعظم روی داده او را تبدیل فرمایند».

«جناب امین‌الملك در این باب متحیر مانده، در رد و قبول ایـن شروط مترددد بود تا در روز یکشنبه ۲۳ شهر ربیع‌الاول خبر تسخیر هرات در اسلامبول تشهیر یافت، الا سفیرکبیر دولت انگلیس، سایر سفرا شادمان شدند و روزی دیگر امین‌الملك اطمینان یافته به سرای لرد کلیف رفته سخن براین مختوم شد».

«امین‌الملك گفت‌که اگر مرا مطمئن دارید که سپاه شما بحدود ایران نروند، من‌این‌شرایط شش‌گانه‌را درضمن‌عریضه به‌حضرت دارالخلافه عرضه کنم تافرمان چه رسد».

«سفیر انگلیس ازقبول این مسئول سرباز زدو معلوم افتاد که این مماطله و دفع‌الوقت برای تجهیز و تشمیر عساکر انگلیس و قصد سواحل

و بنادر فارس است و امین‌الملك صورت حال را معروض داشت و چون این اخبار بدارالخلافه رسید، حضرت شاهنشاه را ازقبول این تکالیف‌شاقه موی براندام خار گشت، دریای غضب او بچارموجه درآمد و لنگر کشتی حلم گران‌سنك او از تموج قهر گسیخته گردید و لختی براین تکـالیف عنیف خنده زد. فرمان داد تاعساکر ممالك محروسه بدارالخلافه حاضـر شوند و ازهمه جانب ساخته کارزار گردند و به‌افغانستان یورش برند و بجانب هندوستان راه برگیرند و از سند و پنجاب قصد دهلـی و کلکته تصمیم‌دهند وتخلخل در جبال سند و تزلزل در بلاد هند درافکنند وبجانب صدراعظم امر فرمود که سپاهیان ممالك محروسه را آماده سازد خزینهای آموده را بمصارف سپاهیان بپردازد و جناب صدارت و شاهزادگان محفل مشاوره مجلس مناظره آراسته، نشستند و گفتند و برخاستند و از چارسوی مملکت ایران عساکر منصوره را اخبار و احضار نمودند».

وقتی انسان برروی‌این‌شرایط وتکالیف فوق‌العاده شاق وخفت‌آور و توهین‌آمیز تأمل میکند، چنین می‌اندیشد که آیا دولتی مانند انگلستان چنین شرایطی را، حتی برای کوچکترین و ضعیف‌ترین ممالك درمانده و خوار شده و شکست خورده، تحمیل میکرده‌است تاچه‌رسد به‌کشوری‌چون ایران باآن سابقه عظمت دیرین سیاسی و فرهنگی؟

البته وقتی کشور ما را از مردانی نیرومند و بزرگ و وطن‌دوست، چون عباس میرزا نایب‌السلطنه و میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام و میرزا تقی‌خان امیرکبیر خالی کردند و آنها را بوسیله ایادی مزدورشان تباه ونابود ساختند، آنوقت که کار را بدست صدراعظم‌های دست‌نشانـده‌ای چون میرزا آقاخان نوری و امثالهم دادند، در چنین صورتی اقدام به‌تجاوزات استقلال‌شکنانه وکشتن مردان جنگجوی مدافع ایران و جدا کـردن سرزمین‌هائی چون هرات و برخی دیگر از شهرها و نقاط افغانستان ــ که جزء قلمرو ایران است ــ مینمایند و بدیهی است که کارگزاران دولت استعماری بریتانیا باتوجه به‌این مراتب به‌تحمیل چنان شرایط خفت‌آمیز و حقارت‌آوری دست می‌یازیدند!

بهرحال باجرح و تعدیل‌هائی که در شرایط پیشنهادی انگلیس‌ها و اعمال و رفتار توهین‌آمیزشان بعمل آمد، بامیانجیگری ناپلئون سوم ـ چنانکه قبلا نوشتیم ـ عهدنامه‌ای مشتمل برپانزده فصل‌نامه میان امین‌الملك (فرخ‌خان) و نماینده انگلیس لردکولی انعقاد یافت که متن آن بقراری است که خواهد آمد[۳].

۳ـ مطلب جالبی که دراین فصل بسیار تلخ وناخوش‌آیند کتاب که البته ما ایرانیها پس ازگذشت سالیان دراز ازوقوع عهدنامه ننگین پاریس، هنوز آثار شوم آنرا احساس‌میکنیم، این است که همین ناپلئون سوم و یالوئی ناپلئون، که امپراطوری زن‌باره وعیاش بود و زمینه انعقاد آن عهدنامه خفت‌بار را فراهم کرد، دریك جنك سخت و هراسناك باکشور پروس، از سپاهیان جنگجو ومنظم بیسمارك، صدراعظم پولادین پروس، دچار شکست افتضاح‌آوری شده واتاج وتخت خودرا ازدست داده وناگزیر به‌کناره‌گیری ازسلطنت شد وهمین امپراطور کـه خودرا خواهرزاده ناپلئون بناپارت بزرگ میدانست، کارهای جاهلانه و تند وغیر معقولی درمدت فرمانروائی خود انجام دادکه به‌مقیاس وسیعی وجهه‌اش را تنزل داد. یکی ازآن‌جمله کارها، تبعید ویکتورهوگو، نویسنده وشاعر بزرگ رمانتیسم کشور فرانسه به‌جزایر «جرسی» بود، بطوریکه ویکتورهوگو، بهمین علت وبدلیل عملیات جاهلانه‌اش وی‌را دریکی از آثار معروف خود بنام «ناپلئون لوپتی» یا «ناپلئون کوچك» لقب داده بود.

عهدنامه صلح که مابین ایران و انگلیس بامضاء رسید
متن عهدنامه ننگین پاریس

بنام خداوند بخشنده مهربان

چون اعلیحضرت خورشید رایت اقدس همایون، سلطان معظم، شاهنشاه بالاستقلال کل ممالك ایران و اعلیحضرت ملکه ممالك مجتمعه بریتانیای کبیر و ایرلند بالسویه و از صمیم قلب مایلند که برصدمات جنگی که مغایر ومنافی میل ونیات دوستانه ایشان است نهایتی داده و روابط مودت قدیمه را بوسیله صلحی که مفید و نافع حال طرفین باشد مجدداً برپایه و اساسی محکم استوار نمایند، برای وصول این مقصود وکلای مختار خود را از قرار ذیل معین داشتند:

از طرف اعلیحضرت ملکه ممالك مجتمعه بـریتانیای کبیر و ایرلند، شرافتمآب هنری ریچارد چارلـز بارون کولی از اعاظم ممالك‌مجتمعه وازاعضای دارالشورای مخصوص‌سلطنتی، دارای نشان پرافتخار «حمام» از درجه اول و سفیر کبیر فوق‌العاده در دربار اعلیحضرت امپراطور فرانسه وغیره، وازطرف اعلیحضرت شاه ایران جناب جلالت‌مآب، مقرب‌الخاقان، فرخ‌خان امین‌الملك سفیر کبیر دولت علیه ایـران، دارای تمثال همایونی و حمایل آبی وکمر مرصع وغیره.

پس ازآنکه مشارالیهما، اختیار نامه‌های خود را فیمابین ارائه

و مبادله نموده و آنرا مرتب به‌ترتیبات شایسته یافتند، فصول ذیل را متفقاً منعقد داشتند:
فصل اول- از روز مبادله تصدیق نامجات، همین عهدنامه، مابین اعلیحضرت پادشاه ایران و اعلیحضرت ملکه ممالك مجتمعه بریتانیای کبیر و ایرلند و نیز مابین اخلاف و ممالك و رعایای طرفین، مودت و صلح دائمی برقرار خواهد بود.
فصل دوم- از آنجائیکه بسعادت و میمنت، مابین اعلیحضرت معظمتین صلح برقرار گردید، بموجب این فصل مقرر است که عساکر اعلیحضرت ملکه، خاك ایران را بشرایط ذیل تخلیه نمایند.
فصل سوم- دولتین معظمتین معاهدتین، شرایط مینمایند که تمام اسرائیکه در مدت جنك از طرفین دستگیر شده‌اند فوراً رها نمایند.
فصل چهارم- اعلیحضرت پادشاه ایران تعهد مینماید که بمجرد مبادله تصدیق نامجات این عهدنامه فوراً عفونامه کاملی اعلام نموده و به‌موجب آن، تمام رعایای ایران را که بواسطه مناسبات و مراودات خود در مدت جنك باعساکر انگلیس، بهرنوعی که متهم شده و آلایشی پیدا کرده باشند، ازمسئولیت رفتار خود معفو دارند، بطوریکه هیچکس از هرطبقه‌ای که بوده باشدمورد هیچگونه زحمت و اذیت و سیاست واقع نشود.
فصل پنجم- بعلاوه اعلیحضرت پادشاه ایران متعهد میشوند که اقدامات فوری بعمل آورند برای اینکه از خاك و شهر هرات و تمام نقاط افغانستان، عساکر و مأموران ایران را که فعلا در آنجاها هستند، بیرون آورند. این‌تخلیه در ظرف سه‌ماه ازتاریخ مبادله تصدیق نامجات عهدنامه حاضره صورت وقوع پیدا خواهد کرد.
فصل ششم- اعلیحضرت پادشاه ایران قبول میفرمایند که از

هرنوع ادعای سلطنت به‌شهر وخاك هرات و ممالك افغانستان، صرف‌نظر نموده وبهیچ‌وجه ازرؤسای هرات وممالك افغانستان هیچگونه علامت اطاعت ازقبیل سکه و خطبه یاباج مطالبه ننمایند، و نیز اعلیحضرت پادشاه ایران متعهد میشوند که منبعد ازهرگونه مداخله در امورات داخله افغانستان احتراز کنند و قول میدهند که هرات وتمام افغانستان‌را مستقل شناخته وهرگز درصدد اخلال استقلال این ولایت برنیایند!!..

فصل هفتم- هرگاه ازطرف یکی ازممالك مزبوره فوق، بحدود ایران تجاوزی شد چنانچه استرضای شایسته بعمل نیامد، دولت ایران حق‌خواهد داشت که اقدامات برای‌منع وسیاست‌متهاجمین بکاربرد، ولی صریحاً مقرر است که هرقدر ازقوای نظامی اعلیحضرت شاهنشاه ایران که بدین عزم از سرحد تجاوزنمود، بمجرد اینکه به‌مقصود نایل گردید بخاك خود مراجعت خواهد کرد.

فصل هشتم- دولت ایران تعهد میکند که فوراً پس از مبادله تصدیق نامجات این عهدنامه، تمام اسرائی را که درمدت عملیات جنگی عساکر ایران، در افغانستان، دستگیر شده‌اند بدون اخذ فدیه آزاد نماید وتمام افاغنه‌که بطور گروی یابدلایل‌پولتیکی در هرنقطه از نقاط ایران توقیف شده باشند بهمانطور آزاد خواهند شد.

فصل نهم- طرفین معظمتین معاهدتین تعهد میکنند که در نصب و استقرار قنسول جنرالها و قنسولها و ویس قنسولها و وکلای قنسولگری هریك ازآنها در خاك دیگری، حالت دول کاملة‌الوداد را داشته و چنانچه نسبت به‌اتباع و تجارت دول کاملة‌الوداد منظور است، از هرجهت همانطور بارعایا و تجارت یکدیگر نیز رفتار نمایند.

فصل دهم- بمجرد مبادله تصدیق نامجات این عهدنامه، سفارت

انگلیس به‌طهران مراجعت خواهد کرد و دولت ایران قبول مینماید که سفارت مذکور را بامعذرت و تشریفات معینه که وکلای مختار طرفین معظمتین، امروز در نوشته جداگانه‌امضاء نموده‌اند بپذیرد[۱].

فصل یازدهم- دولت ایران تعهد میکند که در ظرف سه‌ماه بعد از مراجعت سفارت انگلیس به‌طهران، مأموری معین نماید که باتفاق مأموریکه سفارت انگلیس معین میکند، به‌دعاوی نقدینه رعایای انگلیس بردولت ایران رسیدگی کرده و قطع نمایند.

فصل دوازدهم- باستثنای شرط مقیده در قسمت آخر فصل‌اخیر، دولت انگلیس درآتیه ازحق حمایت رعایای ایران که فی‌الحقیقة در خدمت سفارت انگلیس و جنرال قنسولها و ویس قنسولها یا وکلای‌قنسولگری نباشند صرف‌نظرخواهدنمود، مشروط براینکه چنین حقی بهیچ یك ازسایر دول خارجه داده نشود وهیچ یك ازاینها هم‌چنین حقی را معمول ندارند.

فصل سیزدهم- دولتین معظمتین معاهدتین قراردادی را که بتاریخ ماه اوت ۱۸۵۱ (شوال ۱۲۶۷ هجری قمری) در باب منع برده‌فروشی در خلیج فارس منعقد داشته‌اند بموجب همین فصل تجدید مینمایند.

فصل چهاردهم- بلافاصله پس ازمبادله تصدیق نامجات این عهدنامه، عساکر انگلیس ازهرگونه اقدامات خصمانه دست خواهند کشید (منظور عملیات درخلیج فارس میباشد) ودولت انگلیس علاوه براین تعهد مینماید بمحض اینکه شرایط راجعه به‌تخلیه هرات و حدود افغانستان از عساکر ایران و نیز شرایط راجعه به‌پذیرفتن سفارت انگلیس در طهران کاملا بموقع‌اجراء

۱- سفارت انگلیس، پس از قضیه زن میرزا هاشم، مستخدم ایرانی مخصوص سفیر انگلستان «مستر موره» واعتراض شدید دولت ایران تعطیل گشت وسفیر پرچم سفارت‌را از فراز ساختمان سفارتخانه پائین آورده وبه‌کشور انگیس بازگشت نمود.

گذاشته شد، عساکر خودرا بدون تأخیر ازتمام بنادر و نقاط و جزایر متعلقه بایران بردارد.

فصل پانزدهم- این عهدنامه تصدیق شده و در بغـداد در ظرف سه ماه، و درصورت امکان زودتر، تصدیق نامجات مبادله‌خواهد گردید.

بتاریخ چهارم ماه مارس سنه ۱۸۵۷ ـ به‌چهار نسخه نوشته‌شده.

امضاء : امین‌الملك. امضاء : کولی.



به‌قول محمود محمود نویسنده کتاب تاریخ روابط سیاسی ایـران و انگلیس، گناه دولت ایران درآن ایام ازنظر دولت انگلیس این بودکه به‌افغانستان لشکرکشی نموده است، هرگاه در این عمل نیز دسیسه‌ای بکار نرفته باشد باید اینطور نتیجه گرفت که وسایل این لشکرکشی را خـود عمال دولت انگلستان و حکومت هندوستان ازسال ۱۸۵۲ در افغانستان تهیه دیده بودند. ازیك طرف، از میرزا آقاخان سند گرفته برای حاکم هرات می‌فرستادند و اورا متقبل مینمودند و ازطرف دیگر، امیر دوست محمدخان را بادادن پول و اسلحه و صاحب منصب تحریك نموده به‌قندهار میفرستادند و او را تحریص میکردند که هرات را جزء قلمرو خود قرار دهد وضمناً خراسان‌را هم ضمیمه افغانستان بکنند[۲].

در هرحال آنچه راکه دولت روسیه تزاری درسال ۱۸۲۸ میلادی (۱۲۴۳) به‌موجب عهدنامه ترکمانچای و پس از دوازده سال جنك بین قوای ایران و روس بدست آورده بود، انگلیسی‌ها نیز بعد از بیست وپنج سال کشمکش و مبارزه وجنك وخونریزی در سال ۱۸۵۷ میلادی، بموجب معاهده ننگین پاریس، بدست آوردند[۳].

۲ـ تاریخ روابط سیاسی ایران وانگلیس، جلد دوم، صفحه ۷۰۰

۳ـ باری معاهده ننگین پاریس بنفع انگلیسی‌ها تمام شد و امتیازاتی راکه ازسال

←

هرملتی که قادر بحفظ تمامیت وطن خود نباشد، در اولین قدم دستخوش تعدی همسایگان پرقدرت و زورمند خود خواهد شد ویك قسمت و گاهی تمامیت سرزمین‌های خویش‌را ازدست خواهد داد.

بهرحال، باانعقاد عهدنامه پاریس، پرده سیاست جهانگیری و استعماری سیاه انگلستان بوسیله سرنیزه عوض شد و پرده دیگری بالا میرود.

اینك که بتاریخ شصت ساله اخیر قرن نوزدهم مراجعه مینمائیم، دیده میشود که تقریباً سی سال آن در مبارزه باروسها که تحریکات‌خارجی نیز بیشتر در آن دخالت داشته، صرف گردیده است و متجاوز از بیست و پنج سال آن نیز در کشمکش‌های سخت باانگلیسی‌ها گذشته که مسبب و محرك همه آنها خود انگلیسی‌ها بودند و شروع آن از تاریخی بوده که نظر عباس میرزا نایب‌السلطنه متوجه برقراری ثبات و امنیت در خراسان گردیده بود.

***

هنوز سخن ما در باره افغانستان بپایان نرسیده. گفتیم که شاه ایران، سلطان احمدخان را بااستعداد کافی و مهمات زیاد وتوپخانه‌حسابی روانه هرات نمود و حسام‌السلطنه، آن سردار کاردان و مقتدر و وطن‌دوست، ناچار باحالتی دردناك و اندوهبار، هرات را که آنهمه در راه نگاهداری آن فداکاری بخرج‌داده بود، به‌ایشان سپرده وخود عازم‌طهران گردید.

اینك دولت ایران برای دو سه سالی ظاهراً راحت بود که تحریك یادسیسه‌ای از هیچجا نمیشد، فقط گاه و بیگاه تراکمه آخال و مرو به نواحی خراسان دستبردی میزدند که تاحسام‌السلطنه در خراسان بود، از

→

۱۸۲۸ میلادی (۱۲۴۳) هجری انتظار داشتند بدست آوردند. ایران بعد ازاین تاریخ بکلی ازنظر سیاستمداران انگلیس افتاد و باردیگر امور سیاسی آنرا بحکومت هندوستان واگذار نمودند.

آنها تنبیه کاملی میکرد، ولی معلوم نیست برای چه، میرزا آقاخان‌نوری، حسام‌السلطنه را از خراسان احضار نمود[۴] و شاهزاده حمزه میرزا حشمت‌الدوله را بحکومت آن ایالت فرستاد.

در زمان حکومت حشمت‌الدوله، برمراتب جسارت و گستاخی تراکمه افزوده شد. دولت ایران او را باعده‌ای سپاهی کامل، باامکانات و تجهیزات فراوان جنگی، مأمور تنبیه ترکمانهای تاراجگر نمود، ولی حشمت‌الدوله و وزیر نالایقش محمد مستوفی قوام‌الدوله شکست فاحشی از تراکمه خورده باکمال رسوائی و وضعی فضاحت‌بار در حالیکه بیش از سی هزار نفر از سربازان نگون‌بخت ایران‌را دچار مرگی دلخراش کرده بودند به‌مشهد مراجعت کردند.

«لردکرزن» سیاستمدار معروف انگلیسی، نایب‌السلطنه‌هندوستان و بعدها وزیر خارجه دولت انگلیس که سالها در ایران اقامت داشت در جلد اول کتاب خود تحت عنوان «ایران و مسئله ایران» در صفحه ۴۳۰ آن کتاب، ضمن ملاقات خود بایحیی خان مشیرالدوله وزیر خارجه‌ایران، درباره افغانستان و جدا شدن آن ازکشور ایران چنین مینویسد:

«در ضمن صحبت بایحیی خان مشیرالدوله که در باب سیاست‌های اروپا و شرق مذاکره میشد، مشیرالدوله اظهار نمود، هرگاه دولت‌انگلیس نصف پولی راکه برای جدا ساختن افغانستان ازایران بی‌مطالعه مصرف نمود، برای دوستی ایران خرج میکرد، امروز ایران، یك سد بزرگ در مقابل روس واقع شده بود و این برای هندوستان انگلیس مفید بود. این تذکر مشیرالدوله عادلانه بود».

«راولنسون» یکی دیگر از مأموران سیاسی دولت انگلیس در ایران[۵] میگوید:

۴ــ مستر استویك سیاستمدار انگلیسی مینویسد: میرزا آقاخان صدراعظم، دسیسه‌ها نمود تاشاه، حسام‌السلطنه را ازخراسان احضار کرد.

۵ــ درباره این سیاستمدار مبرز وآگاه انگلیسی قبلا مطالبی نوشته‌ایم، وی تقریباً یکی ازمأموران نادر انگلیسی بودکه نسبت به‌مردم ایران احساسات موافقی داشت.

«من شخصاً سلطان احمدخان، حاکم جدید هرات را در طهـران ملاقات نموده بااو مذاکره کردم، حتی از طهران نیز از طرف سفـارت انگلیس یك هیئت سیاست تحت ریاست ماژور «تیلور» به‌هرات اعـزام گردید، ولی سلطان احمدخان حاضر نشد دست از اطاعت و تبعیت‌شهریار ایران بردارد و همیشه خود را یکی از نوکران دربار ایران میدانست».

اشتعال نایره سهمگین‌ترین پیکارها برای فتح هرات
حسام‌السلطنه درچند قدمی تصرف هرات

هرات همچنان درمحاصره لشکریان حسام‌السلطنه‌بود. این‌محاصره اگرچه هفته‌ها بود که ادامه داشت و مدافعان افغانی آن‌که ازجانب‌افسران انگلیسی و باسلاحهای آنها تقویت میشدند و به‌ایستادگی و نگاهداری‌شهر ادامه میدادند، معذالك فرماندهی مآل‌اندیشانه و تدابیر ماهرانه جنگی حسام‌السلطنه سبب آن میگردید که حلقه محاصره هرلحظه تنك‌تر گردیده و وی برای یافتن راههای نفوذ بداخل شهر باحداقل تلفات انسانی و ضایعات، به‌تلاش‌ها و عملیات نظامی جدیدی دست یازد.

یك‌مشکل بزرگ واساسی فاتح هرات، این‌بودکه افواج ولشکریان متشکله اردوی او را، مردان ایلات و طوایف و عشایری تشکیل میدادند که اگرچه در جنگاوری و تهور و رشادت و جانبازی کم‌نظیر بودند، ولی به‌انضباط در عملیات نظامی و اجرای دستورات صادره ازطرف فرماندهی اردو عادت نداشتند و وحدت فرماندهی که در اقدامات جنگی و جریان رزم‌ها نقش بسیار مؤثری را بعهده دارد، متأسفانه در اردوی حسام‌السلطنه بهمان دلایل آورده شده ضعیف و متزلزل بود، و بودند افواج وسردارانی که برای تفوق‌ها و پیروزیهای جنگی و اینکه فوج خود را بمناسبت یك پیروزی و موفقیت ازدیگر افواج متمایز قلمداد نمایند، ازاجرای دستورها و فرامین جنگی صادره ازسوی فرمانده‌کل سرباز میزدند و بنا به‌تصمیمات و اراده خود، دست بعملیات عجولانه و ناپخته‌ای میزدند که در نتیجه‌کار

پیروزی قطعی همه‌جانبه را به‌تأخیر میانداخت و یا افراد اردو را متحمل تلفات سنگینی میکرد.

حسام‌السلطنه که خود سرداری منضبط و سخت‌گیر بود، اگرچه در چنین مواردی برخی فرماندهان و سرهنگان زیردست لجام‌گسیخته را بسختی تنبیه میکرد و بعضاً چند نفری را هم به‌جوخه اعدام میسپرد تاعبرتی برای دیگر فرماندهان پائین‌دست باشد، بااین وجود، این نقطه ضعف‌اغلب به‌وحدت عمل و اجرای اوامر فرماندهی لطمه‌های شدید وارد میآورد، چنانچه در همین جنك هرات اتفاق افتاد.

در آن لحظات ودقایق دشوار که آتشبارهای سپاهیان حسام‌السلطنه بلاانقطاع بر برجها و حصار وباروها باخمپاره و توپ و تفنك و زنبورك آتش میریختند، امیرعباس هراتی که در داخل هرات جزء سران بود و خود را خدمتگزار دولت ایران میدانست، بـه‌اردوی حسام‌السلطنه وارد گردیده و ازطرف حیدرقلیخان سرتیپ و میرزا حسین، مستوفی شهـر هرات و گروهی از بزرگان و سرداران ایرانی داخل این شهر وفارسی‌ـ زبانان شیعه مذهب و عده کثیری ازاهالی پیام‌آورد که آنان تصمیم دارند در یك فرصت مناسب راه ورود لشکریان وی را بداخل هرات هموار و مهیا گردانند.

حسام‌السلطنه نیز بلافاصله موضوع را بهسام‌خان ایلخانی وحسین‌ـ خان یوزباشی اطلاع داده وآنرا بصورت یك راز مطرح کرده بـه ایشان تذکر داد که خود باتشخیص موقع مقتضی و هنگامیکه پیام‌دهندگان‌موقع مناسب حمله‌را (از مدخل شهر) اعلام داشتند بداخل هرات هجوم آغاز کنند.

در شب آن روز، حسین‌خان یوزباشی به‌سران افواج حکمی صادر کرد که بنا بردستور سلطان مراد میرزا هیچ فردی از سربازان اجازه آنرا ندارند که ازمواضع خود حرکتی کرده، به‌تنش‌ها و جنبش‌های جنگی دست یازند و درهمان شب، وی‌بسنگرهای حسنعلی‌خان، سردار فوج گروس و محمدرضا خان سرتیپ وارد گردیده، آنان را آگاهی داد که بااعلام کلمه

رمز در سپیده‌دم، افواج خود را آماده کارزار دارند، ولی حسین خان ـ یوزباشی جزئیات راز و رمز و چگونگی نقشه حمله را بدانها بازگو نکرد که مبادا اشکالاتی در اجرای عملیات پیش آید.

در سپیده‌دم فردای آن شب، سام‌خان ایلخانی و عباس‌خان هروی و جماعتی از اهالی «هری» در باغ علی‌اکبر خان، در کنار شهر، در انتظار فرصت ماندند و چون ساعتی ازصبح گذشت، حیدرقلی خان و میرزا حسینخان مستوفی باافراد خود به‌فراز برج معروف به«عبدالمصر» برآمدند تاراه سپاهیان ایران را بداخل شهر صاف و هموار گردانند.

در همین احوال، جمعی از افاغنه را که در خندق و داخل باروهای اطراف به‌نگهبانی مشغول بودند باگلوله‌های تفنگ متفرق و پراکنده نمودند و آنگاه به‌بالای بارو و حصار برآمده خطاب به‌لشکریان ایران بانک برداشتند که ای‌سربازان ایران بدرآئید که راه ورود بشهر باز و کارها به‌مراد وبکام است.

بشنیدن بانك بزرگان ایرانی شهر هرات، سام‌خان ایلخانی و امیرعباس هراتی بداخل شهر تاختن آغاز کردند، و از آنسو، حسنعلی‌خان سرتیپ گروسی هنگامیکه تشخیص داد راه رخنه کردن بداخل شهر باز شده، فوج گروسی خود را فرمان داد تابجانب برج «عبدالمصر» پیش بتازند و آنگاه افواج محمدرضا خان و قاسم‌خان و سربازان ترشیزی و قرائی به‌تبعیت ازفوج گروسی، ولی بدون اجازه و دستور فرماندهان‌خود، بطرف آن برج بحرکت درآمدند.

فرماندهان این لشکریان ناگزیر از قفای افواج خود براه افتاده، همگی بپای برج رسیدند. در همین حال ازفراز برج مردان وزنان‌فارسی‌ـ زبان شیعی مذهب که آماده کمك کردن و یاری دادن به‌لشکریان حسام‌ـ السلطنه بودند، طنابهائی را که قبلا فراهم آورده بودند بزیر افکندند و میرزا نجف خان و امیرعباس خان را بادوصد سرباز ببالای برج کشیدند و بدنبال آنها سام‌خان ایلخانی و حسنعلی خان گروسی و محمدرضا خان و قاسم خان نیز دویست سرباز متهور خود را در حالیکه خنجرها برمیان

لبان خود گرفته بودند، بفراز برج فرستادند و این سربازان در حال رزم بوسیله خنجرهای آخته، افاغنه نگهبان را ازپای درآورده بزیرمیافکندند و سپس ازبرجی ببرج دیگر شتافته، در حال جنك و ستیز، تعداد هفت‌برج را که بجانب شهر قندهار بود بانضمام هفت برج دیگر که روی بسوی دروازه «خوش» داشت مسخر گردانیدند و در همان حال درکمال رشادت و دلیری یك عراده توپ هجده پوندی را که برروی برج «عبدالمصر» نصب شده بود بتصرف خود درآورده و لوله آنرا بسوی شهر برگرداندند و سپس بگشودن آتش از درون لوله آن توپ بداخل هرات دست‌یازیدند.

ولی هنگامیکه تشخیص داده شد که گلوله‌های توپ باتمام رسیده، ازحسین‌خان یوزباشی طلب کردند که به‌اردو شتافته برایشان گلوله و مهمات لازم را بیاورد، اما حسین خان در حالیکه بامرکب بسوی اردوپیش میراند، افاغنه مرکب اورا باگلوله‌های تفنك ازپای درافکندند و او که وضع را چنین دید پیاده به‌عبدالعلی خان سرهنك توپخانه رسیده ویك‌بار مهمات توپخانه و پنج نفر توپچی باخویش بپای برج آورد، ولی پاشاخان مکری که از جزئیات واقعه بی‌اطلاع بود، بحکم خودخواهی و اظهار وجود و بی‌اعتنا ماندن به‌مقررات جنگی و مسئله انضباط به‌تصور اینکه‌شهر هرات در حال سقوط است و او و افواجش موفق به‌ابراز وجود و هنرنمائی نشده و به‌انعام و خلعتی توفیق نخواهند یافت بشتاب، افواج سمنانی و دامغانی را برداشته از دروازه «خوش» گذشته، بداخل شهر هرات وارد شدند.

مقارن این احوال، جماعتی ازکسانیکه برای خدمت به اردوی حسام‌السلطنه پیوسته بودند، بدان خیال که بهنگام تسخیر و تصرف هرات از غنایم و اموال غارت شده سهمی برگیرند، بداخل هرات سرازیر شده سرگرم تاراج و چپاول شدند و جمعی از سربازان و مردان جنگاور که در آن دقایق قسمتی ازشهر را بتصرف درآورده بودند، باچپاولگران هم‌آهنگی کرده، آنها نیز به‌ایلغار و تاراج دست یازیدند.

حسام‌السلطنه که ازنزدیك باحیرت و عصبانیت زایدالوصفی ناظر

فرود آمدن سربازان اردو از فراز برجها بود و می‌دید چگونه میروند تا به‌غارت کنندگان بپیوندند، در حال خشمی تمـام سوار برمرکب شده، شمشیرکشان، مرکب پیش راند تاشاید باتهدید شمشیر از فـرود آمدن سربازان جلوگیری نماید، ولی متأسفانه حرص و آز جمع‌آوری غنایـم جنگی آنچنان بربرخی مردان جنگجو غلبه یافته بود که تهدیدها ونهیب‌های غرش‌آسای حسام‌السلطنه نتوانست مانع سرایت بیماری جمع کردن و به‌غنیمت بردن غنایم افاغنه شود و از بخت‌بد، عده‌ای از افاغنه که وضع‌را چنان دیدند، خود را به‌بالای برجها رسانیده در میان سنگرها و مـواضع خالی شده از سربازان ایرانی قرار گرفتند که در نتیجه، خویشتن را از حالت تسلیم و درمانده شدن نجات داده بار دیگر بدفاع پرداختند.

در همین گیر ودار،اسب حسام‌السلطنه که به‌امر سوار بچپ وراست میپوئید، هدف گلوله یکنفر تیرانداز افغانی قرار گرفت، ولی سردار، بی‌درنك برمرکب دیگری نشسته مشغول کار فرماندهی خود گردید.

اما براثر آشفتگی و پریشانی که برلشکریان ایران حاکم گـردید عده‌ای از فرماندهان ازجمله میرزا نجف خان و میرزا رضی‌خان بـراثر تیراندازی افاغنه بهلاکت رسیدند و افغانها سرهایشان را از بدن جـدا ساختند. و در این حادثه ناگوار جنگی تعداد پنجاه نفر از اهل اردو بقتل رسیدند.

در جریان این نبرد، هرگاه وحدت فرماندهی حفظ میشد وسربازان افواج که بکمك فارسی‌زبانان شیعه مذهب و ایرانیان مقیم شهر هرات تمام مساعی و کوشش خود را در همان مواضع بدست آمده و برجهای تصرف شده صرف فرود آوردن آخرین ضربه‌های مرگبار و سلاحهای خود می‌کردند، نتیجه غائی این حمله تسخیر تمام شهر بود و آنهمه تلفات وضایعات برسپاهیان حسام‌السلطنه وارد نمی‌آمد، بااین وجود، حسام‌السلطنه جمعی از سرداران افواج را که در خلال این نبرد از خود هنرنمائی و رشادت فوق‌العاده‌ای نشان داده بودند مورد محبت قرار داده به‌ایشان وجوهـات نقد و خلعت‌های ذیقیمت و انعام‌هائی در خور اعطاء نموده، آنان را برای

آخرین حملات و وارد کردن شدیدترین یورش‌های درهم‌شکننده آماده گردانید.

انتقامجوئی سرتیپ عیسی‌خان افغانی
از بزرگان ایرانی‌نژاد شهر هرات

سرتیپ عیسی‌خان افغانی یکی از حکمرانان هرات که قبلاً ذکرش چندبار در فصول پیش آمده بود وقتی یاری‌های مؤثر و باارزش بزرگان ایرانی‌نژاد هرات وفارسی‌زبانان شیعه‌مذهب‌را بخاطر صاف وهموار کردن راه ورود عساکر ایران بداخل شهر بدید، ناگهان موجی از خشم و انتقام و کین در دلش بحرکت درآمد بطوریکه دست بعملیات خشونت‌آمیز و انتقامجویانه‌ای زده، ابتداء اموال حیدرقلی‌خان را بوسیله افاغنه بباد غارت داده، زن و فرزندش را به میرزا محمدعلی سپرد و هم‌چنین اولاد محمدحسین مستوفی‌را به‌عبدالله‌خان جمشیدی داد[1] ونیز زنان وفرزندان دیگر سران متمایل به لشکریان ایران را به افاغنه بخشید و علاوه بر این جنایات نابخشودنی و رذیلانه، خانمان ایشان را در شهر هرات ویران کرده آنها را به آتش کشید.

این‌اعمال وحشیانه و کین‌توزانه سرتیپ‌عیسی‌خان کذائی، اخگری بود سوزان درنهاد افاغنه شریر ومهاجم که وقتی وضع‌را تااندازه‌ای بکام خود دیدند، به تصور اینکه میتوانند با اغتنام فرصت ضرباتی بر سربازان ایران وارد آورند باجسارت تمام بر مواضع سپاهیان ایران حمله آوردند وبراثر این‌یورش ناگهانی، جمعی ازسربازان عساکر اردوی حسام‌السلطنه دستخوش وحشت شده قصد گریز کردند، ولی در همین گیر و دار، عبدالعلی‌خان سرهنگ توپخانه که از مرعوب شدن سربازان خودی سخت

۱ــ درباره این دونفر مردان بزرگوار ایرانی‌نژاد که صادقانه به‌اردوی حسام‌السلطنه بهنگام محاصره شهر هرات یاریهای ارزنده‌ای کرده بودند بطور اختصار مطالبی نوشته شده.

نگران شده بود پای دلیری پیش نهاده و فرمان داد تا آتش توپهای آذر ـ افشان را بر جماعت افاغنه بگشایند.

شلیك پی‌درپی این توپها طوری در میان هجوم‌کنندگان افغانی کشتار کرد که یورش آنانرا تبدیل به هزیمت کرده، وحشت‌زده به فرار دست زدند و از فرط هراس و بیم دروازه را بروی خود بربستند و در پس آن مأمن گرفتند.

این واقعه سبب آن گردید که آن اضطراب و هراس قبلی که در دل برخی سربازان ایجاد شده بود فـرونشیند و حسام‌السلطنه، در همین احوال، بعضی از فرماندهان و سردارانی را که پایمردی و ایستادگی لازم را به منصه ظهور نرسانیده بودند سخت مورد انتقاد و اعتراض قرار داد و آنان را فرماندهانی سست‌عنصر خطاب کرد و تنی چند از ایشان را توبیخ و از صفوف جنگاوران خارج ساخت تا مبادا آن سست‌بنیادی و تزلزلشان به دل دیگر مردان رزم و جنگجویان دلیر که در پشت دروازه‌ها و مدخل برجها آماده یورش نهائی بداخل هرات بودند راه‌یافته وکار فتح وتصرف آن شهر را به تأخیر اندازد.

به فرمان حسام‌السلطنه ، مسیو «بهلر» فرانسوی مأمور شکافتن چند دژ از دژهای هرات میشود

مسیو «بهلر» فرانسوی (همان کسی که جزء معلمان مدرسه دار ـ الفنون بود و نقشه محدوده دارالخلافه طهران را به امـر ناصرالدینشاه ترسیم کـرد)، بنا به درخواست حسام‌السلطنه بهنگام محاصره هرات، در اردوگاه سردار بزرگ بود و حسام‌السلطنه از او خواست تا برای جلو ـ گیری از طولانی شدن مدت محاصره و اتمام کار فتح هرات از وسایل و فنون مهندسی بهره گیرد.

بهلر به‌تکمیل لوازم محاصره پرداخت وبنابرتعلیمات وآموزشهای

جنگی مهندسی وی در کـار شکـافتن قلعه‌ها و باروهـا چندین خمپاره مخصوص ساخته شد که توسط سربازان آموزش‌دیده از بیرون دروازه به داخل هرات افکنده شدند و جماعت کثیری از مدافعان سرسخت افغانی‌را در دم بهلاکت رسانیدند.

خمپاره‌اندازهای لشکریان، هراس و غوغائی تشویش‌آمیز را در هرات موجب گشت وازهرسو فریاد اعتراض ازادامه محاصره وکشتارهای بی‌سرانجام و رزم‌های خونبار و دفاعهای لجوجانه بی‌دلیل برخاست.

در این شرایط، مردم شهر ناچار آخوندزاده محمداسلم‌خان را بـه اردوی حسام‌السلطنه روانه داشتند و او از طرف سرتیپ عیسی‌خان فرمانده نیروی شهر بآگاهی سردار رسانید که وی قصد متابعت و اطاعت ازاوامر والا را دارد تامگر بدین‌وسیله، مصایب و آلام ساکنان هرات بپایان آید.

حسام‌السلطنه اگرچه بخوبی عیسی‌خان و ارزش قولهای او را میشناخت و نیکو پی برده بود که تا سر این مار دمان و شرزه را که دست خویش را بجنایات و خیانت‌های عدیده آغشته ساخته بود به سنك نکوبد، شهریان روی آسایش را نخواهند دید و قضیه فتح هرات با سفك دماء و خونریزیهای بی‌ثمر دیگر تحقق نخواهد یافت، بااین وجود حسین‌خان ـ یوزباشی‌را روانه ارگ هرات کرد تا درآنجا با سرتیپ‌عیسی‌خان بمذاکره بنشیند و ترتیب تسلیم شهر را بدهند.

خدعه و نیرنك تازه سرتیپ عیسی‌خان فرمانده مدافعان هرات

سرتیپ عیسی‌خان که تاکنون بارها نقض عهد و پیمان کرده بود، این‌بار هم بهمان روال گذشته به حسین‌خان یوزباشی عرضه داشت که وقتی ارگ را بکلی از افاغنه پاك گردانید، آن‌را به‌تصرف کارگزاران سردار فاتح می‌دهد، بااین‌شرط‌که اردوی وی بکنار غوریان انتقال یابد تا وی با

بزرگان و جمله فرماندهان هرات به آن اردو بپیوندند.

وقتی حسین‌خان مطالب و شرایط عیسی‌خان را به حسام‌السلطنه باز گفت، سلطان مراد برای اینکه مانع خونریزی بیشتر گردد، مسئول و خواسته عیسی‌خان را مورد اجابت قرار داده، جریان را باطلاع عیسی‌خان رسانید، ولی عیسی‌خان که از راه خدعه و نیرنك میرفت و منظورش دفع‌الوقت بود تا نیروهائی که بوسیله پیك و فرستاده مخصوصش از امیر دوست‌محمدخان تقاضا کرده بود برای امداد وی برسد، گفت: مرا برای حصول این منظور وثیقه و اطمینان لازم است!

در همین هنگام وی پیك دیگری را برای تسریع نیرورسانی از قندهار بحضور دوست‌محمدخان گسیل داشت، اما سپاهیان حسام‌السلطنه این پیك را دستگیر کرده و او را بانامه‌ها و مکتوبهایش که همه عنوان امیردوست‌محمدخان را داشت بنزد حسام‌السلطنه آوردند. سلطان مراد دستور داد تا یکدست و گوش پیك‌را قطع کرده، وی‌را باآن حال ووضع بداخل شهر هرات گسیل دارند.

عیسی‌خان که بدیدن پیك دست و گوش بریده سخت مضطرب و بیمناك گردیده بود، چاره را فقط در ادامه پیکار و دفاع دید، تامگر روزنه امیدی بر دلش آغاز تابیدن کند.

از آن‌سو، حسام‌السلطنه نیز سران افواج را بنزد خود فراخوانده، جریان کارها و خدعه‌ها و فریب‌کاریهای عیسی‌خان را برایشان تشریح نمود وازایشان خواست متفقاً باتمام توان ونیرو برای تصرف شهر کوشش و مساعی از سر گیرند و کار را باتمام رسانند که دیگر جای درنك وتأمل نیست.

سرهنگان و سرتیپان نیز دست بکار شده، بنابه‌دستور حسام‌السلطنه، محمدرضاخان و اسکندرخان ویوسف‌خان دربرابر برج فیل‌خانه، سنگرها و مواضع مستحکمی احداث کردند و سپس به حفر زمین مشغول شده، نقبی عظیم از آن محل ایجاد کردند تا لشکر را از آن صوب بداخل هرات بفرستند و مقارن این عملیات، حسنعلی‌خان سرتیپ و خانباباخان نیز هر

یك در اطراف نقب، مارپیچ‌هائی بوجود آورده، به خندق متصل ساختند، آنگاه حمله و یورش عمومی از محل نقب و مارپیچ‌ها و خندق بداخل شهر آغاز گردید.

بار دیگر رزم و پیکاری مهیب و خونبار در گرفت، افاغنه بدستور عیسی‌خان چندین‌بار بر افواج حسام‌السلطنه یورش بردند و متعاقب جنگی شدید که در گیر و دار آن شمشیرها و تیغ‌ها بکار گرفته شد جماعتی از افاغنه و عده‌ای از مردان سردار بهلاکت رسیدند.

در همین احوال پیامی از دوست‌محمدخان برای اهالی هرات‌رسید که در آن گفته شده بود، مردانه بجنگید و پایداری کنید که دیگر لشکریان حسام‌السلطنه پس از محاصره طولانی و طول توقف در پشت حصارها و باروهای شهر شما بستوه آمده‌اند و بزودی پراکنده و تار و مار خواهند شد و بدنبال وصول این پیام، در برآمدن آفتاب، ناگهان دوهزار مرد شمشیرزن که بقیة‌السیف مدافعان جان‌سخت افغانی هرات بودند از دروازه «خوش» بیرون جسته، بر مواضع و سنگرهای لشکریان حسام‌السلطنه یورش بردند.

رزمی شدید و نبردی خونین که بادیگر پیکارها تفاوت بارزی داشت بوقوع پیوست. افواج حسین‌پاشاخان و افواج سمنانی و دامغانی که در معرض این حمله مرگبار بودند آنچنان پای مردی و دلیری فشردند و شمشیر در میان مهاجمان بحرکت درآوردند که افاغنه از جان گذشته پس از برجای نهادن دهها کشته، درهم شکسته شده، پای بگریز بنهادند.

وقتی خبر درهم‌شکسته‌شدن این‌جماعت ازافاغنه بداخل‌شهر رسید، گروه بسیاری از سربازان مدافع هرات از شهر بیرون آمده باتفاق سرتیپ یاسین فرمانده‌اشان به اردوی حسام‌السلطنه پیوستند.

حماسه فتح هرات

حسام‌السلطنه فاتح هرات با شکوه و حشمت وارد این شهر گردید

در فصل‌های گذشته و خاصه در بخشی ازاین کتاب که مربوط میشد به‌توصیف ومعرفی سجایا و کیفیات روحی وعقاید قهرمان کتاب (حسام ـ السلطنه)، نوشتیم که این سردار که فتح هرات، خود هاله‌ای بود که بر تارك افتخارات جنگی و فرماندهی او میدرخشید، سردار و حکمران سخت‌گیر و شدیدالعملی بود، و در جائی که مصالح ملك و ملت ایجاب میکرد، نرمش و انعطاف‌پذیری و عفو و اغماض را در مورد خطاکاران و مجرمان، چه بهنگام جنك و هنگامه‌های کارزار، روا نمیداشت و در حکمرانی خراسان که چهار دفعه بآن سمت برگزیده شد بارها همین روش را بکار برد تا امنیت و آسایش مردم آن خطه را باتنبیه کامل ترکمانان و اشرار تجاوزگر تأمین گردانید و همین شیوه خشونت‌بار را در والیگری فارس نیز بکار برد، بهمین لحاظ بعضی از مورخان وی را احتمالا قسی ـ القلب قلمداد کرده بودند.

اما حسام‌السلطنه در قضیه فتح هرات، آن شهر ایرانی سرزمین خراسان، گاه و بیگاه حوصله و شکیبائی و خویشتن‌داری بخرج میداد و چندان طرفدار شدت عمل نبود و تمایلی باین کار از خود نشان نمیداد که با قربانی کردن افراد بسیار و تحمل تلفات و ضایعات سنگین، هرات را به قلمرو ایران بازگرداند.

او بخاطر جلوگیری از خونریزیهای بی‌ثمر و تلف کردن و بهدر دادن تجهیزات و ساز و برگهای جنگی که ارتش ایران در آن عصر و زمان بوجود آنها نیاز فراوان داشت، سعی میکرد تا با حداقل تلفات و به مصرف رسانیدن مهمات جنگی کار را یکسره کند. بهمین جهت چندبار از تندرویهای سرداران تحت فرمانش جلوگیری بعمل آورد و بعلاوه، تمردها و سرکشی‌ها و پیمان‌شکنی‌ها و اعمال جنایت‌آمیز برخی سران افغانی از جمله شاهزاده محمدیوسف و سرتیپ عیسی‌خان افغانی و چند

سردار دیگر را مورد عفو و اغماض قرار داد تا از این طریق و با تدبیری ماهرانه دشمنان را بدام افکنده به مقاصد جنگی خویش دست یابد و اگر گاهی ناگزیر میشد شدت عملی روا دارد وبعضی سرداران وافراد خطاکار متمرد را بمجازات برساند بدلیل حفظ مصالح و حیثیت نظامی و بخاطر استقرار نظم و انضباط در اردو بود.

باری علیرغم تأکیداتی که گاه و بیگاه از دارالخلافه طهران به منظور خاتمه دادن بکار محاصره هرات و یکسره نمودن گشودن آن شهر از سوی شاه میرسید، باز هم این حسام‌السلطنه بود که جانب حزم واعتدال را نگاه میداشت. ولی اکنون که از همه‌جانب مقدمات یورش بداخل شهر فراهم شده‌بود، حسام‌السلطنه آخرین فرمان خودرا برای‌حمله‌نهائی صادر کرد. ابتداء فوج مخبران، آن فوج نخبه و برگزیده و سربازان ترشیزی، بایك حمله برق‌آسا، افاغنه را از برج خواجه عبدالمصر بیرون ریختند و متعاقب آن، سلطان مراد فوج «بزچلو» را به میان دروازه عراق و برج خاکستر فرستاده و در روز نهم حمله تمام مارپیچ‌ها و کلیه خندق‌های بیرون هرات از وجود مدافعان افغانی پاك گردید و اینك، اهالی هرات به یقین دریافتند که کارشان تمام و امر دفاع و نگاهداری بعضی از مراکز حساس شهر به بن‌بست رسیده است، بهمین جهت دسته‌دسته از شهر خارج شده به اردوگاه حسام‌السلطنه پناه می‌جستند.

حسام‌السلطنه وقتی دریافت که فتح هرات دیگر قطعی شده است، به نخبه سربازان ومردان جنگاور فرمان داد تا برفراز برجها ومقصوره‌های رفیع برآمده و به بانگی غرش‌آسا ندای «نصر من الله و فتح قریب» برکشند تا آن جمع معدود که هنوز تفنك‌ها و شمشیرها بدست دارند بعلامت تسلیم آنها را بر زمین بیافکنند.

در این دقایق که شهر واپسین نفس دفاع خود را میکشید، سرتیپ عیسی‌خان، سراسیمه، در حال بیم و وحشت ازسرانجام کار، در مقام چاره‌جوئی برآمد، چه دیگر یقین کرده بود که باآنهمه غدر و خیانت و نقض عهد و پیمان و لجاجت و عنادی که در پایداری بخرج داده بود، عنقریب

بدستور حسام‌السلطنه سرش از پیکر جدا خواهد گشت. پس بر آن اندیشه شد تا بآخرین تلاش مذبوحانه دست یازد تامگر از قهر و خشم سردار فاتح نجات پیدا کند، بهمین مقصود و نیت، حاج ابوالخیر را که از جمله سادات محترم هرات بود به اردوی حسام‌السلطنه فرستاد و باعجز و الحاح در ـ خواست بخشایش و عفو نمود و سلطان مراد نیز به درخواست فرستاده عیسی‌خان ـ بخلاف انتظار ـ ترتیب اثر داده اورا به‌مراحم ورأفت خویش مطمئن گردانید.

پس عیسی‌خان به استظهار مراحم سردار فاتح، عبدالله‌خان ـ جمشیدی بیگلربیگی و فتح‌الله‌خان فیروزکوهی را باخود برداشته باتفاق سام‌خان ایلخانی که اینك باافواج زعفرانلو در داخل هرات بود، روانه لشکرگاه حسام‌السلطنه گردید و وقتی بحضور سردار رسید در حالیکه از نگرانی و احساس شرم بر خود میلرزید، در برابر فرمانده فاتح بایستاد و سر بزیر افکند، ولی سردار پیروز بی‌آنکه دستخوش غرور و خشم گردد درکمال تسلط برنفس وخویشتن‌داری وی‌را مورد الطاف واشفاق کریمانه قرار داده او را اجازه نشستن داد.

سرتیپ عیسی‌خان، آن سردار منکوب و مغلوب که سخت تحت تأثیر جوانمردیهای حسام‌السلطنه قرار گرفته‌بود، دست لرزانش‌را بداخل شال کمر خود فرو برده و نوشته‌های تحریك‌آمیز امیردوست‌محمدخان، آن امیر دست‌نشانده انگلیسی‌ها را که تاآخرین دقایق محاصره هرات و بنا به خواسته اربابانش وی را تشویق به پایداری و ایستادگی میکرد، دربرابر دیدگان سردار قرار داد و آنها را بوی سپرد.

روز دیگر کلیه بزرگان واعیان وبرگزیدگان شهر هرات ازجمله، محمدخان و خان‌محمدخان و امان‌نیاز ترکمان و سایر فرمانروایان آن شهر بخدمت فاتح هرات رسیدند و اظهار انقیاد و اطاعت کردند.

پس حسام‌السلطنه به حسنعلی‌خان گروسی سرتیپ فرمانده مدبر و کاردان و آزموده فوج گروس دستور داد تا افراد فوج خود را مأمور حراست و حفاظت شهر هرات گرداند و حسنعلی‌خان نیز بنا بهمین فرمان

درچهارسوق بازار شهر داروغه بگماشت و بردروازه‌ها نگهبانان به‌نگهبانی قرار داد و کلیه برجهای هرات را بدست افراد فوج گروس سپرد تا در کمال هوشیاری و دقت مشغول مراقبت و انجام وظیفه گردند.

حسام‌السلطنه ضمناً به حسنعلی‌خان سفارش نمود که از سربازان و سپاهیان اردو هیچ فردی بدون جواز بشهر داخل نشود و از درون هرات نیز بدون اجازت خارج نگردد، ضمناً سام‌خان ایلخانی و عیسی‌خان را نیز فرمان داد به هرات ورود کرده در استقرار نظم در شهر با یاری حسنعلی‌خان اهتمام ورزند.

حماسه فتح هرات در ماه صفر سال ۱۲۷۳ هجری قمری اتفاق افتاد.

ورود شکوهمندانه فاتح هرات بداخل آن شهر و استقبال شایسته اهالی از حسام‌السلطنه

هنگامیکه در شهر هرات گشوده‌شده توسط سربازان وافواج ایران نظم برقرار گردید، ساکنان آن شهر، خاصه ایرانیان و شیعیان فارسی‌زبان که مشتاق دیدار حسام‌السلطنه بودند، به انتظار ورود فاتح هرات به آن شهر نشستند.

حسام‌السلطنه در روز جمعه اول ربیع‌الاول سال ۱۲۷۳ هجری، پیش از غروب آفتاب، بافرماندهان افواج جنگاور خود و بزرگان سپاه وارد وچهار فوج افشار ومراغه وقزوین وخوی به‌نظام تمام و آراستگی صفوف، درحالیکه ازدو سوی او پیاده همی‌رفتند وششصدتن سوار ازمردان مسلح شمشیر بدست و درفش در کف براه افتادند، تا باشکوهمندی که شایسته فاتحان هرات است به شهر ورود کنند.

در این خصوص میخوانیم نوشته رضاقلی‌خان هدایت صاحب روضة‌الصفای ناصری را که به شرح جزئیات واقعه پرداخته است. هدایت

چنین مینویسد:

«نواب حسام‌السلطنه، در کمال شکوه و اقتدار، از دروازه قندهار بدرون شهر درآمد و تمامت اعاظم با سام‌خان ایلخانی و آقاخان میرپنج و سرتیپ عیسی‌خان و عبدالله جمشیدی و مجیدخان دامـاد عیسی خان و جانوخان و دیگر بزرگان لشکری و شهری، از دروازه، پیاده در رکاب والا روان و دوان بودند و نواب والا، باشوکتی تمام و حشمتی کامل، به ارگ درآمده برمسند جلالت و نبالت تکیه زده، بـزرگان در پیشگاهش بایستادند و هریك باندازه پایه و مایه، مورد تلطفات و نوازش تازه گشتند و همگی را برحمت و رأفت و تحسین و احسان حضرت خاقان سلطان ـ ناصرالدینشاه قاجار مطمئن و امیدوار ساخت و برحسب امر والا، سام‌خان ایلخانی و حسین‌خان یوزباشی به‌جامع هرات درآمدنـد و بعد از فراغ جماعت شهری، خطیبی عذب‌البیان طلیق‌اللسان به‌منبر صعود کرده، پس از حمد و نعت، خطبه بلیغ مزین بنام نامی و اسم سامی حضرت سلطان ـ السلاطین برسر جمع فروخواند و جمیعاً به‌ثنا و دعا و سلام و درود و تهنیت و تحیت پرداختند و کل حاضران جامع‌را ازدوستکامیهای‌بزرگ بشربت جلادت دهان و کام‌شیرین و شایستگان را بخلعت گوناگون، سراپا رنگین ساختند و کامروا بحضور والا بازآمدند..».

مژده فتح هرات و شایعه مرگ حسام‌السلطنه در یك زمان به دارالخلافه طهران رسید!

وقتی شهر هرات، در ۱۱ صفر سال ۱۲۷۳ هجری قمری، بوسیلـه حسام‌السلطنه فتح شد، پیش ازآنکه خبر رسمی‌آن بافتحنامه ازطرف‌سلطان مراد میرزا بوسیله چاپار مخصوص به‌عرض ناصرالدینشاه برسد، ناگهـان این خبر، توأم باخبر مرگ فاتح هرات، ازطرف عناصر مشکوکی در یك زمان در طهران انتشار یافت.

معلوم نشدکه کدام دست و یا ایادی پنهانی در همان هنگامیکـه مردم دارالخلافه ازآگاهی یافتن و شنیدن مژده فتح هرات بهشور وهیجان آمده بودند وهمهجا در مجالس ومحافل اظهار مسرت و شادمانیمیکردند، شایعه مرگ حسامالسلطنه را همزمان در سراسر دارالخلافه پراکنده کرد و لبهائی که بهتبسم پیروزی ازهم باز و دلهائی که از مژده فتح سرشار ازامید وافتخار شده بود، ناگهان تیرگی غم و اندوه برآنها سایه افکند.

اخبار ضد و نقیض و مسموعات بیمبنا که همهجا راه یافته بود و یا آنرا افراد مشکوك دامن میزدند، خالیازدردسر نبود وحیرت وسرگردانی مردمرا لحظه بهلحظه وسیعتر میکرد.

مردم نمیدانستند اولا قضیه مرگ سردار فاتح حقیقت دارد یانه و حالا آنها چه باید بکنند؟ برسر دوراهی قرار گرفتن اهالی دارالخلافه و بعضی از امنای دولت که خود ازکنه قضیه سردرنمیآوردند، یك محیط سرد و تشویشانگیز و اضطرابآوری بوجود آورده بود کـه عموم را پریشان و دستخوش بهت و سردرگمی و بلاتکلیفی کرده بود تاهنگامیکه در میان آن نگرانیها و اندوهها، فتحنامه حسامالسلطنه، بهتفصیل بوسیلـه چاپار مخصوص فاتح هرات، بحضور شاه رسید و خبر آن از دربار بهمیان مردم راه پیدا کرد، آنوقت بود که تدریجاً نشئه مژده فتح شایعه بیاساس مرگ سلطان مراد را ازبین برد ودلهای رمیده غفلتاً لبریز ازشادی ومسرت و امید گردید و مجالس جشن و سرور بهافتخار آن پیروزی عظیم و فتح بزرگ برپا گردیده، دارالخلافه از شوق و هیجان و شور برخود لرزید.

حسام‌السلطنه خبر فتح هرات را بافتحنامه آن به دارالخلافه طهران به حضور ناصرالدینشاه فرستاد

حسام‌السلطنه سلطان مراد میرزا، فاتح هرات، بلافاصله پس از استقرار نظم و آرامش در شهر فتح شده هرات، در روز شنبه ۲۵ ماه صفر سال ۱۲۷۳ هجری قمری، خبر فتح شهر هرات را بافتحنامه تفصیلی آن، بوسیله حسن‌بیك صندوق‌دار مخصوص و مکتوبهای متعدد دیگر، به دارالخلافه طهران فرستاد تا آنها را بحضور شاه قاجار تقدیم دارد.

حسن‌بیك، در روز دوم ربیع‌الاول بحضور ناصرالدینشاه رسید و فتحنامه و مکتوبهای حسام‌السلطنه را عرضه داشت و ازآن سو نیز، امیر-حسن‌خان زعفرانلو برادر سام‌خان ایلخانی ازهرات وارد دارالخلافه شده، خبر بهجت اثر و مژده مسرت‌بخش ضبط و تصرف شهر هرات را معروض حضور شاه قاجار گردانید.

فتحنامه حماسه‌آمیز حسام‌السلطنه و مژده شادی آفرین برادران ایلخانی موجبات خرسندی عمیق شاه و درباریان گردید و در روز دوشنبه چهارم ربیع‌الاول، ناصرالدینشاه به‌مبارکی این فتح درخشان و مهم که مردم دارالخلافه بخاطر آن دقیقه شماری میکردند و چشم انتظاری‌داشتند، درکاخ گلستان بار عامی ترتیب داد و امنای دولت هریك به‌تهنیت فتح هرات، به‌شاه تبریك گفته و اظهار مسرت و خوشنودی میکردند.

ضمناً ناصرالدینشاه مقرر داشت که به‌پاس این واقعه شادی‌آفرین، کارکنان و امنای دربار، دارالخلافه طهران را به‌زیورها و تزئینات قابل

توجهی آذین‌بندی کنند و شهر را ازهرجهت آراسته کرده، مردم را در مراسم خاصه و در مسرت و سرور و شادمانی آن شرکت دهند.

در محل سلام عام همه بزرگان و معاریف، خاصه اهل خامه وشمشیر و قلم، صف‌ها بیاراستند و در میدان ارگ یکصد و ده بـار توپ شلیك کردند.

آنگاه، محمدحسن خان زنگنه نایب‌ایشیك آقاسی بزرگ دربار، امیرحسین خان برادر ایلخانی و محمدحسن‌بیك صندوقدار حسام‌السلطنه را که حامل فتحنامه بود، در مجلس شاه قاجار حاضر کردند و عـریضه حسام‌السلطنه را میرزا محمدتقی مستوفی (لسان‌الملك)[1] در عین بلاغت بیان کرد و شمس‌الشعراء، میرزا محمدعلیخان سروش به قرائت قصیده تهنیت پرداخت که بروزن چکامه پارسی پهلوی انشاء شده بود:

شهر «هری»[2] مسخر شاه و ستاره‌یار
ای غیرت ستاره بدین مژده می بیار
کرده است چرخ‌عهدکه هرساله‌آورد
از بهر شاه مـژده فتحی بزرگـوار
امسال داد مـژده فتح هـری بدو
چونانکه مرده سر خـوارزمشاه پار
دی فتحنامه هـری آمد بنـزد شاه
فردا بـدو رسد خبر فتح قندهـار
شهر هری بقهر گرفتن طلسم بـود
بشکست این طلسم شهنشاه کـامکار

***

۱ـ میرزا محمدتقی مستوفی ملقب به «لسان‌الملك» نویسنده تاریخ معتبر «ناسخ ـ التواریخ» میباشد.

۲ـ منظور شاعر شهر هرات است.

خلعت‌ها و انعامهائی که به مناسبت فتح هرات به حسام‌السلطنه و فرماندهان پیروز سپاهیان وی داده شد

اکنون نام حسام‌السلطنه که مرادف «فاتح هرات» است در دربار و کلیه شهرها، خاصه در دارالخلافه طهران، زبانزد مردم شده و همه‌جا قضیه این فتح بزرگ و نمایان نقل مجالس است و کمتر محفلی در دارالخلافه تشکیل میشد که در آن این واقعه با آب و تاب نقل نگردد.

ناصرالدینشاه برای حق‌شناسی و قدردانی از اقدامات «عم کامکار حسام‌السلطنه» کمری مرصع بجواهر ذیقیمت و دشنه‌ای با نیام زرین و قبائی زربفت بضمیمه چهارهزار تومان زر مسکوك برای او ارسال داشت و هم‌چنین به فرماندهان و سرداران عساکر اردوی حسام‌السلطنه هریك به فراخور شأن و مقامشان و به پاس فداکاریها و جانفشانیهائی که نموده بودند، خلعت‌ها و انعام‌هائی داده شد که اسامی بعضی از آنها بشرح زیر ضبط تاریخ گردید:

سام‌خان ایلخانی خراسان که ملقب به شجاع‌الدوله گشت، مهدی‌قلی میرزا وعضدالملك، حسنعلی‌خان گروسی سرتیپ فوج‌معروف گروس، آقایان: میرپنج و قاسم‌خان و پاشاخان و محمدرضاخان و عبدالعلی‌خان که سرتیپان افواج توپخانه بودند و هم‌چنین حسین‌خان یوزباشی و بهادرخان و محمدرضاخان و عطاءالله‌خان تیموری و صفرعلی‌خان سرتیپ و پرویزخان چاردولی، هر کدام بگرفتن خلعت‌ها و انعام‌هائی نایل آمدند که مجموعاً بنا به تخمینی که زده شد مجملا یکهزار وسیصد وپنجاه قطعه نشان زرین و سیمین به این امر مهم اختصاص یافت که به خراسان برای سرداران پیروز فرستاده شد.

***

در اینجا مطلب ما درباره جزئیات فتح هرات توسط حسام‌السلطنه و سپاهیان جنگاور او وشور وشوق دارالخلافه طهران ودربار شاه وبخشش انعامها و خلعت‌های بحق به فاتح هرات و فرماندهان وی بپایان میرسد.

اما در این مبحث شایان اهمیت، نگارنده ضروری میداند که مختصری از یادداشتهای یکی از افسران انگلیسی را که مدتها در ایران و خطه خراسان میزیسته و از شخص حسام‌السلطنه تجلیل فراوان نموده است نقل کنیم.

تجلیل کلنل «استوارت» انگلیسی از فاتح هرات

کلنل‌استوارت ازصاحب‌منصبان ارشد وبااستعداد قشون هندوستان بود، وی در سال ۱۲۸۳ هجری‌قمری به ایران مسافرت کرده و کتابی نیز در این باب نوشته است.

این کلنل که از راه پاریس و اسلامبول به تبریز آمده و از آنجا به طهران مسافرت کرده بود، در یادداشت‌های خود مینویسد: ... من پس از ملاقات با مخبرالدوله، بدیدن سلطان مراد حسام‌السلطنه عموی شاه رفتم، لقب «حسام‌السلطنه» در وقت فتح هرات که بدست او انجام شد باو داده شد[۳].

این شخص برای چندین سال والی خراسان بود، این ایالت ازسایر ایالات ایران پرآشوب‌تر است، تراکمه مدام باین ایالت برای غارت هجوم میآورند.

حسام‌السلطنه تقریباً توانست به تجاوزات تراکمه خاتمه دهد و هرات را از دست افغانها گرفته و ضمیمه ایالت خراسان نمود. هرات مدتها جزء ایالت خراسان بود و در حقیقت جزء آن ایالت محسوب میشود، خود هرات مثل مشهد، شهری از شهرهای خراسان است.

در اینجا کلنل استوارت وارد در موضوع سلطان احمدخان شده که درآن‌تاریخ یعنی درسال ۱۸۵۷ میلادی، در دربار ایران میزیست وشهریار ایران حاضر شد او را به هرات فرستاده حکمران آنجا باشد.

کلنل مینویسد: «وقتیکه سلطان احمدخان به هرات رسید، خیلی

۳ـ این، یك اشتباه است، سلطان مراد میرزا لقب «حسام‌السلطنه» را پس از شکست سالار بدست آورد.

عجله داشت که حسام‌السلطنه را ملاقات کند، قراول اجازه نداد و گفت شاهزاده درخواب است، سلطان‌احمدخان خنجررا ازکمر برکشیده قراول را زخم زد، همینکه قضیه بعرض سلطان مـراد میرزا رسید، حکم کـرد، سلطان احمد را بچوب بسته چوب وافری بپای او زدند، ولی دو روز بعد حکم شاه رسید و معلوم شد که سلطان احمدخان مخصوصاً برای حکومت هرات از طهران فرستاده شده است»[٤].

در این‌جا کلنل استوارت شرحی درباره زندگـانی حسام‌السلطنه مینویسد و میگوید: «من او را در چهارده سال پیش در شیراز دیدم آنوقت او، والی ایالت فارس بود و در آن تاریخ نیز فارس اغتشاش داشت و این شخص، آنجا را بخوبی امن نمود» او بعضی مجازات‌هائی را که شاهزاده درباره دزدان راهزن اعمال نمود میشمارد و میگوید:

«شاهزاده حسام‌السلطنه در سال ۱۲۹۶ ، حاکم کرمانشاه بود و در بهار همان سال بطهران احضار شد، چونکه دولت ایران مایل بود مجدداً هرات را بتصرف خود درآورد و تصور مینمود دولت انگلیس این اجازه را خواهد داد. حسام‌السلطنه دیگـر به کرمانشاه مراجعت نکـرد و عازم زیارت مکه شد».

تصرف مرو بوسیله روسها پس از شهر هرات

شهر مرو، یکی از چهار شهر معتبر خراسان بود که روسیه تزاری بر اثر گرفتاریهای انگلیسی‌ها در جنك سودان آنرا تدریجاً و بطور آرام بتصرف خود درآورد.

قبلا تراکمه «تکه» و آخال نیروهای ایران را که محمد مستوفی‌ـ قوام‌الدوله وزیر نالایق وبی‌کفایت حمزه‌میرزاحشمت‌الدوله والی‌خراسان آنها را فرماندهی میکرد، در نزدیکی مرو، شکست داده بودند و این شهر

٤ــ وقتی بنا به‌تهدیدها و تحریکات انگلیسی‌ها، میرزا آقاخان نوری، حسام‌السلطنه را از خراسان احضار کرد این شخص از طرف دربار طهران حاکم هرات گردید.

بلاصاحب و درمانده بالاخــره از طرف قوای روسیه کــه ابتدا به تجن و سرخس آمده بودند اشغال گردید.

درسال ۱۲۷۹ تمام مواضع مقدماتی ونقاط مهم سوق‌الجیشی قبل از شهر مرو در تصرف قوای ایران بود و در این تاریخ مرحوم حسام‌السلطنه برای نگاهداری و حفظ آنها با «استویك»[۵] مذاکره مینمود و دلایل بسیار منطقی و واقع‌بینانه‌ای ارائه مینمود که دولت ایران ناچار است هرات را در دست داشته باشد، زیرا راه مرو از هرات است چونکه در آن راه آبادی فراوان وجود دارد و بسهولت میتوان از آن راه و در امتداد رودخانه مرغاب بــه شهر مرو رسید، ولی متأسفانــه انگلیسی‌های استعمارگر بــه استدلالهای منطقی او و تقاضاهای دولت ایــران وقعی نگــذاشتند، آنها بوسیله میرزا آقاخان نوری هرات را گرفته، به افغانها دادند و سپس مرو از دست برفت.

وحشت انگلیسی‌ها از فتح هرات و تکاپوی آنها برای عزل حسام‌السلطنه میرزا آقاخان نوری وارد صحنه میشود

نوشتیم که ازهنگام محاصره‌هرات وسقوط عنقریب‌آن، انگلیسی‌های وحشت‌زده و هراسناك، حتی یك‌لحظه‌هم ازتکاپو وتلاش برای جلوگیری از مسخر شدن آن شهر مهم دست برنداشتند، قبلا که آنهمه کارشناس و صاحب‌منصب و مهمات و ساز و برگ جنگی بداخل هرات سرازیر کردند، برایشان کارساز نبود و حسام‌السلطنه همچنان در برابر مدافعان فریب ـ خورده ایستاده بود و حاضر نبود حتی یك گام هم به عقب گذارد.

۵ـ یادآوری این نکته در اینجا ضروری مینماید که استویك که در این فصل از کتاب مطالبی از وی نقل کردیم قبلا سمت شارژدافری سفارت انگلیس در ایران را داشتــه بود.

و باز دیدیم که وقتی انگلیسی‌ها از جنب و جوش‌های نظامی و تهدیدهای سیاسی خود نتیجه‌ای نگرفتند، آن مرد خیانت‌پیشه تحت‌الحمایه خود، یعنی میرزا آقاخان نوری ـ باصطلاح ـ صدراعظم را بجان ناصر ـ الدینشاه انداختند تا او را از تهدیدهای توخالی خود بترسانند.

از سوی دیگر، قوای نظامی محدودی را بوسیله رزمناوها و جهازات جنگی دریائی به خلیج‌فارس فرو ریختند که بازهم حسام‌السلطنه ازآن‌جهت ترس وبیمی بخود راه‌نداد. ولی آقاخان‌نوری، فرخ‌خان‌کاشی (امین‌الدوله) را به پاریس فرستاد تا عهدنامه ننگین پاریس را که بر محور تخلیه هرات و صرف‌نظر کردن ایران از دخالت در افغانستان دور میزد به نفع انگلیسی‌ها امضاء نمایدکه البته این‌کار انجام‌شد، ولی چنانچه میدانیم وی درحال چانه زدن با اربابان انگلیسی خود بودکه حسام‌السلطنه هرات را فتح کرد و دماغ حضرات سوخته شد!

میرزا آقاخان نوری که به صورت ظاهر خود را از فتح هرات در حضور شاه قاجار و امنای دولت و درباریان خوشحال نشان میداد، ولی در قلب و روحش بانگرانی و اضطراب به اربابان انگلیسی خود میاندیشید که سخت در حال کلافگی و وحشت سر خود را باین در و آن در میکوبند، همینکه روزهای‌شادمانی شاه و مردم از فتح هرات بپایان رسید، نامه سختی به حسام‌السلطنه نوشته و او را وادار ساخت که هرات را از سپاهیان خود تخلیه کرده و فوراً به طهران بازگشت نماید!

البته در این راستا، اعتراضات و فریادهای آن سردار وطنخواه دلیر بجائی نرسید و ناگزیر شد سپاهیان جنگاور خود را که برای تصرف شهر هرات متحمل آنهمه خسارتها و تلفات و ضایعات شده بودند و بانهایت رشادت و تهور جنگیده بودند از شهر هرات خارج سازد.

کسی چه میداند، و شاید هم در جائی این موضوع انعکاس نیافته باشد که احساسات جریحه‌دار شده و تألمات روحی آن مرد قهرمان آوردگاههای خراسان، بخاطر حفظ تمامیت ایران و اعمال قدرت دولت تا چه حد بوده و وی چه حال و وضعی از اخطارهای خیانت‌آمیز صدراعظم

نوری داشته و آشفتگی‌های خاطرش چه اندازه بوده است؟!

بهر تقدیر هرات فتح شده، بار دیگر از ید قدرت ایران خارج شد و حسام‌السلطنه، به طهران بازگشت و صدراعظم نوری به دستور اربابانش (انگلیسی‌ها) او را کنار گذاشت تا دیگـر در برابر منافع و مـلاحظات استعماری آنان نایستد و یکدندگی و سرسختی بخرج ندهد!

و این است نامه میرزا آقاخان به حسام‌السلطنه درباره عدم دخالت او در کار شهر هرات:

سواد نامه میرزا آقاخان صدراعظم نوری به حسام‌السلطنه فاتح هرات

«این حکم آخر است، دیگر بعد از این بکار هرات نباید مداخله کنید!»

در باب تشریف بردن به سرخس و تنبیه ترکمانان، شرحی مرقوم داشته بودید و دستورالعمل خواسته بودید که برای ساخلوی هرات چقدر قشون وتوپخانه وقورخانه بگذارید وبرای‌سرخس چقدر بردارید. اگرچه موافق قاعده این‌بود که ساخلو درهرات بماند تا جناب وزیر مختار دولت انگلیس وارد شود و بعد از آن درباب تخلیه هرات وبوشهر ومحمره (خرمشهر کنونی) قراری گذاشته شود، لیکن نظر باینکه این اوقات، اخبار بد از طرف هندوستان رسید که در آن طرف اسباب آشوبی فراهم آمـده است واحتمال‌دارد هرقدر توقف قشون‌ما درهرات زیادتر طول بکشد، هرزگی آنها بیشتر شود و بدیهی است با قرار صلح و دوستی که جدیداً فیمابین دولتین استقرار یافته است لازم‌است مهماامکن اهتمام در رفع اسباب اشتباه بکنیم، لهذا هیچ لزومی ندارد که ما انتظار بکشیم و ساخلو ما در هرات بی‌جهت معطل شود.

نواب‌والا البته بمجرد ورود این چاپار، کل قشون و توپخانه و قورخانه که در هرات دارند بلاتأمل حرکت داده به سرخس تشریف ببرید و انشاء‌اللّه‌تعالی در انتظام کار سرخس اهتمام کنید.
این چاپار الان که روز شانزدهم است ازامامه روانه شد[۶] والتزام داده است که ده روزه انشاء‌اللّه‌تعالی خود را به هرات خدمت نــواب‌والا رساند. از قراری که میگفت نــواب‌والا تهیه سفر سرخس‌را هم دیده و اردو بیرون زده‌اید. دیگر کاری نخواهید داشت. آن ساخلو ارگ و شهر را هم زود به بقیه اردو داخل کنید که بعون‌الله تا روز غره ماه باکل قشون از سواره و پیاده از آنجا حرکت کرده به سرخس تشریف ببرید و هیچیك نفر از اهل قشون خودتان را نباید در هــرات بگذارید و انشاء‌الله بزودی تشریف ببرید.
چنانکه سابقاً علی‌التفصیل نوشته‌ام، اهالی هرات دانند وافاغنه و حالت خود، به مــا دخل ندارد! واگــذارید و بیائید. سابقاً تفصیل را چون نوشته و موقوف بحکم مجدد داشته بودم، این حکم آخر است، دیگر بعد از این بکار هرات نباید مــداخله کنید! اهالی هرات هرکس را خود خواسته باشند به ریاست و حکومت خود قبول کنند مختارند. نواب‌والا هم همان را بایــد رئیس و حاکم بدانند و اگر کاری در آنجا بهم برساند درامور اتفاقیه به او رجوع کنید و مراقب احوال او بوده اولیای دولت را از حسن و قبح رفتار او نسبت به تبعه و سرحدات این دولت مستحضر سازید.

۶ــ «امامه» یکی از روستاهای ییلاقی شرق تهران است که زادگاه «انیس‌الدوله» بشمار میرفت. انیس‌الدوله زن سوگلی ناصرالدینشاه بود که او را ملکه ایران مینامیدند و چنین بنظر میرسد که در آن هنگام ناصرالدینشاه و صدراعظم نوری در آنجا اقامت داشتند.

نامه حسام‌السلطنه به فرخ‌خان امین‌الملك
هرات را از دست مدهید !

«من با این قشون که در اختیار دارم هندوستان را فتح میکنم اگر اطمینان ندارید همسر و چهار فرزندم را گردن بزنید»

برادر من، از جمله حرف‌های سلطان احمدخان ایــن است که اینکه جمیع افاغنه رو به دولت ایران آورده‌اند از جهت تسخیر هرات است. همینقدر که هرات در تصرف شماست هرچه بگوئید از شما میشنوند و هرخدمتی بخواهید انجام میدهند، حتی یقین دارم اول کسی که خدمت کند و رو به انگلیس برود امیر ــ دوست‌محمدخان خواهد بود.

من وقتی از افغانستان بیرون آمدم، ترك آنجا را کردم برای نوکری دولت که جای دیگر خدمت کنم. اما من‌باب خیر و مصلحت دولت شما این را هم میگویم که اگر هرات را وا ــ میگذارید، این‌فقره‌را بدانید که آن‌وقت باید دست ازافغانستان بردارید و نگاه بآن سمت نکنید. یکجا واگذارید، خود دانند با انگلیس. چرا که بعد از شاه مرحوم[1]، افاغنه چنان میدانستند که قلعه هرات سخت است و نمی‌توانند بگیرند[2]، حالا که وا ــ گذارید میدانند که توانستید بگیرید و بــزور انگلیس وا ــ گذاشتید.

شما دیگر نمی‌توانید به افغانستان مراوده و دخل و تصرف کنید. انگلیس لامحاله ظاهراً باطناً هرطور باشد مداخله میکند واینها

۱ــ منظور، محمدشاه‌غازی است که هرات را در محاصره داشت.

۲ــ واقعیت‌هائی‌که این‌سردار ضداستعمار انگلیس وطنخواه بازگو میکند ازهرجهت قابل ستایش است و مخصوصاً از اوضاع فلاکت‌بار انگلیسی‌ها که هندیها آنها را سر میبریدند کاملا اطلاع داشته است.

که رو به‌دولت مینمایند آنهارا تمام‌خواهندکرد، بی‌جهت مردم را تمام نکنید. اما اگر نگاه میدارید، افغان یا انگلیس را تمام میکند یا یکجا خود را بکشتن میدهند در راه شما و بلاشك تعهد میکنم سهل و آسان حسام‌السلطنه (منظور خودش است) را با ده‌هزار قشون ببرم کابل بگذارم و سه‌هزار افغان را داخل خاك هندوستان کنم و اگر از این حرف من اطمینان ندارید، اول میفرستم عیالم را میآورم با چهار پسرم و دو برادرم و جمیع متعلقانم‌را درطهران‌میگذارم گروی‌شماباشد. اگر بقدر ذره‌ای نقص و عیب به قشون شما وارد شد، صد نفر اولاد و عیال و متعلقان مرا گردن‌بزنید. برای‌اطلاع آن‌برادر ترقیم این‌مراتب را لازم دانستم.

وقتی‌انسان این‌نامه‌تکان‌دهنده‌و‌منقلب‌کننده‌را میخواند، سخت‌غرق تعجب و حیرت و بلکه تأسف عمیق میگردد. سرداری باآنهمه دلاوری و کفایت و آن درجه وطن‌خواهی، پس از آن پیروزیها و فتوحات درخشان و کم‌نظیر، آنقدر ازدست انگلیسی‌های استعمارگر وعمال خائن وجنایت‌پیشه آنها که نام ایرانی را دارا بودند و در دستگاه حکومتی ایران ریشه فاسد وناپاکی بهم زده بودند زجر وعذاب کشیده که حاضر میشود بجبران فجایع انگلیسی‌ها و عمالشان، اهل و عیال و فرزندان و جمیع متعلقانش‌را به عنوان گروگان بدست دولت بسپارد که هرگاه نتوانست باآن قشون کارآزموده‌ای که پس از فتح هرات در اختیار داشت هندوستان را فتح کند، دولت تمام گروگانهایش را گردن بزند، این قضیه اطمینان کامل و بی‌چون و چرای فاتح هرات در حمله به سرزمین هند را میرساند.

در واقع دریغ از چنین سرداری و نفرین بر کشورمدارانی چون میرزا آقاخان نوری عامل و دست‌نشانده انگلیسی‌ها که او را بخاطر فتح یك شهر ایرانی (هرات) از خراسان احضار، و وی را از کار برکنار مینماید. آیا ایران آن‌عهد ودوران (ناصری) لیاقت وشایستگی سردارانی چون حسام‌السلطنه را داشت ؟! آخر همین ناصرالدینشاه و کارگزار

خدمتگزارش! میرزا آقاخان نوری بزرگمردی دیگر چون امیرکبیر را از صحنه قدرت و اداره مملکت ایران کنار گذاشته و به فجیع‌ترین و دلخراش‌ترین وضعی به قتلش رسانیده بودند.

باری پس از فتح هرات راه افتخارات بیشتر برای فاتح باز شده بود ولی میرزا آقاخان خائن این‌راه را مسدود ساخت و سردار را مأیوس و پریشان احوال در طهران به گوشه انزوا افکند.

نامه حسام‌السلطنه به دبیرالملک[۳]
درباره محاصره هرات و شخصیت سام‌خان ایلخانی

حضرت دبیرالملک وفقه‌الله‌تعالی، محمدآقـا را صاحب معلم مهندس نزدخود خواند وبرد. محمودخان‌سرهنگ‌فوج‌نیشابوری را که از بندگان اشرف ارفع دام اقباله سابقاً مقرر شده بود که عجالتاً در سر فوج نیشابوری گذاشته شود، امتثالا لامرالاشرف محمودخان را حکم سرهنگی داد و به سنگر فوج نیشابوری که زیر برج «شاه کرم بیك» است فرستاد، برای‌استحضارشما نوشتم که عرضه دارید.

نوشتجات سرداران قندهارراکه البته میرزارضی‌خان[٤] فرستاده، خواهید دید، بر ذات سید نورمحمدشاه لعنت که عجیب مـرد هرزه‌ای بوده است، لعنةالله‌علیه ... جواب عرایض سرداران را زود بنویسید و بفرستید. برای من هم مختصری نوشته بودند، البته خواهیددید، جوابی بآنها نوشتم وآنچه لازم‌بود ازالتفات و مرحمت اولیای دولت علیه امیدواری دادم. مأموریت محمد-

۳ـ دبیرالملك، منشی مخصوص و رئیس دبیرخانه دربار ناصرالدینشاه قاجار بود.

٤ـ میرزا رضی‌خان کردستانی از شاگردان دارالفنون بود که امیرکبیر او را برای تعلیم سپاهیان سرداران قندهار به آنجا فرستاده بود.

خان به «هزار» و تفویض زمام اختیار قشون آنجا بحسب ظاهر به معزی‌الیه، مایه امیدواری‌های زیاد برای خوانین و سرداران کابل و قندهار خواهد بود.
بعد از فضل خدا کار هرات که گذشت، امیردوست‌محمدخان خود قندهاررا تخلیه‌کرده وخواهدرفت، معزی‌الیه طاقت‌اینکه بعد از فتح هرات در قندهار بماند ندارد. ظن متأخم بعلم این است که خود کابل هم بر او بشورند، تا از پرده غیب چه بروز کند. افواجی که مأمورند عرض کنید که زود بفرستند. وقتی بیایند که به کار ما بیاید، نه اینکه «آئی تو آن زمان که نیائی به کار من».
احضار سام‌خان حالا بی‌موقع است، افغان و هراتی در دایره او حرکتی دارند و جمع شده‌اند. اگر او نباشد هیچ‌یك از این مردم بطریق دلخواه بکار خدمت ما نخواهند آمد، او که رفت علی میماند و حوض در اردو هم کسی نیست که با مزاج این مردم الفتی داشته باشد و انسی گرفته باشند. جمعیت این قوم رو به پریشانی خواهد گذاشت. از من عرض کردن است، اصراری هم ندارم. عاشق سام‌خان هم نیستم. حالا اسباب کار هرات واین خدمت او را میدانم. این است که بااو گرم گرفته‌ام و راه میروم. نمی‌خواهید که در اردو باشد دوباره مرقوم فرمائید تا روانه‌اش کنم.
حیف که شما در هرات تشریف ندارید تا ببینید که مردم چه زحمت میکشند. همه به اشتباه میگذرد و خدمت و غیرخدمت نزد شما یکسان شده. زیاده چه نویسم. حسنعلی‌خان سرتیپ[۵] که خدمت میکند و سنگر و مارپیچ بهتر از همه میبرد و در سنگر عراق و فوج «شاه کرم بیك» کار میکند و به او مینویسند که

۵ــ حسنعلی‌خان سرتیپ، همان حسنعلی‌خان گروسی، امیرنظام بعدی است که سردار و دولتمردی بسیار کاردان و مدبر بوده و بعدها مصدر خدمات درخشانی میشود.

در خدمت اهمال میکنی! این است که دست و دل مردم از کار و خدمت سرد میشود .
سواره «دویرن»[۶] را زود بفرستید که خیلی لازم است وجود آنها، این اوقات، باآن‌همه تحریرات که دارید و این لاطائلات که باید بخوانید دیگر چه حالت خواهید داشت. بهتر این است که دیگر ننویسم و شما را زیاده از این زحمت ندهم والسلام.
محمدرضاخان سرتیپ سنگر به‌صد قدمی دروازه عراق‌برد وآن روز خوب جلادت کرد. هم خودش و هم دو فوجش. تفنگچی شهری که درمزار صالح‌ملا بود، دروسط روز برسر آنها یورش بردند و آنها را بیرون کردند و در فصیل و بروج و دروازه توپ و تفنگ بود که میانداختند. معذالك ترسیدند و رفتند و گرفتند و بستند. جای آفرین و تحسین دارند والسلام.

۶ــ از ایلات ساکن حوالی زنجان

اعلامیه تهدیدآمیز دولت انگلیس
و پاسخ دولت ایران به تهدید غیرموجه انگلیسی‌ها

قبل از لشکرکشی انگلیسی‌ها به سواحل و بنادر جنوب، دولت انگلیس بیانیه تهدیدآمیزی مبنی بر اعزام قوا بمنظور عملیات نظامی در خلیج‌فارس صادر کرد. در این بیانیه انگلیسی‌ها با استدلالی سفسطه‌آمیز چنین اشعار داشتند:

«... اینك درصورتیکه دولت انگلیس با کمال صداقت به‌فرایض و اقوال خود وفادار مانده است، دولت ایران قصد خودرا مبنی بر فرستادن قوا بسوی هرات در روزنامه دولتی طهران اعلام داشت. در اعلامیه مزبور به استناد اینکه امیر دوست‌محمدخان، امیر افغانستان به تحریك «همسایگان خود» شهر قندهار را تسخیر و بدستیاری ایشان نقشه حمله به‌هرات را در مغز خود میپروراند، مذکورشده‌است که‌دولت‌ایران بمنظور حفظ آرامش در خطه خراسان مجبور به لشکرکشی بجانب هرات شده است. اگر دراعلامیه فوق، منظور ازلفظ «همسایگان» انگلستان‌باشد، ادعای مزبور کاملا سخیف است، چه‌هیچگونه تحریك وکمکی مستقیم ویا غیرمستقیم ازجانب دولت انگلستان بعمل نیامده (!) بعلاوه برطبق اطلاعات واصله بااینکه آن هنگام چنین ادعائی برضد ما منتشر گردیده بود، امیردوست‌محمدخان بهیچ روی قصد شتافتن بسرزمین هرات را نداشته است، ولی باکمال تأسف

می‌بینیم که دولت ایران کمترین حسن توجهی برای خودداری از اجرای مقاصد خود بعمل نمیآورد و باوجود اینکه هیچ‌علت و سببی ایجاب این‌چنین لشکرکشی را نمی‌نموده، معهذا نه‌فقط لشکریان ایران بکشور هرات تاختند، بلکه شهر هرات را نیز محاصره نموده و پس از فتح از جانب خود حاکمی بر آن گماشتند و حتی آن سرزمین را در زمره قلمرو خود اعلام داشتند»[۱].

«قبل از آغاز عملیات نظامی، در تمام مدت محاصره هرات که چندین ماه بطول انجامید، احساسات غیردوستانه و کینه‌ورزی ایرانیان نسبت به انگلستان از همه‌طرف مشهود بود، حتی تغییر وتبدیل ونقل وانتقال اخیر لشکریان ایران درداخل آن‌کشور میرساند که اولیای امور آن‌دولت در تجاوز ناحق و غیر ـ صادقانه (!) خود هنوز هم پافشاری میکنند، لذا رفتار ایران را دولت انگلیس رفتاری خصومت‌آمیز تلقی نمود، و چون تمام یادآوریهای ما در این خصوص بی‌نتیجه ماند، تخلیه خاك هرات را از ایرانیان بمنزله قدم اولی در راه صلح و سازشی که دراثر رفتار خود دولت ایران مبدل بکدورت گشته بود دانسته، نظر باینکه به تقاضا و اعتراض مزبور از جانب دولت جوابی مبهم و سرسری داده شد، بعلاوه بموجب آخرین اخبار واصله هنوز هم يك لشکر ایرانی در هرات متوقف است، قطع‌نظر از اینکه اعتراضات دوستانه دولت انگلستان بهیچ نتیجه منتج نگشت تقاضای مشروع و منصفانه ما را نیز با پاسخی درهم و پیچیده رد کرده و یا جواب غیرقبولی دادند، بهمین مناسبت دولت انگلستان خود را مجبور دید که اقدامات و احتیاطات لازمه بعمل آورد تا دولت ایران بداند که نقض تعهدات رسمی او

۱ــ این کتمان حقایقی مسلم است، زیرا شهر هرات از قدیم‌الایام جزء خطه خراسان بوده است.

نسبت بانگلستان بی‌دردسر و زحمت میسر نخواهد بود».
«بنابـراین بدستجات مختلفه لشکـری دستور داده شد که در بمبئی متمرکز گردند تا پس از تهیه و تکمیل وسایل لازمه با کشتی‌ها عازم به مقصد شوند. در ضمن یادآور میشود عملیاتی که پس از ورود قوا به خلیج‌فارس آغاز خواهد شد، وابسته به سیاست دولت انگلستان و مقتضیات زمان خواهد بود».
ازطرف فرمانفرمای‌کل هندوستان «ادمونستن» نایب‌الحکومه.

پس از وصول این اعلامیه ناروا و حق‌کشانه و بلکه سفسطه‌آمیز، دولت ایران خود را مکلف دانست که به دعاوی مصرحه در اعلامیه مزبور اعتراض کند، لذا در تاریخ ۲٤ دسامبر سال ۱۸۵٦ میلادی مطابق با ۲٦ ربیع‌الاول سال ۱۲۷۲ هجری‌قمری، باانتشار مقاله‌ای در روزنامه دولتی سعی بعمل آورد تا استدلالاتی را که بنفع دولت انگلستان در آن اعلامیه اقامه گردیده رد، و ضمناً آن دولت را متهم به گسیختن روابط فیمابین و او را ناقض پیمان‌ها قلمداد نماید و چنین اظهار نمود که عهدنامه ۱۸۵۳ میبایستی با قوانین بین‌الملل کاملا وفق دهد در صورتیکه چنین نبوده است، بعلاوه چون عهدنامه مزبور هنوز بامضاء نرسیده آنرا بی‌اعتبار و کأن‌لم‌یکن دانسته‌است، باز اضافه‌مینماید تاهمان‌موقعی‌هم‌که آن عهدنامه ظاهراً برای طرفین بااعتبار بنظر میرسید، نمایندگان انگلیس هیچگاه آن را برسمیت نشناخته بودند، بخصوص شخص سرهنك شیل[۲] که بطور آشکار در امور هرات دخالت‌ها ورزیده همواره درصدد توسعه و بدست آوردن اکثریت قاطعی از طرفداران انگلیس در آن شهر بوده است، بعلاوه هیئت وزرای ایران نیز تأیید نموده است که دوست‌محمدخان، پادشاه کابل قصد خود را مبنی بتصرف هرات کاملا علنی و فاش نموده و اقدامات وی کاملا بصوابدید انگلستان میباشد.

بنابراین دولت ایران حق داشت که علاج واقعه را قبل از وقوع نموده، شهر هرات را که بزرگان و سران عمده آن همیشه نسبت به حکومت

۲ــ وزیر مختار انگلیس در ایران.

قانونی وفادار بوده و مـرتباً و قـانوناً او را باستمداد میطلبیدند تسخیر کند.

مندرجات مقاله روزنامه دولتی ایران بشرح ذیل بوده است:

«باآنکه دولت‌شاهنشاهی ایران حتی برای‌حفظ دوستی وتحکیم روابط بادولت انگلستان جداً مصمم گشته بود، پس از تسخیر هرات برطبق عهدنامه ۱۸۵۳ میلادی حکومتی افغانی در آنجا برقرار کند و بعلاوه درصدد برآمده بود که استرضای خاطـر «مستر موری»[3] را تا آنجا که شئون دولت ایران اجازه دهد فراهم آورد بااین وصف متأسفانه دولت انگلستان آنرا کافی نـدانسته، علاوه بـر دو موضوع فوق تقاضاهای دیگـری نیز مینماید. پیشنهاد دو موضوع فـوق از جانب شخص «لـرد ـ کلارندون» وزیر امورخارجه انگلیس و«لرد ریدکلیف» سفیر انگلیس در اسلامبول داده شده، همچنان گفتگو و مذاکرات دیگری هم با کارپرداز ایران مأمور دربار عثمانی بعمل آمده بود».

«باری بر اثر ادعاها و تقاضاهای تازه بتازه دیگری که میشد فرخ‌خان را بااختیارات تامه مأمور دربار اسلامبول نموده و مأموریت وی را باطلاع سفیر انگلیس هم در طهران رساندند، معذالك پس از ورود فرخ‌خان بآنجا اعلان جنك انگلیس داده شده بود».

«بهرحال باوجود آنکه توافق این سازش در تاریخ ۲۶ نوامبر با جلب نظر کامل لـرد ریدکلیف انجام پذیـرفت، معهذا در تاریخ ششم دسامبر جهازات جنگـی انگلیس بـه بندر بوشهر حمله‌ور گشته آنجا را گلوله‌باران و تصرف نمودند، از جریان و مراتب فوق هـرکس بسهولت میتواند قضاوت نماید که از

۳ــ وزیر مختار انگلیس که در قضیه هاشم‌خان و همسر او، رسوائی براه انداخت و از ایران خارج گردید.

ایرانیان و انگلیسی‌ها کدام‌یك نسبت به تعهدات خود تخطی و سرپیچی نموده‌اند؟!».

در اینجا مفسر سیاسی یکی از جراید فرانسه چنین مینگارد: «از این‌رو کاملا آشکار میگردد که دولت انگلیس بی‌آنکه منتظر جواب ایران بشود بیك رشته عملیات تعرضی اقدام ورزیده، یعنی از ابتدای ماه سپتامبر در شهر بمبئی مقدمات قشون‌کشی به خلیج‌فارس را تهیه دیده بوده است.

«ژنرال «اوترام»[4] به‌فرماندهی‌این‌قشون‌تعیین گشت ومقرر گردید که تا رسیدن او از انگلستان فرماندهی این سپاه بعهده ژنرال «استالکر» باشد. ژنرال اخیر بعملیات مقدماتی پرداخته و «سر هانری‌لیك» عهده‌دار فـرماندهی جهازات جنگی گـردید. عده نفرات ایـن سپاه در ابتداء از هشت‌هزار تن تجاوز نمیکرد ولی حکومت بمبئی مترصد بود تا اگر لازم شود تعداد آنان را به میزان سی‌هزار نفر ارتقاء دهد».

در اینجا مفسر سیاسی مزبور چنین میگوید: «باید اذعان کرد که این جنك برای امپراطوری انگلیس خالی از اشکالات نبود و بدون شك انگلیسی‌ها تفوق نظامی بارزی برایرانیان داشتند وبدیهی بودکه خواهند توانست بدون هیچ دردسر و بلکه در کمال سهولت تمام مواضع ساحلی خلیج را بدست آورند، ولی رخنه ایشان بداخل کشور بنظر بعید میرسید، چرا که نبرد بااین کیفیات مستلزم داشتن قوای عظیمه و مخارج کثیری بود از طرفی هم قشون‌کشی از میان کوه و گردنه‌هائی که سراسر داخل ایران را پوشانیده است بخصوص در فصل گرما بسی مشکل و پرزحمت بنظر میرسید[5] بهمین دلیل در هندوستان و در انگلستان مصادر امور معتقد بودند که تسخیر بوشهر برای ابهت نظامی و ترسانیدن دولت ایـران و سرافرازی بیرق انگلیس کافی بوده است!».

۴ــ فرمانده قشون مهاجم انگلیسی‌ها به جنوب ایران.

۵ــ این همان نظریاتی است که حسام‌السلطنه در ضمن نامه‌های خود درباره این قشون‌کشی به شاه ابراز داشته بود.

نامه میرزا صادق‌خان نایب‌اول کارپرداز بمبئی (هند) به صدراعظم ایران دام مجده‌العالی

«کارگزاران این صفحات (انگلیسی‌ها) در تهیه و جمع‌آوری قشون هستند»

دوازدهم حال، جهاز دودی موسوم به«اسبی» روانه خلیج‌فارس گشت، و عرایض مفصل عرضه داشت نموده بعد از روانگی آن جهاز، جهاز ولایت آمد و خبر آورد که دوازده‌هزار قشون ظفرنمون مشغول محاصره هرات بودند. عیسی‌خان از طایفه جمشیدی و هزاره اعانت جسته، آنها نیز جمعیت زیادی به‌کومك مشارالیه فرستادند.

قبل از ورود به‌شهر هرات، عساکر نصرت‌مآثر پیش‌دستی نموده تا جمعی کثیر کشتند و جمعی غفیر اسیر نمودند، بقیةالسیف، العود احمد را شعار خـود نموده مـراجعت به اوطان خویش کردند و دلیران ایران فرصت به حضرات نداده به ضرب توپ قلعه‌کوب دروازه هرات را خراب کرده و یورش آورده شهر را متصرف شدند. دوهزار وپانصد نفر از ایشان هم کشته گشته، ولی شهر به غلبه مفتوح گردید. و در آن جنك شاهزاده محمد یوسف ـ که اولیای دولت علیه [برای] اعانه به او به خیال تصرف هرات افتاده بودند و او هم خدمت اولیای دولت بجنك رفته بود ـ مقتول شد.

سی‌هزار نفر دیگر از عساکر نصرت‌اثر فیمابین هرات و مشهد و دارالخلافه الباهره میباشند که عماً‌قریب واردهرات خواهندشد و گویا خیال زیاده از هرات را هم دارند.

اگرچه در اسلامبول وکیل دولت علیه مشغول گفتگوی با وزیر مختارهست، اما باید بیست‌هزارسالدات جمع‌آوری‌نموده وچند جهاز از تجار و غیره اجاره کنید و تدارك کلی دیده و آماده نمائید که بر مقتضی خیال ما هر گاه طی این گفتگو شود روانه خلیج‌فارس نمائیم.

حضرات کارگزاران این صفحات نیز در تهیه و تدارك اجاره نمودن جهاز و جمع‌آوری قشون هستند و به آن کسی که همیشه تدارك آذوقه و خوراکی لشکر را باید ببیند حکم شده است که بقدر امکان نان «بسکوت» و سایر مأکولات متداوله لشکر را مهیا نماید، و منتظر آمدن جهاز ولایت و رسیدن حکم مجدد هستند.

در حین روانگی جهاز اسبی (قوه اسب) هم به امام مسقط نوشته بودند که شما در رفتن به سواحل قدری تأمل داشته باشید، حالا معلوم میشود در جزیره، اعانت و استمداد او را هم طالب‌هستند دیگر معلوم نیست او چه کند و چه جواب بدهد و قلباً با که باشد؟

در صورتیکه حکم برسد و حضرات یکدل و یك‌جهت شوند، فرستادن اینقدر قشون اقلا دو سه ماه طول میکشد آن‌وقت هم اول زمستان است. قشون هندی در سرمای زمستان معلوم است چه خواهد توانست کرد. اگر امام از بندرعباس راه ندهد، یا در جزیره باسعدان (باسعیدو) پیاده میشوند یا جزیره خارك یا بصره.

اما در سعدان وجزیره خارك اگر پیاده‌شوند البته اولیای‌دولت علیه قدغن شدید خواهند کرد بکل بنادر اطراف که حبه‌ای

آذوقه اگر بقیمت خیلی زیاد هم بخرند نفروشند. آنوقت باید کل آذوقه از بمبئی برود.
انشاء الله تعالی نواب مستطاب خانلر میرزا حکمران عربستان (خوزستان) و لرستان خدمتی نمایان خواهند کرد و نخواهند گذارد قدمی بـردارند و نفسی بکشند و در همان اول ورود کاری خواهند فرمود که از کرده پشیمان شوند.
الان به‌غیر از پنج جهاز دودی که در بوشهر است، دو جهاز از مال‌خود بیشتر دراینجاندارند. هرقدر ازبرای‌این‌کارضرورشان بشود باید از تجار اجاره نمایند، اینهم یکی از استعداد ایشان است که در بندری به ایـن معموری، سی چهل جهاز از خود ندارند[1] زیاده جسارت نماید.
سلخ شهر ذی‌حجةالحرام است۱۲۷۲ که بتاریخ۱۷شهر محرم ـ الحرام ۱۲۷۳ از راه بندرلنگه عرضه داشت نموده است.

ایضاً سواد کاغذ عالیجاه میرزا صادق‌خان

«... اگر چشم از هرات بپوشند و از آن بگذرند نزد خود حضرات هم وقعی باقی نمی‌ماند»

در اخبار ولایت نـوشته بودند که مستر «موره»[2] را از بغداد احضار به لندن کردند، ولی به لفظی که معزولین را از منصب احضار مینمایند. صاحب اخبار از خود نوشته که این فقره دلیل است بر اینکه تقصیرات را بر او وارد آورده‌اند. در این صورت

۱ــ از مضمون نامه میرزا صادق‌خان، کارگـزار بمبئی هندوستان، چنین استنباط میشود که گفته‌های حسام‌السلطنه درباره حمله افواج انگلیسی به جزایر و بنادر فارس (بااینکه خود در هندوستان نبوده) تا چه حد به واقعیت نزدیك بوده است.

۲ــ وزیر مختار انگلیس در ایران که در طهران حوادث ناگواری بوجود آورد.

میانه دولت انگلیس ودولت علیه ایران رفع برودت حاصله‌شده است، و دور نیست وزیر مختار به دارالخلافه الباهره بفرستند، ولی بواسطه هرات میان کمپانی هندوستان[3] و اولیای دولت علیه گفتگو برقرار است و دور نیست کار به نقار منجر شود. این‌هم از بابت این‌است که میخواهند اگر اولیای دولت علیه از آمدن قشون به بندرات خلیج‌فارس تشویشی نفرمایند و دست از هرات برندارند جای مهری باقی باشد که توانند بند و بستی نمایند و اظهار دوستی کنند که از هرات دیگر تجاوزی نشود.

تصدقت شوم، این قشونی که از طرف خلیج‌فارس روانه میشود بنای جنگی ندارند و منظورشان «نشر» است، «تهدید» است در بندری هم مگر عباسی که بواسطه امام دور نباشد اطمینانی داشته باشند پیاده نخواهند شد، جزیره خارك و باسعیدو را مأمن خواهند کرد و های و هوی خواهند نمود. اما دور نیست کم کم لابد شود و بعد را قرار جنگی بشود.

در هرحال قابل نیستند که بواسطه اظهار خصومت یا خصوصیت اینها کسی از هرات بگذرد، به نمك اولیای دولت علیه قسم است که اگر چشم ازهرات‌بپوشند وازآن بگذرند، نزدخود حضرات هم وقعی نمی‌ماند. اظهار هم مینمائید که یا از طرف بلوچستان بر سر کرمان میرویم یا از بندرعباسی. اما راه بلوچستان چون کوه و کمر بسیار دارد از عباسی آسان‌تر است.

اما اگر مقرب‌الخاقان‌سپهدار باامام‌علی‌خان‌سرتیپ ازبلوچستان به کراچی میآمدند، یعنی بعد از شروع به دعوا و اقلا آنجا را میتاختند، اغلب ولایات هندوستان بهم میخورد، و اگر قوه و استعدادی باشد که توانند آنجا را نگاه‌دارند چند صباحی این لشکری که به خلیج‌فارس فرستادند پس میطلبیدند، یك راه

۳ــ منظور کمپانی هندشرقی متعلق به انگلیسی‌هاست که زمینه استعمار انگلستان را در هندوستان فراهم گردانید.

اعانت بـه دوست‌محمدخان هـم‌بند میشود. زیاده چـه جسارت نماید.

جهاز پنجاب که دوتنوره و دودکش دارد میگویند الان روانه است و یکصد وپنجاه نفـر انجینیر یعنی مهندس در آن سوار میشود که آمده راهها را ملاحظه نمایند و ببینند که از کجا باید بنای جنك را گذارد. این محض این است که شهرت جنك زیاد شود و در نظر خیلی عظم بهم برساند. زیاده چه عرض کند، همه کارشان واضح است که تشر است.

ذیل سواد:

حسب‌الامر، سواد این عریضه را نزد عالیجاه منشی مهام خارجه فرستاد که بعد از مطالعه دریابیگی خدمت نواب‌اشرف مؤید ـ الدوله[٤] ارسال دارند.

نامه دیگری از میرزا صادق‌خان درباره هرات

«... مبادا بطور خدعه و تزویر که همیشه کار ایشان است حرامزادگی بکنند»

چند دلیل واضح است که حضرات با اولیای دولت علیه حتی ـ المقدور بنای جنك را نخواهند گذارد و آن اینست که:

اولا اگر اولیای دولت علیه بالطوع و الرغبه سلطنت ایران را واگذار به ملکه انگلستان فرمایند ـ بشرط آنکه خود در ایران حکمران باشند ـ حضرات قبول نمی‌کنند، زیـرا که اینها از همسایگی روسیه هارب و گریزان هستند. بجهت آنکه آنوقت باید مایملك دولت خود را بـر روی جنك هـرروزه با روسیه

٤ـ شاهزاده طهماسب میرزا مؤیدالدوله، فرزند محمدعلی میرزا دولتشاه، داماد عباس میرزا نایب‌السلطنه.

بگذارند. و اگر هم بخواهند بادولت روس خصوصیت بکنند، او قبول نخواهد کـرد و این مـرحله را خودشان به تحقیق یافته‌اند، سهل است اینها از همسایگی هردولت متشخص واهمه دارند. مثل اینکه میخواهند دوست‌محمدخان در میان ایشان و دولت علیه ایران فاصله‌باشد، وبهمین‌جهت اینقدر درباب هرات ایستادگی میورزند.

دیگراینکه حکمرانی بطرز حضرات بابی‌مداخلی ایران مانعةالجمع است، زیرا که سبك حضرات در حکمرانی خرج زیاد دارد و مداخل ایران کفاف آن‌را نمی‌کند. ولایتی که باید دستی روی آن گذارد به چه کار ایشان برمیخورد؟

و دیگر اینکه از رعیت مسلمان تشویش کلی دارند و میدانند مسلمانان مال و جانشان را برخود حلال میدانند و آنچه شنیده بودند از کابلی دیدند و زیاده از حد و حصر ترسیدند، و اگر هم بخواهند به‌لشکر زیاد ایران‌را امن نمایند میدانندکه اینقدر لشکر ندارند و محال است ایران مثل هند امن گردد و رعیتش منقاد و مطیع شود.

و دیگر اینکه حالا بخصوص قوه جنك با دولت علیه را ندارند، هنوز جبران کسر یك‌لك‌لشکررا نکرده وجمع‌آوری صدکرور دولت از دست رفته را ننموده‌اند و آسودگی جزئی هم نکرده چگونه دوباره میتوانند شروع در جنك تازه کرده و از عهده جنك به این بزرگی برآیند. اگرچه در پیش مردم میگویند با بیست فوج کل ایران را اگر بخواهیم مسخر میکنیم! ولی خود میدانند که به صد فوج هم نمی‌توانند، دروغ میگویند. بلی دو تدبیر کرده‌اند که به آن دو جهت ابن تشرها را میزنند، یکـی آنکه ازپارسال تا حال‌که این‌گفتگوی هرات در میان است، ده بیست لك پول سکه ایران به بغداد و بصره برده‌اند و گمان مینمایند که میشود بزرگان قشون ایران را به پول فریب داد و

اولیای دولت علیه را لابد نمود که منظورات ایشان را بپذیرند.
ویکی‌دیگر آنکه اگر لابدشوند یکی ازخانواده سلطنت‌را پیش بیندازند و پولی بدهند که از ایران لشکر بگیرد و ملك‌گیری نمایند، و خدای ناکرده اگر کاری از پیش بردند آن‌وقت بر او مسلط شوند وهرحکمی بخواهند بکنند وهرقراری بخواهند بدهند.
و یا آنکـه از طایفه «بابیه» کسی را تطمیع نمایند که خدای نخواسته چشم‌زخمی به اعلیحضرت قدرقدرت روحی و روح ـ العالمین فداه یا اولیای دولت‌علیه کثرالله قدرتهم برسانند، والا ده بیست فوج هندی چه‌میتوانند بکنند وان‌شاء الله ازبخت‌بلند اعلیحضرت و تدابیر صایبه اولیای دولت علیه همه تزویرات ایشان ثمر نخواهد کرد، بلکه نتیجه بعکس خواهد بخشید.
حضرات زیاده در پاره‌ای از این خیالات معروضه غلو دارند. این جان‌نثار استنباط این مرحله را نمود ولی یقین نداشت، تا یك‌روز قبل که محض تحقیق این‌مرحله رفت به‌خانه سردارزاده که خودش از مصاحبان «کورنـر» (مأمور سیاسی انگلیس) است و در حضور او حرف بسیار زده میشود و کسی هم درحقش گمان پس گفتن را نمیکند، چون سنگش سبك است و سنش هم کم، درستی و تغییر حرف را زود بروز میدهـد، اغلب تحقیق پـاره‌ای مطالب از او میشود و خودش هم اصلا شاعـر نیست (شعور ندارد) که ثمر این حرفها چیست، اول بااو از متفرقه حـرف زد. چون عصر بود و اغلب آن‌وقت مست است، بطور شوخی اورا هی متغیر کرد و هی شراب خورد و هی ازمنظورات این‌جان‌نثار گفت. بالاخره گفتم اگر بیست‌فوج لشکر شما برود همان کاری خواهد کرد که پنجاه فوج در کابل کرد[۵].

۵ــ اینهم حقایق دیگری از وضع قشون و تهدیدات مزورانه انگلیسی‌ها که با دست ←

خیلی متغیر شد و گفت، اگر ما به‌زور هم نتوانیم کاری بکنیم به زور پول چنان و چنین خواهیم کرد. ما میتوانیم یك نفر از خودتان را بگوئیم اوضاع ایران را برهم بزنند، باآنکه لشکر شما حرف مارا بیشتر میشنود تا حرف اولیای دولت علیه‌را ! این جان‌نثار واجب دانست که حقیقت امر را جسارت نماید ودیگر امر و اختیار با اولیای دولت علیه است.

البته در انقراض این طایفه اهتمام زیاد باید فرمود و در اطمینان از ایلیات سرحدات متصله بحضرات زیاد کوشید که اگر خدای نخواسته چند فوجی آمد از حضرات باین‌طرف‌ها و گفتگوی در اسلامبول هم ان‌شاء الله بر وفق مراد و مرام حضرات نگشت، مبادا بطور خدعه وتزویر که همیشه کارایشان‌است حرامزادگی بکنند و خدای نخواسته چشم‌زخمی حاصل شود...

میگویند، ابوشهر (بوشهر) را عوض هرات میگیریم. «کورنر» هم رفته است پونه که کماندرانچیف سردار را ملاقات نماید و فکر لشکر بکنند، میگویند، از اینجا و کراچی و مدرس، هر طور باشد بیست فوج روانه خواهیم کرد تا چه بکنند ... دیگر امر، امر اولیای دولت علیه است.

سواد عریضه معروضه، سلخ ذی‌حجةالحرام سال ۱۲۷۲ . بتاریخ ۱۷ شهر محرم‌الحرام ۱۲۷۳ . از بندر بمبئی از راه لنگه عرض شده است. والسلام.



خالی توپ میزدند، و همه اینها مؤید نظریات فاتح هرات در مورد همان تهدیدات بی‌محتوی و لشکرکشی‌های بیهوده آنان در خلیج‌فارس بمنظور ترساندن اولیای دولت ایران میباشد.

نامه وزیر مختار انگلیس (موره)
به میرزا آقاخان نوری صدراعظم

«مأموری ازجانب امنای دولت انگلیس به هرات میرود
که به تخلیه آنجا اطمینان حاصل کند ! ! »

مراسله آن‌جناب‌رسید، شرحی درباب تخلیه‌هرات ازقشون ایران مرقوم گشته و در جوف آن کاغذ نواب مستطاب حسام‌السلطنه را که برای جناب اشرف امجد فرستاده بود ارسال داشته بودند. بر مضامین آنها اطلاع حاصل گشت و فرموده بودند که آیا بعد از رسیدن کاغذ نواب حسام‌السلطنه باز رفتن چاپار دوستدار لازم است یا خیر؟ در جواب زحمت میدهد که رفتن چاپار دوستدار موافق قراری که در حضور داده شد لازم است که به تعجیل رفته خبری برساند، و بر آن جناب ظاهر باشد که رفتن چاپار نه این است که دوستدار شرح نواب‌مستطاب حسام‌السلطنه را خلاف‌واقع بداند بلکه بجهت مأموریتی است که امنای دولت انگلیس مقرر داشته‌اند و فردا روز پنجشنبه روانه خواهد شد.

درباب ملاقات اشاره رفته بود. چون جناب دوست مشفق «تیلر ـ صاحب» از جانب امنای دولت انگلیس مأمور به هرات است، قرار دادم که روز جمعه دو ساعت به غروب مانده در نیاوران در منزل جناب اشرف امجد حاضر شده، ملاقات خواهد نمود و آنچه لازم مأموریت معزی‌الیه است باآن جناب گفتگو خواهد کرد و هرگاه غیر از این مذاکرات ملاقات خود دوستدار لازم باشد، پس از روانگی معزی‌الیه و فراغت در امور، دوستدار در اینجا منتظر است.

دیگر آنکه نوشته نواب حسام‌السلطنه‌را خواسته‌بودندکه خدمت جناب اشرف امجد فرستاده شود، حسب‌الخواهش ارسال داشت، لکن لطف فرموده سوادی از روی آن بفرمایند بنویسند و به

دستخط و مهر شریف خود برسانند که سواد مطابق اصل و کاغذ نواب‌مستطاب حسام‌السلطنه‌را برای سند بجهت دوستدار ارسال فرمایند. اصل کاغذ آن‌را جوف این مراسله ارسال خدمت‌نموده زیاده چه زحمت دهد. شب پنجشنبه ۲۲ شهر ذی‌حجه ۱۲۷۳[٦].

نامه صدراعظم (میرزا آقاخان نوری) به سفیر انگلیس

«اخبار مهمی رسیده که باید باطلاع شما برسد» !

مراسله آن جناب جلالت‌مـآب رسید، در باب عالیجاه فخامت همراه تیلرصاحب از برای دیدن دوستدار و قرار رفتن هرات فـردا که روز جمعه است و بجهت رفتن حمام و بعضی مـوانع خانگی! عالیجاه مشارالیه‌را زحمت‌نمی‌دهد. هرگاه بنای‌ملاقات دوستدار دارد، پس‌فردا روز شنبه عصر ممکن‌است، علاوه چاپار نواب مستطاب والا حسام‌السلطنه والی خراسان که آمده است بعضی اخبارات و گزارشات مهمه آورده است که زیاد لازم است آن جناب از کیفیت مطلع گردند و تمهیدی در آن خصوصیات بشود. اگر فی‌الجمله غفلتی شود امر دور نیست در هرات و خراسان بجای بد و ناگوار منجر گردد.
مقصود ملاقات باآن جناب جلالت‌مآب بود که عالیجاه تیلر ـ صاحب‌را هم باخود بیاورند آن گزارشات گفتگو شود. درباب تیلرصاحب هم ضمناً مذاکره شود. اگر آن جناب حالت آمدن نیاوران را نداشته بـاشند، اطلاع دهند تـا دوستدار عالیجاه

٦ـ وقتی میرزا آقاخان دست‌نشانده انگلستان به اشاره مأموران آنها، حسام‌السلطنه فاتح هرات را وادار به تخلیه هرات بنماید، حق این است که وزیر مختار انگلیس به صدراعظم یك کشور مستقلی چون ایران چنین نامه حقارت‌آمیزی را بنویسد و به او خاطرنشان سازد که مدرك محکم کتبی بدهد که فاتح هرات آن شهر را تخلیه کرده است!!

مقرب‌الخاقان میرزا عباس نایب‌الوزراء امورخارجه را روز شنبه صبح، باتفصیلات اخبار آن صفحات پیش آن جناب روانه دارد و آن جناب را از کیفیت مستحضر سازد. بعد اگر عالیجاه تیلرصاحب بخواهد از برای کارهای خودشان بیایند دوستدار را ملاقات نمایند عصر روز پنجشنبه بیایند.

ملك‌محمدبیك غلام چاپار سفارت را هم که باوصف وصول کاغذهای نواب حسام‌السلطنه و علم باینکه نواب معظم‌الیه با قشون ابواب‌جمعی خودشان کلا از خاك هرات بیرون آمده‌اند و هرات و خاك هرات را تخلیه کرده‌اند صلاح دانسته‌اند باز برود، عیب ندارد، برود و ان‌شاء الله تعالی زود برگردد.

سواد کاغذ مستطاب حسام‌السلطنه را که خواسته بودند دوستدار به مهر خود معتبر کرده روانه دارد در ضمن مراسله انفاذ شد. زیاده زحمت نداد. فی یوم پنجشنبه ۲۳ شهر ذی‌حجه ۱۲۷۳[۷].

سواد نامه جناب مستر موری که به جناب اشرف امجد میرزا آقاخان صدراعظم دام مجده‌العالی نوشته است!

«هر حرفی دارند با تیلرصاحب بزنند!
لزومی ندارد کسی دیگر را زحمت بدهند!»[۸]

مراسله جناب اشرف امجد در جواب مورخه شب پنجشنبه ۲۲

۷ـ خوب، اینهم متن سواد کاغذ جناب اشرف امجد! صدراعظم نوری که چاکرانه بدرگاه «موره‌صاحب»! ارباب و ولینعمت انگلیسی خود تقدیم داشته بودند! و تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل...

۸ـ دیگر از این توهین بالاتر میشود که یك وزیر مختار دولت بیگانه، چنین بی‌پروا و تحکم‌آمیز به صدراعظم کشوری دستور و حکم و فرمان بدهد؟ واقعاً زهی بی‌شرمی و ننك و رسوائی برای چنین صدراعظمی!

دوستدار رسید. فرموده بودند که روز جمعه بجهت استحمام و کارهای خانگی ملاقات عالیجاه همراه تیلرصاحب ممکن نشود و روز شنبه عصر قرار ملاقات آن‌را داده بودند و هم اینکه از قرار اخبار، چاپار نواب مستطاب حسام‌السلطنه گزارشات مهمه از آن صفحات آورده است کـه اطلاع بر آنها لازم است، بـر مضامین آنها استحضار حاصل گردید.

در جواب زحمت میدهد که چون عالیجاه مجدت همراه تیلر ـ صاحب از جانب امنای دولت انگلیس ـ که اطمینان کامل از او دارند ـ مأمور به رفتن هـرات است، روز شنبه خدمت جناب اشرف امجد وقت عصر میرسد و هم با دوستدار کمال محرمیت دارند! بهتر این است که گـزارشات مهمه که از آن صفحات رسیده است تماماًرا با معزی‌الیه گفتگو فرمایند، به‌آن دوستدار حالی نماید. بعد آنچه لازم‌است بعمل خواهدآمد. لزومی‌ندارد کسی دیگر را زحمت بدهند. و روز شنبه هم البته بر آن جناب معلوم شده که عید اعلیحضرت امپراطور فرانسه است ودوستدار باالباس نظام باید بـه سفارتخانه دولت فـرانسه رفته تهنیت و مبارکباد بگوید. از این جهت مقدور دوستدار نبوده که خود ملاقات نماید. باری لطف فرموده مهماندار و احکام عرض راه بجهت مأموریت عالیجاه مجدت همراه تیلرصاحب زود مهیا فرمایند که دو سه روز دیگر روانه است، زیاده چه زحمت دهد. ایام جلالت مستدام باد برب‌العباد ـ ۲۳ ذی‌حجةالحرام ۱۲۷۳ .

عریضه حسام‌السلطنه به ناصرالدینشاه درباره حمله دوست‌محمدخان به هرات

قربان خاك راه درگاه جهانیان‌پناهت شوم، فرمان قضاجریان قدرتوأمان مبارك‌مطاع ــ که به مفاخرت و مباهات این غلام فدویت‌نشان شرف‌اصدار یافته بود ــ به زیارت آن مقرون سعادت وشرافت جاویدان‌شد وازفقرات مقرره‌که تمامی ازروی تعقل و بینائی و ملاحظه بطون امر و واردات زمان مستقبل و خاتمه امور بود، این عقیدت فرجام را استحضار و افتخار دست داد. چون چاپار را برای اخبار هرات و وقایع این ساحات و سرحدات روانه میداشت بعرض این عریضه عبودیت فریضه در مقام جسارت آمده، معروض خاکپای مبارك میدارد که کماکان این غلام جان‌نثار، در حدود جام، بهمان نهج باافواج نظام و سواره و توپخانه و شمخالچیان متوقف است و به کارهائی که دسترس دارد و میتواند انتظام و انجام دهد اقدام مینماید و اهمال نمیکند.

سابقاً فدوی قاصدی بانوشتجات به سمت هرات فرستاد. روز دوشنبه هجدهم شهر ربیع‌الثانی مراجعت‌نمود وپاکتی ازسردار سلطان احمدخان آورد که همان را انفاذ خدمت اولیای دولت قاهره داشت که به لحاظ انور اعلیحضرت مشرف سازند. ظاهراً بعد از رفتن غلام سفارت به هرات، حالت امیر کابل تغییری هم

رسانیده خیال وجوهاتی که درین مدت شده بود و امیر کابل به هراس افتاده بعد از رفتن غلام سفارت از آن اندیشه وخیالها آسوده شده. قبل از این خیال واگذاشتن هرات را داشت حالا در تدارك ماندن است.

از این افیون که ساقی در می افکند

حریفان را نه سر ماند و نه دستار

سردار هرات از این بابت خیلی پریشان شده، این غلام فدوی جواب تسلیتی به او نوشت وآسوده‌اش کرد واطمینان‌داد. مبلغ پنجهزار تومان هم که خواسته بود سه‌هزار تومان آنرا این غلام نوشت که در مشهد به فرستاده حسنعلی‌خان بدهند، دو ـ هزار تومان دیگر را چون تنخواه نداشت نداد و عذر خواست. اما اگر امیر کابل خیال ماندن زمستان را داشته باشد دور نیست که هراتی بی‌دست وپا شوند. تابحال که ازیمن توجه اعلیحضرت اقدس شهریاری روحی فداه خوب ایستادگی کرده‌اند تا پس از این خواست خداوندی چه باشد.

میرزا محمدحسین مستوفی[1] را برای تفریغ حساب هذه‌السنه و دستورالعمل سنه آتیه به رکاب مبارك احضار فرموده بودید. استدعای این غلام خاکسار جان‌نثار این است اگر در حضرت آسمان بسطت شهریار تاجدار جم اقتدار روحناه فداه پذیرفته گردد، حکم به احضار خود این غلام شرف‌اصدار یابد که این غلام بعد از مراجعت سفر تدارك شرفیابی آستان معدلت‌بنیان را دیده، در اول جدی به خاکپای مبارك مشرف گردد و تفریغ حساب را هم خود در خاکپای مبارك نموده، دستورالعمل سنه آتیه را نیز دریافت کرده به محل مأموریت خود معاودت نماید.

۱ـ میرزا محمد مستوفی قوام‌الدوله، وزیر خراسان و جد قوام‌السلطنه و وثوق ـ الدوله.

هر گاه این استدعای فدوی جان‌نثار به درجه اجابت رسد، به منتهای مراد و آرزوی خود رسیده است و چشم را به زیارت جمال مبارك شاهنشاه جهان‌پناه روحی فداه روشن ساخته و بر اعتبار و افتخار خود در چاکری افزوده است و به زودی هم مراجعت خواهد نمود. امرکم الارفع الامجد الاقدس الاعلی مطاع.

سواد عریضه اهالی هرات
درباره رضایت از رفتار سپاهیان و شخص حسام‌السلطنه

عرضه‌داشت کمترین بندگان اهالی و سکنه دارالنصرة هرات، به ذروه عرض اولیای دولت‌نشان آنکه از قراری که مذکور گردید به سمع اولیای دولت ابدآیت قاهره رسیده است ازقشون ظفرنمون دولت علیه که بآن طرف آمده‌اند و خرابی و خسارتی رسیده یا خلاف قاعده بعد از فتح نسبت به رعیت شهر رفتار نموده‌اند و از این جهت سرکار اعلیحضرت قدرقدرت کیوان‌رفعت جمشیدصولت دارادربان سکندرپاسبان ظل‌الله فی الارضین، قهرمان‌الماء و الطین، شاهنشاه جمجاه اسلام پناه روحنا و روح‌العالمین فداه و اولیای دولت جاویدمدت قاهره، نواب مستطاب اشرف افخم والاتبار حسام‌السلطنه را به مقام خطاب و سران و سرکردگان سپاه نصرت‌همراه در معرض عتاب آورده‌اند، حاشا و کلا ان هذاالبهتان عظیم.
هرگز ندیده و نشنیده بودیم که قشونی به مملکتی مأمور شدند، اگرچه برای حفظ و حراست هم باشد، به اینطور حرکت ورفتار نماید، یا حاکم و سرداری درهیچ‌مملکتی به‌این‌رأفت ومهربانی بامردم رفتار کند که این شاهزاده با رأفت به اهالی این مملکت

رفتار فرمودند. از وقتی که قشون از کوهستان گذشت، بیك نظام و نسقی حرکت کردند که اگر فرضاً در دو فرسخی دور از اردو الاغی که پانزده‌هزار قیمت داشت از رعیت دهی گم میشد، اگر در میان اهل اردو بود پیدا کردند و دادند، اگر بالفرض در میان اردو نبود از خودشان زیاده از قیمت آنرا به صاحبش مرحمت فرمودند که بواسطه این رفتار جمیع مردم امیدوار شدند و یك نفر از این دهات از جای خودش حرکت نکرد، سهل است همه بواسطه معاملات و داد و ستدی که با اهالی اردو کردند نفع‌ها بردند تا به هرات رسیدند.

مادام که ایام محاصره بود به‌اهالی دهات اطراف شهر وبلوکات بقسمی رفتار کردند که مردم همه آسوده و امیدوار بودند، به نوعی که همه مشغول کسب و زراعت و فلاحت خود بودند که زراعت متصل اردو بود و یك نفر از بأس و اهتمام نواب اشرف والا جرأت نداشتند که به زراعت و صیفی مردم نگاه کند که خود رعیت آمده جمع کردند و بهره و مالیه خود را دادند. بعد از افتتاح شهر هم خواه از قشون ساخلو یا از اهالی اردو بیك نظام و قاعده رفتار شده و میشود که دست بیك جوجه و مرغ احدی نزدند. باکمال اتحاد و یگانگی و محبت باعامه مردم رفتار میکنند، سهل است نواب اشرف والا محض مرحمت و رأفت مبالغ کلی به فقرای ما و کسانی که از خودیهای ما نسبت بآنها اذیت و اضرار رسیده بود، خلعت و انعام التفات فرمودند وبهیچ‌وجه من‌الوجوه ازقشون ظفرنمون به‌اهالی‌هرات ازبلده و بلوکات ضرر و خسارت و اذیتی وارد نیامده است و ما رعایا و فقرای بیچاره هرات بحدی رضامندی از سلوك نواب شاهزاده والا و سرکردگان و رؤسا و اقساد[2] و افراد قشون داریم که این قشون را اگر چند وقت دیگر هم اولیای دولت علیه مرخصی

۲ـ معنی آن معلوم و روشن نشده است.

به توقف اینجا بفرمایند، شهر هرات بواسطه کثرت داد و ستد و معاملات و بجهت امنیت راهها و زیادتی آمد و شد و تجارت، آبادتر از هروقت اوقات میشود و عموم رعایا و برایای این سامان باکمال آسودگی به دعاگوئی دوام دولت جاویدآیت اشتغال میبابند. زیاده بر این جسارت به عرض نشد والسلام.

پشت نامه:

سرداران و خوانین افغان و ایماقات و غیره: محل مهر نور ـ محمدخان . محل مهر ولی‌محمدخان جمشیدی . محل مهر سرتیپ حیدرقلی‌خان شاهیسون . محل مهر ملك‌محمدجان ـ خان فراهی . محل مهر عباس‌خان توپچی‌باشی . محل مهر حاجی عبدالواحدخان . محل مهر سردار احمدخان . محل مهر عبدالله جمشیدی . محل مهر نایب فتح‌الله . محل مهر میرعلی‌ـ خان معتمد . محل مهر کریم‌دادخان هزاره . محل مهر میرزا ـ محمدعلی‌خان .

اعیان و اشراف، اهل قلم و غیره: محل مهر میرزا صادق لشکرـ نویس . محل مهر میرزا رفیع لشکرنویس . میرزا محمدحسین‌ـ مستوفی . محل مهر میرزا جان وزیرنظام .

علما و سادات دارالنصره هرات: محل مهر جناب ملامحمد ـ جعفر . محل مهر جناب ملا محمد . حاجی عسکر ملا محمد ـ عظم . حاجی عثمان برادر خان ملاخان . سلالةالسادات: محل مهر میرعبدالعظیم . محل مهر حاج ابوالحسن .

کلانتر و تجار و کدخدایان بلده و بلوك: محل مهر میرزا ـ کوچیك کلانتر . محل مهر مشهدی حسن تاجرباشی . محل مهر محمدمهدی .

***

عریضه اهالی هرات و بزرگان و معاریف آن سامان از افاغنه وغیر افغانی، نشان‌دهنده این‌حقیقت است که برخلاف آنچه دشمنان حسام‌السلطنه

و خاصه بعضی از امنای دولت و شاهـزادگان بیکاره و بی‌هنر، به‌ویـژه میرزا حسین‌خان سپهسالار صدراعظم میگفتند وعلیه فاتح هرات نامه‌پرانی میکردند که وی بوسیله مأموران و عمال و کارگزاران خود بمردم ورعایا ظلم روا میدارد و از آنان مطالبه باج و مالیاتهای ظالمانه مینماید، نه‌تنها صحت نداشته، بلکه بعکس سردار نامدار در نهایت رأفت و عطوفت بامردم رفتار کرده، حتی از کیسه فتوت خویش بآنان وجوهاتی نیز میپرداخته و لحظه‌ای از تأمین رفاه و آسایش آنان غفلت نمیکرده است.

نامه حسام‌السلطنه به فرخ‌خان درباره حمله دوست‌محمدخان به هرات

هوالله تعالی شأنه

جناب جلالت‌مآب امین‌الدوله العلیه دام اقباله العالی، حـال تحریر بیست وششم شهر ذی‌الحجةالحرام است. آدمی از هرات رسید و نوشتجات از نزد مقرب‌الخاقان سردار سلطان احمدخان حکمران هرات آورد که همان نوشتجات را به خاکپای مبارك اقدس همایون شاهنشاه روحی فداه فرستاد که بعد از ملاحظه واطلاع برمضمون حقیقت، تکلیف‌حرکت وسکون اقل چاکران دولت را حکم فرمایند، با چاپار چند روز قبل از آمدن امیر ـ دوست‌محمدخان از قندهار معلوم نبود. محاصره فراه را که صریح و تعیین شده بود نوشت و معروض داشت. این چاپار را محض‌اخبارحرکت امیردوست‌محمدخان بطرف‌هرات میفرستد. قطعاً مشارالیه بااستعداد تمام ازقندهار حرکت وصریح وصحیح است که از آب هیرمند گذشته و روانه است.

لازم بود که پیش از وقت مراتب را عرض نماید و دستورالعمل حرکت و سکون خود را به نوعی که هیچ محتاج به جواب و

سئوال جدید بعد از این نباشد بگیرد و اقل چاکران دولت قاهره بدون تردید و تشکیك و توقف به مجاری امور وخدمت محوله از آن دستورالعمل تجاوز ننماید، اگرچه در عــریضه خاکپای مبارك این فقره را معروض داشته است ولی لازم بود که بشما هم صدور دستورالعمل را زحمت دهد که شفاهاً بــه خاکپای اقدس اعلی بطور شایسته معروض دارید و نوعی حکم محکم خدیوانه شرف صدور یابد که همان دستورالعمل هادی و دلیل کارهای این حدود باشد و فدوی دولت هرچه که میکند از روی بصیرت و بینائی و مطابق حکم محکم شاهانه روحی‌فداه بوده تردیدی باقی نماند و اضطرابی در اقدام بکارها برای این بنده نماند. از آن گذشته هرچه باید بشود و بهرکار باید اقدام کرد، وقت آن مضیق است و فرصت نیست که هرروز مطلبی را عرض نماید و منتظر جواب آن باشد. بسا کارهای فوری فوتی در پیش خواهد آمد که مجال سئوال و جواب نیست، در این صورت دقت کامل در صدور دستورالعمل لازم است که ملاحظه نکات و اطراف آن شود.

اما در باب خانواده «انوی» از قراری که امیرحسین‌خان ـ ایلخانی[۳] نوشته بود درین دو سه روز آنها را روانه ارض‌اقدس مینماید. بعد از ورود آنها خیال دارم که آنها را به محمودآباد جام روانه نمایم که آب و زمین مرغوب و جا و مکان دارد تــا انشاء الله بعد ازاتمام کارهای‌زورآبادکه کارزراعت وقلعجات آنجا صورت اتمام یافت، آنها را به زورآباد نقل و تحویل داده باشد که هم زراعت کنند و هم به حراست سرحد و امنیت آن ساحات بکوشند. چند روز سایــر واقعات و تفصیلات معروض داشته‌ام. زیاده زحمتی نبود، ایام عزت مستدام باد.

۳ــ امیرحسین‌خان ایلخانی، برادر سام‌خان ایلخانی و حاکم قوچان.

آماده شدن حسام‌السلطنه برای حمله به هندوستان

مستر استویك، سیاستمدار انگلیسی که چندبار وضعش در این کتاب آمده است درباره آماده شدن حسام‌السلطنه برای حمله به هندوستان چنین مینویسد:

«در این موقع حسام‌السلطنه، سلطان مراد میرزا در «قلندرآباد» اقامت داشت. قشون او بین پانزده تا بیست‌هزار نفر بودند و یك اردوی بسیار منظم و مکمل داشت. حضور این مرد مقتدر در خراسان، آن ایالت بزرگ را ساکت و آرام نموده است و تراکمه از ترس حسام‌السلطنه جرأت حرکت خلاف را نداشتند. در این موقع قورخانه مشهد خوب بکار افتاده بود و تمام مهمات اردوی حسام‌السلطنه را بخوبی آماده میکرد، من شخصاً بآنجا رفتم، کلنل «دالماج» انگلیسی در آنجا مشغول ساختن باروت بود و این باروت بهمان خوبی باروت انگلستان است»[۴].

نامه سلطان مراد میرزا حسام‌السلطنه به فرخ‌خان درباره تخلیه هرات

فدایت شوم، در باب کوچیدن قشون و حکم صریح که ازجانب خیریت جوانب اولیای دولت قاهره صادر شده بود، در روز دوم ماه ذی‌حجه، به این بنده رسید و در همان روز حکم به عالیجاه محمدرضاخان سرتیپ و محمدآقای سرهنك که ساخلو ارگ و شهر بودند نوشتم تخلیه کرده و در چهارم از چمن کهدستان با تمامی قشونی که متوقف هرات بود حرکت کرده، به ابوالولند که یك فرسخی طرف غربی هرات است آمدیم و از آنجا بـه

۴ــ تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن نوزدهم، جلد دوم، از محمود ــ محمود.

سنك‌بست و الحال که یوم عید اضحی است وارد برناآباد و هم‌چنین کوچ در کوچ است میرویـم و ان‌شاء الله تا بیستم ماه به‌حول و حوش نواحی «قهد» خواهیم رفت که از آنجا تدارك پاره‌ای ناتمامی که هست تمام کرده به سرخس برویم.
همین‌قدر از حرکت و رفتن قشون دولتی از هرات عرض کردم دیگر رویداد امور و مجاری احوال بهرنوع باشد خدمت بـا رفعت اولیای دولت‌قاهره عرض‌خواهدشد. باقی امرکم‌الاشرف الامجد العالی مطاع.

دریغ از شهرهای هرات و مرو که از دست برفت

در عهد قاجاریه، دو واقعه و رخداد دردناك و غم‌انگیز روی‌داد و دو قرارداد ننگین و شوم منعقد گردید که در هردو، شهرها و مراکز بسیار مهمی از پیکر ایران ما جدا شد که در هردوی این قضایا دستهای خیانتکار و دسیسه‌ها و توطئه‌های نابکارانه نقش مهم و اصلی را داشته‌اند.
نخستین واقعه بسیار جگرسوز و المانگیز، عهدنامه ترکمانچای بود که علیرغم آنهمه دلیریها و از خود گذشتگی‌ها و ایثارهای عباس ـ میرزا نایب‌السلطنه وسرداران شجاع ووطنخواهش، براثر فشارها واعمال سیاست‌های مذبذبانه و تزویرآمیز انگلیسی‌ها و امساك و لئامت فتحعلیشاه وتنك‌نظری وخودخواهی وبخل وحسادت شاهزادگان وفرزندان بیکاره و بی‌هنر فتحعلیشاه، تعدادی افزون بر هفده شهر و مرکـز مهم آنسوی رودخانه ارس بدست روسها افتاد و جمعی مسلمان هواخواه و تابع دولت ایران، در زیر سلطه و فرمانروائی روسهای تزاری درآمدند.
اما در مرحله دوم که از دست رفتن شهرهای هرات و مرو و آخال و خیوه باشد، مسئله، دیگر مسئله قدرت فوق‌العاده و نیروهای کثیرالعده روسیه در میان نبود که از طریق جنك، شهرهای خراسان بزرگ را قبضه گردانند، بلکه فقط و فقط نظریات استعماری و دسیسه‌ها و افسون‌های عمال

بریتانیا سبب گردید که ابتدا، شهر مهم هرات از دست بـرود و خائنینی چون میرزا آقاخان نوری باهویت ایرانی بطور دلخواه موجبات چنین فاجعه‌ای‌را فراهم گردانند وآنگاه روسیه تزاری نیز بابهره‌گیری ازبی‌ـ لیاقتی و عدم کفایت ناصرالدینشاه و برخی از امنای دولت شهرهای مرو و آخال و خیوه را خیلی بی سر و صدا به تصرف خود درآورند.

درباره شهر هرات، در فصل‌های گذشته، مطالب بسیاری نوشتیم و حقایق پشت پـرده و روی پـرده زیادی را بنظر خوانندگان این کتاب رسانیدیم، دراینجا اجازه بدهید که پس ازجدا شدن آن‌شهر کاملا ایرانی، این حقایق را از جهت هویت ایرانی بودن و آثار فرهنك و تمدن ایرانی در آن شهر آشکار گردانیم تا ملاحظه کنید در آن روزگاران، استعمار انگلیس و عمال جنایتکارش، اعم از خودی و بیگانه چه بر سر مملکت بدـ بخت و بی‌صاحب ما آوردند.

اما درباره سابقه تاریخی وایرانی بودن تمام‌عیار این‌شهر مهم برای حسن ختام کتاب و توجه نمودن به بدبختی و تیره‌روزی و درد بزرگی که با از دست رفتن این شهر بسیار پراهمیت به آن مبتلا شدیم، ناگزیر به نقل قول قسمتی از یادداشتهای مهم کلنل «استوارت» که قبلا چندجا ذکـر این مأمور انگلیسی رفته، میپردازیم.

این کلنل معروف که سالیان دراز در مناطق خراسان مسافـرت میکـرده و گـزارش و راپورت به هندوستان و لندن میفرستاده، درباره هرات، پس از مسافرت به مشهد مینویسد: «سکنه هرات ایرانی هستند و مذهب آنها شیعه است، از نژاد افغانی در این شهر بسیار کم است».

ازشرح مفصلی که کلنل استوارت ودیگران درباره هرات میدهند چنین پیداست و اینطور مشهود است که ایـرانیها، چقدر عـلاقه به شهر هرات داشته‌اند وامروزه چطور ازهرنقطه آن آثار وعلائم تمدن وفرهنك ایرانی آشکار میباشد.

بااینکـه دست متعصب و غدار امیردوست‌محمدخان، دست‌نشانده انگلستان قسمت‌های عمده آن‌را ازبین برده‌است، باز باقیمانده آنها بقدری

است که تا هزار سال دیگر نیز آثار و علائم ایرانی بودن آن محو نخواهد شد. بواسطه همین آثار و علائم تمدن ایران در این نواحی است که هر ایرانی حساس و وطن‌دوست، مدام باچشمان باز بدان جلگه بهشت‌آسا که در تمام ایام تاریخ باعظمت ایران بمانند یك گوهر گرانبهای در تارك کیانی میدرخشد، متوجه است.

عریضه اهالی هرات به دولت ایران برای باقی ماندن در زیر حکومت ایران

از قراری که به کمترین بندگان رعایای ولایت هرات خبر میرسد و روزنامه دارالخلافه طهران را دیدیم نوشته بود، معلوم میشود که دولت انگلیس خیالش این‌است که برای‌اجرا وانجام مقصودی که همیشه در باطن داشت حالا ظاهر کند و به بهانه هرات بادولت علیه ایران جنك کند ودولت ایران‌هم میخواهد به ملاحظه دوستی این دولت ما رعایای بیچاره را مثل قدیم بسر خود آواره بگذارد و خیر و شرمانرا بدست یك نفر تابع هوای نفس واگذارند.

بر همه‌کس معلوم است که مملکت افغانستان از قدیم‌الایام تا آخر عهد نادرشاه مرحوم، جزء دولت علیه ایران بود. بعد از آنکه چندی امر سلطنت ایران مختل‌ماند، افاغنه این‌طرف بنای خودسری و در این عرض مدت این مملکت بکلی از استراحت و کسب و فلاحت و رعیتی و تجارت بازماندند. تجارتشان فروختن اسلام بود، و متاعی که به خانه‌های خود میآوردند گلوله دشمن و اسر ونهب مال وعیال رعیت بیچاره درهرمرتبه یاازترکمان‌بود یاازسایر همجوار وهمسایه. میبایست‌خانه‌هامان خراب شود، عیالمان به اسیری برود، جانمان در هدر باشد.

حرفت و صنعت این مردم منحصر شده بود به تیز کردن شمشیر و مهتری اسب خود که اگر یکی برای تاخت و تاز این ولایت بیاید، به مدافعه بروند و یا از شدت گرسنگی به تاخت و تاز جائی بروند. مراتب فقره دلیل است کافی بر دوری رؤسای ما از مراسم ولایت‌داری و رعیت‌پروری و هیچ‌وقت این بندگان را بحالت رعیتی و کاسبی خود آسوده نگذارند.
دائـم نسبت به دولت خداداد به خیانت تازه واداشتند کـه از نعمت‌های دولت محروم ماندیم تا امـروز که بحمدالله تعالی بخت ما از خواب بیدار شد و حق بمرکز قرار گرفت تا حق بمن له‌الحق عاید شد، در تحت اختیار دولت علیه قرار گرفت.
لابد هستیم درد خود را بشما که علمای دین اسلام و مقتدیان و پیشوایان ملت سید انام هستید اظهار نمائیم که امروز جمیع ملت ولایت هرات چنان امیدوار و آسوده شدیم که عن‌قریب می‌بینیم که ولایت ما آباد و رعیت پراکنده ما جمع آمده، باکمال امنیت خاطر به تجارت و کسب و زراعت و حرفت اقدام خواهیم کرد و رفع تاخت و تاز و امنیت معابر و مسالك این ولایت به‌عهده اولیای دولت خواهد بود.
از استماع این خبر بحدی اهالی این ولایت مضطرب هستیم که بکلی قطع امید زندگی از خود کرده‌ایم که اگر دوباره ما را بحالت اول‌خودمان واگذارید، کار این‌مشت رعیت فقیر خراب که از همه‌چیز افتاده‌ایم از حیز انتفاع خواهد افتاد و کمال بی‌مروتی خواهد بود.
حقیقت اگر این راست باشد، باید شماها که علمای دین هستید، به این راضی نشوید و جان این رعایای بیچاره را بخرید و از تصاحب دولت ایران هرات را بیشتر اهتمام نمائید والا اگـر دولت ایران ما را بحالت قدیمی خود واگذارند هرگز تمکین نخواهیم کرد.

بعد از این زندگی را به این شرط میخواهیم که در ظل رعایت دولت خداداد باشیم. این‌نوع عفو و اغماضی که اولیای دولت جاویدمدت در این خیانت آخری مشاهده کردیم ممکن نیست دست از دامن دولت علیه برداریم. لازم بود عرض نمودیم. باقی ایام عزت مستدام باد برب‌العباد والسلام.

پشت نامه:

سرداران و خوانین و اویماقات و غیره:

محل مهر نورمحمدخان. محل مهر ولی‌محمدخان جمشیدی. محل مهر سرتیپ حیدرقلی‌خان شاهسون. محل مهر ملک‌محمدجان‌خان فراهی. محل مهر عباس‌خان توپچی‌باشی. محل مهر حاجی عبدالواحدخان. محل مهر سردار احمدخان. محل مهر عبدالله جمشیدی. محل مهر میرعلی‌خان معتمد. محل مهر عزیزخان ولد عباس‌خان‌توپچی‌باشی. محل‌مهر محمدابراهیم‌خان. محل مهر محمدحسین‌خان ریشوند. محل مهر میرزا باقرخان. محل مهر میرزا مهرعلی‌خان. برادر مرحوم میرزا نجف‌خان. محل مهر کریم‌داودخان هزاره. محل مهر عالیشأن دلاورخان. محل مهر مهریحیی‌خان ولد میرزا اسمعیل‌خان کلانتر. محل مهر فتحعلی‌خان. محل مهر عبدالمجیدخان.

علما وسادات دارالنصره‌هرات: محل مهر جناب ملامحمدجعفر. محل مهر جناب ملامحمد. محل مهر حاجی عسکر ملا محمد عظیم. محل مهر حاج علی‌خان برادر خان ملاخان. اقل‌الحاج حاجی شیرمحمد امین‌المحکمه عموی خان ملاخان. محل مهر میرزا عبدالعظیم سلالةالسادات. محل مهر حاجی ابوالخیر. محل مهر حاج ملا عبدالکریم. محل مهر ملا عبدالله. محل مهر خلیفه محمد داروغه. محل مهر حسن قاضی بلده. محل‌مهر مرتضی خطیب.

اعیان و اشراف اهل قلم و غیره: محل مهر میرزا محمدحسین‌

مستوفی . محل مهر میرزا محمدحسین . محل مهر میرزا رفیع ـ لشکـرنویس . محل مهر میرزا احمد لشکـرنویس . محل مهر میرزا جان وزیرنظام . محل مهر میرزا محمدعلی‌اکبر . محل مهر میرزا محمدتقی بـرادر محمدحسین مستوفی . محل مهر میرزا حسن محـرر دفتر . محل مهر میرزا مهدی . محل مهر میرزا اسماعیل منشی . محل مهر میرزا محمدرضا .

کلانتر و تجار و کدخدایان بلده و بلوك: محل مهر میرزا ـ کوچیك کلانتر . محل مهر مشهدی حسن تاجرباشی . محل مهر مهدی . محل مهر میرزا مهدی ولد کلانتر . محل مهر حسن ـ علی تاجر کابلی . محل مهر حاجی محمدتقی . محل مهر استاد ابراهیم . محل مهر رجبعلی تاجر . محل مهر آقا سیدعلی تاجر . محل مهر حاجی حسین قاضی . محل مهر حاجی مـلاحسین . محل مهر مشهدی علی تاجر . محل مهر ابوالقاسم‌الموسوی . محل مهر حاجی آثم کوچیك تاجر . محل مهر محمدباقر . محل مهر محمدحسین .

حسام‌السلطنه در برابر یك صدراعظم دست‌نشانده دیگر انگلستان قد علم میکند

۲ـ میرزا حسین‌خان سپهسالار

در این کتاب بمناسبت رودرروئی حسام‌السلطنه با میرزا حسین ـ خان سپهسالار (مشیرالدوله) وبی‌اعتنائی‌های فاتح‌هرات به‌این‌صدراعظم انگلیسی‌مآب یا دست‌نشانده انگلیسی‌ها، ناگزیر قسمتی از این فصل اختصاص مییابد به‌شرح حال صدراعظم که ظاهراً خودرا مردی ترقیخواه و مصلح و دنباله‌رو امیرکبیر قلمداد کرده بود، ولی قسمت اعظم این تظاهرات و جلوه‌فروشی‌ها در اثر القاء و تعلیماتی بود که عوامل انگلیس و دست‌نشاندگان سیاست آنها بدو میکردند، والا این مردی که در سفارت استانبول خود، دائماً با سفیر انگلیس در تماس بود و باصطلاح رفیق گرمابه و گلستان آن سفیر و سایر کارگزاران بریتانیائی بشمار میرفت چگونه امکان داشت تنها بخاطر مصالح ایران گام بردارد و در مسیر ترقی و سعادت و اعتلاء وطنش حرکت نماید.

باری، گوئی تقدیر چنین بود که حسام‌السلطنه در تمام سالهائی که به خدمتگزاری و دولتمردی و فرماندهی سپاهیان ایران در پیکارهای مختلف اشتغال داشت میباید من‌غیرمستقیم و گاهی مستقیم به مبارزه علنی علیه استعمار و دخالتهای استقلال‌شکنانه انگلیسی‌ها بایستد و اگر باین علت او را شاخص‌ترین و بارزترین چهره ضداستعمارش بخوانیم، سخنی

به مبالغه و اغراق نرانده‌ایم و همین دشمنی و خصومت انگلیسی‌ها بود که همواره وی را مورد بی‌مهری قرار داده بوسیله دست‌نشاندگانشان از جمله میرزا آقاخان نوری و متعاقب آن پس از گذشت چند سال بوسیله همین میرزا حسین‌خان سپهسالار قزوینی ازحکمرانی ایالات مهمه ایران ازجمله خراسان و غیره دور نگاه‌داشته میشد.

شاید حسام‌السلطنه، بهتر و روشن‌تر از هر دولتمردی در عصر ناصری میدانست که نظریات ومقاصد استعماری انگلیسی‌ها درایران چیست و چگونه از چه راههائی در امور ایران مداخله میکنند و زیر هرعنوانی نیت تضعیف و آشفته ساختن کشور اورا دارند، منتها، او در این مبارزه سخت و هولناك تنها بود و ناصرالدینشاه که از زیر و بم کارها آگاه نبود و تنها به هوسبازیها و زن‌بارگیها و قدرت و استبداد مطلقه‌اش میاندیشید، از همه‌جا غافل و ناآگاه مانده بود تا جائیکه، بعوض تقویت سرداران گرانقدری چون حسام‌السلطنه که عم خودش نیز بود بنا به دسیسه و توطئه خائنان تحت‌الحمایه انگلیس، وی را تضعیف مینمود.

ناصرالدینشاه از یاد برده بود که اگر در اوایل سلطنتش، سلطان ـ مراد میرزا، غائله و فتنه مخاطره‌آمیز حسن‌خان سالار را پس از آنهمه سخت‌کوشی و نبردهای هولناك خاموش نساخته بود، آن آشوبگر و طغیان‌کننده مقتدر بساط سلطنت وی را برچیده بود، چون قصد نهائی او از آنهمه پیکار و خونریزی تسخیر طهران و سست کردن زیر پای شاه قاجار بود. البته در این راستا، نقش امیرکبیر نیز فوق‌العاده مؤثر بود و کمك‌ها و مددرسانیهای پی‌درپی آن مرد بزرگوار و وطن‌دوست درتقویت بنیان کار حسام‌السلطنه حائز اهمیت فراوانی بود.

***

باری، پس از خلع میرزا آقاخان نوری از صدراعظمی، چند سالی میرزا یوسف مستوفی‌الممالك وزیراعظم و مسئول امور صدارت‌عظمای ایران بود تا اینکه در تاریخ ۲۹ شعبان سال ۱۲۸۸ هجری‌قمری میرزا ـ حسین‌خان سپهسالار پس از مدتی که عنوان وزارت جنك، وزارت عدلیه

و اوقاف را داشت از طرف ناصرالدینشاه بعنوان صدراعظم برگزیده شد.

اما داستان هویت و شناسنامه و وضع خانوادگی میرزا حسین‌خان چنین بود:

وی پسر میرزا نبی‌خان، امیر دیوان قزوینی بود و در سال ۱۲٤۳ هجری‌قمری متولد گردید، اما پدر میرزا نبی‌خان که همان جد میرزا ـ حسین‌خان است موسوم به عابدین دلاك، خاصه‌تراش علینقی میرزا رکن ـ الدوله پسر فتحعلیشاه بود، و بدین جهت میرزا را دلاك‌زاده مینامیدند.

میرزا نبی‌خان، دردوره سلطنت محمدشاه، چندبار ابراز لیاقت کرد و در زمـان حکمرانیش در فـارس چندین غائله و شورش را خـاموش ساخت.

میرزا حسین‌خان نیز بواسطه خدمات پدر، در دربار تقربی جسته و پدر و پسر با دو دختر فتحعلیشاه که هردو نفر از یك مادر بودند ازدواج کردند «ماه‌نوش خانم» زن میرزانبی‌خان‌بود و «ماه‌تابان خانم» که ملقب به قمرالسلطنه گردید بازدواج میرزا حسین‌خان درآمد.

میرزا حسین‌خان در سال آخر صدارت میرزا تقی‌خان امیرکبیر، به کارپردازی شهر بمبئی در هندوستان مأمور شد. سه سال در هندوستان بود و با آقاخان محلاتی یکی از عمال نشان‌دار انگلیسی‌ها ارتباط نزدیکی برقرار کرد.

او، پس از بازگشت از هندوستان به سفارت ایـران در اسلامبول برقرار گردید، و در سفارت ایران در اسلامبول که ده سال طول کشید میرزا ملکم‌خان ناظم‌الدوله (ارمنی) را که بعداً سفیر ایران در لندن شد و از جمله مهره‌های اصلی انگلیسی‌ها در ایران بشمار میآمد وارد درکار سفارت کرد و بهمین مناسبت میرزا حسین‌خان چهل وهفت روز از منصب صدارتش نگذشته بود که فوراً ملکم‌خان را از اسلامبول به طهران احضار کرده او را به معاونت صدارت منصوب نمود[1].

۱ــ سیاستگران دوره قاجار، نوشته: خان ملك ساسانی صفحه ۷۱ .

«راولینسون» سیاستمدار انگلیسی در کتاب انگلیس و روسیه در خاورمیانه مینویسد:

«بـا معرفی و اصرار دولت انگلیس، میرزا حسین‌خان بصدارت ایران رسید».

سپهسالار مثل اینکـه میدانسته کـه بعد از منصب سپهسالاری و وزارت جنك، حتماً صدراعظم‌هم خواهد شد، لذا دستورهائی که میخواسته بعداً به حکام و والی‌های ایالات بدهد همه‌را قبلا حاضر کرده بود، بجهت اینکه در همان روز (۲۹ شعبان) که صدراعظم میشود دستورالعمل سخت و تند مفصلی متضمن اوامر اکید به عنوان حکمرانان صادر میکند کـه یکی از این دستورالعملها برای سلطان مراد میرزا حسام‌السلطنه حکمران خراسان بوده است.

البته بعضی از حکمرانان جدی و مقتدر زیر بار دستورالعمل‌های خلق‌الساعـه سپهسالار نرفتند که از جمله یکی حسام‌السلطنه و دیگـری فرهاد میرزا معتمدالدوله، حاکم کردستان بودند.

میرزا حسین‌خان با موافقت و تصویب شاه، حسام‌السلطنه را فوراً از حکمرانی خراسان برکنار کرد و بجای او حاج حسین‌خان شهاب‌الملك شاهسون امیر توپخانه را به ایالت خراسان منصوب نمود[۲].

نامه میرزا حسین‌خان سپهسالار صدراعظم بحضور ناصرالدینشاه علیه حسام‌السلطنه و پاسخ شاه

میرزا حسین‌خان سپهسالار، قبل از اینکه اقدام به عزل و برکناری حسام‌السلطنه از حکمرانی خراسان بنماید چون از فاتح هرات میترسید و

۲ـ حسام‌السلطنه پس از عزل از حکمرانی خراسان به والیگری ایالت فارس اشتغال یافت و آن ایالت را قرین امن و آسایش نمود. وی دوبار باین سمت مشغول بود و در هر دو دفعه در آن ایالت مصدر خدمات عمده‌ای گردید.

از آن سردار محبوب ملاحظه میکـرد قبلا نامه‌ای بـرای ناصرالدینشاه مینویسد که در آن با خلط مبحث و سفسطه، آن پادشاه نادان و ساده‌دل را اغفال و با نظر خویش موافق گـرداند. سپهسالار در آن عـریضه چنین مینگارد:

«قربان خاکپای جواهـرآسای اقدس همایون مبارکت شوم، عرض کرده بودم که کاغذی بخط خود به نواب حسام‌السلطنه بنویسم. کاغذ حسام‌السلطنه دیشب چاکـر را بهیجان آورد و چون شب جمعه بود و برف اصحاب کار را معذور داشت، بـه جواب کاغذ حسام‌السلطنه پرداختم. با خط درهم و برهم این شرح را نوشته ارسال خاکپای مبارك کردم که از ملاحظه انور همایونی بگذرد که هرگاه نکته‌ای فروگذارده شده‌باشد، خاطر مهرمظاهـر بر تکمیل و شرف آن بیافـزاید. امید است کـه انشاء الله بعد از وصول کاغذ، تغییر کلی در رفتار و سبك و اسلوب خود بدهد که مردم آسوده باشند!!».

ناصرالدینشاه در حاشیه نامه میرزا حسین‌خان مینویسد:

«جناب صدراعظم، از این کاغذ شما انصافاً لذت بردم! نوشتن بی‌غرضانـه و بی‌طمعانـه، از روی کمال غیرت این است کـه نوشته‌اید، ووزرای سابق بهزار ملاحظه طمع وغرض وچیزهای دیگر هرگز بی‌پرده بحاکم کاشان اینطور نمی‌نوشتند تا بـه والی خراسان و حسام‌السلطنه، چه رسد، خدا کند این کاغـذ بهروسیله‌ای بـاشد بدست حسام‌السلطنه بـرسد، یقیناً از دیدن کاغذ تفاوت کلی در حرکاتش خواهد شد...»[۳]

باری، پاسخ نامه میرزا حسین‌خان از طرف شاه قاجار که اکنون لقب مشیرالدوله نیز بر القاب سابقش افزوده شده است، موجب تجـری مشیرالدوله شد و باین کیفیت بود که این جرأت را بخود داد تا حسام ــ السلطنه مقتدر و نیرومند را از حکمرانی خراسان برکنار سازد.

۳ــ مجله یادگار، سال دوم

اجازه بدهید میرزا حسین‌خان، این‌صدراعظم ترقیخواه‌را که تالی میرزا آقاخان نوری از بعضی جهات بود بهتر بشناسیم:

از سال ۱۸۷۰ میلادی (۱۲۸۷ هجری‌قمری) بوسائلی که دولت انگلیس در ایران داشت، میرزا حسین‌خان را تقویت نموده و ماه‌بماه بـر ترقیات و ترفیعات او میافـزود تا اینکــه در سال ۱۸۷۱ میلادی (۱۲۸۸ هجری‌قمری) او را سرانجام به مقام صدراعظمی رسانید.

میرزا حسین‌خان سپهسالار وقتی بـدستیاری انگلیسی‌ها بـه مقام صدارت رسید، رشته تمام امور ایران را بدست گرفت و دولت انگلیس، با رضایت میرزا حسین‌خان سپهسالار برتمام نواحی ایران مسلط شد، بایـن ترتیب که ناصرالدینشاه بـود، میرزا حسین‌خان سپهسالار بـود، دربار و هیئت دولت همه بودند، ولی فکر و اندیشه و خط مشی سیاسی و عمل در دست عمال و کارگزاران دولت‌انگلستان قرارداشت. پس ازآنکه به‌دسایس و حیل انگلیسی‌ها بر نصف بلوچستان دست یافتند و قسمت مهمی ازایالت سیستان را از ایران جدا کردند، قرارداد «رویتر» را که تمام منابع ثروت ایران بوسیله آن قرارداد برای دولت انگلیس مسلم میشد، به امضاء شاه و وزراء دولت علیه ایران رسانیده و پس از آن شاه و صدراعظم را دولت انگلیس به لندن کشانید.

عقیده و ایمان میرزا حسین‌خان سپهسالار نسبت به دولت انگلیس کامل بود، این مرد سیاستمدار خودساخته، خودفروش، بطور کلی دلباخته بریتانیای‌کبیر بود. به اعتقاد وی، ترقی مملکت و سعادت ملت ایران در اتحاد با دولت انگلیس است[۴].

محمود محمود در کتاب تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن‌نوزدهم درجلدچهارم کتاب‌خود (صفحه ۱۱۷٤) مینویسد: «من سعی بسیار کردم تابدانم این‌حسن‌ظن وایمان وعقیده سپهسالار ازکجا سرچشمه گرفته و دلایل و اثرات آن چه بود، در چه تاریخ و در کدام مورد ولو خیلی کوچك و مختصر هم باشد، سیاست دولت انگلیس نسبت به ایـران

٤ــ منظور از اتحاد بنظر سپهسالار، همان نوکری چاکرانه بدون قید و شرط بود.

مساعد بوده و ملت ایران از کمك و مساعدت دولت انگلیس بـرخوردار شده‌است، درجائی اثری نیافتم. برعکس آنچه ایران‌داشت، میرزا حسین‌ـ خان سپهسالار در طبق اخلاص قرار داده به انگلیسی‌ها تسلیم کرد، یـا به عبارت دیگر هدیه و پیشکش کرد! اقلا این اندازه هم مساعدت نکردندکه به غارتگران تراکمه که محرك اصلی آنها عمال نظامی و سیاسی انگلستان و حکومت هندوستان بودند به آنها بگویند که عجالتاً در دوره زمامداری جناب سپهسالار از قتل و غارت ایالت خراسان صرف‌نظر کنند»[۵].

در همین تاریخ که میرزا حسین‌خان سپهسالار، ناصرالدینشاه را در اروپا سرگرم و مشغول داشته بود، کارگـزاران سیاسی انگلستان در خلیج‌فارس مشغول اقداماتی علیه دولت ایران بودند تا شیوخ قبایل عرب اتباع ایران، داخل در عقد قرارداد با دولت انگلیس بشوند!

میرزا حسین‌خان سپهسالار، ایالت زرخیز وعظیم خراسان‌را کاملا دراختیار عمال‌سیاسی دولت‌انگلیس قرارداده‌بود وعده زیادی ازافسران نظامی انگلستان باحکومت هندوستان، بطور مداوم درآن‌ایالت گردش و رفت و آمدهای توطئه‌آمیز میکردند.

یك افسر انگلیسی بنام «سرهنك ماك ماگـره‌گـور» که مدتها در خراسان گردش کرده بود، در یادداشتهای خود چنین مینویسد: «عقیده من این‌است‌که باید سیاست دولت‌انگلیس مساعد بادولت‌عثمانی وافغانستان و برضد دولت ایران باشد. مساعدت با ایرانیها کاملا بزیان دولت انگلیس است!!».

این عبارت از قول یك‌نفر صاحب‌منصب ارشد دولت انگلیس‌است که در سال ۱۸۷۵ میلادی در کتاب خود آورده است و این هنگامی است که میرزا حسین‌خان سپهسالار در ایران در کمال قدرت و توانائی است و نهایت درجه ارادت و اخلاص را نسبت به دولت انگلیس دارد.

باری مهمترین خیانت سپهسالار، علاوه بر آنچه که ذکر شد و

۵ــ لرد کرزن مینویسد، تراکمه اسبهای خودشان را باعلامت اسبهای قشون انگلیس داغ میکردند.

اضافه بر واگـذاری امتیازات متعدد منابع ثـروت ایران به انگلیسی‌ها، تقسیم بلوچستان و سیستان است که در زمان صدارت وی و به اشاره و خواسته انگلستان صورت گرفت. واقعاً زهی بی‌شرمی و کوته‌نظری و بی‌علاقگی که کسی در وطن خودش اجازه بدهد، شخص بیگانه‌ای وارد خانه او شده و در سرای وی درباره مایملك و دارائی او اظهار نظر نماید و یا در حق مالکیت او چون و چرا کند و آنگاه صاحب خانه از آن بیگانه خواهش نماید که فلان قسمت را جزء حصه من قرار بده و از فلان قسمت صرف‌نظر کـن. قضیه تقسیم بلوچستان و سیستان در واقـع وضعی چنین داشت.

باری تکیه‌گاه میرزا حسین‌خان سپهسالار خود انگلیسی‌ها بودند، سر کار آمدن او با اعمال نفوذ دولت انگلیس صورت گرفت، آنها بودند که بیك‌چنین صدراعظمی احتیاج داشتند[۶].

«سر هنری راولینسون» سیاستمدار انگلیسی که قبلا ذکرش در این کتاب گذشت بطور صریح باین موضوع اشاره میکند و مینویسد: برای مدت قریب به ده سال، او را در مقام صدارت نگاه داشتند تا اینکه رل خود را بازی کرده بآخر برساند، همینکه بازی تمام شد، دیگر وجود میرزا ـ حسین‌خان در مقام صدارت لزومی نداشت، میباید به سرنوشت میرزا آقاـ خان نوری گرفتار شود.

میرزا آقاخان نوری، پس از عـزل به سلطان‌آباد (عراق) رفت، میرزا حسین‌خان به قزوین، هردو هم زود درگذشتند!

۶ــ قبلا هم به صدراعظمی چون میرزا آقاخان نوری بجای امیرکبیر نیاز داشتند تا مقاصد سیاسی و نظامی آنان را در ایران برآورده سازد.

مسافرت ناصرالدینشاه به اروپا
حسام‌السلطنه در این سفر همراه شاه بود
برکناری میرزا حسین‌خان سپهسالار از صدارت

در روز چهارم شهر صفرالمظفر سال ۱۲۹۰ هجری‌قمری، ناصر ـ الدینشاه به فرنگستان عزیمت کرد. شاه قاجار در سفرنامه‌ای که پس ازاین مسافرت نوشته شد و به نام «سفرنامه فرنگستان» معروف گردیده، متذکر می‌شود که این سفر بمنظور ملاقات باسلاطین و تاجداران با عز و تمکین ممالك اروپا بوده است.

ناصرالدین‌شاه در ایـن سفر، فـرهاد میرزا معتمدالدوله بـرادر حسام‌السلطنه و عم خود را بجای خویش تعیین نموده و او را بسمت نایب ـ الایاله معرفی کرد.

این مسافرت با دو فروند کشتی مسافربری مجلل بنام‌های کشتی «قسطنطین» که مخصوص وی بود و هم‌چنین کشتی «برتیسکی» صورت گرفت.

از رجال ومردان سرشناس وچهره‌های معروفی که دراین‌مسافرت شاه را همراهی می‌کـردند: میرزا حسین‌خان سپهسالار (مشیرالدوله) و حسام‌السلطنه سلطان مـراد میرزا و عبدالصمد میرزا بـرادر شاه بودند.

اشخاصی که درکشتی مخصوص شاه «قسطنطین» قرار داشتند اینها بودند: میرزا حسین‌خان سپهسالار صدراعظم، معتمدالملك، عضدالملك، منشی حضور، امین‌السلطان (میرزا ابراهیم‌خان پدر میرزا علی‌اصغرخان

اتابك، امین‌السلطان دوم)، امین‌السلطنه، حیدرقلی‌خان پیشخدمت، دکتر طولوزان (پزشك مخصوص ناصرالدینشاه)، وجیه‌الله میرزا (سپهسالار بعدی) و صنیع‌الدوله (اعتمادالسلطنه بعدی وزیر انطباعات ناصری).

اما رجال و مردان برجسته‌ای که در کشتی «برتیسکی» همراه شاه بودند اول، حسام‌السلطنه سلطان‌مرادمیرزا، وسپس، عزالدوله عبدالصمد ـ میرزا، اعتضادالسلطنه وزیر علوم، عمادالدوله، نصرت‌الدوله، علاءالدوله، حسنعلی‌خان امیرنظام گروسی وزیر فواید عامه، میرزا قهرمان امین‌لشکر، حکیم‌الممالك، امیرزاده احتشام‌الدوله، نصرالملك سرتیپ اول، مخبر ـ الدوله، شجاع‌السلطنه، و حسنعلی‌خان ژنرال آجودان.

از فرنگی‌هائی که در کشتی همراه ناصرالدینشاه بودند: مسیو ـ دوبسکی وزیر نمسه (اطـریش)، مسیو طومسن (تـامسون، نایب سفارت انگلیس)، مسیو دیکسن حکیم انگلیسی.

ناصرالدینشاه در این مسافرت از کشورهای روسیه، آلمان، بلژیك و انگلستان دیدن کرد و در شهر لندن «پـرنس دوگال» به استقبال وی آمد. ورود شاه قاجار به انگلستان در سال ۱۸۷۳ میلادی صورت گرفت که مقارن بود با تاجگذاری ملکه ویکتوریا پادشاه انگلیس. ناصرالدینشاه با این ملکه ملاقاتهائی بعمل آورد و در مجلس ضیافت باشکوه ملکه شرکت نمود.

ناصرالدینشاه پس از بازگشت از سفر فـرنگستان، در شهر رشت مرکز گیلان میرزا حسین‌خان سپهسالار را از سمت صدراعظمی برکنار کرد و گفته‌میشد که علت عزل مشیرالدوله قزوینی، یکی فشار افکارعمومی که او را متهم به بیگانه‌پرستی و دست‌نشانده انگلیسی‌ها میدانستند، ودیگر قراردادهای «بارون رویتر» و هم‌چنین مخالفت علما و شاهزادگان بود. ولی ـ همانطوریکه قبلا نیز نوشتیم ـ مخالفت شخص حسام‌السلطنه مهمتر از همه بود که سپهسالار بطور جدی و مستقیم علیه وی وارد صحنه مبارزه شده بود و حسام‌السلطنه نیز شدیداً کمر همت برای مخالفت و ضدیت بااین صدراعظم انگلیسی‌مآب بسته‌بود وعلناً درهرفرصت ودرهرمجلس ومحفل

اعمال نا‌روای او را برملا میگردانید.

بهرتقدیر، ناصرالدینشاه پس از برکناری مشیرالدوله به او چنین مینویسد:

«مشیرالدولـه، از دوری شما از حضور بسیار متأسف هستـم، از قراریکه معلوم میشود، مردم را گول زده‌اند، خلاصه بزحمات فرنگستان بسیار تأسف دارم که ایران را بی‌تربیت و بربر خواهند دانست، باید یك کاری کرد که این تأثیر بد را که در حال به اروپا رسیده، بزودی ازقلوب فرنگستان بیرون کرد ... حالا مینویسم که شما بالمره از خیال صدارت و وزارت بیفتید که هیچ لازم نیست خود و مردم را آلوده بکنید، برای رفع این عیب و باز تأثیر نیك در قلوب اهل فرنك بهتر از همه‌چیز آنست کـه تدبیری بکنیم، شما بیائید طهران بسر خانه و زندگانی خود و مقام جلیل وزارت خارجه را بشما بدهند و در جزء وزراء طرف شور و مشورت باشید وهرگز خیال تجاوز ازآن درجه‌را دیگر نداشته، مشغول‌نظم‌این کارشوید و در همان گیلان بمانید».

ناصرالدین‌شاه پس از چندی او را به طهران احضار کرد و مقام وزارت‌خارجه را باو داد. دستخط شاه در این خصوص چنین بود:

«چون وزارت امورخارجه، اعظم امور دولت است و انتظام آن پیوسته منظور نظر است، لهذا در این اوقات اداره و منصب وزارت امور- خارجه را بعهده کفایت جناب میرزا حسین‌خان مشیرالـدوله واگـذار فرمودیم که آنچه در قوه خود داشته باشد صرف انتظام این‌کار نماید». سنه ۱۲۹۰ هجری‌قمری.

خصوصیات دیگر میرزا حسین‌خان صدراعظم

درباره دیگر خصوصیات روحی میرزا حسین‌خان سپهسالار، برای تکمیل پرونده وهویت‌نامه آن‌صدراعظم دست‌نشانده انگلیسی که به‌مخالفت و دشمنی جدی علیه حسام‌السلطنه برخاسته بود، این واقعیت‌ها و حقایق

از دفتر زندگی وی گفتنی و در خور توجه و تأمل است: میرزا حسین ـ خان قزوینی از خود رأی ثابت و مسلك مستقیمی نداشته و بآسانی تحت تأثیر معاشران و اطرافیان خود قرار میگرفته. وی در اوایل کار صدارت، تا حدی تمایل به خدمت ایران و ترقیات کشور داشته و بارها از زیان‌های رشوه‌خواری و مضرات آن بحث کرده است.

او، تا وقتی که ملکم‌خان ناظم‌الدوله، همکار و دوست وی ازلندن به طهران نیامده بود، در ایام وزارت عدلیه‌اش، همین مسلك و روش را معمول میداشته، سپس خود نیز بصورت دیگران درآمده است.

درباره روابط خصوصی وی با میرزا ملکم‌خان باید گفته شود که هروقت وضعیت میرزا حسین‌خان در نزد شاه قاجار متزلزل میگردید، ملکم‌خان، یك تلگراف رمز وحشتناکی از لندن مخابره میکرد و شاه هم در عزل میرزا حسین‌خان سپهسالار دست نگاه میداشت[1].

اعتمادالسلطنه درکتاب‌خوابنامه، راجع به‌امتیاز«رویتر» که‌بوسیله سپهسالار به انگلیسی‌ها داده شد مینویسد: «ملکم‌خان پنجاه‌هزار لیره هم برای حاجی میرزا حسین‌خان مشیرالدوله از بارون رویتر گرفته بود».

میرزا حسین‌خان در اوایل مأموریت اسلامبول برای حفظ حدود و ثغور و منافع ایران سخت میکوشیده، اما در ایران بهنگام صدارت، آن قرارداد کذائی را با رویتر بسته و بلوچستان‌را به‌انگلیسی‌ها داده وحدود خراسان را به روسها بخشیده است[2].

میرزا حسین‌خان بتمام معنی، مردی متظاهر، جاه‌طلب، پول‌پرست و خسیس بوده است. در بزرگ کردن کارهای کوچك ید طولائی داشته و در عین پول‌پرستی خود را نسبت بآن بی‌علاقه نشان میداد و با داشتن تمول سرشار، چنان با خست و لئامت زندگی میکرده که معتمدالدوله ـ فرهاد میرزا در یکی ازنوشته‌هایش تصریح کرده‌که: «خربوزه وهندوانه که برایش تعارف میآورده‌اند، آنچه زائد بر مصرف خانه‌اش بوده بفروش

۱ــ سیاستگران دوره قاجار از خان ملك ساسانی، صفحه ۱۳۱ .

۲ــ کتاب سیاستگران قاجار صفحه ۱۲٤ .

میرسانیده و هم‌چنین آنچه نان از سفره باقی میمانده جمع میکرده و پس از خشك شدن میفروخته».

تمول سرشار میرزا حسین‌خان از چندین راه گرد آمده بود:

اول ــ چنانچه گذشت ــ بارون رویتر مبلغ یکصد وپنجاه‌هزار روپیه بنام اینکه وی در هنگام اسب‌دوانی بمبئی برده است، تسلیم مشار ــ الیه نمود.

دوم، در زمان صدارت میرزا آقاخان نوری، وقتیکه جنرال‌قنسول تفلیس بوده، ازآذربایجان گندم وارد روسیه میکرده وبه‌روسهاکه سر گرم جنك کریمه (علیه عثمانیها) بوده‌اند به بهای گزافی میفروخته است.

سوم، روزی در حضور ناصرالدینشاه صحبت از تمول و مکنت میرزا حسین‌خان بمیان آمده‌که ازکجا آنهارا بدست آورده‌است، خودش اظهار داشته در سفری که از اسلامبول به اروپا میرفتم بیکی از متمولین عثمانی تهمت‌قتل زده‌بودند، ازاو یکصدهزار لیره گرفتم وجزء نوکرهای خودم باکشتی او را به اروپا بردم.

بهرحال، میرزا حسین‌خان بلاعقب (بدون اولاد) از دنیا رفت و قسمت عمده اموالش را صرف ساختن مدرسه و عمارت بهارستان کرده بود و بقیه پس از وفاتش بدست برادرش یحیی‌خان مشیرالدوله افتاد.

حسام‌السلطنه به حکمرانی فارس انتخاب گردید
وپس از آن بار دیگر بهوالیگری خراسان برگزیده شد

حسام‌السلطنه پس ازتخلیه هرات وبازگشت به‌طهران، مدتی دیگر بحکمرانی خود در خراسان ادامه داد و بارها متجاوزان ترکمن را که بـه قصد غارت و کشتار و گرفتن اسیر به مرزهای خراسان میتاختند گوشمالی سختی داده، خراسان را قرین امن و آسایش نمود.

حسام‌السلطنه تا سال ۱۲۷۵ درآن خطه حکومت میکرد و چون

طرف بی‌مهری دولت انگلیس و دست‌نشانده آن دولت میرزا آقاخان نوری قرار داشت، درآن سال، پس ازدسیسه‌های پی‌درپی صدراعظم نوری که نزد ناصرالدینشاه علیه وی بعمل میآورد از خراسان احضار گردید و در این سال، بجای طهماسب‌میرزا (مؤیدالدوله) به‌حکمرانی ایالت‌فارس انتخاب و به شیراز روانه گردید.

حسام‌السلطنه درتمام‌مدتی که برای‌باراول درفارس به‌خدمتگزاری مشغول بود، آن ایالت پرآشوب‌را پس ازسرکوبی سرکشان وتجاوزگران امن نموده، مصدر کارهای درخشانی در مسیر تأمین آسایش و رفاه مردم گردید (حسام‌السلطنه جمعاً دوبار حکمران ایالت فارس شد)[۳].

پس از احضار حسام‌السلطنه از خراسان، بجای وی، حمزه میرزا ــ حشمت‌الدوله به وزارت میرزا محمد مستوفی قوام‌الدوله به استانـداری خراسان برقرار گردید که در زمان والیگـری حشمت‌الدوله و وزارت قوام‌الدوله، رسوائی و ننك شکست نیروهای ایران در جنك با تراکمه در نزدیکی شهر «مرو» بوقوع پیوست که بنا به نوشته‌های تواریخ آن عهد، قشون ایران بر اثر بی‌عرضگی و بی‌لیاقتی و حماقت قوام‌الدوله چهل تـا پنجاه‌هزار تلفات داد.

پس از این قضیه و رخداد افتضاح‌آور، ناصرالدینشاه ناگـزیر، حشمت‌الدوله و قوام‌الدوله را از حکومت و پیشکاری خراسان معزول و بجای آنان حسام‌السلطنه را از فارس احضار کـرد و بـرای بار سوم بـه حکمرانـی خـراسان تعیین نمود و محمدناصرخان قاجار دولـو، رئیس تشریفات خـود را ملقب به ظهیرالدوله نموده به پیشکـاری و معاونت و فرماندهی سپاه خراسان فرستاد.

حسام‌السلطنه در خلال همین مدت کوتاه، یعنی مدت زمانی که در مرتبه سوم حکمران خراسان گردید و حکومتش تا سال ۱۲۸۱ هجری ــ

۳ــ نامه‌های مختلف حسام‌السلطنه به عنوان فرخ‌خان کاشی (امین‌الملك، امین‌الدوله بعدی) که مرجع کلیه امور ناصرالدینشاه بود و در فصل‌های آینده خواهد آمد، حکایت از خدمات آن مرحوم دارد.

قمری بطول‌انجامید، باردیگر به‌قشون‌کشی علیه ترکمانهای‌یاغی پرداخت و از آنجائیکه در امر گوشمالی و تنبیه تجاوزکاران ترکمن تجارب گرانبها و مهارت کافی داشت، آنان را طوری سرکوب کرد و جلوی تجاوزات بیرحمانه‌اشان را گرفت که تا مدتهای مدید سودای تجاوز وقتل و کشتار وحشیانه در مرزهای خراسان را از دماغ‌های خود بیرون کردند.

در سال ۱۲۸۲ هجری‌قمری، حسام‌السلطنه بجای مسعود میرزا ـ یمین‌الدوله (ظل‌السلطان) برای بار دوم حاکم فارس شد و حکومتش تا سال ۱۲۸۵ هجری‌قمری طول کشید.

در سال ۱۲۸۷ هجری‌قمری، حسام‌السلطنه بحکومت یزد تعیین گردید، ولی بدلایل مختلف از رفتن بآن شهر خودداری کرده و بجای خویش، ابوالفتح میرزا (مؤیدالدوله) فرزند بزرگ خویش را بحکومت آن سامان فرستاد.

در بیستم جمادی‌الثانی سال ۱۲۸۷ که ناصرالدینشاه برای زیارت اماکن مقدسه عازم عراق (بین‌النهرین) گردید، حسام‌السلطنه بهمراه شاه بود و سمت ریاست و حراست اردوی شاه را بعهده داشت.

در سال ۱۲۸۸ هجری‌قمری، حسام‌السلطنه برای بار چهارم به حکمرانی خراسان برقرار گردید و در همین سال، علاوه بر حکومت خراسان، حکمرانی اصفهان نیز بعهده وی واگذار شد و او از طرف خود ابوالفتح میرزا فرزندش را بحکومت اصفهان فرستاد. اما در اواخر سال ۱۲۸۸ هجری‌قمری که برای بار چهارم به والیگری خطه خراسان مأمور شد و این موقع مقارن بود با صدراعظمی میرزا حسین‌خان سپهسالار (مشیرالدوله)، بر اثر برخوردهائی که بااین صدراعظم داشت و علیه وی شروع به نافرمانی و مخالفت علنی نمود، در سال ۱۲۸۹ توسط او از حکمرانی خراسان معزول گردید که خود این قضیه، داستانی است مفصل که در اینجا تفصیل آن میآید.

بقراریکه در تواریخ و شرح حال رجال عهد ناصری آمده،

حسام‌السلطنه پس از‌این‌عمل ناروا وکین‌توزانه میرزاحسین‌خان‌سپهسالار، در هرمحفل و مجلس رسمی و یا غیر رسمی، اعمال و کارهای زشت و نا- هنجار سپهسالار را شدیداً مورد انتقاد و نکوهش قرار میداد و سوابق و کارنامه سیاه و ننگین آن صدراعظم دست‌نشانده بیگانه را علنی و آشکار میگردانید.

حسام‌السلطنه بهنگام حکمرانی فارس اشرار و راهزنان را دستگیر و فارس را منظم کرد

حسام‌السلطنه که بجای ظل‌السلطان فرزند ناصرالدینشاه بحکمرانی ایالت فارس انتخاب شده بود، تاورود خود به‌آن خطـه، مشیرالملك را نایب‌الحکومه خود کرد. قبل از ورود به‌شیراز و قرار گرفتن بـرمسند حکمرانی، ازآنجائیکه در ابتدای هرکار در امر حکمرانی، استقرار نظم و عدالت را سرلوحه آمال و برنامه حکومتی قرار داده بود، شروع بـه تعقیب و سرکوب نمودن راهزنان و قطاع‌الطریق‌هائی نمود که سالیان متوالی آرامش و امنیت را در فارس بهم‌ریخته بودند.

طایفه بنی‌عبداللهی که رئیس ایشان الله‌مراد بود و هم‌چنین طایفه «کطی» که رؤسای آنها، پسران و برادران خسرو بودند و فضلعلی بهارلو که در قلعه «طبر» مقیم و آنجا را کانون شرارت خود قرار داده بود، همه و همه که میدانستند حسام‌السلطنه حکمران مقتدری است قبلا اظهار عجز و انکسار نمودند.

گام مهم دیگری که سلطان مراد میرزا در این طریق بـرداشت، دستخطی بود که به‌سهراب‌خان قشقائی، از خوانین متنفذ و سرشناس ولی شرور فارس، ارسال داشته و در آن نوشت: «در سفینه نشستن و باناخدا جنگیدن شرط عقل نیست، اگر مطمئن ازمن هستی به‌محض رسیدن دستخط بیا نزد من، واگر مطمئن نیستی در هرجا مسکن داری شرارت را ترك کن

تاورود من به‌شیراز که اسباب اطمینان بجهت تو فراهم آید، آنوقت بیانزد من، اگرهم این نصایح مرا نخواهی پذیرفت یا در فارس مباش و یا اگر خواهی ماندن آنچه بتوانیم خواهیم کرد.»[٤].

در «وقایع اتفاقیه آمده است:

«روز هفدهم شهر، نواب اشرف والا حسام‌السلطنه قریب به ظهر وارد شیراز گردیدند و جمیع عمال فارس و تجار و کسبه از روی شوق استقبال نمودند و زیاده از حد اظهار تشکر می‌نمودند. همان روز به‌سلام عام در کاخ ارگ نشستند و شلیك توپ نمودند»[٥].

«دیگر آنکه همان روز ورود نواب والا، چنان اخبار رسید که جناب «انریل کپیتان نبیرصاحب» را، درتنك‌ترکان، جمعی دزدان‌زده‌اند و نوکری ازایشان را گلوله زده‌اند، اسباب آنها را سرقت نموده‌اند نواب والا بلادرنك اقدامات لازمه را در بدست آوردن دزدان و اسباب فرمودند (وقایع اتفاقیه)».

در وقایع‌اتفاقیه در خبرهائی که به‌عنوان گزارش اقدامات حسام‌السلطنه آمده میخوانیم: «دیگر آنکه ازوقت حکومت نواب والا حسام‌السلطنه، اغتشاشات در بلوکات خیلی کمتر شده است، طایفه عرب که اشرار بودند همگی متفق شده بسمت کرمان فرار کرده‌اند».

«دیگر اینکه نواب والا حکم فرموده که حکام فسا وجهرم وداراب و لارستان هریك صد نفر تفنگچی بفرستند به‌دور قلعه «طبر» که فضلعلی بهارلو را محاصره نمایند و تااینکه او را بچنك نیاورده‌اند از دور قلعه رجعت ننمایند».

***

«دیگر آنکه سهراب خان قشقائی را که نواب اشرف والا اطمینان داده بودند بهمراهی قوام‌الملك شرفیاب خدمت نواب معظم‌الیه گردند و

٤ــ از وقایع اتفاقیه، مجموعه گزارش‌های خفیه‌نویسان انگلیس در ولایات جنوبی ایران از سال ۱۲۹۱ تا ۱۳۲۲ صفحه ٦ .

٥ــ ایضاً وقایع اتفاقیه، صفحه ۷ .

حضوراً مورد التفات گردید، نواب والا قرار براین داده‌اند که در صورت استرداد تنخواهی که ازمردم بغارت برده‌اند از تقصیرات وی در گذرند».

***

«دیگر آنکه دو نفر برادر از الواط محله «سنك سیاه» را نواب‌والا حکم به‌گرفتن فرموده، دو روز محبوس داشتند و بعد حکم به‌قتل هـردو دادند و در میدان توپخانه هردو را سر بریدند».

***

«دیگر آنکه به‌عرض نواب والا چنین رسانیدند که میرزائی کـه سرصندوق عدالت نشانده بودند بجهت ثبت اسامی عارضین، عریضه‌جات مردم را باز میکرده، پس ازمطالعه و ثبت به‌صندوق میانداختند. نواب‌والا مشارالیه را طلبیده موآخذه کلی نمودند که این کار را دیگر نکن».

***

«دیگر آنکه نواب والا، بیست نفر از قطاع‌الطریق «سرخی» و غیره را حکم فرمودند، سه نفر ازآنها را مقابل سه دروازه شیراز گچ گرفتند، هفت نفر از آنها را بردند در چنار راهدار دو فرسنگی شیرازگچ گرفتند و ده نفر ازآنها را فرستادند سرگردنه «سیاخ» که پنج فرسنگی شیراز است گچ بگیرند که عبرت باقی اشرار بشود».

***

«دیگر آنکه نواب والا، هرروزه ازصبح تاعصر، در دیوانخانـه حاضر میشوند و رسیدگی به‌عرایض عامه خلق مینمایند و نیز روز شنبه و سه‌شنبه ازهفته را برای تحقیق به‌عرایض و حساب کسبه شهر که از قوام‌الملك به‌صندوق عدالت شاکی شده بودند قرار داده‌انـد و بطور دقت رسیدگی مینمایند».

تجلیل شایان و افتخارآمیز مردم از حسام‌السلطنه فاتح هرات

مرگ سلطان مراد میرزا حسام‌السلطنه

اکنون به‌پایان زندگی پرافتخار و درخشان حسام‌السلطنه میرسیم، سرداری بزرگ، فرماندهی دلیر و سرافراز، دولتمردی سترك و مدبر و مدیر، خدمتگزاری صدیق و ضداستعمار و مبارزی سرسخت و قاطع کـه خدماتی برجسته به‌کشورش کرد وافتخاراتی فراوان آفرید.

حسام‌السلطنه پس از فتح هرات، چند ماهی در خراسان بماند و وقتی کارهای آن خطه را پس ازچند دوره جنك و پیکار و تنبیه کردن ترکمانهای غارتگر، سر وسامانی داد به‌طهران وارد شد و در باغ معروفش که معروف به «باغ حسام‌السلطنه» بود و در غرب گذر رضاقلی خان در خیابان سیروس حالیه قرار داشت به‌استراحت پرداخت.

حسام‌السلطنه که در اواخر عمر به‌مکه معظمه مشرف شده وبه‌عنوان حاجی حسام‌السلطنه نامیده میشد، در ایام محرم روضه‌خوانی مفصلی در باغ خود براه انداخت و بقراری که نقل میکنند در اولین روز عزاداری حضرت سیدالشهداء که ازخانه مسکونیش میخواست به‌محل باغ واردشده در عزاداری شرکت کند، مردم محل که ناگهان چشمشان به‌فاتح هرات میافتد غفلتاً به‌شور وهیجان آمده، بابانك‌رسا وبلند شروع بـه فرستادن صلوات و تکبیر گفتن میکنند. باشنیدن صدای‌الله‌اکبر، دریك‌آن، هزاران نفر جمعیت در برابر باغ وی گرد میآیند و همگی بافریاد «الله اکبر»

تجلیلی بی‌سابقه از وی بعمل میآورند.

در این هنگام مردی که سردسته اصناف بازار بود پیش رفته و دست حسام‌السلطنه را میبوسد و حسام‌السلطنه نیز بی‌اختیار صورت آن مرد را بوسیده بی‌اختیار اشك ازچشمانش سرازیر میشود.

مرد بصدای بلند میگوید، قربان، ما افتخار میکنیم که شما سردار فاتح خودمان را در میان خود می‌بینیم، شما باعث افتخار و سربلندی‌مردم محله ما میباشید وهمگی بوجود شریفتان افتخار میکنیم...

حسام‌السلطنه، آن مردی‌که در برابر دشمنان ایران و در مقابل استعمار قامت استوار میداشت و هیچگاه سر فرود نمیآورد، در برابر آن مرد ساده‌دل و حق‌شناس که زبان‌گویای مردم محل شده بود سر خود را باکمال فروتنی و خضوع پائین میآورد و با ادای مکرر کلمات «متشکرم آقایان، من کاری نکردم، وظیفه‌ای بود که انجام دادم، خدمتی ناچیز بود که سرانجام یافت» بابلند کردن دست خود، بمردم ادای احترام میکند.

آنگاه خدمتکاران راه نواب والا را ازمیان حاضران باز میکنند و حسام‌السلطنه به‌محل عزاداری ورود مینماید. وقتی حسام‌السلطنه وارد باغ میشود و عزاداران وی را مشاهده میکنند که بدون هیچگونه تکلفی بمیان آنان وارد گردیده، همه به‌احترام سردار فاتح از جای برخاسته، بار دیگر فریاد الله‌اکبر و صلوات فرستادنها در زیر چادر بزرگ باغ طنین‌انداز میشود و حسام‌السلطنه در وسط جمع برای شنیدن سخنان واعظ قرار میگیرد و واعظ بااجازه حسام‌السلطنه برbالای منبر رفته شروع به موعظه مینماید.

جمعیتی که آن روز برای شرکت درعزاداری آمده‌بود هیچگاه در پیرامون تکیه رضاقلیخان و بازارچه و محلات نزدیك آن سابقه نداشته است.

مرگ فاتح هرات
در دوم جمادی‌الاول سال ۱۲۹۹ هجری قمری

پس از عزل میرزا حسین‌خان سپهسالار، ناصرالدینشاه مجدداً به این اندیشه برآمد که امور مملکتی را میان عده‌ای از صاحب‌نظران وامنای دولت که مورد توجه شخص او بودند تقسیم نماید و آنها را وزراء مسئول لقب بدهد.

جزء وقایع سال ۱۲۹۹ هجری قمری در کتاب تاریخ منتظم‌ناصری تألیف اعتمادالسلطنه اسامی این اشخاص باسمت وشغل هریك نوشته شده است، اعتمادالسلطنه درآنجا مینویسد:

«از ترتیبات جدید که باتأکیدات اکیده ملوکانه در امور دولت مرتب و مؤکد شده این است که وزراء مسئول را ازقرار تفصیل ذیل در مشاغل و اعمال خودشان مسئولیت کلیه داده و حدود تکالیف آنهارا معین فرموده ایشان را وزرای مسئول خواندند».

«نایب‌السلطنه امیرکبیر (کامران میرزا)، وزیر جنك. جناب آقای مستوفی‌الممالك، رئیس الوزراء و وزیر داخله و مالیه. مؤتمن‌الملك میرزا سعیدخان، وزیر امور خارجه. مشیرالدوله، مدیر مجلس وزراء و وزیر وظایف و اوقات و پست. نظام‌الملك، وزیر دفتر لشکر. نصیرالدوله، وزیر فلاحت و تجارت. مخبرالدوله، وزیر علوم و تلگرافخانه و معادن. میرزا قهرمان امین لشکر، وزیر فوائد عامه. امین حضور، وزیر بقایا. جهانگیر خان، وزیر صنایع. صنیع‌الدوله اعتمادالسلطنه، وزیر انطباعات و دارالترجمه خاصه».

«و از جمله انتخابات مهم این سال (سال ۱۲۹۹ هجری قمری)، حکومت سلطان مراد میرزا حسام‌السلطنه به‌ایالت و حکمرانی خراسان و سیستان است که همیشه میرزا حسین‌خان سپهسالار بافرستادن ایشان به خراسان مخالفت میکرد، ولی عمر این شاهزاده کفاف نکرد که بتواند در این موقع هم خدمتی شایسته ابراز نماید».

حسام‌السلطنه سلطان مراد میرزا در دوم جمادی‌الاول سال ۱۲۹۹ هجری قمری در سن ٦٧ سالگی در روز دوشنبه، شش ساعت مانده به‌غروب آفتاب، براثر سکته قلبی، دارفانی را وداع گفت[۱].

جنازه فاتح هرات، آن سردار بزرگ و رشید تاریخ معاصر ایران را طبق وصیت آن مرحوم در دارالحفاظ مرقد مطهر حضرت‌رضا علیه‌السلام در کنار مزار پدرش عباس میرزا نایب‌السلطنه، بخاك سپردند. همسر فاتح هرات «عالیه خانم» نیز در روز شنبه ۱۱ صفر سال ۱۳۰۵ هجری قمری درگذشت.

اما علت اصلی وصیت حسام‌السلطنه در مورد محل آرامگاهش در مشهد و دارالحفاظ حضرت رضا، در درجه اول علاقه و ایمان قلبی وی به امام هشتم و پدر بزرگوار و دلاورش عباس میرزا بود. علاوه براینها، عشق مفرط وی به‌شهر مشهد مرکز ایالت خراسان بود که وی سالیان‌دراز، بدان شهر و دیار صادقانه خدمات ارزنده‌ای کرده بود. روح و روانش‌شاد و خداوند عزوجل غریق رحمتش فرماید.

۱ـ یك روایت دیگر درگذشت فاتح هرات را در جمادی‌الاول سال ۱۳۰۰ ذکر میکند.

فرزندان سلطان مراد میرزا حسام‌السلطنه

سلطان مراد میرزا، دارای دو پسر بنام: ابوالفتح میرزا مؤیدالدوله و ابوالنصر میرزا حسام‌السلطنه، معروف به‌امیرتومان بود.

از اولاد اناث فاتح هرات و تعداد و اسامی آنها، در کتابها ذکری نشده، تنها در کتاب شرح حال رجال ایران تألیف مهدی بامداد به یکی از دختران وی بنام «سرورالدوله» اشاره میکند که در سال ۱۲۸۸ به‌ازدواج کامران میرزا نایب‌السلطنه، فرزند ناصرالدینشاه درآمد، بقرار معلوم کامران میرزا هنگام ازدواج بادختر حسام‌السلطنه ۱۶ سال داشته است[1].

ابوالفتح میرزا مؤیدالدوله

ابوالفتح میرزا فرزند بزرگ حسام‌السلطنه، داماد ناصرالدینشاه بود که سجع مهر وی چنین بوده: «مؤیدالدوله ابوالفتح راد ــ صحرشه و گوهر سلطان مراد». دختر ناصرالدینشاه که بعقد ابوالفتح میرزادرآمده نامش افسرالدوله، و ازجمله دختران نجیبه و باعفت ناصرالدینشاه بودکه

۱ــ کامران میرزا تا سال ۱۳۰۸ هجری‌قمری به همان یك زن «سرورالدوله» اکتفا کرده بود و چون در این سال، فتحعلی میرزا، پسر خردسالش که فوق‌العاده مورد توجه و علاقه پدر بود فوت میشود، نایب‌السلطنه از غصه مرگ فرزند باتزوا کشیده میشود، ولی به‌امر ناصرالدینشاه برای نجات از آن حال بگرفتن همسران دیگری میپردازد بطوریکه هنگام وفات تعداد فرزندانش متجاوز از بیست نفر بودند.

از بطن گلین خانم، نخستین زن عقدی ناصرالدینشاه، بهنگام ولیعهدی وی بدنیا آمده بود.

درسال ۱۲۸۷ هجری‌قمری که سلطان مراد میرزا به‌حکومت یزد منصوب شده بود، بدلائلی چند، خود از رفتن به‌آن شهر امتناع ورزید و بجای خود ابوالفتح میرزا را به‌پیشکاری میرزا محمد مستوفی تفرشی (ناظم‌الملک) بحکومت آن سامان گسیل داشت.

در سال ۱۲۸۸ هجری قمری که حسام‌السلطنه علاوه برحکومت یزد برای بار چهارم بحکمرانی خراسان نیز تعیین گردید و حکومت یزد به‌امیر دوست محمد خان معیرالممالک داماد ناصرالدینشاه و پسر دوست‌علی خان نظام‌الدوله واگذار گردید و بجای آن حکومت اصفهان به حسام‌السلطنه تفویض شد، حسام‌السلطنه، این بار نیز ابوالفتح میرزا را به پیشکاری میرزا محمد حسین‌قلی‌خان ناظم‌الملک بحکومت اصفهان‌فرستاد. تصادفاً ناظم‌الملک در همین سال درگذشت و بجای وی حسین قلی خان‌مافی (نظام‌السلطنه)[۲] بسمت وزارت و پیشکاری ابوالفتح میرزا از طرف حسام‌السلطنه تعیین گردید.

در سال ۱۲۹۳ هجری قمری که حسام‌السلطنه بجای بدیع‌الملک‌میرزا حشمت‌الدوله حاکم کردستان و کرمانشاهان شد، سلطان مراد میرزا در کرمانشاه مقر حکمرانی خود استقرار داشت و ابوالفتح میرزا را به

۲ـ حسینقلی‌خان مافی (نظام‌السلطنه) را نباید با نظام‌السلطنه مافی، رئیس دولت در مهاجرت ایران هنگام جنگ اول بین‌المللی اشتباه کرد. این حسینقلی‌خان پسر شریف‌قزوینی و یکی از رجال خوش‌نام عصر قاجاریه میباشد. او، مردی ادیب، خوش‌ذوق و بسیار کاردان و باکفایت بود. حسینقلی‌خان پس از تحصیل در جوانی، جزء منشیان دستگاه حکومتی سلطان مراد میرزا بوده و بتدریج در همان دستگاه ترقی کرده و تفنگدارباشی حسام‌السلطنه میگردد. در سال ۱۲۷٤ که حسام‌السلطنه را پس از فتح هرات، به طهران احضار و به حکمرانی ایالت فارس میفرستند، حسام‌السلطنه، مافی را بسمت حکومت بوشهر منصوب مینماید و در سال ۱۲۷۸ هجری‌قمری که حسام‌السلطنه والی خراسان بود، حسینقلی‌خان یکی از مأموران مبرز و کارآمد فاتح هرات محسوب میگردید.

نیابت بحکومت کردستان انتخاب و روانه آن ایالت نمود.

ابوالفتح میرزا در سال ۱۲۹۸، یعنی یکسال قبل از درگذشت پدر، ملقب به «مؤیدالدوله» گردیده و تاسال ۱۲۹۹ که حسام‌السلطنه روی در نقاب خاك کشید، بحکمرانی کردستان مشغول بوده است.

در این سال که حکومت کردستان نیز جزء چندین شهر دیگربزیر فرمانروائی ظل‌السلطان درآمد، مؤیدالدوله بجای اللهقلی خان ایلخانی بحکومت زنجان انتخاب گردیده و به‌آن دیار فرستاده شد و آنگاه، در سال ۱۳۰۱ هجری قمری، ناصرقلی‌خان عمیدالملك بجای او تعیین گردید و مؤیدالدوله در سال ۱۳۰۳، بحکومت گیلان فرستاده شد.

ابوالفتح میرزا مؤیدالدوله، در شعبان سال ۱۳۱۰، تغییر مأموریت داده و بجای میرزا فتحعلی خان صاحبدیوان شیرازی، والی خراسان و متولی‌باشی آستان قدس‌رضوی گردید، جائیکه حسام‌السلطنه پدرش‌سالیان دراز در آن خطه حکمرانی و خدمتگزاری میکرد.

ابوالفتح میرزا مؤیدالدوله، در سال ۱۳۲۵ والی فارس گردید و بعد در همین سال از حکمرانی ایالت فارس کنار گذاشته شد. وی در سال ۱۳۳۰ هجری قمری فوت شد و در قم در مقبره محمد شاه قاجار مدفون گردید.

ابوالنصر میرزا حسام‌السلطنه

حاج ابوالنصر میرزا که به‌عنوان حسام‌السلطنه دوم و«امیرتومان» ملقب گردید، پسر دوم سلطان مراد میرزا بود. وی در روز شنبه ۶ شعبان سال ۱۳۰۴ هجری قمری، بمناسبت پنجاهمین سال سلطنت ملکه ویکتوریا، ازطرف ناصرالدینشاه برای‌تبریك عازم لندن گردید ومسافرتش چندماهی بطول انجامید.

در سال ۱۳۰۵ هجری قمری وبعد ازآن‌که حکومت‌های متعدد، زیرنظر و فرمانروائی ظل‌السلطان وکامران میرزا پسران ناصرالدینشاه

قرار داشت، آن شهرها و ایالات مهم، از زیر یوغ قدرت و سلطه این دونفر خارج گردید و حکومت گیلان که قبلا زیر نظر کامران میرزا بود، به ابوالنصر میرزا تفویض گردید.

حکمرانی ابوالنصر میرزا تاسال ۱۳۰۸ در گیلان ادامه داشت ودر سال ۱۳۰۵ هجری قمری که وی حاکم این ایالت بود، برای تهنیت وتبریك ورود «آلکساندر سوم» تزار روسیه، ازطرف ناصرالدینشاه، بـه تفلیس فرستاده شد.

ابوالنصر میرزا در سال ۱۳۱۰ هجری قمری، بجای حاج غلامرضا شهاب الملك (آصف الدولـه شاهسون) بحکومت خـوزستان منصوب گردید.

ابوالنصر میرزا بادختر امامقلی میرزای عمادالدوله، فرزند ششم محمد میرزای دولتشاه، نخستین فرزند فتحعلی شاه ازدواج کرد.

نامه‌های حسام‌السلطنه
سلطان مراد میرزا

از طرز انشای این نامه‌ها و کلمات فارسی و عربی زیبائی کـه در آنها بکار رفته، چنین برمیآید کـه فاتح هرات علاوه بر مراتب سلحشوری و مهارت در فرماندهی و تدبیر در امر حکمرانی، دارای سواد و فضلی به کمال بوده است، علاوه بر اینها، از حسن خط نیز بهره کافی داشته است.

نامه حسام‌السلطنه به دبیرالملك
درباره فداکاریهای سام‌خان ایلخانی در فتح هرات

حضرت دبیرالملك وفقه‌الله تعالی، انشاءالله فتحنامه هـرات را خوب جواب خواهید نوشت، و زحمت و مرارتهای مرا بطور شایسته در فرمان همایون بیان خوامید کرد، حالا وقت جولان قلم دبیر است:

وقت آن شد کای دبیر بی‌نظیر
که توام دستی بجنبانـی به خیر

فضل و عنایت خداوندی شامل حـال من ضعیف شد و خدمت مرجوع را به‌اتمام رساندم تاشما آنهمه تعهدات را که میکردید و وعده‌های زیاد را که مینوشتید بجا بیاورید، اگر بگوئید که نمی‌توانم، کیست که باور کند. خدمت به‌این بـزرگی را از ابتدای سلطنت قاجاریه، اگر کسی کرده است بنده ثانی باشم والا باندازه خدمتم باید مرحمت و التفات ببینم.

اعلیحضرت قدر قدرت شاهنشاهی روحنافداه و جناب اشرف (میرزا آقاخان نوری) دام اقباله را شکر زیادی لازم است که نایب‌السلطنه[1] مرحوم و شاه مرحوم (محمد شاه غازی) باآنهمه جمعیت، در این خاك و قلعه، چقدرها معطلی کشیدند وآخرامر دق کردند. الحمدلله قلیل قشونی از دولت باپست‌ترین نوکری

۱ــ عباس میرزا نایب‌السلطنه پدر حسام‌السلطنه.

مأمور شد و در مدت قلیل هرات و توابع آنرا باایلات وطوایف اطراف تصرف کرد، خوب فکر کنید ببینید تاچه مرتبه‌شکر دارد، شکرانه بازوی توانا ـ آزادی صید بیگناه است، که مرخصی خودم باشد و اذن شرفیابی والسلام.

به‌این سرکردگانی که مأمور این خدمت بودند، به‌همه، التفات و مرحمت لازم است، هیچکس را موضوع نمی‌کنم، هرکس در این اردو، به خدا قسم که بقدر اندازه و طاقت و توان قبول زحمت کرد.

مقرب الخاقان قوام‌الدوله (میرزا محمد مستوفی قوام‌الدوله)، ایلخانی سام خان کرد زعفرانلو، جان و مال و عیال را در این راه گذاشت. میرپنجه (عباس‌قلی‌خان کرد زعفرانلو) وسرتیپان و سرهنگان افواج‌دیوانی کلهم، عراقی وآذربایجانی وخراسانی و هراتی همیشه در زحمت و مرارت بودند.

ایلخانی سام‌خان، خالی از همه چیز، درست خدمت کرد وخوب از عهده خدمت خود برآمد، بخدا قسم، زحمتی‌که او کشید در این اردو، در قوه احدی نبود و خدمتی که او کرد، هیچکس نکرد، التفات درستی لازم دارد. از لقب و نشان و همه چیز، امیر حسین خان برادرش را هم فرستاد که عرض خدمت و زحمات او را بکند و مژده فتح هرات را هم از جانب ایلخانی او آورد، انشاء الله مورد التفات خواهد شد.

نامه حسام‌السلطنه به فرخ خان
گناه از دیگران است و بنده معاقب

هوالله تعالی شأنه

جناب جلالت‌مآب امین‌الدوله العلیه والعالیه، مراسلات شما که

مشتمل بر نکات بسیار و تأکیدات بی‌شمار و تصریحات مؤکده و تلویحات و استعارات مشدده بود، عزوصول بخشود و تعجب بر تعجب افزود. آن مراتب جوابهائی که دادم بالصراحه‌نتوانستم بنویسم. جز رضا و تسلیم و موجبات تکریم و تعظیم چه دارم و چه می‌توانم؟

غیر تسلیم و رضا کو چاره‌ای
در کف شیر نر خونخواره‌ای

این همه پریشانیها و بی‌سامانی‌ها و شوریدگی و ژولیدگی پیداست که از کجاست و از چه جاست، مبدع کیست و مبدأ از چیست؟ عرب میگوید:

غیری جنی وانا المعاقب فیکم
فکاننی سبابة المتندم[2]

گناه از دیگران است و معاقب بنده بی‌خانمان. رسم و انصاف نیست که این جان‌نثار دولت آرام و خواب و طعام و شراب را برخود حرام کنم و مدام در خیال تقدیم خدمت و نظم سرحد مملکت و تلافی مافات و استرداد منهوبات باشم و چنان معلوم شود که العیاذبالله در خدمت دولت و انتظام سرحد مملکت، از این بنده تکاهلی رفته و تغافلی شده. لاوالله به‌نمك بامحك شاهنشاه جهان پناه روحی‌فداه که در اول مرحله ترك سر وجان کرده‌ام و دامن جان نثاری برمیان زده‌ام و زیاده از قوه وطاقت شب و روز اوقات مصروف میدارم تااین پریشانی‌ها و بی‌نظمی‌ها را رفع کرده، سوار و شمخالچی که يك نفر و يك اسب و يك سوار و شمخالچی پادار بکار در میان نبود ساخته‌ام و قلعجات و قراول خانها و مستحفظ و سایر تدارکات و لوازم آنرا آماده نموده‌ام و در کارم که بعضی نیمه تمام و بعضی تمام و قریب به

۲ــ دیگری جنایت کرد و من در میان شما مورد عقوبتم
گوئی من، انگشت اشاره فرد پشیمانم که پیوسته بدندان گزیده می‌شود.

انجام است، و امور سربازان افواج خراسانی را به‌نوعی که تا امروز کسی این نحو دقت درسان و رساندن مرسومات وپاداری و برقراری آنها نکرده کرده‌ام و ملاحظه اطراف کارهای پریشان را بیش از حد پیشنهاد خاطر دارم که به عون‌الله‌تعالی بعد ازترتیب مقدمات و استحکام مبانی امور اقدام درکار شود، مبادا بی‌هنگام شروع در مطلب نموده و وهنی که تدارك آن ممکن نباشد روی دهد، تااستعدادی که عقلا برآن تصدیق‌ننمایند که کافی است موجود و آماده ندارم، اقدام بعضی خدمات را جنون می‌پندارم.

مرقوم فرموده بودید که بیش ازاین صدور خدمت، بعد از این پول برای مخارج و تدارك نخواهم. برای مصارف و مداخل خود پولی استدعا نکردم، هرچه پول لازم است، برای نوکر دیوانی است که کتابچه نوشته التفات فرموده‌اند. بااین حالت قشون که خودشان اطلاع دارند حق‌آنها را مطالبه نکنم ونرسانم چه تسلطی و چه تکلیفی برایشان خواهم داشت. وقتی‌هم‌که پول مرحمت میشود برات تجارت است به‌وعده چهل وپنج روز و پنجاه روز و سی وپنج روز که بهیچ مخارج فوری و فوتی نمی‌رسد، باید اکثر کارها فوت شود و از موسم و موقع بگذرد تااین چهار شاهی ازتاجر به‌حیطه وصول برسد. برات تجارتی و این پولها را نفرستادن اسلم شقوق است. همینقدر که به نوکر خبر رسید که خزانه آمد، هجوم برسر من میآورند که تنخواه طلب ما را بده. برات تجارت هرگاه بدهیم قبول نمی‌نمایند که درین وعده زیاد که یك عمر است، این تنخواه چه‌بدردما دواست که حالا به‌خرجها وتدارك خدمت برسانیم.

بلی! علاوه که ازآن گذشته، علاوه که مرحمت شده چه بوده که مخارج غیرمعمولی است؟ در فارس و اصفهان و یزد و کرمان حتی دارالخلافه الباهره که فوج ونوکر مأمورمیفرمائید، همین

مخارج را نقدتر و بهتر و زودتر دراول سال التفات میفرمایند، دیگر چه منتی است براین غلام و بنده دولت، این فقرات چه نحو منتی است برمن و چه قسم جسارتی است از من؟ سوارجدید و قلعجات سرحدیه که ازجمله واجبات است جزو احکام دیوانی است، سایر مخارج قورخانه حاصلش همه وقت موجود، هروقت که به‌مصرفی رسید که بموقع نبود، مـوآخذه دارد والا در قورخانه دولتی در چنین سرحد، هزاران هزار ازین تدارکات کم است که موجود باشد تا به‌این جزئیات چه رسد.
این قدر معلوم شده است که این بنده دولت قاهره، در خیـال خرج‌تراشی نمی‌باشد و در فکر مداخل از مال دیوان و تدارك حربیه و مواجب نوکر و جیره آنها نیست و نخواهد بود. در این صورت بر ذمه اولیای دولت است که مواجب و جیره‌نوکر را برسانند. تکلیف من عرض کردن است وبس. چاره جز عرض کردن و استدعا نمودن نداشتم و ندارم و زیاده از حقوق‌مستمره هم درخواستی نکرده‌ام و نمی‌کنم و اقدام در انجام خدمـات محوله بعون‌الله مینمایم، ولی هریك را دروقت و موقع واندازه قوه و قدرت و استطاعت، نه از روی بی‌شعوری و غرور.

نامه حسام‌السلطنه بـه‌فرخ خان
قنسول انگلیس بحرین را غصب کرد

ومن‌الاخبار. بالیوز[3] بوشهر که به‌شیراز آمد و حاجی احمـد مینابی بهمراه داشت، بعد از تجدید اجاره بندرعباس و توابع باسم امام مسقط، معـاودت ببوشهر نمود و از آنجـا، مستعجلا

۳ــ قونسول و در آن زمان جز قنسول انگلیس، قنسول دیگری در بنادر خلیج‌فارس و کرمان نبوده است.

کالبرق‌الخاطف والریح‌العاصف[4] بطرف بحرین تاخت. شیخ بحرین که شیعه‌بود الفرار ممالایطاق[5] خواند و گریخت وبحرین را بالیوز تصاحب کرد و همان علی بن خلیفه را بحکومت در بحرین گذاشت کتصرف الملاك فی املاکهم و ذوی‌الحقوق فی حقوقهم[6]، چون تازگی داشت کیفیت را نگارش داد که مطلع باشید. اقل چاکران دولت. حسام‌السلطنه، جمادی‌الثانی ۱۲۸۵.

***

مبلغ ده هزار تومان نقد پیشکش از علی بن خلیفه گرفت!! و قرار مالیات داد ورفت. معدن مروارید کذائی‌را تصاحب‌میکنند. رنك مروارید بعد ازاین کسی نخواهد دید. بحکام بنادرفارس بعد ازاین تحکم مشکل است، چرا که بحرین مأمن خوبی‌است. زیاده ازاین چه بنویسم که مایه ملالت است. (این نامه مربوط به زمان حکمرانی حسام‌السلطنه در ایالت فارس می‌باشد).

نامه حسام‌السلطنه به فرخ خان

درباره مداخله قونسول انگلیس در بندرعباس و مسقط

پشت نامه مهر مربع نسبة بزرگ نستعلیق به سجع «حسام‌السلطنه ۱۲٦٦»

عرض میشود که بعد از ورود این بنده بـه‌محال دارابجرد، از بندرعباس خبر رسید که صید سالم امام مسقط، ازحرکت این اقل چاکران دولت به آن ساحت اطلاع و آگاهی یافته و در طهران، از سفارت دولت بهیه انگلیس، به‌بالیوز ساکن بوشهر،

٤ــ برق جهنده و باد وزنده و تند.

٥ــ طاقت نیاورده و فرار کرد.

٦ــ چنانکه صاحبان املاك در ملك خود تصرف می‌کنند و صاحبان حق در حقوق خویش.

به‌تلگراف اعلام نموده، او نیز به‌امام مسقط اخبار نمود که کیفیت ازاین قرار است.
چون امام مسقط دید که شیخ سعید خان به‌شیراز آمده و خدمت کرد و باعزت معاودت نمود، مایه وحشت او شد که مبادا بااین بنده ساخته باشد، حاجی احمد هم که بتوسط کارپردازان دولت انگلیس پیشکار امام مسقط شد، باشیخ سعید خان کمال عداوت را داشت و دارد، به‌تحریك کارکنان انگلیسیه و اغوای حاجی احمد و سوء ظن و وحشتی که امام مسقط از حاکم بندر عباس بهمرسانیده، او را به مسقط بردند که مبادا در بندر باشد و اسباب کار و راهنمای این بنده شود.
بالیوز دولت انگلیس نیز در این میانه، زیاده آمد و شد مینماید و غافل است که در جزء معاهده و اجاره، حکومت بندرعباس، باختیار اولیای دولت قاهره است، بی‌رضای اولیای دولت نمی‌توانند باختیار خود حاکم تعیین نمایند.
پس ازآگاهی ازاین اخبار، ازپیش نورچشمی مهدی‌قلی میرزا را بانوشتجات که به‌امام مسقط و شیخ سعید خان و عموم اهالی و سکنه وتجار بندرعباس و استمالت واستیمان ایشان ونوشتجات برؤسای شمیل و میناب و عامه رعایا و برایا و عمال آن حدود، روانه آن ساحات نمود و خود چند روز من‌باب ضرورت که تفصیل آن جداگانه عرض شده، در داراب متوقف شد و اینك که این چاپار روانه شد، این بنده نیز متوکلا علی‌الله عازم‌است تافضل خدا و توجه بخت بلند سایه خدا روحنافداه چه کند. والسلام.

نامه حسام‌السلطنه به فرخ خان
درباره هرات وقصد دوست محمدخان وغله قشون‌خراسان

هوالله تعالی شأنه

دوست محترم، بل جان مکرم من، مراسله شما رسید. چند روزی بود که در انتظار وصول نوشتجات شما بودم و از دیـر رسیدن آن اندکی پریشانی داشتم. بگمان اینکه مبادا خدای نخواسته باز مزاجاً ناخوش شده باشید مترصد اخبار مشهد بودم...

پس از روانه شدن آقابزرگ چاپار، مختصر احوالی از هرات رسیده بود، برای شما باکاغذ مهدی‌قلی میرزا فرستادم نمیدانم رسیده است یانه، کاغذی هم سردار هرات نوشته و دو سواری فرستاده بود. کاغذ سردار را هم به‌وزیر فرستادم که خدمت‌شما بفرستد و باچاپار خدمت اولیای دولت ایفاد دارد. علی‌الحساب سردار هرات در انتظار ورود مستشار است که به هرات رفته، اصلاح ذات‌البین کند و امیر را مراجعت دهد. گویا خـروج مستشار از ارض فیض قرین باخروج امیرنظام ازفین یکی‌باشد[۷]، بیچاره سردار هرات که هنوز هم مینویسد قشون به غوریـان بفرستید. کل‌الناس افقه منه حتی‌المخدرات فی الحجرات.

بامستشار اگر ملاقات کرده باشید وحرفی ازهرات بمیان آورده، مختصری بنگاریدکه مستحضر شوم، اگرچه‌جواب لندن دندان‌ـ شکن بود وهمه را ازانتظار رهاند و حاجت به‌گفتگوی مستشار وغیره نماند، لکن از محبت مشارالیه چیزی که برای ما فایده خواهد داشت همین است که عقیده او برما معلوم میشود که در ایام اقامت در مشهد، رفتار و کردار او چه خواهد شد، والا حاصل دیگر جز رسوائی و افتضاح نیست.

۷ـ اشاره است به فاجعه دردناك و دلخراش میرزا تقی‌خان امیرکبیر.

حیرت دارم که در خصوص مستشار این‌بار که سلطان احمدخان خواهد نوشت، در جواب او چه بنویسم، چه عذر خواهم پیش هراتیان غیور؟ باری خوبست که تعلل و اهمال را به گردن مستشار بیاندازیم و بنویسیم که بعد از ورود به مشهد از تفصیل احوالات هرات به‌وزیر مختار کاغذی نوشته وچاپاری فرستاده است. منتظر جواب ثانی وزیر مختار است که برسد و پس ازآن بیاید. غیر اینطور بخاطرم چیزی نمیرسد. تابحال به دروغهای زیاد وچاپهای‌فراوان طوری آنهارا نگاه‌داشته‌ایم، حالا نمیشود که بالمره آنها را گذاشت و این صفحه را خالی کرد و رفت.

از قراری که اخبار اردوی امیر را آورده‌اند، حالت آنها هم خوب نیست. حالا با مردم بنای بدسلوکی را گذاشته‌اند ومردمی که از اطراف به اردوی امیر رفته بودند، حالا فراراً برمیگردند و افغانهای اردو هم کم‌کم تشریف میبرند و هرشب بیست و سی نفر از اردوی امیر مفقود میشود. نوشته بودند که حالت اردوی امیر را بحالت کسی که دل کنده باشد و خود را رفتنی بداند تشبیه کردیم و بسیار حالشان خراب است، باوصف اینها بما هیچ فایده ندارد، از ما گذشت.

زین‌العابدین‌خان که از کوهستان برگشت ما را همه فهمیدند و دانستند که تخطی از ما نخواهد شد. حالا از اردوی امیر آدمی به کوهستان آمده و نشسته، پس از این از هرات رسیدن کاغذ به ما و بردن جواب از ما خیلی مشکل خواهد شد. این سوار ترکمان هم که از قراول‌خانه گذشته، از قراری که از این‌طرف خبر رسید، از قراول‌خانه‌ای که تعلق به کوهستان داشت و قراولان ما حالا در آن طرفها میگردند، خبر آوردند که داخل خاك کوهستان شده و به جلگه غوریان رفته که سوار ترکمان را مابین «روزنك» و «شبش» دیده‌اند. این سوار به اردوی کابل خواهد رفت یا جلگه غوریان را خواهد تاخت.

و اگر از اردوی امیر کابل‌هم بتواند، دستبردی‌کرده وخواهد رفت. از این دو که گذشت لامحاله به زیر کوه قاین خواهد رفت و آنجا را خواهد تاخت. از کاغذ کوهستانی‌ها هم که به زین‌العابدین‌خان سرتیپ نوشته بودند معلوم شد که داخل جلگه غوریان شده‌اند تا خبرشان از کجا برسد.
سرباز مظفرالدوله را هم که خواسته بودم نه از برای مقدمه هرات بود، بلکه مقصودم از احضار آنها این بود که خیال پاك کردن بند فریمان بود که این جمعیت خودمان با جمعیت آنها یکجا، در ظرف ده روز، بتوانیم پاك کنیم. حالا یکصد سوار از فریمان داریم. بعد از پاك شدن بند یکصد وپنجاه سوار علاوه میتوان کرد. حاصل ازاین‌سفرتان همین خواهد شد. انشاء الله. این نقدبگیر و آن نسیه بدار. خودم هم انشاء الله روز سه‌شنبه از قلندرآباد حرکت کرده به محمودآباد میروم، دو روزی آنجا میمانم و قرار کار «انوبها» را میدهم و از آنجا به زورآباد میروم و بازدید عمل آنجا را هم میکنم و انشاء الله برمیگردم به فریمان و بند فریمان را پاك میکنم و از آنجا نمیدانم بکجا خواهم رفت. به مظفرالدوله هم نوشتم که در فریمان بماند تا برگردم انشاء الله. گرانی اردو هم پر بی‌اصل نیست، به مردم بد میگذرد. اکثر مردم از شهر تدارك خودشان را میآورند، پاره‌ای از سر جام می‌خرند. خلاصه زحمت است به مردم.
در باب غله که وزیر خواسته بود از سرکار فیض‌آثار، جواب شما برخلاف منظور بود. اگر وزیر چنین غله‌ای داشت که بعد ازدو ماه به‌خدمت‌شمابدهد، هرگز زحمت‌نمیداد. غله استقراضی دیوان خراسان از کارکنان سرکار فیض‌آثار علیه اینطور بود که در وقت ضرورت میگرفتم و تنخواهی که موجود میکردیم بعد از یك ماه یا دو ماه به قیمتی که قطع و فصل میشد میدادیم، یا این بود که از قوچان حواله میکردیم و کرایه آن را هم

مبلغی منظور مینمودیم و سرکش غله میکردیم، یا نقدی حواله می‌نمودیم و میدادیم. اینطوریکه شما گفته‌اید بنده هم نمی‌توانم آنطور نوشته بدهم. شما هم میدانستید که از وزیر و آقای او اینطور نوشته دادن هرگز از قوه به فعل نمی‌آید. از آن بابت که نه جواب کرده باشید و نه داده باشید، سنگی پیش پای وزیر انداختید که در زیر او بماند و از شما نرنجد.
خلاصه تصدیق جواب شما را نمی‌کنم و از شما زیادتر از اینها توقع داشتیم که در مقام عسرت و تنگنائی مایه خرج شوید و دادرسی کنید. بدیهی است که هیچکس غله سرکار فیض‌آثار را نمی‌تواند بخورد یا جنس یا نقد هرچه ممکن میشد داده میشد.
از این‌همه قشون که تشریف دارند میدانید که اگر سیورسات آنها نرسد تا چه مرتبه مایه اوقات تلخی خواهد شد و من تا چه قدر باید به زحمت اینها مبتلا بشوم، باری اختیار دارید.

نامه‌ای از دوست‌محمدخان به سلطان مراد میرزا حسام‌السلطنه والی خراسان که در آن تقاضای پس‌دادن هرات شده است ! !

هوالله تعالی سبحانه

سریر دولت و بختیاری و اورنك اقبال و کامکاری، به‌فر وجود سعادت‌نمود جناب سلطنت‌مــآب معدلت‌اکتساب عطوفت‌آیــات تلطف‌نصاب، آب ورنك گلزار سلطنت وسروری، جوهر شمشیر نصفت و بلنداختری، مسندآرای قلمرو حکمرانی، رونق‌افزای وساده کامرانی، شاهــزاده والاجاه‌زاد الطافه و مودته مزین و مشرف باد.
بعد از اهداء تحایف دعا، و پس از ابلاغ مــراسم صدق و ولا، واضح رأی بیضا ضیای الطاف اقتضا میگرداند که در این اوان

فرخنده اقتران مفاوضه نامی و ملاطفه گرامی مصحوب عالیجاه حاجی میرزا کاظم، پرتو ورود ارزانی داشته، چهره گشای شواهد مدعا گردید.
از اشعار صحتمندی ذات محمدت صفات، گلشن خاطر مودت مظاهر طراوت‌افزا گشت، از اظهار مراتب اعطاف از جانب اشفاق جوانب برجمیع دودمان‌های بزرگ وخاندانهای سترگ عموماً، و بر این نیازمند درگاه خداوند بنیان تلطف خصوصاً، ایمانی شده بود و اینکه مادام تمکن ایالت در آن صفحات از هیچ‌طرف وضعی نشده وحرکتی بوقوع نرسیده که موجب تکدر مرآت خاطر اولیای دولتین بوده باشد، و باوجود انسداد ابواب ارسال رسل و رسایل از جانب این دوستدار، تذکار تکثار ملاطفت نگاشته خامه سحرنگار فرموده بودند.
بر آن صدرنشین اریکه دانش و بینش مخفی نخواهد بود که روابط موالات ولا، و ضوابط صدق و صفا، از ایام سابق وزمان لاحق مابین دولت‌قوی‌شوکت علیه ایران ودولت‌جلیله‌افغانستان مرتبط و منتظم بوده، و بر فرقه انام و جمهور اهل اسلام این معنی واضح و لایح خواهد بود که قریب مدت دو صد سال است که ملك هرات، مسکن مألوف و قبرستان طایفه افغانیه ایمانیه میباشد و در این عرض مدت، نسبت به سرحدات و طوایف دولت قوی‌شوکت ایران، فرق افغانیه درصدد اذیت و اضرار بر- نیامده‌اند و امنای دولت ایران، بعلت قرب جوار، حال لوای استیلاء افراخته شیوه تطاول مرعی داشته، مسکن قدیم و وطن مألوف را تصرف نمودند.
هرگاه اولیای دولت قوی‌شوکت را منظورنظر موافقت مظهر ارتباط رشته اسلام و استحکام سلسله امت حضرت سید انام می- بود، اگر به بعضی جهات سرزنش و انتزاع از حکام سابق لازم، و خیر دولت را ملحوظ فرموده‌اند، نهایت بنا بر خیر کل اسلام،

تقویت حال و ترفیه احوال سلسله جلیله افغانستان ملزوم دانسته، مسکن موروثی و وطن اصلی ما را سپرد این نیازمند درگاه ملك مستعان می‌نمودند.

البته در آن صورت، بواسطه جذب قلوب، مکان و مکین و ملك و ملیك در حیز تسخیر مربوط و منظوم میگردید، و بنیان کاخ وداد مستحکم، و سلسله ارتباط دولتین استوار و منظم شده، ابواب مواحدت ویکتادلی ازهرجانب باز ومسلك وداد، ونسیم مظاهرت و معاضدت در عین اهتزاز می‌بود. در خیر و شر ونفع و ضرر طریق اتحاد و مسلك وداد پیموده، و باب موالات بر چهره مراد گشوده، بهروجه اگر حال نیز درصدد تدارك مافات برآیند و از راه مصافات درآیند، ملك هرات که وطن موروثی سلسله افغانیه ایمانیه میباشد تخلیه، و استرداد به این نیازمند حضرت رب عباد نمایند.

البته هرات را با کابل و قندهار و کل اهالی افغانستان، درسلك هواداران و دولتخواهان، منسلك خواهند فرمود. و هر گاه این معنی منظورنظر اولیای دولت نشود، خود ملاحظه بفرمایند که ملك و قبرستان چندین ساله از تصرف طایفه افغان خارج، و همین دو، سه ملك خرابه که سرپناه و مسکن ما بود از دست برود، حتی‌المقدور در دست آوردن مدعا جهد و کوشش و اهتمام برخود متحتم میدانیم. آنچه اراده مالك‌الملك حقیقی باشد بمصداق یفعل‌الله مایشاء ویحکم مایرید، جلوه‌بخش منصه شهود خواهد گردید. تحریر فی رمضان‌المبارك سنه ۱۲۷۳ .

نامه حسام‌السلطنه به فرخ‌خان

پشت نامه مهر مربع بزرگ به سجع «حسام‌السلطنه ۱۲٦٦»

«افواج خراسان خسته‌اند و دو فوج جدید لازم است»

جناب امین‌الدولةالعلیه دام اقباله العالی، سابقاً حکم و مقرر شده بود که دو فوج و دو دسته سوار که یکهزار نفر باشند، بزودی روانه خراسان خواهند شد. دو دسته سوار، به‌یکدسته سوار جمعی عالیجاه صفرعلی خان سرتیپ ختم شد و آنهم علی‌العجاله مرخص‌خانه‌اند. دو فوج به‌یك فوج رسید. حالا که سوار موقوف شد، هر گاه دو فوج مستعجلا روانه خراسان نشود، به‌جنابعالی عرض می‌کنم بالصراحه که نظم سرحدات خراسان، خاصه اطراف ارض اقدس، بهم خواهد خورد. دیگر بر من تقصیری نگیرند و از گوشه و کنار اگر صدائی بلند شود از بی‌اهتمامی این بنده ندانند.

افواج خراسانی حالتی دارند که «مسلمان نشنود کافر نبیند». اولا فوج ترشیزی دو سال است که ساعتی در خانه خود نمانده، به‌قاینات و از آنجا به سرخس می‌باشد و دقیقه[ای] راحت ندیده و ازپا افتاده‌اند. فوج قرائی یازده ماه است که به قائن رفته و در معاودت به‌کلات و ارض اقدس و اکنون در قوچان می‌باشند. فوج نشابوری است که بیچاره ساخلو قلعجات اطراف ارض اقدس‌است وهردودسته بجائی مأمورمحارست ومستحفظی و مراقبت بنائی وزراعت هرجا می‌باشند که سکنه هرجا استقرار حاصل نمایند، هروقت‌هم که کاری مثل کار قوچان پیدا شد، حاضر خدمتند، بیکار و مرخص و خستگی گرفته نیستند که اکنون یکی ازاین افواج‌را با دو سه‌عراده توپ درتربت‌حیدریه، یاجای دیگر که مناسب است بگذارم که سواران ساخلو هم با آنها باشند واسم و رسمی داشته وهای وهوئی کنند که انشاء الله

تعالی وهنی رو ندهد، خیلی خوب بود.
لامحاله، افواج خراسانی، باید راحتی کنند و به خانه و عیال و زندگی خود برسند. یك فوج برای تبدیل آنهاست و کارهای متفرقه اتفاقیه و یك فوج لامحاله، باید در این میانه بمانند که باسوار و شمخالچی مشغول محارست باشند. برای‌رساندن وحمل آذوقه سرخس ازبی‌فوجی مدتی معوق بود. یکی ازکارهای واجب رساندن آذوقه به سرخس است که یك فوج بایدمواظب این کار باشند. خلاصه افواج خراسانی، زیاده در زحمتند ویك و دو سال است که علی‌الدوام به‌خدمت مشغولند. اینهمه اصرار من، محض نظم ولایت و نوکر شاهنشاه روحنافداه است. مگر خراسانی و خراسان، ملك پادشاه و رعیت و نوکـر پادشاه نیستند؟
نوشته بودید که در فرستادن سوار اولیای دولت را مجبورمکن، سمعاً و طاعتاً. من‌هم مجبور نکردم. هرچه سوار داشته‌ام، همه خسته‌اند و مرده، و اسبهای ایشان ازپای افتاده ومفلوك. بعد ازانتشار خبر آمدن من بطهران، جاسوس خصم درآمد و شد است. از اوضاع که خبر یافت به‌اتفاق تکه و ساروق و سالور[۸]، درین صفحه چگونه میشود زیست کرد و بااین گروه محاربه و مجادله نمود، به‌کدام مرد و مرکب؟ باز هرگاه کاری میکردم که اسمی و رسمی میداشت که آنها را بوجود یك فوج وتوپخانه و ششصد، هفتصد سوار که در تربت‌حیدریه و این میانه بگذارم میترسانیدم که اردوئی درسرراه است، نوعی‌میشدکه انشاء الله چهار صباحی بتوانند سرحدات را حفظ کنند. هیچ درفرستادن دو فوج چاره نیست.

۸ـ از جمله طوایف تـرکمان هستند، طایفه تکه همواره سعی در تجاوز بمرزهای خراسان و نهب و غارت میکردند ولی سواران ساروق و سالور از هواخواهان دولت ایران قلمداد میشدند.

پشت نامه به‌خطی غیر ازخط فرخ‌خان:
همان سوار اینانلو و فوج ششم و سوار ماکوئی و آیرملو کافی است، سوار خراسانی‌هم البته الی حال رسیده‌اند، باید باهمین‌ها کار سرحدات را مضبوط و منظم نماید.

نامه فرهاد میرزا به فرخ‌خان

درباره ناخوشی احتشام‌الدوله و ارتقاء حسام‌السلطنه

هو

جناب جلالت‌مآب امین‌الدوله العلیه دام اقباله العالی، کاغذ شریف که بخط لطیف بود رسید، ازناخوشی نواب احتشام‌الدوله[۹] ملالتی داشتید. والده سلطان اویس میرزا شرحی نوشته بودند که وقتی به‌اندرون آمد و من او را دیدم بی‌اختیار گریه‌کردم و خیلی هم مشوش بوده، خداوند شفابخش است. ولی ازقراری که می‌فهمم کار ناخوشی ایشان خیلی سخت شده و اوقاتم خیلی تلخ است و راستی حیف است...
شنیدم در سلام تحویل، نواب حسام مسلول[۱۰]، بالاتر از همه ایستاده و نواب معزالدوله (برادر فرهاد میرزا) به‌این طرف نقل کرد. خیلی مشعوف شدم. الحمدلله تعالی خوب برگشت، بکوری چشم بدخواهان...

۹ــ احتشام‌الدوله، خانلر میرزا برادر حسام‌السلطنه و فرهاد میرزا معتمدالدوله.
۱۰ــ یعنی شمشیر کشیده و منظور برادرش حسام‌السلطنه است.

نامه سلطان مراد میرزای حسام‌السلطنه به فرخ‌خان

نامه مهر و تاریخ ندارد

این نامه مربوط است به زمان محمدشاه که حسام‌السلطنه مأمور چمن گندمان و مراقبت از بختیاریها شد تا شاه بخراسان برود

پشت نامه: مقرب‌الخاقان فرخ‌خان پیشخدمت خاص سرکار شاهنشاهی

هوالله تعالی شأنه

خان فرخ را الی غیرالنهایه مشتاقم، کاغذت رسید، خانه دل را گلستان کرد و صفحه خاطر را بوستان، شیخ سعدی علیه‌الرحمه [در] گلستان وبوستان گفته لکن نه‌باین خوبی: در کلام دوچیز مطلوب است، یافصاحت یانمك. این دو در این کلام‌للهالحمد جمع است، انشا میخواهی یاجان آدم بقول تو که ای‌شاهزاده آرام بگیر بس است. بعد ازهمه حکایتها، کاغذت را خواندم و غمها را راندم. خواندم، بزدود غم، فزود شادی. گله[ای] که کرده بودی حق داشتی، لکن میدانی که اگر کاغذ مینوشتم بعضی توهمات فاسد و خیالات پروپوچ میکردند، ازآن سبب تا حال یك کلمه ننوشته‌ام تابدو کلمه چه رسد. خودت که ازقلب من استحضار داری، ضرور نوشتن نیست. خدا شاهد حال است که قلباً «ترا من دوست میدارم خلاف هر که در عالم».

از اوضاع بخواهی الحمدلله ازقوت طالع سرکار اقدس اعلی روحنافداه کار بختیاری کمال انضباط را دارد. خودت میدانی که اینقدرهم ازدست من کاری برمی‌آید که این جزئی امورات را بتوانم فیصل بدهم، لکن نمیدانم که آخر چه خواهد شد. این روزها هوای گندمان قدری سرد شده است، تکلیف را نمیدانم که کجا بروم و چه کنم؟ اگر اردو بطرف خراسان حرکت‌کرده باشد، وای بحال من که در این بربیابان چه‌خواهم کرد، چاقوی فرنگی خوب خواهم ساخت اگر شما مشتری باشید. در باب

میرزا زمان، بجان خودت که مطلقا کم‌التفاتی نداشتم باو، اگر هم فی‌الجمله بود کاغذ شما رفع کرد، خاطـرجمع باش. از احوالات به‌تفصیل بنویس. یك کلاه‌پوست هرطور است ازبرای من بفرست که خیلی ضروری است.

نامه حسام‌السلطنه به فرخ‌خان

درباره کین‌توزی دشمنان حسودی چون مؤیدالدوله...

عرض میشود، درباب آباده و اقلید[11] بطوریکه فرمایش فرموده بودید، در ملفوفه جداگانه بخط منشی طبری عرض کـرده‌ام، تاچه کند همت والای تو. بخدا که میسوزم، هفت‌هزار تومان معامله را به‌هزار میخواهد. این منافق مشتبه کند و اینهمه پول را بخورد! در معامله نطنز بااینکه معلوم بود که من زیاده از آنچه در کتابچه دستورالعمل نطنز نوشته‌ام معامله‌ای نکرده‌ام، معذالك اولیای دولت رسوائی برسر من آوردند که اززندگانی خود بیزار شدم و سه هزار تومان هم گرفتند. نواب مؤیدالدوله باین آشکاری هفت هزار تومان ببرد و بخواهد به هزار تومان بگذراند و اولیای دولت‌هم قبول‌کنند؟ خدا بخت بدهد وطالع. نمك شاهنشاه جم‌جاه‌را به‌حرامی خورده باشم‌که دروغ‌میگوید. هفت هزار تومان میگیرد غیر از مخارج محمد شریف میرزا «گواه عاشق صادق در آستین باشد». مخلص شما دیوانه نیستم که پنجهزار تومان بدهم، البته نفعی هست کـه این مبلغ را میدهم. دو هزار تومان پیشکش آباده بود که در جزو پیشکش دیوانی گرفته میشد، سه هزار هم به‌مؤیدالدوله میرسید، حالا

۱۱ــ دو شهر از شهرهای عمده فارس که بهنگام حکمرانی حسام‌السلطنه در فارس مورد گفتگو بوده است.

من پنجهزار تومان را میدهم بدیوان، خود دانید.
به‌مؤیدالدوله هرچه مرحمت میفرمایند مختارند، هیچ هم مرحمت نمی‌فرمایند اختیار دارند. بجان عزیز جنابعالی که زیادتر از دروغ و تحاشی این مرد میسوزم که دروغ میگوید و مینویسد و همه هم باور میکنند، چه فایده که بحقیقت نمی‌رسند و دروغگو را بسزای خود نمی‌رسانید، والا عرض میکردم که از او بقید قسم نمك پادشاه التزام بگیرید تامن تمام آباده را بشورانم و مثل حاجی علینقی یا علی‌عباس‌بیك فراش خلوت‌را استدعا کنم‌که مأمور فرمایند به‌آباده واقلید که ازرعیت توجیه را بخواهد و بعمل جزء برسد و بداند...
بالله، تالله، آتش میگیرم از دروغ و اشتباه کاریهای مردم که پذیرفته میشود و میگذرد. برپدر دروغگوها و بدذاتها لعنت‌که نمك پادشاه و ولینعمت قدردان مهربان را میخورند و دروغها میگویند و خیانتها میکنند. بخدا تعجب دارم‌که چرا نمك‌پادشاه این مردم خیانت‌کار را نمیگیرد. رجحان مؤیدالدوله بمن‌راهی ندارد. خواهید دید که آذربایجان را همه مغشوش و بی‌نظم‌کند که بسالهای دراز اصلاح آن ممکن نشود. باوجود آنهمه امتحانات فارس و خراسان معزی‌الیه، باز نمیدانم بچه کفایت و بی‌طمعی و کارگذاری وعرضه، او را بکارهای بزرگ مأمور میفرمایند.
بحق خداکه این عرضها ازراه‌حسدنیست، ازفضل خدا ومرحمت باطنی و ظاهری، سایه خدا روحنافداه در اسباب عزت ومرحمت مخلص چیزی کسر نیست و از معزی‌الیه، زیادتی برمخلص نبوده که مایه حسد شود، بلکه ازمرحمت سرکار شاهنشاه‌جمجاه روحنافداه، همیشه آنها برمن حسد برده‌اند و سوخته‌اند والبته این فضولیها ازبابت دلسوزی است که خدمت جنابعالی زحمت داده‌ام و درد دلی کرده، هیچ راضی نیستم که غیر از خودتان

به احدی تحریر مرا بنمائید. والله اعتقاد قلبی خودم این است که هر کس باولی‌نعمت خودصدق نداشته باشد قطعاً اوحرام‌زاده است و حرام‌زاده و حرام‌زاده و حرام‌زاده والسلام.

نامه حسام‌السلطنه از فارس به فرخ‌خان

فارس شلوغ است و مردم تربیت ندیده در حال خودسری

هوالله تعالی شأنه

جناب جلالتمآب امین‌الدوله العلیه العالیه دام اقباله العالی، روز بیست ونهم شهر ربیع‌الثانی که سلخ ماه مزبور بود، موسی‌ـ بیك چاپار وارد، واحکام مطاعه و نوشتجات شما را رسانید. جواب آن احکام و نوشتجات را علی‌التفصیل معروض حضور باهرالنور بندگان اقدس ظل‌اللهی روح العالمین فداه داشته، و مختصری هم به‌آن‌جناب نگاشتیم، البته رسیده است.

عرض شده بود که پنج روزه مقرر فرموده‌اند که بیشتر درشیراز توقف نداشته باشم و بچاپاری روانه شوم. در پنج روز توقف بسیار مشکل بود که تدارك بسیار خفیف برای حرکت بچاپاری دیده شود. چنانکه نوشته بودم، روز یازدهم شهر جمادی‌الاولی، از شیراز حرکت کرده به‌باغ نو آمده، سه روز در آنجا توقف نموده، روز چهاردهم ازآنجا روانه زرقان شدم. در باجگـاه چاپار دولتی را دیدم و ملفوفه فرمان جهان مطاع را زیارت، و از مضمون نوشتجات آگاهی کامل دست داد. اکنون ایـن مختصر، در سیوند که سه منزلی شیراز است، نوشته میشود. از بابت اینکه اسبها از خامی درآیند، این دو سه منزل را منزل به منزل آمدم. ان‌شاء الله تعالی از فردا که هفدهم است، به‌تعجیل و چاپاری، بامعدودی روانه خواهم بود و امیدوارم که بدون

سانحه و حدوث نوایب، ادراك آستان‌بوسی سرکار جهان‌مدار اقدس همایون شاهنشاهی روحی‌فداه را کرده باشم.
اینقدر بدانید که مجال رسیدن هیچ کاری نشده و میدانستم که اگر چهل روز بمانم بطور دلخواه قطع معاملات و محاسبات و دادوستد و مطالبات نمی‌شد و از خدمت محوله هم باز میماندم، لهذا بهیچ کار به‌دلخواه نتوانستم رسید. بکلی تفویض به‌دیانت و امانت مقرب‌الخاقان مشیرالملك[12] گذاشته آمدم، ولی بیـان معامله و متوجهات دیوانی را طوری نگذاشته بودم که ابهامی داشته باشد و مأخوذ هشت ماهه و مخارج این مدت غیر معلوم باشد. دیناری بدون قبض و برات دادوستد نشده است. معامله امسال هم کلا، واگذار به‌مشیرالملك بوده و میباشد. هرگاه پس ازین امری واقع شود که ضبط و ربط نتوانند بکنند و وصـول قسط ها معوق بماند، امری است جداگانه، چون زمان ملاقات ان‌شاء الله تعالی نزدیك است، در حین حضور درین خصوصیات هم هرچه بخاطرم رسیده ومیرسد علی‌التفصیل بیان‌خواهم کرد. چه فارسی ساخته بودم و چه اشخاصی را به‌سرخدمت و رعیتی آورده بودم. خدا و سایه خدا ــ که جانم فدای خاك پایش‌باد ــ اینطور خواستند. اینك سرقدم ساخته روانه‌ام. ایام عزت واقبال بردوام‌باد.
در حاشیه نامه مجدداً افزوده است:
درباب قسط اینهمه تأکید مرقوم داشته‌اید، انجام این خدمت در صورتی بود که حالت مردم تغییری پیدا نکند و عادتشان بـه درستی کار و راستی باخداوندگار باشد، البته زود قسط میدادند و روانه میشدند و مشیرالملك هم میتوانست قسط ها را بوقت و هنگام ارسال نماید. شما تصور ولایت فرنگستان میفرمائید، یا

۱۲ــ مشیرالملك: حاجی میرزا ابوالحسن‌خان پسر میرزا محمدعلی مشیرالملك وزیر فارس.

به‌دولت روم[۱۳] نگاه میکنید که اگر پاشای ولایتی را عزل کنند، در حالت رعیت یاعمال ولایت بهیچ‌وجه تغییر حاصل نمیشود، لکن مردم ایران بالطبع هرزه‌اند وتربیت ندیده، دراین‌تغییرات ده روز را هم که خودسری کنند غنیمت میدانند.

کاغذی مهدی‌قلی میرزا، از داراب نوشته، خسرو میرزای برادرش را هم فرستاده بود. همان کاغذ را ارسال داشتم که ملاحظه بفرمائید و از حالت او قیاس سایر حکام را بکنید. شما مرقوم میفرمائید که مشیرالملك کمافی‌السابق پیشکار ولایت است و باید قسط راه بیاندازد، از مشارالیه غیر از تحریر وتأکید چه‌کاری ساخته خواهد شد؟ بامردم هرزه چه کند؟ کوه‌مره‌ای رضاعلی خان زند را که ضابط آنجاست محصور کرده، حاجی علی‌نقی خان جهرمی را در جهرم به‌شرح ایضاً. نصرالله خان حاکم لار را محصلین که عقب تنخواه فرستاده بود، جوابش دادند وقس‌علی‌هذا شیخ‌حسن خان گرگانی. خلاصه تا نواب مؤیدالدوله[۱۴] تشریف نیاورند و قرار حکام را ندهند، نه‌قسط خواهد رسید و نه ولایت شوریده به‌نظم خواهد افتاد. از مشیر-الملك هم دو دینار کارسازی نخواهد شد.

میرزا هادی درسربند رامجرد بود و مشغول اتمام عملش بود، عمله زیادی داشت. خبر رفتن من که شهرت کرد، عمله وفعله‌ای بود که شبانه فرار کرده رفتند. مشارالیه باچهل سربازی‌که در سربند بودند، باقی کارهای لازمه بند را به‌زحمت زیاد، درست کردند و مراجعت نمودند. حالت مردم ایران، خصوصاً فارس، البته برشما معلوم است، حاجت به‌نگارش نیست. چون زمان ملاقات نزدیك است، باقی مطالب انشاء الله در زمان حضور

۱۳ــ منظور از دولت روم (روم شرقی) دولت عثمانی است.

۱۴ــ مؤیدالدوله، طهماسب میرزا پسر محمدعلی میرزای دولتشاه و داماد عباس ــ میرزا نایب‌السلطنه.

بیان خواهد شد.
سه روز و سه شب است که باران میبارد و بارها در راه و نیمه‌راه مانده، حالت و حواس درستی نیست. زیاده چه زحمت دهم. ایام عزت وشوکت مستدام‌باد برب‌العباد.

نامه سلطان مراد میرزای حسام‌السلطنه به فرخ‌خان

من به‌اصفهان طمع ندارم، شاه‌هم به‌من نمی‌دهد!

خان فرخ، کاغذت رسید. بحدی خوشحال شدم که حد ندارد، میتوان گفت که الی‌غیرالنهایه.
باری، در باب بی‌حسابی که نوشته بودی، نمیدانم چرا امر بشما مشتبه شده است؟ تو که مرا میشناسی، حضرت خان بن خان بلکه جان بن جان. امان‌الله‌بیك در امان خدا بود، آمد و رسید، البته خواهید پرسید خدا عالم است که همه دروغ است، اگر هم باور نمیکنید، سیدی که ازپیش حاج سید باقر[۱۵] آمده بود، از او تحقیق بکنید. من در این هوای سرد که برف یك ذرع درزمین نشسته است بطوری سر قشون را نگاه داشته‌ام که فرار نکند. باز از جان من چه میخواهند؟ هیچ‌کس نداند تو که میدانی، والله به‌اصفهان من طمع ندارم و شاه‌هم بمن نمـی‌دهد، شما آسوده باشید. به‌فرمانفرما[۱٦] نوشته‌ام حکم شاهنشاه را، تاحکم ایشان برسد، شما استدعا بکنید که جائی معین بکنند ازبرای توقف قشون تا ازفارس خبر برسد. خدا عالم است بطوری به‌قشون و ماها بد میگذرد که حد ندارد انصاف خوب است.

۱۵ـ حاج سید محمدباقر حجت‌الاسلام شفتی از علمای معتبر و مقتدر اصفهان.
۱٦ـ فیروز میرزا برادر حسام‌السلطنه.

باری اگرهم مطلقا بەقشون احتیاج ندارد، [به] فضلعلی خان[۱۷] دو کلمه بنویسید که من آن وقت فکر خودم را بکنم، خدا شاهد است ماندەام معطل. والسلام.
ازفارس قوام‌الملك (فرزند حاج ابراهیم خان کلانتر ـ اعتماد الدوله ـ) قدری مرکبات فرستاده بود ازبرای خالی نبودن بقول عوام، ازبرای تو و فضلعلی خان قدری فرستادم، باهم شراکت دارید. از امان‌الله بیك بگیرید. باقی‌بقایت بادفرخ‌خان. والسلام وخیرختام.
پشت‌نامه:
چرا در اصفهان معطل شده‌اید؟ زود به‌اردوی مبارك برو. نه کار آخرت کردم نه‌دنیا ـ عجب بی‌سایه نخل بی‌برستم.

نامه حسام‌السلطنه به فرخ‌خان

توصیه درباره پسر محمدحسن خان هراتی

جناب جلالت‌مآب امین‌الدوله العلیه دام اقباله العالی، مرحوم محمدحسن خان هراتی، مبلغ یکصد وبیست ونه تومان نقد و مقدار بیست وپنج‌خروار جنس، مواجب ومقرری دیوانی داشت که همه ساله باو میرسید. بعد از مرحوم شدن مشارالیه، عالیجاه مصطفی قلی خان به دارالخلافه آمده، و اشتباهاً عرض خدمت امنای دولت قاهره نمود. مرحوم محمدحسن را بلاعقب بقلم داده، نقد و جنس مقرری آن مرحوم را به‌اسم خود گذرانیده است. چون اینها ازجمله مهاجرین قدیم هرات هستند که در زمان پادشاه‌فردوس جایگاه مبرور، البسه الله تعالی حلل‌النور، از هرات آمده‌اند، خدمت کرده و زحمت کشیده‌اند و از اینها

۱۷ـ از سرداران عباس میرزا و محمدشاه غازی.

گذشته مرحوم محمدحسن خان بلاعقب نیست، سه، چهار اولاد دارد و دو پسر هفده، هجده ساله بزرگ که بکار خدمت دیوان می‌آید، دارد. از انصاف دور است که مواجب اینها را دیگری ببرد.
عالیجاه محمدعظیم خان پسرمرحوم مشارالیه، باامیدواری‌تمام، بدرگاه آسمان جاه شرفیاب میشود و خدمت سرکار جنابعالی دام‌اقباله مشرف خواهد شد. ان‌شاء الله توجهی در حق مشارالیه خواهند فرمود که مواجب و مقرری که پدر مرحوم مشارالیه داشته، به‌او عنایت والتفات شود که درکمال امیدواری مراجعت نموده، به‌دعاگوئی و خدمتگزاری مشغول باشد و چند نفر صغیر وکبیر آن مرحوم توانند گذرانی نمایند. در هرصورت موقوف به‌توجه آن جناب است. زیاده زحمت ندارم. ایام اقبال بر دوام‌باد.
حاشیه نامه:
هو، اینها از مهاجرین هرات و نجبای آنجا هستند و به‌این‌دولت ابدمدت، خدمت کرده‌اند. مواجب مرحوم محمدحسن خان را که از دیوان اعلی در حق او برقرار بوده، دیگران اشتباه‌کاری کرده و او را بلاوارث قلمداد و به‌اسم خود گذرانیده‌اند، وحال آنکه چند نفر اولاد ذکور دارد وپسر بزرگ اوبه‌دربار همایون آمده، هم‌جوان قابل و شایسته است و هم‌کمال استحقاق‌را دارد. حسام‌السلطنه هم توسط کرده است که مواجب آن مرحوم در حق پسر خودش موجب مرحمت شود، مصطفی‌قلی خان وپسرش مواجب و محل و تیول و نقد و جنس در نیشابور دارند. حکم حکم همایون است.

نامه حسام‌السلطنه به فرخ‌خان

در باب احکام و آدم محمدعمر خان فرزند یارمحمدخان هراتی

جناب جلالت‌مآب امین‌الدوله العلیه دام اقباله العالی، اوقاتی که در دارالخلافه بودم قراری از دیوان همایون بجهت عالیجاه نتیجة الخوانین العظام سردار محمد عمر خان، پسر مرحوم یارمحمدخان مقرر شد و در کتابچه دستورالعمل خراسان دیوانیان عظام منظور فرمودند. هنوز احکام دیوانی اتمام نیافته سردار محمد عمر خان عزیمت ارض‌اقدس نموده، وارد شد و زمان بیرون آمدن از دارالخلافه، یکنفر ازکسان خود را در آنجا گذاشته که احکام مبارك را تمام نموده ازعقب بیاید. از قرار معلوم سه، چهار ماه است که آدم مشارالیه نیامده، معلوم نیست که احکام را تمام نکرده و به‌سبب ناتمامی احکام در دارالخلافه معطل است، یا احکام را تمام نموده و فوت کرده است.

در این وقت که عالیجاه مشارالیه، آدمی بخصوص احکام خود روانه دارالخلافه میکرد که خبری از آدم سابق‌خود معلوم‌نماید، از دوستدار خواهش کرد که مختصری خدمت آن جناب دراین باب اظهار شود، لهذا به‌مقام زحمت برآمده که التفات در باره عالیجاه مشارالیه فرموده، قدغن نمایند که اگر آدم سابق او احکام را تمام کرده، بااین آدم لاحق عالیجاه مشارالیه روانه خراسان کنند، واگر فوت کرده و احکام مفقود شده، یااحکام تمام نشده، انشاء الله تعالی ازتوجه آن جناب احکام سردار مشارالیه تمام شده و به‌آدم او التفات شودکه درنهایت‌امیدواری احکام مبارك را برداشته بیاورد که سند سردار مشارالیه باشد و دوستدار هم تکلیف خود را در باب سردار مشارالیه بداند. چون مراتب ازجمله لوازم بود زحمت‌داد. مصدع‌اوقات‌جنابعالی

شدم، زیاده زحمت ندارم. ایام عزت بردوام و برقرار باد برب العباد والسلام.

نامه مهم حسام‌السلطنه به‌فرخ‌خان
«اگر به‌اقل مایقنع باید قناعت کرد...»

هوالله تعالی شأنه

جناب امین‌الدوله العلیه دام اقباله، چاپار وارد شد و دستخط مبارك اعلیحضرت اقدس شهریاری روحنافداه‌را رساند، زیارت کردم. نوشتجات جنابعالی را هم بتمامها خواندم.
مرحمت‌های ملوکانه را که در باره این چاکر دولت فرموده بودید، حقیقت خدا شاهد است که این خدمت‌ها قابل این مرحمت‌ها نیست و مخلص را نهایت شرمساری حاصل است. اینها خدمت نیست، همین قدر است که ازخدمت محوله غفلتی واقع نشده است، والا این‌کارهارا خدمت نمی‌توان شمرد. اگرخداوند حیاتی بدهد، در زیرسایه پادشاه جمجاه روحنافداه، درسفرهای بزرگ که منظور نظر اولیای دولت است، میتوان بخواست خداوند کریم خدمتی شایسته کردکه جلوه حضوری داشته‌باشد، ان‌شاء الله تعالی، والا این جزئیات را که خدمت میشمارند و بندگان دولت را میفرمایند، همه از راه تربیت و شفقت است. خداوند جان ناقابل این چاکر درگاه را قربان خاکپای مبارك شهریار تاجدار جم اقتدار روحنافداه کند و جان من، عیال‌من، مال من، همه قربان وجود مبارك است. والله خالی از تعارفات رسمی به آنچه خود را مالك میدانم، ازمال وجان وعیال، آرزو دارم که همه را در راه بندگی و چاکری چنین خداوند نعمت و مهربانی صرف نمایم و ان‌شاء الله تعالی امیدوارم که به‌آرزوی

خود برسم.
در باب قرارمدار سال‌نو و ملزومات سرحدداری که حسب‌الامر مرقوم فرموده بودید که عرض کنم، اگرچه باچاپاری سابق عرض کرده بودم، لکن ملاحظه اخراجات گزاف دولت‌را کردم، در صورتیکه باید داخله خراسان را حفظ کرد و به‌اقل مایقنع اکتفا نمود مجدداً تفصیلی عرض کرده‌ام و از سوار وپیاده خیلی انداخته‌ام و تفصیل کوچاندن «انوی» را هم معروض داشته‌ام. البته ملاحظه خواهید کرد و اینقدر بدانید که مقصودم خرج‌تراشی نیست. حرام‌زاده است کسی که خیال خوردن مال‌چنین ولینعمت قدردان رئوف عطوفی را داشته باشد. الحمدلله از مرحمت پادشاه و از صدقه فرق مبارك صاحب همه چیز هستم. از هرچه تصور بفرمائید از تصدق فرق مبارك دارم، اگر نداشته باشم هم میدانم که هرچه استدعا کنم مرحمت میفرمایند. معذالك طمع در مال پادشاه کردن و خیانت نمودن قطعاً ازبابت حرام‌زادگی است، والسلام.

عریضه حسام‌السلطنه به ناصرالدینشاه راجع به‌هرات وتجاوز احتمالی ترکمانان به خراسان

قربان خاکپای جواهرآسای مبارکت‌شوم، فرمان واجب‌الاذعان مبارك مطاع که به سرافرازی این غلام خاکسار جان‌نثار فدوی شرف‌صدور یافته بود، در احسن زمان به‌زیارت‌آن مشرف گردید وکمال مفاخرت و امیدواری از مرحمت‌های اعلیحضرت‌اقدس همایون ظل‌اللهی روحی و روح العالمین فداه حاصل نمود، چه شکر گویمت ای سایه بلند خدای. خداوند جان ناقابل این غلام جان‌نثار را فدای خاکپای مبارکت کندکه از اندازه این

غلام زیادتر مرحمت و عنایت‌ها میفرمایند.
در خصوص هرات دستخطی این غلام، فرمایشات ملوکانه با دلایل حکمت‌آمیزی که مرقوم ومقرر رفته بود، این‌غلام‌چگونه قدرت عرض جواب آن را خواهد داشت؟ کلام‌الملوك، ملوك‌الکلام. عاجز در ثنای شه عاجز. بجز از عجز و اعتراف به‌قصور وهم و فهم خود هیچ عرضی ندارد، مت‌بداء الصمت، خیر لك من داء الکلام. حقیقت این است که قبل از زیارت فرمایشات ملوکانه همین خیالات را داشت و ازعدم اذن اولیای دولت‌علیه، کمال دلگیری و دلخوری می‌نمود. زیارت فرمایشات حکمت‌آمیز ملوکانه، این غلام جان‌نثار را ازآن خیالات بی‌معنی باز داشت وآسودگی تمامی حاصل نمود.
سردار هرات را هم کاغذی بهمان مضامین که فرمایش شده بود نوشت و قاصدی فرستاد و اطمینان داد. اگر ان‌شاء الله تعالی صحیح و سالم برسد، امیدوار چنان‌است که سردار هرات واهالی هرات، یکماه وچهل روز دیگر، خود را نگاهداری کنند و ذلیل خصم نگردند.
در باب سیستان که مقرر فرموده‌اند آدمی ازاین غلام به‌اردوی امیر دوست‌محمد خان برود و گفتگوئی بکند، در این خصوص باز از کوتاهی عقل خود خیالی به‌خاطر فاطر این غلام رسیدکه تفصیل آن‌را بجناب امین‌الدوله نوشته است‌که به‌خاکپای‌مبارك اعلیحضرت اقدس همایون شهریاری روحنافداه عرضه دارد. پس ازآن بهرچه حکم قضا توأم ملوکانه شرف نفاذ یافت از آن قرار معمول خواهد داشت.
مقرب‌الخاقان مظفرالدوله[۱۸]، چند روزی است که وارد جلگه جام شده و در فریمان اردوئی زده و نشسته‌اند و عجالتاً در فریمان خواهند بود، هروقت که لازم‌شد همه دریك اردومجتمع

۱۸ــ از سرکردگان سیستانی.

خواهند شد.
این روزها سوار زیادی از مرو، باامان سعد و تاج کوك بیرون شده‌اند و خیال تاخت خراسان را دارند. این غلام هم بعد از فضل خدا میخواهد که سوار ترکمان داخل ولایت بشود تـا سزای آنها را بدهد و سر و اسیر گرفته به‌دربار معدلت‌مـدار بفرستد. چون واجب بود به‌خاکپای مبارك جسارت عرض کرد. امرالاشرف الاقدس الاعلی مطاع.

نامه حسام‌السلطنه به فرخ‌خان

ساروق و سالور بر تکه تاختند و غالب شدند

جناب جلالت‌مآب امین‌الدوله العلیه العالیه دام اقباله العالی، امروز دوازدهم شهر شعبان المعظم است. از شهر نقل‌مکان بـه مصلی نموده و بعون‌الله تعالی، روز چهاردهم ازاینجا حـرکت و ان‌شاء الله بدون قضای ربانی، منزل به منزل، بدون توقف و درنك روانه آستان‌بوسی وادراك‌سعادت وشرافت دربارمعدلت‌مدار اقدس همایون شهریاری روحی‌فداه را خواهم نمود وروز پنجم شهر رمضان‌المبارك، وارد دارالخلافه لازال مصوناً عن‌الافة والمخافة خواهد گردید. چون زمان ملاقات نزدیك است و مطلب اهمی‌هم درپیش نبود، بدین مختصر اکتفا شد.
خبر تازه که مایه سرور است و از اقبال مصون از زوال شاهنشاه روحی و روح العالمین فداه واقع شده، این است که قریب سه هزار سواره و پیاده نخبه‌که از ابطال رجال وسواران وپیادگان مشهور طایفه ضاله «تکه» بودند، به‌عزم تاخت‌وتاز بیرون‌شدند و ازحرکت وعزیمت آن جمع، طایفه ساروق و سالور اطلاع یافته، به‌مدافعه و محاربه برخاستند و برایشان تاختند. بعـد از

کوشش بیشمار و جدال بسیار برتکه ظفر یافته، هشتصد نفر از آنها را ازشمشیر گذرانیده، مقتول ساختند و چهارصد نفر هم زنده بدست آوردند و اینك، ریش سفیدان و معتبران طایفه ساروق و سالور که سابقاً اقل چاکران دولت آنهارا ایمن‌نموده، به‌مراحم خاطر اعلیحضرت شاهنشاه روح العالمین فداه، همگی را امیدوار ساخته و فرستادگان ایشان را مقضی‌المرام باخلعت و انعام و اخراجات روانه نموده، که از واقعه استحضار واطلاع حاصل نموده، مراتب را به‌خاکپای مبارك معروض دارند و مهمان‌پذیر باشند که ان‌شاء الله در موعد مزبوره وارد آستان‌ـ بوسی سرکار جهان‌مدار اقدس اعلی خواهد شد وخاك عتبه‌علیه را توتیای دیده خواهد ساخت. به‌خدای لایزال وپیغمبر بی‌همال که ازاین عزیمت که انشاء الله تعالی چشم را به‌زیارت جمال عدیم المثال شهریارجهانمدار روحی فداه، چون چشمه‌خورشید روشن میدارد، نه‌چندان مشعوف و شادمان میباشد که به‌وصف آید. خداوند، جان ناقابل فدوی را قربان خاکپای مبارکش بگرداند. ایام عزت مستدام‌باد.

نامه حسام‌السلطنه به فرخ‌خان
محمدولی‌خان سپاسگزار است
و فوج گروس بی‌نظم

جناب جلالت‌مآب امین‌الدولة العلیة العالیه دام اقباله‌العالی، در باب تفویض حکومت کلات به مقرب‌الخاقان محمدولی‌خان ـ سردار و اعطای یکهزار تومان انعام و خلعت مهرطلعت وصدور فرمان قضاجریان، الحق بسیار بجا و بموقع بود و زیاده باعث امیدواری سردار مشارالیه گردید و فی‌الجمله، آسوده شد و

کمال امتنان و شکرگزاری اعلیحضرت ظل‌اللهی روحی وروح العالمین فداه‌را بجا آورد وروانه محل‌حکومت وخدمت‌محوله بخود است، ولله‌الحمد ازامر کلات، من‌جمیع‌الجهات، آسودگی دست داد. الان فی‌الجمله منقصتی که دارد، دو فوج ساخلو آنجاست که گروسی میباشند وبعد ازفوت مرحوم‌زین‌العابدین‌خان[۱۹] نظمی که لازم است ندارند، به خاکپای مبارك معروض داشته‌ام. ان‌شاء الله‌تعالی‌تاشب‌نوروز، عوض‌این‌دوفوج‌را مأمور فرمایند. دیگر بعون‌الله امر کلات مضبوط تر و بهتر خواهد شد که فوج گروسی مرخص شوند. ایام عزت و اقبال مستدام باد.

نامه حسام‌السلطنه به فرخ‌خان
در باب نظم ایل قشقائی

هوالله تعالی

عرض میشود، درباب خان‌زاده‌های قشقائی فرموده بودند که در نوشتجات باختلاف نوشته‌ام، چنین نیست. مقصودی در کار آنها بهیچ‌وجه نداشتم که مختلف عرض کنم، نه باایل‌خانی محبت زیادی داشته و دارم و نه باسهراب‌خان و علیقلی‌خان وقبادخان عداوتی. از بدو ورود ایل‌خانی، از بی‌نظمی کارش، بسبب هرزگی آنها اظهار کرد، مدت شش ماه گوش بحرفهای او نداده، سهراب‌خان به شیراز آمد، بلوك قیر و کازرین را باو دادم. علیقلی‌خان خواست از کنار بشهر آورد و به او نوشتم و گفتم که از جان و مال و عیال آسوده باشد. بعد از آمدن شهر

۱۹ــ زین‌العابدین‌خان عموی حسنعلی‌خان امیرنظام گروسی و رئیس فوج گروس و حاکم آنجا در اوایل سلطنت ناصرالدینشاه.

همراهان آنها از طایفه قشقائی و تفرقه‌جات سایر ایلات که نزد خود جمع کرده بودند، هریك از اینها، هزار خانه متجاوز بود که همه هرزه و دزد بودند، بنای دزدی و راهزنی را گذاشتند، حاصل دهات مردم را می‌چراندند و آشکارا غارت اموال مردم را میکردند، بحدی که عنان اختیار از دست رفت. از ایل‌خانی مؤاخذه کردم، بدلیل و برهان ثابت کرد که کسان او نیستند و معلوم شد که متعلقین خانزاده‌ها اعتنائی بحرف ایل‌خانی ندارند.

داراب‌خان برادر سهراب‌خان، کدخدای ده ایلخانی را آنقدر زده بود که درزیر چوب مرده، نعش اورا آوردند. آدم ایلخانی بهرجا رفت، مخذولا و منکوباً برگشت. سه‌ماه تمام بهمین حالت محض ملاحظه خان‌زاده‌ها گذشت، و رسوائی بحدی شد که مخلص ازدست غارت‌زده وعرضچی بیرون نتوانست‌برود. باین جهت عرض کردم که ملفوفه فرمان تهدید، شرف صدور یابد که شاید امر اینها باصلاح بگذرد. در این سه ماه مجالس عدیده فراهم آورد و اینها را در یکجا نشاند و مصلحین را بجان اینها انداخت که اصلاحی بشود نشد، حتی ایلخانی راضی شد که سالی هشتصد تومان بآنها بدهد، قبول نکردند. از بلوکات خود بلوك باینها داد، تمکین ننمودند و کسان اینها برای بدنام کردن ایلخانی، در بیرونها هرزگی افزودند. نصرالله میرزا از آباده نوشت که مردم اینجا از دست عملجات خان‌زاده‌ها قلعه‌بند شده‌اند و قطع تردد رعایا و قوافل شده، از دست داراب‌خان پسر علیقلی‌خان شکوه نوشت.

علی‌عباس‌بیك خلوتی، خزانه میبرد، نزدیك بود که خزانه را غارت کنند. علی‌عباس‌بیك چون مستحفظ زیاد داشت، نتوانسته بودند که دستبردی کنند. مشارالیه از عرض راه کاغذ نوشت که از دست عمله سهراب‌خان و علیقلی‌خان عبور و مرور مشکل

شده. از اصفهان جناب امام‌جمعه و تجار نوشتند و اموال قوافل را خواستند، ملفوفه فرمان همایون را که زیارت کردم مجلس منعقد نمودم. ایلخانی را با خان‌زاده‌ها و جمعی دیگر حاضر کرده، ملفوفه فرمان همایون را دادم خواندند. ایلخانی راضی شد که شرفیاب شود. خان‌زاده‌ها عذر آوردند. دیدم که کار خرابست. در این اثنا چاپار دولتی را هم برهنه کردند و اما تنها مصحوب او را بردند و نوشتجات را بچاپار پس دادند. آن بود که از دست قبادخان عرض کردم نسبت این حرکت را باو میدادند.

آخرالامر، ناچار شدم محصل بر ایلخانی گماشتم که او را از شهر بیرون کند و ببرد میان ایل و دزدهای قشقائی را که در اطراف خان‌زاده‌ها جمع بودند، آنهارا بگیرد وپاره‌ای‌را خود تنبیه کند، بعضی را بشهر بفرستد. خان‌زاده‌ها را هم گفتم در میان ارگ مهمان باشند و بجائی نروند، ایلخانی برود بیرونها را نظمی بدهد و برگردد. آن‌وقت خان‌زاده‌ها را مرخص کنم و در شهر نگاه بدارم.

هنوز ایلخانی کاری نکرده، متهم شده‌ام که پیشکش از ایلخانی گرفته[ام]. دو نفر خانزاده را مهماندار بجهت آنها تعیین کرده، مخارج آنها را متحمل میشود، به عیال و مال و ملك آنها و دواب و اغنامشان احدی دخل و تصرف نکرده است ودردست خودشان است، اگر یك گوسفندشان تلف‌شده باشد، صد گوسفند میدهم.

همراه چاپار سابق عرض کرده‌ام که واقعاً اگر نظم این مملکت و ایلات را میخواهید، این خان‌زاده‌ها را که برادرزاده‌های ایلخانی میباشند، باید بدست خود ایلخانی سپرد که کوچکی او را بکنند وآسوده راهی‌بروند. باایلخانی‌هم حرف‌زده‌ام پیشکش در این باب میدهد بحضور مبارك که چهار روزی بتواند نظمی

در کارش بدهد و خدمات اجداد و اسلافش بباد نرود. خواستن خان‌زاده‌ها و بردن اینها به‌طهران، سبب بی‌نظمی کار این بنده درگاه شاهنشاه جم‌جاه روحنا فداه میشود و رشته نظم از دستم بیرون میشود، قطعاً. اسلم شقوق این است که فرمایش کنید از ایلخانـی پیشکش بگیرم و بحضور همایون انفاذ دارم. حق‌ـ العجاله‌ای هم برای جنابعالی از این خسیس نان‌نخور ایلخانی بگیرم و حضرات را بدست او بسپارم و قراری فیمابین بگذارم که راهشان ببرد و رفع غائله بشود و اگر غیر از این بفرمائید بخاکپای همایون قسم است که کار ایلخانی و خان‌زاده‌ها منجر به فساد عظیم میشود و مملکتی بجهت هرزگی این طایفه تمام خواهد شد و از نظم طبیعی خواهد افتاد. اگر ایل‌خانی لئامت ذاتی نداشت و گرفتگی نمیکرد کارش خیلی خوب میشد. بذات پاك خداوندی که مخلص مقصودی در این ولایت جز امنیت و نظم و آسودگی رعیت و وصول مالیات ندارد و خان ایلخانی‌هم چنین آدمی نیست که به پیشکش زیاد کار بگذراند.

هیچ خیال نفرمائید، شق ثالث در این کار نیست، یا باید ایلخانی باشد و کارش منظم و مضبوط بشود و عیب و نقص قشقائی از او خواسته شود، یا ایلخانی را با علاقه‌ای که دارد، بدارالخلافه یا جای دیگـر مأمور بفرمایند و از خان‌زاده‌ها یکـی را اختیار فرمایند و رئیس ایل قشقائی نمایند و تقویت او را بفرمایند.

احضار خان‌زاده‌ها وبردن آنها به‌طهران محال‌است‌که ایلخانی در فارس بماند، از عقب اینها لامحاله بی‌احضار شرفیاب خواهد شد که در مقابل اینها او هم حرف بزند و جواب بدهد. او که به طهران آمد، این ایل هرزه قشقائی در گرمسیرات قطع دارم که آبادی نخواهد گذاشت. مخلص هم با یکصد سواره قرا ـ چورلوی ورامین قوه نظم وسیاست آنهارا نخواهدداشت، بدست خود مملکتی را از نظم خواهید انداخت.

شش سال قبل مخلص در فارس بود. ایلخانی و ایل قشقائی هم تشریف داشتند، هیچ اسمی از اینها شنیدید که بی‌نظمی نمایند، از وقت جناب ظهیرالدوله تابحال کار ایلخانی از نظم افتاده، خان‌زاده‌ها سر و گوش حرکت میدهند، طوایف قشقائی را محرك میشوند و پیش خود میبرند حمایت میکنند، مالیات نمی‌گذارند بدهند، تحریص و ترغیب بدزدی مینمایند، ایل را هرزه کرده‌اند. بهارلو که هزار خانه بودند مملکتی را بستوه آوردند، اینها که چهار و پنج مقابل بهارلو هستند. خلاصه از مخلص عرض کردن است. اگر بعد از این، کار اینها بی‌نظم شد «مراد» مؤاخذه شود. عیب کار را از حالا عرض کردم، اصرار ندارم، حاکم رد و قبول هرچه کند پادشاست والسلام.

نامه حسام‌السلطنه به فرخ‌خان

فاتح هرات و خراسان از دست آقاشیخ‌محمد عاجز شده

هوالله تعالی شأنه

جناب جلالت و نبالت‌نصاب امین‌الدوله العلیه العالیه دام اقباله العالی، پارسال ملکی‌خواستم ازعالیجناب آقاشیخ‌محمد پیشنماز برادر عالیجناب زبدةالفضلاء العظام شیخ عبدالحسین[۲۰] خریداری کنم. مبلغ دوهزار تومان وجه نقد دادیم، معلوم [شد] که این غیر ملك مبیع ماست، لذا فسخ کرده خواستم که دوهزار تومان را پس بگیریم. آقاشیخ‌محمد معاذیر گفت و اظهار افلاس کرد. پول را هم همان ساعت تفرقه کرده بود.

۲۰ــ شیخ عبدالحسین بن علی تهرانی معروف به شیخ‌العراقین که وکیل کارهای شاه و صدراعظم در عتبات عالیات بود و از بزرگان علمای ایرانی مقیم عراق به‌شمار میرفت. مشارالیه در زمان صدارت امیرکبیر، وصی آن مرحوم نیز بوده است.

بالاخره تمسك داد تا شب عید نوروز گذشته بدهد، چهار ماه است که از عید میگــذرد و ایشان دیناری از دوهــزار تومان نداده‌اند. انسان خدا گیر شود، ملاگیر نشود.
باجناب مجدت‌نصاب دبیرالملك، قرار داده بود که یکهــزار تومان نقد بدهد و یکهزار تومان را در سر خرمن بدهد، نــه یکهزار تومان نقد رسید، نه یکهزار تومان سر خرمن. محصول هم بدست آمد. خرمن نیز مرتفع گشت. اکنون در کمال عجز مستغاث نزد شما آورده‌ام. تمسك مشارالیه درطهران‌است. مقرر فرمایند از آغا مهرعلی بگیرند و آدم درشت و خشنی بر آن شیخ بگمارند که سیخ سخت بزند و مطالبه وجه مزبور کند.
از عید چهار ماه گذشته است. نفعی بر روی این پول نگذاشته‌ایم و مرابحه نخورده‌ایم که باید یکسال ونیم دوهزار تومان وجه من، بی‌منفعت، نزد این مرد عادل بماند. هر گاه تأکید شدیــد نفرمایند و محصلی نگمارند به حیطه وصول نخواهد رسید، مگر همت سرکار عالی کاری کند.

نامه حسام‌السلطنه به فرخ‌خان راجع به خانزادگان قشقائی

هوالله تعالی

عرض میشود، در خصوص سهراب‌خان و علیقلی‌خان که آنهارا در قراول نگاه داشته‌ام، فرمایش سرکار اقدس همایون روحنا فداه را مرقوم داشته بودید که این کار گرفتن حضرات بی ـ پیشکش نمیشود، اقلا پانزده‌هزار تومان گرفته‌اید و نصف باید بحضور همایون پیشکش کرد. در این باب، حقیقت این است که مخلص چون کاری‌نکرده‌بودم، بخیال پیشکش نیفتادم. ایلخانی

خیلی دلش میخواست که اینها را بگیرم و بدست او بدهم و پیشکش بگیرم، خوب‌شد که جنابعالی حسب‌الامر اینطور مرقوم فرمودند ورشته‌ای بدست‌دادند. ایلخانی دراین‌خصوص پیشکش خوبی‌میدهد، هم‌بخاکپای‌همایون و هم‌بجنابعالی و هم بمخلص.
دو کلمه‌ای مرقوم فرمائید و اذن بدهید تا قرار کار را بدهم و پیشکش خوبی از ایلخانی بگیرم و انفاذ حضور همایون نمایم.
واقعاً خالی از غـرض نفسانی و حمایت ایلخانی، بسر مبارك سرکار اقـدس همایون و بـه ارواح ولیعهد مـرحوم که این خانزادگان اربعه که سابق عرض کرده‌ام، تا در دست ایلخانی نباشند و مطیع او نشوند و گوشمالی درستی نبینند، امکان ندارد که کار قشقائی نظم بگیرد.
جنابعالی میدانید که ایل قشقائی بزرگترین طوایف فارس است، اینها که دست بدزدی و هرزگی زدند، عرب و باصری و نفر و بهارلو، اینانلو، بوالویـردی، توللی، البته ده طایفه کـوچك هستند که هرکدام دویست و سیصد خانوارند و در بلوکات و ولایات فـارس ریخته‌اند و بنای دزدی را میگذارند. چنانچه امسال همین‌طور کرده‌اند و مخلص هم بعضی را گرفته و بعضی فراری شده و بعضی را سوار دنبالشان روانه کرده‌ام که بگیرند و بعضی را از بی‌استعدادی بسکوت و طفره گذرانده‌ام و منتظر وقت هستم.
عمده اینها قشقائی است که باید کارش منظم باشد. ایلخانـی بالصراحه میگوید و التزام میدهد که هرچه دزدی در فارس واقع شود، ایلخانی از عهده برآید. البته زود زود با تلگراف جواب عرض مرا التفات کنید که اینها را بدست ایلخانی بدهم و التزام دزدی را از او بگیرم و اموال مسروقه را هم گرفته به صاحبانش برسانم وآسوده شوم و پیشکش حضور همایون را هم زود گرفته، انفاذ خاکپای همایون نمایم. انشاء الله تعالی.

عریضه حسام‌السلطنه از فارس به ناصرالدینشاه
عرض خلوص‌نیت و استدعای تخفیف برای اهالی فارس

هوالله تعالی شأنه

تراب اعتاب گردون قباب و غبار درگاه فلک جناب شاهنشاه جمجاه سکندردستگاه جهانیان‌پناه را، کحل‌الجواهر دیده امیدواری و اعتبار خود ساخته، به موقف عرض باریافتگان کریاس آسمان‌مماس، و واقفان آستان کیوان‌اساس بندگان دارادربان قیصرپاسبان...

فرمان قضاجریان، و یرلیغ بلیغ قدر توأمان که به مباهات و سربلندی این کمین‌چاکر چاکران دربار سپهرنشان، در منتصف شهر رجب‌المرجب شرف اصدار یافته بود، مصحوب چاپار شرف بخشای ساحات آمال و رتبه‌افزای مدارج بخت و اقبال این غلام آستان آسمان بنیان اقدس همایون گردید و مایه شرف دودمان و سعادت ابدی خاندان این بنده فدویت ارکان آمد.

فرق مباهات به اوج فرقدان سود. این خاکسار نمی‌داند به چه زبان شکر این مواهب گوید و به چه نطق و بیان به شاهراه حمد و نعت این مکرمت پوید. همان به که دولت قاهره و بقای مشکوی سلطنت باهره‌را دعا گوید وبقا جوید. للهالحمد ساحات مملکت فارس، از تطرق حوادث مصون است و از دزد و راهزن و ناامنی و بی‌حسابی مأمون. این بنده خاکسار تاجان در تن دارد، بخدمتی که از این قدیمی‌چاکر دربار جم اقتدار برآید کوتاهی نمیکند و در کمال اهتمام، بدان اقدام دارد و این جان‌نثار نوکری نیست که خود را از خدمت محوله معاف دارد.

در تأخیر عرض عرایضی در غره منتصف شهر رجب، مقرر

فرموده بودند هر گاه غفلتی در این خصوص شده بود، بواسطه طغیان امراض نقرس و نوبه مواظبه بود که این جان‌نثار از خود غفلت داشته است، والا چرا باید بااینهمه سعی و کوشش که در انجام مهام دیوانی فی اناء اللیل و اطراف‌النهار دارد، در عرض عرایض فدویت فرایض اهمال وتکاهل‌ورزد؟ عامه اهالی این مملکت شب و روز به دعاگوئی ذات ملکی ملکات بندگان اقدس ظل‌اللهی روحی و روح‌العالمین فداه اشتغال دارند.

در وصول و ایصال قسط خزانه عامره سلطانی و فرستادن به‌دربار معدلت‌مدار، تابحال کوتاهی ننموده ونخواهد نمود وبهیچ‌وجه من‌الوجوه تغافل ندارد و نخواهد داشت و بعون‌الله تعالی و اقبال شاهنشاه اسلامیان‌پناه روحی فداه، نخواهد گذاشت که دینار و حبه‌ای از مالیات و متوجهات دیوان همایون باقی‌بماند و علی‌التوالی خواهد رسانید. از این جهت اولیای دولت ابد مدت، آسوده و مطمئن خاطر باشند و بر این جان‌نثار، محصلی و تشدد جایز ندارند که هیچ محصلی بهتر از خلوص‌نیت خود و مجری داشتن حکم محکم ملوکانه، و «درست حسابی» که فطرت این بنده بر آن مجبول است نیست و نخواهد بود. لکن شکستگی مال مردم این ملك‌را، مگر لطف وکرم خدا ومرحمت و عنایت سایه خدا روحی فداه، چاره فرمایند.

استدعای دیگر آنکه در این‌قحط سال، اهالی این‌ملك استدعای تخفیف و انعام و احسان داشتند. بعد از اینکه مرحمت نشود، علاوه بر عمل سالهای قبل از مقوله جنس، علاوه بر معمولی چرا باید مطالبه‌شود وحال آنکه جنسی که سالها بجنسه دریافت میشد، امسال قدرت دادن آنرا ندارند، تا چه رسد به سه‌هزار خروار علاوه. مراتب رحمت و رأفت و عنایت ملوکانه هرگاه چاره نکند زیاده مشکل میشود. امرکم الاشرف الاقدس الارفع الامجد الاعلی مطاع.

نامه حسام‌السلطنه از خراسان به سردار کل[۲۱] راجع به غلامان چلیپانلوی تبریز که موقوف شود

هو

برادر مکرم مهربان من، اولا انشاء الله تعالی امیدوارم که احوال شما بخیر و سلامت باشد. ثانیاً زحمت میدهم که پنجاه سوار از طایفه چلیپانلو، عالیجاه محمدخان ریش‌سفید طایفه چلیپانلو، از قرار معلوم، در تبریز غلام کرده است و پسر خود را یوزباشی نموده و مواجب بجهت آنها برقرار شده است که از قرار نفری بیست وپنج تومان بدهند. این سواره چلیپانلو جمعی عالیجاه محمودخان که این حکایت را شنیده‌اند، بدهوا شده‌اند و درست اطاعت عالیجاه مشارالیه را نمیکنند. تا به اینها حرف میزنند، در جواب میگویند که چرا با تو به سفر میآئیم، میرویم در تبریز غلام میشویم و به سفر هم نمیرویم و مواجب هم زیادتی به ما خواهد رسید.

این عمل مایه خرابی کار عالیجاه محمودخان خواهد بود، بلکه الان مایه خرابی کار او شده است و درست نمی‌تواند از عهده نظم سوار برآید. از اینها گذشته، این دو برادر که هستند، یکی ریش‌سفید طایفه است و یکی سرکرده. محمدخان میخواهد که به این بهانه سرکردگی سواره را هم از دست محمودخان بیرون کند واین مایه‌خرابی هردو خواهدشد. ازآن برادرمکرم‌مهربان

۲۱ــ سردارکل، عزیزخان مکری، یکی از سرداران و فرماندهان عالیقدر عهد ناصری است که مدتها فرمانده کل قوا و آجودانباشی و سردارکل بوده است. او در چندین جنگ از خود لیاقت و دلیری بسیار نموده بود، ولی در این اواخر مورد بغض و عداوت شخصی میرزا آقاخان نوری قرار گرفت و از شغلی که داشت کنار گذاشته شد، او بعدها بسمت پیشکاری مظفرالدین میرزای ولیعهد منصوب گردیده، در آذربایجان استقرار یافت.

متوقعم که از راه مهربانی این غلام را موقوف فرمایند.
برای خدمت نواب شاهزاده مستطاب اشرف‌والا سرکار ولیعهد روحی فداه، قحطی غلام نیست، هرکس را که خواسته باشند میشود و از عهده نظم اینها و کار خدمت دولت نمی‌تواند بیرون شود و بالاخره در میانه اینها خصومت واقع خواهد شد و باعث سستی و بی‌نظمی کار هردو خواهد بود. ان‌شاء الله این معنی را قبول خواهید فرمود. آنچه به ذهن دوستدار میرسد این است که زحمت داده در این خصوص اظهار داشتم. عالیجاه محمود خان در این مأموریت خراسان خوب خدمت کرد. جلادت و رشادت خود را در سفرها ظاهر ساخت، استحقاق هرنوع التفات را دارد. زیاده زحمت نداد. ایام اقبال بر دوام باد.

نامه حسام‌السلطنه به فرخ‌خان

پشت نامه مهر مربع به سجع «حسام‌السلطنه ۱۲۶۶»

توصیه درباره گذراندن کار حساب میرزا لطف‌الله مستوفی

هوالله تعالی شأنه

عرض میشود که حال قریب شش ماه است که عالیجاه مبرور، لطف‌الله مستوفی، در دارالخلافه الباهره برای گذراندن حساب و گرفتن کتابچه معطل است و هنوز حساب صورت انجام واتمام نیافت، هرچه‌هم برای هرکه خواستند فوراً اطاعت‌شد وهرطور هم که خواستند کردند. باوجود تشریف داشتن جنابعالی و آن همه تقویت و همراهی که کار مشارالیه نگذرد و عمل کتابچه مفاصا حساب اودئیل معوق نماند و به مهر مبارك مزین بشود، بعد ازتشریف‌فرمائی شما والتزام رکاب مستطاب، امر او چگونه خواهد گذشت و کی مستخلص خواهد شد؟ متوقع است که تا

خود در دارالخلافه تشریف دارید، التفات فرموده کار میرزا لطف‌الله را تمام و او را مقضی‌المرام، باکتابچه مهر کرده، روانه دارید که بعد از تشریف بردن شما باموکب مسعود، آن بیچاره معطل و سرگردان خواهد بود. البته البته لطف خودرا درحق میرزا لطف‌الله واتمام عمل او دریغ ندارید. ایام عزت مستدام باد.

نامه حسام‌السلطنه به فرخ‌خان

پشت نامه مهر مربع نسبة بزرگ «حسام‌السلطنه ۱۲۶۶»

این نامه از فارس و در زمان حکمرانی حسام‌السلطنه در آن ایالت نوشته شده‌است

در باب نطنز و پول اضافی که از مردم آنجا گرفته شده

هوالله تعالی شأنه

در باب نطنز و عمل آنجا اگرچه مختصری در ذیل مراسله دیگر نگاشت، ولی درست شما را متذکر نساختم و مجدداً زحمت می‌دهم که بیست ودو، سه سال است که نطنز در دست این اقل فدویان دولت قاهره می‌باشد و خلق آنجا حالت عیال را بهم رسانیده‌اند و کل عملجات این بنده نطنزی می‌باشند. هرگاه از این بابت نبود، هرگز آنجا را ضبط نمی‌کردم.

این فقره بدیهی است که تیول و محلی که اعلیحضرت کیوان رفعت شاهنشاهی روحی و روح‌العالمین فداه به نوکر عنایت می‌فرمایند، محض حصول منفعت است و تفاوتی که علاوه بر مالیات و فروعات دریافت می‌نمایند. چنانکه یکی از حکام محض مصلحت دولتی و ولایتی، تیول یکی از ارباب تیول را مجری و ممضی ندارد، از دیوان همایون حکم مؤکد صادر می‌شود که فلان مبلغ منفعت تیول صاحب تیول را بدهید وتیول

او را ضبط کنید، و الا واگذارید که خودش هر نوع می‌خواهد معامله کند. مثل اینکه همین سفرایج را که دهی است از اصطهبانات به تیول نصیرالملك عنایت فرمودند که حاجی ـ میرزا بابای اصطهباناتی و غیره عارض شدند که ملك ما است، راضی نیستیم تیول دیگری باشد. حسب‌الامر چندروزقبل حکم تلگرافی رسید که به صاحبان ملك واگذار شود. نصیرالملك پانصد تومان تفاوت عمل در یك ده قرار گذاشت که به او بدهند.

اصل این‌عمل برای‌حصول منافع‌است. باوصف این‌دستورالعملی که به نطنزیها داده‌ام حاضر است. عمل هرساله مرا از آنها بخواهید و ملاحظه فرمائید که چه منفعت برده‌ام، بااینکه در این مدت متمادی، به گفته و قلمداد خود نطنزیها که هرسال در جزو مباشرین عمل، وجه زیاد برای خود و نایب آنجا دریافت می‌کنند. این وجه را شما بگیرید چرا آنها ببرند؟ با اینکه سه هزار تومان می‌گفتند، یکهزار وهشتصد تومان علاوه کردم. شما از طهران نوشتید که بعضی آه و ناله می‌کنند، مطالبه این وجه را موقوف دارید. بنده نیز مطالبه نکردم و نخواستم که در عرض سال، به اطلاع خود شما و کسان شما از اصل مقرری خود مبالغی به نطنزیها داده و می‌دهم که دعاگوی دولت شاهنشاه روح‌العالمین فداه باشند.

هرگاه نایب بافساد و تحریك به مفسدین و خورنده ولایت، یکسال مثل سایر تیول‌داران، تفاوت عمل و مداخل بخواهد از نطنز حاصل نماید و فی‌الجمله شباهتی بعمل سایر تیولداران هر جا بهم رساند، این بنده باید مورد جریمه و اظهار بی‌التفاتی شوم. گیرنده و محرك حاضر، همگی در دارالخلافه‌اند. هرچه زیادتی کرده‌اند حتماً از عهده برآیند. هرگاه از من نوشته و حکمی ابراز دارند که این زیادتی را بحکم و قرارداد این‌بنده

گرفته‌اند، جا دارد که از این‌بنده بالمضاعف به محصل شدید دریافت نمایند، و الا باید از آنکه مرتکب این عمل شده است و اسباب برای‌حواله ودریافت این‌زیادتی واجحاف فراهم‌آورده، بازیافت فرمایند.

زیاده از این معنی، رنجش خاطر دارم که فرضاً و تقدیراً این اقل چاکران سرکار جهان‌مدار خواست که از تیول بیست و دو ساله خود تفاوت عملی دریافت کند، چنانکه بالمضاعف در عمل آباده کرده است که هفت هزار تومان را چهارده هزار تومان تمسك گرفته‌اند، می‌بایست این بی‌التفاتی‌ها همه در حق این غلام باشد. لاوالله حق فدویت و چاکری این‌بنده زیاده از اینها است که بی‌گناه و تقصیر بین‌الاقران ضرب‌المثل و در فارس رسوا شود. عمل چندین ساله من همان است که سابقاً آنرا با قسم به نمك یا محك شاهنشاه، به قید التزام ارسال حضور اولیای دولت علیه گردید. هرگاه این عمل برای عبرت دیگران است می‌بایست در حق مقصر واقعی این حکم صادر شود تا دیگران و این غلام دولت عبرت بگیریم.

نامه حسام‌السلطنه از شیراز به فرخ‌خان

پشت نامه مهر مربع نسبة بزرگ «حسام‌السلطنه ۱۲٦٦»

آفات و سرما و ملخ‌خوردگی در فارس

ابتدای نامه گویا مربوط به جریان امور بعد از عزل میرزا آقاخان نوری باشد

هوالله تعالی شأنه

جناب مجدت و جلالت و عظمت‌نصاب امین‌الدولة العلیة العالیه دام اقباله العالی، حال تحریر عشر ثانی شهر صفرالمظفر است. چاپار غره شهر مزبور وارد شد و احکام قدرارتسام و قوانین

صریح‌الانضباط والانتظام بندگان اقدس ارفع امنع همایـون ظل‌اللهی روحی و روح من یروح فداه را که مقـرون انواع حکمت و آرایش ملك و ملت و استحکام مبانی و استقرار معانی دولت قوی‌شوکت بود، به‌دیده دل وجان زیارت‌نمود وکماکان در مقام سمع و طاعت و فدویت و ارادت بود و هست. چه فرمان یزدان چه فرمان شاه. بندگان را بر سر خود حکم نیست. بهر چه مقرر گردد سمیعیم و سریع. و بهرنوع حکـم جهان‌مطاع مبارك شرف صدور یابد، بنده‌ایم و مطیع. اکنون بعد از اخبار از اطلاع صدور احکام قدرارتسام خدیوانه، حسب‌الامرالاقدس الاعلی، شروع به شرح حالات و عرایض و مستدعیات می‌نماید.

سابقاً در باب آفات متوالیه متواتره که به‌زراعت ودواب وحشم و حشر اهالی بلوکات و ایلات و سرحدات و گرمسیرات مملکت فارس رسید، مختصری به خاکپای مبارك و تفضیلات به اولیای دولت ابدمدت قاهره شاهانه روحنافداه معروض افتاده و غرض از تکرار این عرایض، بیان حالت زراعت و رعیت است که بر این بنده از فرایض می‌باشد. بعد از اطلاع از کیفیت احوال و استحضار از صدق مقال، بر آنچه شایسته این مردم شکسته‌بال دانند مختارند. این اقل چاکران دولت هم تکلیف خود را بعمل آورده است.

البته سرمای سخت زمستان و بارندگیهای بی‌پایان ـ که پیران کهن‌سال سراغ نمی‌دهند و اهالی آذربایجان سرمای تبریز را فراموش کردند ـ به عرض آن‌جناب رسیده است که همان سرما و بارندگی باعث مردن دواب و سدطرق و شوارع شد که نان خرواری به پانزده تومان رسید و آنهم پیدا نمی‌شد. همین سرما و یخ، آنچه بذر که کشته بودند ریشه‌کن کرد که بقدر بذر و تقاوی عمل ندارد، هرگاه از دست سن و ملخ جانی بدر برده باشد. بعد ازآن آفت تگرگ بود که اغلب جاهارا ازسردرختی

و مو و سایر اثمار خراب و ضایع کرد و پس از آن نیز خرابی کلی که مایه یأس تمامی غنی [و] فقیر این مملکت گشت، سن‌خوارگی است که تمامی محصول شتوی بلوکات حول و حوش شیراز را خورد، مثل خفرك و مرودشت و ارسنجان و حومه و کربال کوار و سیاخ و بیضا.

در این بهار زیاد سرما شد وبذر صیفی‌هم معوق ماند. آنچه زرع شد ومایه‌امید رعایابود که توانند زندگانی کنند، ملخ بحدی‌آمد و خورد که برگ به‌درخت نگذاشت وبی‌اغراق، جو خشك‌شده که در بعضی جاها مشتی بهم رسید خورد. پنبه و تنباکو وفالیزو حبوبات‌را تمام کرد، اما گرمسیرات، اکثری جاهارا درزمستان ملخ خورد حتی علف بیابان، که اکثری از دواب ایلات بدین واسطه تلف شد. بعضی جاها که ملخ نخورد محصول شتوی آن بسیار خوب است، ولی در بهار بعد از بیرون آمدن ملخ تنباکو و نخیلات که عمده محصول گرمسیر است بکلی خورد. پارسال که جنس ترقی داشت و قحط شد، این مردم بیچاره از ارباب و زارع و مالك، بدهکاران دیوان قدرنشان، هم از عهده مخارج خود و رعیت و بذر و تقاوی برآمدند و هم مالیات دیوانی را پرداختند. به هرخانه فروشی و جان‌کندن، خودی به سال نو و مراسم حصاد و درو رسانیدند، بلکه تلافی سال گذشته و قروض بعمل آید، آن‌هم این‌نحو شد.

اکنون سر خرمن است و نان [به] خرواری هفت تومان و شش تومان رسیده وتانیمه شهر صفرالمظفر به‌پانزده تومان ودوازده تومان وده‌تومان داد وستد می‌شد. عامه مردم درکمال اضطراب می‌باشند. قوه ادای مال دیوان و مخارج گذران و بذر و تقاوی و علوفه و عوامل رفع خرابی که از بارندگی به‌قنوات و جداول آنها رسیده ندارند و بی‌پا و مستأصل و پریشان شده‌اند و تا قوه داشتند به قرض و خانه‌فروشی نوعی گذران کردند. بعد از این

بسیار مشکل است که این خلق را توان نگاهداری کرد.
این تفاصیل بر این بنده لازم بود که معروض دارم تا مورد مؤاخذه خدا و سایه خدا نشوم، بهرچه صلاح در پیشرفت کار این مملکت و این رعیت می‌دانند بفرمایند. این بنده عاجز از دریافت حقوق دیوانی نیست، لکن نوعی خواهد شد که اهالی این حدود جلای وطن اختیار و فرار بر قرار و مفارقت اهل دیار می‌نمایند. اکنون چیزی که مایه خیال بعضی خواهد شد این است که شاید این اقل چاکران دولت، محض برقراری تخفیف و منفعت خود این فقرات را نوشتم و مبنی بر اصل نخواهد بود. تحقیق این مراتب از داخل و خارج و عابر و زایر و غیرذلك آسان‌ترین کارهای دنیا است. بعد از اطمینان از صدق مراتب معروضه، بهرچه مصلحت مقتضی شد و رأفت و رحمت کامله اعلیحضرت شاهنشاه روحی و روح‌العالمین فداه اقتضا کرد البته مقرر خواهند فرمود.
من‌باب طول مطالب به اختصار کوشیده، اکثر خرابی‌ها را ننوشت، از جمله بلوکین قیر و کازرین است که در دست مهر-علی‌خان نوری بود. دید که کل محصول آنجا را آفت رسیده و ملخ‌خورده، استعفا کرد و واگذاشت. بعد از آن به سهراب‌خان قشقائی واگذارده، چهارساله قبول نمود با تخفیف کلی و بعد از پنج یوم، نکول کرد و جمعی از اهالی قیر و کازرین به‌شیراز آمده، تظلم می‌نمایند. حیران مانده‌ام که چکنم. سهراب‌خان هم سر موئی مداخله نکرده است که توان به گردن او بست وامسال، همه‌جای فارس، مثل قیر و کازرین است و این بنده جان‌نثار، مهماامکن، نمی‌خواهد که تکلیف‌ضرر ودرخواست تخفیف برای این شکستگی‌ها نماید و درمانده است. هرنحو بشود، قسط اول را سرانجام و با باقی سنه ماضیه مصحوب علی‌عباس‌بیك خلوتی و محصلین دیوان ارسال داشت وعلی‌التعاقب این‌رسالة‌الشکوی

که محض صدق و صدق محض است بدان جناب نگاشت، تا بهر چه و هرنوع که در خیرخواهی دولت و حصول دعاگوئی و پیشرفت خدمت صلاح‌دانند مقرر دارند تااز آن‌قرار رفتارنماید. منتظر جواب باصواب است. ایام عزت مستدام باد.

نامه حسام‌السلطنه به فرخ‌خان

پشت نامه مهر مربع «حسام‌السلطنه ۱۲۶۶»

توصیه درباره سلطان محمدخان ایلخانی

عرض می‌شود که در باب صدور فرمان عالیجاه میرزا سلطان‌محمدخان ایلخانی، باوجود شمول مهربانی و التفات جنابعالی، چرا باید اینقدرها بطول انجامد و معوق بماند؟ از قراری که حاجی عمو نوشته بودند معطلی این‌کار، من‌باب مخارج فرمان منصب و قیمت کاغذ می‌باشد. این‌بار مؤکداً به میرزا لطف‌الله نوشته‌شدکه خدمت جنابعالی رسیده، ازبابت قیمت‌کاغذ ورسوم فرمان مبارك هرچه بفرمایند قرض کرده بدهد. خلعت او را اگرچه ندهید، کارد مرصع در فرمان همایون بنویسند که در همین‌جا پیدا کرده خواهم داد و خلعت را، دیوان همایون هرچه مرحمت می‌فرمایند بدهید بیاورند و به چاپاری ارسال فرمائید که وقت حرکت ایلات است.
رسیدن فرمان و خلعت مشارالیه تقویت کلی در کار ایلخانی خواهد کرد. هرگاه مصلحت بدانید، فرمان و خلعت ایلخانی را به یکی از آدمهای فرزندی ابوالفتح التفات کنید که به چاپاری بیاورد و بموقع برساند که این اوقات خیلی بجا ومایه تقویت کلی در کار مشارالیه خواهد شد. ایام عزت و اقبال مستدام باد.

نامه حسام‌السلطنه به فرخ‌خان

پشت نامه مهر مربع نسبة بزرگ «حسام‌السلطنه ۱۲۶۶» و عبارت مقرب‌الخاقان جان شیرین من فرخ‌خان مطالعه نماید.

بی‌نظمی در نطنز

نطنز تیول حسام‌السلطنه بوده است. قضیه ظاهراً مربوط به شایعات عزل میرزا آقاخان نوری است و مراد از شخص ثانی، پسرش نظام‌الملك

جان شیرین من، وقتی که خبر اراجیف در طهران منتشر شد و این خبر به نطنز رفت، چند نفر از اهل باد و خالدآباد و قریه‌العباد بنای شرارت و افساد را گذاشته، محصل مالیات را جواب کردند.
این‌فقره خدمت جناب مستطاب اشرف ارفع دام اقباله عرض‌شد. لطف‌الله‌بیك تفنگدار را مأمور به گرفتن مفسدین فرمودند. وقت ورود مشارالیه، حضرات مطلع شده فرار کردند. سید ـ کاظم به تنهائی گرفتار گردید. بعد غلامرضابیك آدم فرستاد، آنها را مطمئن کرده آورد، مشغول وصول مالیات بودند که خبر مأموریت به نطنز می‌رسد. به ملاحظه اینکه من میروم و به این واسطه مال دیوان را شاید بخورند، مجدداً فرار کرده و رفته‌اند. از قراری که غلامرضابیك نوشته بود، بقدر پانصد تومان باقی دارند و تفنگدار من در بین راه دیده بود، گویا به طهران می‌آیند.
پس از ورود آنها چون شما به زحمت خواهید افتاد، از حالا شما را زحمت دادم که مراتب را خدمت جناب مستطاب اشرف ارفع دام اقباله عرض نمائید به حساب آنها برسند اگر باقی دارند، و علاوه بر آن، یکصد و پنجاه تومان هم برای تنقیه قنات آنها که خراب بوده داده‌ام. هرنوع حکم می‌فرمایند مختارند

و هرگاه باقی ندارند و غلامرضابیك زیادتی کرده است، البته باید رد نماید. ولی حالا که اول کار است، اگر اینها تنبیه نشوند، در صورت تقصیر، مفسدین نطنز آرام نخواهند نشست و مالیات دیوانی در عهده تعویق خواهد افتاد. من که شما می‌دانید ثلث حواسم به نظم امر نطنز بسته است و از شما، استقلال حاکم و نظم آن خطه را می‌خواهم. باقی تفصیل را میرزا حسین می‌گوید والسلام.

درباب مستمری خود میرزا حسین هم باید خدمت جناب شخص ثانی دام اقباله اهتمام نمائید و بگذرانید و مرا تا قیامت رهین منت سازید. زیاده زحمت نیست والسلام.

نامه حسام‌السلطنه به فرخ‌خان

پشت نامه مهر مربع نسبة بزرگ «حسام‌السلطنه ۱۲۶۶»

محصل نفرستید

هوالله تعالی شأنه

جناب جلالت و نبالت نصاب امین‌الدولـة العلیه دام اقباله، در معاملات و ادای حقوق همایون اعلی، این اقل‌چاکران وفدویان دولت قاهره را آزموده وامتحان فرموده‌اید که تا حقوق‌دیوانی بر ذمه دارد، آرام وآسایش‌را بر خود حرام می‌شمارد تا ازعهده خدمت و ادای دین خود برآید. درین صورت، تعیین محصلین غلاظ و شداد راهی نخواهد داشت که هرروز وارد این ولایت شوند و یك نحو بی‌اعتباری و بی‌التفاتی اولیای حضرت آسمان رفعت شاهنشاه معدلت دستگاه روحی و روح‌العالمین فداه، از مأموریت آنها مفهوم ومعلوم گرددکه مایه تعویق خدمت وعدم استیلای بر رعیت شود.

قرار را چنین بگذارید که بعد از صدور دستورالعمل و تعیین قسط و موضوعی موضوعات و ملاحظه مخارج اتفاقیه حکمی، هرمبلغ که در هرقسط باید روانه دارد، در فرستادن و وصول و ایصال تعویق و تعطیل از این بنده صادر شد، بجای یك‌محصل ده نفر تعیین و سهل است که خدمتانه گزاف هم مقرر دارید تا داده شود که ازقرارداد تخلفی واقع‌نگردد، والا البته فرستادن محصل را موقوف بفرمائید که باعث اغتشاش حواس و عدم پیشرفت خدمت است. ایام عزت مستدام و برقرار باد.

نامه حسام‌السلطنه به فرخ‌خان

پشت نامه مهر مربع نسبة بزرگ به سجع «حسام‌السلطنه ۱۲۶۶»

توصیه درباره میرزا سیدمحمد لشکرنویس

هوالله تعالی شأنه

جناب جلالت‌مـآب امین‌الدولة العلیة العالیه دام اقباله‌العالی، سابقاً در باب صدق و راستی میرزا سیدمحمد لشکرنویس[۲۲] و راست‌قلمی و اینکه نوعی شود تا مشارالیه در خراسان متوقف و مشغول خدمت باشد به آن جناب شرح داده، زحمت دادم. این بود که پیش از وصول نوشتجات به دارالخلافه عالیجاه، میرزا۔ فتح‌الله لشکرنویس خراسان بیرون آمده و قطع منازل کرده بود.

بعد از ورود مشارالیه، حسب‌الامر الاقـدس الاعلی، عالیجاه میرزا سیدمحمد روانه گردید. این مدت که در خراسان بـود بدون تقلب و دروغ، باکمال راست‌قلمی و صدق و حسن سلوك

۲۲ــ نویسنده وقایع جنك مرو که جزو کتاب «سه‌سفرنامه» ازسلسله انتشارات‌دانشگاه تهران به‌اهتمام قدرت‌الله روشنی چاپ شده است.

رفتار کرد که هم درمال اعلیحضرت قدرقدرت ظل‌اللهی روحی و روح‌العالمین فداه دیناری خیانت واقع نشد و هم من از او نهایت رضامندی از بابت حسن مراقبت مشارالیه داشتم و هم عامه نوکر از صاحب‌منصب و تابین از طرز سلوك و رفتار و بی‌طمعی او در کمال خشنودی بوده و می‌باشند. بهمین واسطه، بهیچ‌وجه نتوانست تدارك ثلث اموال تلف شده خود را که در مرو به تاراج حوادث رفته ببیند تاچه رسد به سایر کارهای او.

بالجمله حالا که روانه شد، مخصوصاً به شما زحمت می‌دهم که التفات درپیشرفت امراو بفرمائید ومراقبت صدق ودرست‌کاری او را در خدمت محوله، در حضور مهرظهور اقدس امجد ارفع همایون ظل‌اللهی روحی و روح‌العالمین فـداه، جلوه ظهور دهید و معروض دارید که مورد التفات شود و مفاخرت حاصل نماید وحاصل صدق ودرست‌خدمتی‌را بداندکه مشمول عواطف ملوکانه خواهدشد واگر حساد وکسانی [هستند] که بامشارالیه غرض دارند نتوانند تا بر او چیره شوند. بالجمله مشارالیه از بستگان من است و متعلقان شما. زیاده زحمت نمی‌دهم بهرچه سزاوار می‌دانید درباره او اقدام فرمایند. ایام عزت و اقبال بر دوام باد.

نامه حسام‌السلطنة به فرخ‌خان

نامه بدون مهر است

حواله وجه و عذرخواهی از تأخیر

از بابت استصوابی جنابعالی که فرمایش فـرموده بودید کجا فرستاده شود، حقیقت این است که من می‌خواستم دو ماه قبل از

این وجه استصوابی را انفاذ نمایم. گرفتاری قوچان خراب شده نگذاشت که تنخواه فرستاده شود. هرچه از هرجا رسید به مخارج سفر و همراهان رفت. مباشرین و حکام ولایات هم که آلودگی مارا به‌قوچان شنیدند، وجوهاتی که می‌بایست بفرستند به اهمال گذراندند. این علت‌ها مایه هزارگونه خجلت‌ها شد، باید عفو بفرمائید. به صحابت چاپار یکهزار ودویست تومان استصوابی سرکار عالی را برات تجارت نوشتم که حاجی‌عمو[۲۳] انفاذ دارد. ان‌شاء الله خدمت برات گرفتن را از تجار معزی ـ الیه خواهد نمود.

عروسی‌هایی که می‌فرمائید، خیلی جای‌من خالی‌است‌که زحمت جنابعالی را کمتر کنم و خود دامن به کمر زنم و پدری نمایم. واقعاً خدا گواه است که زیاده افسوس می‌خورم که چرا دراین موقع حاضر نبودم و در این عیش نیستم. باری من که سراپا آلوده شرمساری و خجالتم، این خجلت هم مزید بر آنها شد. مبلغ پانصد تومان و دو طاقه شال به رسم مبارك‌باد انفاذ خدمت داشتم. امیدوارم که اتحاد و یکرنگی خالصی که با من دارید از شرمساری من خود عذرخواهی بفرمائید.

مخارج شیرینی‌خوری و عقد را من خود تخمین ده‌هزار تومان کرده بودم که بدهم بیاورند خدمت جنابعالی که هرطور صلاح بدانند ازآن قرار خرج نمایند. حالاکه جنابعالی اینطور مرقوم فرموده‌اند، معلوم شدکه اتحاد معنوی دلیل اتفاق خیالات‌است. الحمدلله که عالم یکرنگی است. سیاهه‌ای که باید سرکار

۲۳ــ حاجی عمو: از قاجاریه دو نفر به سیف‌الدوله مشهورند، یکی بنام و دیگری به لقب. آنکه بنام است پسر علی میرزای ظل‌السلطان است و آنکه به لقب محمد میرزا پسر فتحعلی‌شاه و این حاجی عمو، به تناسب خطاب حسام‌السلطنه باید دومی باشد، هرچند که اولی را هم اولاد سیف‌الملوك برادرش حاجی عمو خطاب می‌کردند و او شوهرخواهر حسام‌السلطنه بود و عموزاده او.

مهدعلیا[۲۴] دامت شوکتها و جناب عین‌الملك[۲۵] بدهند، البته زود بگیرید و با چاپار بفرستید که سررشته بدست بیاید.
حاجی علی‌خان را مذکور شد که از خمسه به قمشه یا گلپایگان تبدیل کرده‌اند. نمی‌دانم راست است یا نه؟ اگر به قمشه برود که آخر به‌اصفهان حلول خواهدکرد. قوام‌الدوله[۲۶] را هم‌می‌گویند که معزول است و میرزا صادق[۲۷] به وزارت فارس تعیین شده.
تا رسیدن من باید به میرزا محسن تأکید بفرمائید که خاکهای عمارت را بردارد و بسیار اهمال کرده است، اجرت برداشتن خاك عمارت را مشارالیه در محاسبه پارساله خودش، به خرج آورده است، معذلك تابحال برنداشته و بااهمال گذرانده.
سرکار وقایع[۲۸] همین‌که از ایشان سوغات آذربایجان خواستم، ترك کاغذنویسی فرموده‌اند و دو ماه است‌که بهیچوجه یادی از من نکرده‌اند. سرکار عالی بفرمایند که از سوغات گذشتیم، اگر دستی هم می‌خواهند، بندگی می‌کنم که ترك کاغذنویسی را نفرمایند.

۲۴ــ مهدعلیا: جهان‌خانم مادر ناصرالدین‌شاه.

۲۵ــ عین‌الملك: شیرخان برادرزاده مهدعلیا.

۲۶ــ قوام‌الدوله: میرزا محمد پدر معتمدالسلطنه اول.

۲۷ــ احتمالا میرزا صادق قائم‌مقام.

۲۸ــ میرزا جعفر پسر میرزا صادق وقایع‌نگار مروزی‌که ازدوستان صمیمی فرخ‌خان بوده است.

نامه حسام‌السلطنه به فرخ‌خان

پشت نامه مهر مربع نسبة بزرگ «حسام‌السلطنه ۱۲٦٦»

توصیه در باب سردار سعداللّه‌خان

هو الله تعالی شأنه

در باب سردار سعداللّه‌خان قندهاری مکرر با آن جناب گفتگو شد. مبلغ پنجاه تومان برای مشارالیه شهریه مقرر شدکه به او داده شود. سردار مزبور هرروز و هرشب در آه و ناله است و می‌گوید که به امیدی از کابل به ایران آمده‌ام که به نوکری و خدمتگزاری و جان‌نثاری شاهنشاه سلیمان‌دستگاه جهانیان ـ پناه روحی فداه به این حدود آمده‌ام و علی‌الاتصال در دلتنگی و شکایت است. هر گاه بعد از عرض به خاکپای مبارك او را می‌طلبیدند و قراری در کار او می‌دادند، عنایتی بود در حق من و مرحمتی کامل درباره خود او. پنجاه تومان هم بجای او نمی‌رسد، هر گاه او را نمی‌خواهید و نگاهداری از او نمی ـ نمائید، جواب کنید که به مشارالیه گفته شود و آسوده خاطر گردد. زیاده درین خصوص چه نگارد. حرر فی شهر رجب ـ المرجب ۱۲۸۵ اقل‌چاکران دولت حسام‌السلطنه.

نامه حسام‌السلطنه به فرخ‌خان

خوشوقتی از تقرب مجدد فرخ‌خان

عرض میشود که شما بکوری چشم بدخواهان مورد مراحم و اشفاق ملوکانه شدند وبه‌مناصب جلیله مباهی وسربلندی حاصل فرمودند. خداوند ذات اقدس شاهنشاه را از آفـات و بلیات

محفوظ بفرماید، و جان این چاکران را فدای خاك راه و غبار درگاه آسمان‌سا سازد که قدر خدمت هریك از بندگان را علی قدر مراتبهم خوب دانسته و پاداش خدمات هریك را خوب داده و می‌دهند. واقعاً درست ملاحظه بفرمائید که ازین مرحمت و عنایتی که نسبت به جنابعالی مبذول افتاد، دوثلث از چاکران و بندگان را دلشاد فرمودند و از صمیم قلب دعاگـوی وجود مبارك خود ساختند.

من چه گویم یك رگم هشیار نیست
شکر آن شاهی که وی را یار نیست

الحمدلله الذی رجع‌الحق الی اهله و انتزع الامر من غیر اهله. منت وافر خدای را که چنین شد.

از احوالات این صفحات جویا باشید، از قراری است که منشی‌باشی درطی نوشتجات دولتی خدمت جناب مستطاب عالی عرض کرده، با ازدحامی که این اوقات در خدمت جنابعالی است روا ندانستم که زحمتی مجدد دهم و آن وجود پاك را بـی‌جهت بیازارم. حالت مردم زحمت رسیده‌را که تصور می کنم وهجومی که خدمت جنابعالی می‌آورند و آن معقولیت‌ها و درستی‌ها و آداب‌دانی‌ها را که می‌بینند و بر زحمت می‌افزایند، وقتی که ملاحظه می کنم، پیش‌خود خجالت می کشم ونمی‌خواهم زحمتی به آن وجود شریف بدهم. پس از آسوده شدن و فارغ گردیدن از تراحم ناس و هجوم عـوام و خواص، ان‌شاء الله زحمت‌ها خواهم داد و سر گذشت‌ها عرض خواهم کرد. بخدا قسم که از کثرت ذوق خود متحیر شده‌ام وحالتی دارم که نمی‌توان نوشت. درین عالم حیرت، از سر تاپا شکر هستم. الحمدلله الذی اذهب عناالحزن، ان ربنا لغفور شکور.

می‌دانم که این روزها درتعمیر عمارات خراب، اوقاتی مصروف [می]دارید و پولی که عاجلا بکار بیاید، سلیم‌بیك نخواهـد

داشت. مبلغ پانصد تومان برات میرزا عبدالرحیم صراف خزانه فارس را انفاذ خدمت داشتم که به حاجی‌عمو بفرمائید ازمشار-الیه گرفته، خدمت جنابعالی بیاورد، ان‌شاء الله از حقارت آن اغماض خواهید فرمود والسلام.

با عالم اتحاد و یکرنگی که هست لازم نمی‌دانم که عرض کنم فرمایشات مختصر را بفرمائید، زیرا که هرچه در بغداد است از آن خلیفه است. خود دانید و هرچه خواهید و هرچه می‌فرمائید. پانصد تومان برات نفرستادم از حاجی‌عمو نقد بگیرند والسلام.

نامه حسام‌السلطنه به فرخ‌خان

پشت نامه مهر مربع به سجع «حسام‌السلطنه ۱۲۶۶»

تاکنون به حاجی قوام خوش‌رفتاری شده است او هم باید رفتار خود را تغییر دهد

هوالله تعالی شأنه

جناب امین‌الدوله دام اقباله، مصحوب محمدابراهیم‌بیك تفصیلی مرقوم فرموده بودید که به کسان حاجی قوام‌الملك[۲۹] سخت نگیرم. تا به امروز در هیچ کار برایشان سخت نگرفته‌ام، سهل است کمال مراعات و سلوك و رفتار را باایشان نموده‌ام. قریب هفت‌هزار تومان نقد از پارسال مال دیوانی نزد کسان حاجی-قوام باقیست به خیال اینکه به آنها سخت نگیرم، همانطور نزد آنها مانده است. نه من محصل بر ایشان گماشتم و نه آنها خیال دادن دارند.

۲۹- حاجی قوام‌الملك: میرزا علی‌اکبرخان، پسر حاجی ابراهیم‌خان اعتمادالدوله که در ۱۲۰۳ متولد شد و در ۱۲۸۲ در مشهد درگذشت و از رجال معتبر فارس بود، جد قوام‌های شیراز.

مبلغ پنجهزار تومان بل متجاوز باقی میرزا حسنعلی‌خان[۳۰] از لار و سبعه است، مع‌ذلك محض ملاحظه این فقره که برای او تخفیف نشود و سرشکستگی نباشد، سبعه را در هذه‌السنه ابواب‌ـ جمع مشارالیه نمودم که به مدارا از عهده برآید. در عمل شهر و دهات اربابی و بلوکات که دست آنها است نهایت سلوك و رفتار را مرعی داشته‌ام و زمانی که خود حاجی قوام در شهر بود هرگز این نوع رفتار در حق آنها نشد. باوجود این حاجی‌ـ قوام دست برنمی‌دارد و هرساعت خیالی می‌کند و تفصیلی می‌ـ نویسند. صاحب‌دیوان[۳۱] هم در مجالس و محافل زبان به بدـ گوئی گشاده است. پدر و پسر هرچه نباید بگویند می‌گویند و آنچه نباید بنویسند می‌نویسند.

سابقاً کسان حاجی قوام بالاجماع نزد من آمده بودند که حالا قوام به طهران رفته است، معلوم است هرکسی دشمن و بدخواه دارد، هرروز برمی‌دارند و از طهران تفصیلی می‌نویسند که حاجی قوام در فلان‌جا و بهمان‌جا با فلان و بهمان در حق شما چنین گفت و این باعث بی‌التفاتی شما در حق ماها خواهد شد و همواره در تزلزل خواهیم بود. من باایشان قرار دادم که اگر در طهران هرچه آدم است مدام بنویسند که حاجی قوام چنین گفت و چنین کرد هرگز قبول نخواهم کرد، مگر وقتی که جناب امین‌الدوله بنویسند و بخصوصه این تفصیل را به‌شما نوشتم وهیچ تغییر سلوك‌هم ندادم. کمال مراعات‌را هم کرده‌ام و خواهم کرد. باوصف این مراتب، قطع دارم که آرام نمی ـ

۳۰ـ حسنعلی‌خان نصیرالملك، برادر صاحبدیوان که زمانی حاکم لار بوده است و زمانی حاکم کوه‌گیلویه و همواره مصدر کارهای مؤثر در ایالت فارس.

۳۱ـ صاحب‌دیوان: میرزا فتحعلی پسر دوم حاجی میرزا علی‌اکبرخان قوام‌الملك که در تمام دوره ناصرالدین‌شاه دارای سمت‌های مهم بود، من‌جمله پیشکاری ظل‌السلطان و حکومت یزد و پیشکاری ولیعهد و امثال این مقامات.

گیرند. هرگاه بعد از ورود حاجی قوام از شما کاغذ رضامندی از مشارالیه رسید که حرکت خلافی سر نزده، بیشتر مراعات و رفتار خواهم کرد و مدارا می‌نمایم و الا نتیجه برخلاف خواهد بود، مطالبه وجه باقی و سایر چیزها خواهم نمود. کلوخ‌انداز را پاداش سنگ است[۳۲]. بدیهی است که تغییر سلوک خواهم داد. آنوقت بر همگی آنها معلوم شود که تابحال مراعات جانب آنها منظور بود و سلوک و رفتار بد کدام است. منتظر نوشتجات شما هستم که در این باب چه بر شما معلوم شده است.

نامه حسام‌السلطنه به فرخ‌خان درباره توصیه رضاقلی‌خان

جناب جلالت‌مآب امین‌الدولـه العلیه العالیه دام اقباله‌العالی، چون از اثر تفضلات خداوندی و بخت بلند و طالـع ارجمند شاهنشاه اسلامیان‌پناه روحی و روح‌العالمین فداه به تفصیلی که در مراسله مصحوب مقرب‌الخاقان سعدالملک[۳۳] نگارش یافت، در منتهای خـاک تربت‌حیدریه و اوایل حدود باخـزر، بـر ترکمانان تکه مرونشین که به سرداری محمد شیخ و دو نفر از سرداران دیگر طایفه ضاله به تاخت آمده بودند، ظفر یافته و سر و اسیر بیشمار، پس از استرداد اسرائی که از محالات گرفته بودند و قریب یکصدهـزار گوسفند و گاو و شتر که غنیمت یافتند، بدست آمد و بایست آنها را به دربار معدلت‌مدار روانه

۳۲ـ جواب است ای برادر این نه‌جنگ است کلوخ‌انداز را پاداش سنگ است
(سعدی)

۳۳ـ سعدالملک، قنبرعلی‌خان مـافی از مأموران بـاکفایت دوره قاجاریه و یـا حسینقلی‌خان نظام‌السلطنه که در خدمت حسام‌السلطنه بوده است.

نمود.

عالیجاه مقرب‌الخاقان رضاقلی‌خان را برای این خدمت مأمور و روانه داشت که سر و اسیر مزبور را با عریضه اقل‌چاکران دولت به دربار اعلیحضرت شاهنشاهی روحنا فداه برساند و ضمناً بآن جناب اظهار نماید که عالیجاه رضاقلی‌خان از خانه‌زادان دولت دوران‌عدت قاهره است و لامحاله، امر گذران او میباید از مواجب و مرسوم دیوان همایون اعلی بگذرد، چرا که درحقیقت واجب‌النفقه بندگان‌اقدس‌ظل‌اللهی وخانه‌زاد واقعی است.

سابقاً، از دیوان قدرنشان، مبلغ چهارصد تومان نقد و یکصد خروار غله در حق مشارالیه برقرار بود که همه‌ساله دریافت و صرف مخارج خود مینمود و ثبت سررشته‌جات دفاتر، خود بر این دعوی گواهی است عادل. میرزا آقاخان[۳۴] محض عداوت مهجور، بواسطه بستگی و انتسابی که به من داشت، مقرری او را قطع نمود و نداد و تاکنون بهمان حالت باقی است و این فدوی دولت جسارت به عرض و استدعای از خاکپای مبارك ننمود که مقرری سابق او را مرحمت فرمایند. اکنون مستدعی است که آن جناب، به عرض حضور باهرالنور برساند که مشارالیه عیالمند و خانه‌زاد آن دولت و بسته باین غلام آستان شهریاری روحی فداه است و راه گذرانی ندارد تا از دریای مرحمت ملوکانه قطره‌ای شامل‌او فرموده مواجب ومرسوم اورا مرحمت و برقرار فرمایند. زیاده استدعائی نمی‌نماید و امیدوار است‌که به کرم عمیم مقبول افتد و مردود نگردد. ایام عزت مستدام‌باد.

۳۴ــ منظور میرزا آقاخان صدراعظم نوری است.

نامه حسام‌السلطنه به فرخ‌خان

پشت نامه مهر مربع نسبة بزرگ به سجع «حسام‌السلطنه ۱۲٦٦»

اظهار رضایت از خدمات و زحمات میرزا صادق‌خان سرتیپ[۳۵]

هوالله تعالی شأنه

جناب جلالت‌مـآب امین‌الدولة العلیة العالیه دام اقباله العالی، چون عالیجاه مقرب‌الخاقان میرزا صادق‌خان سرتیپ، با فوج ابواب‌جمعی ازسرخس احضار وروانه دربار معدلت‌مدار اقدس همایون روحی وروح‌العالمین فداه بود، لازم آمدکه مختصری در باب خدمات و زحمات مشارالیه و فوج شقاقی جمعی او به آن جناب قلمی دارد تا به خاکپای مبارك اقدس اعلی معروض داشته، مورد مرحمت شوند. انصافاً در این طول مأموریت آنی غفلت نورزیده، مصدر خدمت شده‌اند و از حسن خدمت و نظم آنها کمال رضامندی دارم. این‌بار عالیجاه میرزا صادق‌خان باید مورد مرحمت و التفات سرکار جهاندار اقدس همایون گردد که مایه تشویق او و امیدواری دیگران است. جوان است وعاقل و کاردان و مغرور به خانه‌داری و جان‌نثاری. البته [اگر] در حق او التفاتی شامل شود، بجا و بموقع است.

درین خصوص، به جناب جلالت‌مآب برادر مـکرم کامکـار ـ سپهسالار[۳٦] دام اقباله نیز شرحی زحمت داده‌ام. مـواجب این فوج را که تا آخر سال در سر خدمت و زحمت می‌باشند نه‌ماهه منظور داشته‌اند و خیلی پریشان می‌باشند. هـرگاه استدعا از خاکپای مبارك اعلیحضرت ظل‌اللهی فرمایند که مواجب آنها

۳۵ـ میرزا صادق‌خان سرتیپ، احتمالا میرزا صادق‌خـان پسر میرزا جعفرخـان مشیرالدوله.

۳٦ـ میرزا محمدخان سپهسالار قاجار، وزیر جنك صدراعظم بعدی.

را سالیانه مرحمت نمایند که از پریشانی بیرون آیند، بسیار بجا و بموقع است و فوج مزبور، از کسالت بیرون خواهد آمد. اختلافی هم در جیره و کرایه جنس در سنه ماضیه دارند که با مباشرین سابق‌است دخلی به‌عمل هذه‌السنه تخاقوی‌ئیل ندارد، آنهم باید بعد از عرض عالیجاه مشارالیه و تحقیق مطلب، هر که باید آن تفاوت را بدهد به آنها برسد که احقاق حق ایشان شود. البته درباره فوج و سرتیپ آنها .....[37] لازمه مهربانی را بعمل خواهند آورد.

ازین اقل‌جان‌نثاران دولت این است که این مراتب و مراحل خدمتگزاری هریك را به اولیای دولت قاهره و خاکپای مبارك عرض کند، بهرچه اقتضای مراحم ملوکانه است در حق هریك التفات خواهد شد. ایام عزت و اقبال بر دوام باد.

نامه حسام‌السلطنه به فرخ‌خان

پشت نامه مهر مربع نسبة بزرگ به سجع «حسام‌السلطنه ۱۲۶۶»

در باب رباط صدرآباد و ورود به طهران

جناب جلالت‌مآب امین‌الدوله دام اقباله، در باب رباط صدرآباد شرحی نگاشته بودید، انشاء الله تعالی خود که به آنجا می‌رسم لازمه دقت را بجا می‌آورم و نظمی که باید در کار آنجا داده [شود]، حین ملاقات انشاء الله تفصیل را عرض می کنم.

در باب شرفیابی آستان مبارك بعون‌الله تعالی، در نهم شهر رمضان، از شهر به بیرون و پانزدهم شهر مزبور بل زودتر، روانه می‌شوم که اوائل شهر شوال‌المکرم وارد دارالخلافه و به شرافت آستان‌بوسی دربار معدلت‌مدار اعلیحضرت ظل‌اللهی

۳۷ــ بعلت پارگی سند یکی دو کلمه افتاده است.

روحی و روح‌العالمین فداه مستسعد خواهم شد. هرگاه امسال دردپا و عروض آن مرض مبرم می‌گذاشت و واقعه قوچان و پاره‌ای کارهای نابسامان درمیان‌نبود وبعضی دردهای‌بی‌درمان عارض نمی‌شد، زودتر به دربار همایون مشرف می‌شدم. حالاهم این تأخیر محض مناظم امور سرحدیه است و بقدر امکان منتظم نمایم ان‌شاء الله تعالی.

نامه حسام‌السلطنه به فرخ‌خان
مردم شیراز مرا خراسانی میدانند

مردم شهر شیراز اغلب مرا خراسانی میدانند[۳۸] و در معاملات دیوانی و حقوقات حکومتی دست بدست میکنند و به مسامحه و دفع‌الوقت میگذرانند. از این بابت هم خیلی امورات به تعویق میافتد، خاصه پس از مقدمه فوت آن جوان‌مرگ ناکام[۳۹] رحمة‌الله علیه. خلاصه، حالت این بود که عرض شد تا تقدیر خداوندی چه باشد.

نامه حسام‌السلطنه به فرخ‌خان
راجع به معامله (اسب دریائی) و کسادی بازار آن

هو

جناب امین‌الدوله دام اقباله العالی، در باب اسب دریائی تفصیلی

۳۸ــ یقیناً این نامه را حسام‌السلطنه، هنگامیکه حکمران فارس بوده برای فرخ‌خان امین‌الدوله فرستاده است.

۳۹ــ منظور، محمدعلی‌خان یا میرزا علی‌خان بیگلربیگی فارس است.

قلمی داشته التزام مؤکد از من خواسته بودید. راستی شما چرا باید بنویسید و حال اینکـه از نقیر و قطمیر این‌کـار مطلع و مستحضرید. عملی دراسب‌دریائی نشده وموسم حمل‌آن نرسیده که من التزام باآن قیودات که نوشته بودید بنویسم و بفرستم. اولیای دولت قاهره چنین میدانند که عمل اسب دریائی مثل عمل گمرك و عشور اجناس روزبروز است و در این هفت ماه، آنچه باید معامله شده و منافع کلیه حاصل گشته است که باید حمل به بمبئی شود. تاکنون یك اسب نبرده‌اند و یك دینار از این بابت دریافت نشده و مداخل نکرده‌ام. عمل پارسال هرچه بود بقید التزام سر و جان گفته‌ام، میرزا محمدحسین قلمداد کند و هرقدر از هیجده‌هزار تومان علاوه دریافت نوشت، تقدیم خواهم کرد.

جواب مطالب نواب حسام‌السلطنه از طرف فرخ‌خان درباره روانه داشتن سواران شاهسون به شیراز

در باب بعضی از ایـل افشار که بـه تحریك غـلامرضاخان و مصطفی‌قلی ریش‌سفیدان ایل، فراری بخاك فارس شده، سابقاً مقرر داشتیم که آنها را روانه کرمان نمائید، به تلگراف هـم تأکید فرمودیم، اگرچه شما خبر دادید که به مهدی‌قلی میرزا سپرده‌اید آنها را روانه نماید. باز مؤکداً میفرمائیم که وکیل‌ـ الملك این‌تفرقه‌را اسباب بی‌نظمی‌کار کرمان‌میداند، باخدمات مشارالیه حیف است برای این جزئیات دلخور بشود و یا کارش غیرمنظم بماند. البته هرطور هست آن تفرقه را مراجعت بـه کرمان بدهید.

در باب مأموریت فوج و سواری که به تأکید نوشته و تلگراف

نموده بودیـد، مفصلا معروض خاکپای مبارك داشتیم. سوار شاهسون افشار که چند روز بود وارد دارالخلافه شده بودند، بجناب سپهسالار اعظم[٤٠] فرمایش شد که معجلا آنها را روانه شیراز نمایند و عنقریب در کمال آراستگی روانه میشوند و اینکه مقرر شده‌بود فوج شقاقی روانه‌شوند، بسبب بعضی معاذیر لازمه‌مأموریت آن‌فوج موقوف‌شده، مقررشدکه محمدابراهیم‌ـخان سهام‌الملك به چاپاری روانه اصفهان شده، فوج سدهی را به سرهنگی میرزا عبدالوهاب‌خان که مرد رشید بانظمی است روانه شیرازنماید وفرمودند پانزدهم ربیع‌الاول فوج ازاصفهان روانه شیراز خواهد شد و نیز مقرر فرمودند که یکی از افواج آذربایجانی که عنقریب میرسند، بعد ازاین فوج و سوار، روانه شیراز خواهند گشت.
تفصیلی که در باب ملخ‌خوارگی و سن‌خوارگی و غیره و غیره که نوشته بودند معروض خاکپای مبارك افتاد، مقرر فرمودند اغلب اوقات این‌گونه حوادث وارد شده و رعیت ازعهده‌مالیات خود برآمده است، چه مضایقه‌که امسال قدری زیادتر شده‌باشد. ولی‌نظربکمال وثوق واعتمادی‌که به‌امانت وکفایت‌ودرستکاری شما داریم از خود شما سئوال میکنیم که چه باید کرد؟ آنچه در این باب بخاطر شما میرسد بعرض برسانید تاجوابی کـه لازم است مقرر گردد.

٤٠ـ میرزا محمدخان قاجار فرزند امیرخان سردار.

هوالله تعالی شأنه

جناب جلالت و عدالت و عظمت نصاب امین‌الدوله ... دام اقباله

[illegible]

نامه حسام‌السلطنه از شیراز به فرخ‌خان امین‌الدوله

تبریز پس از آنکه فرمانفرما کوچ کردند مدت عده‌ای کمپانی کرده است بیست تبعه خود را پاک چند نفر ... شد و قحطی
این مردم بیچاره اسباب زارع و ملک و کار را در ایران ... تمام از نهبه و تاراج خود رعیت و بزرگ تقاضای ...
و هم ... های دولت را با خشنه بهر خانه فروشی و ... گندم خوب ... و مردم چپاول ... در شهر ملک ...
سال گذشته و فروش بعد ... اینهم این ... اکنون ... است و ... ولی مالک و سه ...
صنف ... بازده ... و دوازده ... مانده ... عامه مردم در کمال اضطراب ...
و مخارج گندم بزرگ تقاضا و ... و رفع ... عرایض ... و ...
... و ... و ... حاصل ... تا ... تعرض و ... فروشی ...
مشکلات ... این ... توان ... لازم ... معروض ...
و ... انتظام ... صلاح در پیشرفت کار این مملکت و رعیت ... این بنده ...
... و ... نمی ... خوب ... اختیار و قرار ... و ...
... اکنون ... که ... بعضی ... این ... اقدام حاکم ...
تخفیف ... و ... ترتیب ... تحصیل ...
... و ... این ... جهان ... مراتب ... صلح ... مقتضی ...
و ... به ... مقرر خواهند فرمود ...
با حفظ ... اکثر ... نوشت ...
... خورده ... استعفا ... آنکه ... تبریز ... تهران ... و ...
نمود با تخفیف ... و تبریز ... یوم ... جمعی ... تعلیم ...
... حکم تهران ... از ... کردن ...
و این بنده ... تخفیف ... درخواست تخفیف ...
فقط ... را ... ... منظور ... و ...
این ... صدق و صدق ... که ... نوع ...
و حصول دعاگوئی ... صلاح ...
... ام ...

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

نامه حسام‌السلطنه به فرخ‌خان درباره تخلیه شهر هرات

نامه حسام‌السلطنه به ناصرالدین‌شاه و استدعای تخفیف برای اهالی فارس



سلطان مراد میرزا حسام‌السلطنه «فاتح هرات»



عباس میرزا نایب‌السلطنه پسر فتحعلیشاه، پدر سلطان‌مرادمیرزا حسام‌السلطنه



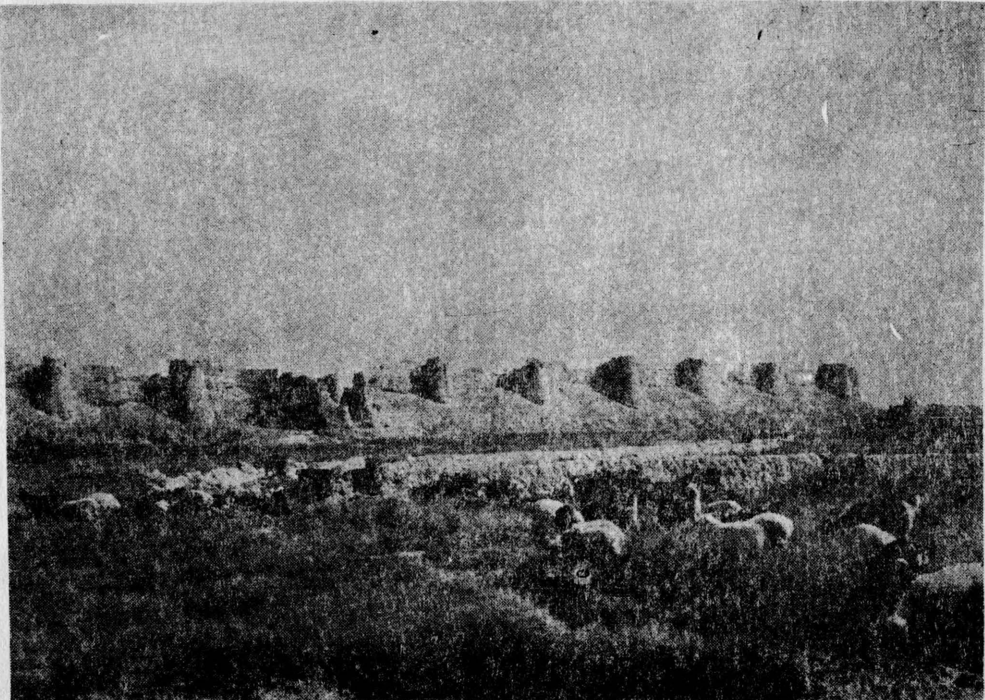
ناصرالدینشاه قاجار



حسینقلی خان نظام السلطنه







قلعه تاریخی هرات



میرزا تقی‌خان امیر کبیر





دو تصویر از سلطان مراد میرزا حسام‌السلطنه

تصویر اول هنگام جوانی وی – تصویر دوم در کهولت

امیرنظام گروسی

ابوالنصر میرزا حسام‌السلطنه فرزند کوچک حسام‌السلطنه





ابوالفتح میرزا مؤیدالدوله فرزند ارشد حسام‌السلطنه



سرورالدوله دختر حسام‌السلطنه همسر کامران میرزا نایب‌السلطنه

منابع و مآخذ کتاب:

روضة‌الصفای ناصری، جلد دهم، تألیف: رضاقلی‌خان هـدایت (لله‌باشی)

ناسخ‌التواریخ، جلد قاجاریه، تألیف: لسان‌الملك سپهر

تاریخ شرح حال رجال ایران، تألیف: مهدی بامداد

تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن نوزدهم میلادی ، تألیف: محمود محمود

منتظم ناصری، تألیف: محمدحسن‌خان اعتمادالسلطنه

خواب‌نامه یا خلسه‌نامه، تألیف: اعتمادالسلطنه

حقایق‌الاخبار، تألیف: خورموجی (میرزا سیدجعفر)

ایران در میان طوفـان یا شرح زندگـانی عباس میرزا نایب ـ السلطنه، تألیف: ناصر نجمی

سیاستگران دوره قاجار، تألیف: خان ملك ساسانی

فرخ‌خان کاشی (امین‌الدوله)

چهره امیر (امیر کبیر)، تألیف: ناصر نجمی

مجله یادگار، جلد دوم، عباس اقبال آشتیانی

وقایع اتفاقیه

فارس‌نامه ناصری، نگارش: فسائی